

U449
SIA

[illegible]

[illegible]

۳۸۵	القاسم شافعی	۳۸۸	ابن الفخار البغدادی	۳۹۱	ابن الملباسی	۳۹۴	ابن النعمان
۳۸۶	القضاة	۳۸۹	ابو جیحان الغزنوی	۳۹۲	العوادی	۳۹۵	حرفه
۳۸۷	ابن الابرار	۳۹۰	القسطب القسطلانی	۳۹۳	الزهری کاشانی	۳۹۶	الامام الاظم ابو جعفر الکوفی
۳۸۸	شمس الامیر السمری	۳۹۱	ابو ذرعة الدمشقی	۳۹۴	ابو شهاب الوراق المرادی	۳۹۷	کثیر بن حماد المرزوی
۳۸۹	الحاکم التمیمی	۳۹۲	ابن المقدسیة	۳۹۵	الکاتب المرزبانی	۳۹۸	الشیخ نورالحق المدنی
۳۹۰	ابن الموزان	۳۹۳	ابن عبد الباقی المصطفی	۳۹۶	ابن حمزة الحرانی	۳۹۹	الشیخ نورالدین الاحمد آبادی
۳۹۱	محمد بن نصر المرزوی	۳۹۴	ابو بکر النفاش	۳۹۷	ابن اظہر الحرثی	۴۰۰	السید خورشید احمدی
۳۹۲	ابن شعبان المالکی	۳۹۵	ابن القیم الزرقانی	۴۰۰	ابن الدبیتی	۴۰۳	حرفه
۳۹۳	ابن دینق العبدی	۳۹۶	ابن الوزير الصفانی	۴۰۱	ابو یحییٰ ابن الجوزی	۴۰۴	ابو احمد المرزوی الفقیه
۳۹۴	ابن الزمخشري	۳۹۷	ابو جعفر الغزنانی	۴۰۲	ابو جعفر البیہقی	۴۰۵	حرفه
۳۹۵	ابن محمد الجرجانی	۳۹۸	ابو نصر الارغوانی	۴۰۳	ابو جعفر البیہقی	۴۰۶	ابو القاسم البیہقی
۳۹۶	الابیوردی	۳۹۹	فخر الدین الرازی	۴۰۴	النعیمی الفقیه الشافعی	۴۰۷	حرفه
۳۹۷	ابن شامة اصفهانی	۴۰۰	ابو الفتح الشهرستانی	۴۰۵	ابن اجماع صاحب النجم	۴۰۸	یحییٰ بن سعید
۳۹۸	ابن سید الناس الجرجانی	۴۰۱	ابو یحییٰ الرازی صاحب النجم	۴۰۶	الحاکم الرازی	۴۰۹	یحییٰ بن کثیر
۳۹۹	الزرقانی	۴۰۲	ابن حاجز الرازی صاحب النجم	۴۰۷	الحاکم النیسابوری	۴۱۰	یحییٰ بن حمزة الرازی
۴۰۰	القاسم شافعی	۴۰۳	الحمدی البیرونی	۴۰۸	محمد بن اسمعيل الرازی	۴۱۱	یحییٰ بن النعمان الشافعی
۴۰۱	القاسم شافعی	۴۰۴	المرزبی الفقیه المالکی	۴۰۹	شیخ جریات السندی	۴۱۲	یحییٰ بن مند
۴۰۲	ابن دینق العبدی	۴۰۵	ابو موسیٰ المدینی	۴۱۰	محمد فخر الزکاء الالبانی	۴۱۳	یحییٰ بن سعد
۴۰۳	ابن القیسری	۴۰۶	ابن القیسری	۴۱۱	ابو یحییٰ محمد ترمذی	۴۱۴	یحییٰ بن علی الخطیب
۴۰۴	ابن مند العبدی	۴۰۷	الفریری راوی جمیع البحار	۴۱۲	محمد بن عبد الوہاب البغدادی	۴۱۵	یحییٰ بن النوری
۴۰۵	محمد بن خضر	۴۰۸	الفریری	۴۱۳	محمد بن عبد الوہاب البغدادی	۴۱۶	المرزبی
۴۰۶	المرزبی	۴۰۹	ابو بکر الاجری	۴۱۴	محمد بن ناصر الجرجانی	۴۱۷	المرزبی
۴۰۷	المرزبی	۴۱۰	سلماوی	۴۱۵	محمد بن صاحب النجم	۴۱۸	المرزبی
۴۰۸	المرزبی	۴۱۱	ابو بکر الجرجانی	۴۱۶	المرزبی	۴۱۹	المرزبی
۴۰۹	المرزبی	۴۱۲	ابن العیاض المالکی	۴۱۷	المرزبی	۴۲۰	المرزبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَوْلَانِ شَرِيفِ رَحْمَتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَحْقِيقِ حَقِّهِ وَتَقْدِيرِ حَقِّهِ



مَطْبَعَةُ الْإِسْلَامِ وَتَحْقِيقِ حَقِّهِ وَتَقْدِيرِ حَقِّهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي بناه في تلك السعادة بدو العلم واحدا لا راح وجعل انوارا مقبسة
من يوم النبوة ففر لها في ربح القرب والوصول مزيد الفجاءة والصلوة والسلام على
سيدنا محمد بن عبد الله الانبياء وعين الاصفياء وراس الراساء ووجه الوجوه الملاح و على
الله وصحبه ذكرا المناطق الفصاح والمواثق الصالح الذين لم يكن لهم ثم سو حفظ شريعته
والعمل بسننه وليس لهم عن تلك المعاهد براحة صلى الله تعالى عليه وعليهم وعلى حملة
علومه صلوة متصلة الصباح بالارواح ما قال للمؤمن حي على الصلوة وحي على الفلاح
اما بعد ابن كتابي ست صغير الحجم كبر النفع ومجدي ست قليل اللفظ كثير المعنى دروي جميع كتابي بهاي علم شريف
حديث بفرود و احتكام انواعه درين عرض مدت سينه و صد سال حجت در اقايم سبب طرح مسكون تاليف شده
و علم محرر سطور بدان خبر اوعيا ما محيط گردید مذکور است با اسمي شروح و حاشي و تعليل و تدوين از صلاح و سنن
و سنانيد و معاجم و اجزا و امالي و اربعينات و شيمات و جزآن و شمار اين كتب تقريرا بدو از ده صد كتاب صغير و كبر
ميرسد و نام هر كتاب از كتب غالب ابا قاسم و نام مؤلف وي يا سال و فائز فضل بعض فوائد عاظمه از بعض كتب
سطور است تا فاعل آن اهم فائده اش تا تم باشد و اين حساب شمار مؤلفين كتاب از فقها و محدثين بالوفى اشخاص مير
چنانكه از نظر دران ظاهر است اين مقصود متصل است كه مشتري است در ان از كشف الطنون رفت و غيره را از خود
و ديگر كتابات فتون بران افزوده شده و مقصود انيش در تراجم جميعي از اكابر محدثين و وجه فقها دين ثلثه مجمن اذ لا يذ
و قليل من الاخرين است كه تاليف انيشان در علوم شريعه با علم موجود و مشهور است و نام نامي آنها در كتب اوله
حديث و صحف متداوله تفسير بر زبان فاضل علم مذکور و استناد بر روايات و روايات آنها در احكام و مسائل و فتاوى
معمول جمهور و اطلاع اهل هر زمان بطريق فضائل و كمالات علميه و عمليه آنها هر چند بطريق مختصرا باشد تا كنيز و ضرور

[illegible]

[illegible]

الموهبی دارقطنی که مؤلف کلانی از معتزله بود از یبعین الدجی هو الماحظ شمس الدین محمد بن محمد الشافعی المتوفی سنة سبع
 واربعمین و تسع مائة از یبعین الکرکوسی هو الماحظ عبد القادر از یبعین سعید الدینی معروف بن عمر القزازانی المتوفی
 سنة احدى و تسعين مائة از یبعین السیوطی دوی از یبعین باجرج کرده یکی در فضائل جهاد و دیگر در فروع الفیقه
 فی الله و دیگر از روایت مالک چهارم متباینه از یبعین الشیخ الاسلام ابی یحیی عبد الله بن محمد الانصاری الکرم
 المتوفی سنة احدى و ثمانین مائة از یبعین الصمیه تلیو سفت بن محمد العبادی الحنفی المتوفی سنة تسع و سبعین
 و سبع مائة از یبعین فی الطلویت المتواترة لمجامع هذا الکتاب الموصوم بالحزب المکنون من لفظ المصنوع للمساوی له
 اصحاب حدیث روا الماحظ ابی جالس الدین اقوی روایات لطائف ثقات مدارس الیقین محمد طیم النطق لسان حیدیه الکریم
 بحکلمات جاستری تلویکلا مائة یبعین فی اصطلاح المعروف لفظ المنذری از یبعین الطاک
 هو الشیخ الامام برهان الدین ابراهیم بن محمد بن ابی المکارم القزوینی و مشتمل علی اربعین فصلا سماه شرح الاستقامه
 للفتنیین علی الله سبحانه و تعالی و علی دار الاقانات و الماحظ محمد صالح الامام الذی امر عباده بالاستقامه از یبعین
 لما شکری زاده احمد بن محمد طیفی الرومی المتوفی سنة ثلث و ستین مائة و دوی مطایبه فراج اخضره علی الله
 علیه آله و سلم صحیح نموده اوله الماحظ محمد الطایف بحجاب بلاله از یبعین الطایفه للابی الفتح محمد بن محمد
 بن علی الطایفی الهمدانی المتوفی سنة خمس و تسع مائة و سماء الاربعین فی ارشاد السائرین الی منازل الیقین
 اوله احمد علی خواجه آلاء و روی که کرده وی این چهل حدیث را از مسجحات خود از چهل شیخ الماکر کرده است هر چند
 از یک صحابی است زیرا وی در هر وجه و فضائل آن صحابی آورده و فوائد آن حدیث و شرح غریب آن نموده و کلمات خشنه باین ترتیب
 افزوده و این از حسن کتب جاهل اوست و رجوع دارد بنصیبی از علوم حدیث و فقه و ادب و عطا الله السمیع
 و تبعه جمال الدین ابو عبد الله محمد بن سعید البیتینی المتوفی سنة سبع و ثلثین مائة از یبعین الطوال الامیر
 الشیخی اوله الماحظ العظیم و روی چهل حدیث طویل المتن و ال بزجوت و تنجی از فضائل صحابه آورده و صحت و عدم آن
 بیان نموده و این از یبعین در یک مجلد وسط است از یبعین مولوی شیخ عبد الباسط بن مولوی ستم علی بن علی
 قوی رحیم الله تعالی و بعضی حدیث و می ثانی است و بعضی ثلاثی اول او حدیث انما الاعمال بالنیات است آخر
 او حدیث الامانه فی الاذ و اما التردی و بروی شرجی فارسی نوشته شیخی محمد المتین و روی بذكر کتاب صاحبک و اما
 احادیث دیگر که گویا زیادت فوائد مناسب هر حدیث پرورده و کاتب حروف عفا الله عنه بران شرحی در آورده و نوشته
 از یبعین عبد الله بن محمد الکرکوسی المتوفی سنة احدى و ثمانین مائة قوی گفته که وی اول کسی است که در
 چهل حدیث تصنیف کرده حسب علوم من از یبعین العشاریه للزین العراقي از یبعین العدلیه للشیخ
 شهاب الدین احمد بن محمد الحمر البیتینی المکی المتوفی سنة ثلث و سبعین مائة و آنرا باسانید خود جمع نموده و آنچه تعلق
 بعد از عادل داشت ایراد کرده و حدیث سلطان سلیمان خان هدیه نموده اوش میرست محمد صد مالک الملک فی الجلال
 و الاکرام از یبعین العلویه الماحظ ابی بکر بن یاسر الحیاتی از یبعین علی بن محمد سلطان القاری الکرم

جامع انواع قرائد و گمان بعضی است که فائق همه است و او را شری دیگر نیست مخرج اولش اینست الحمد لله رب العالمین
 الملک الزبور و شرح شیخ سراج الدین عمر بن علی ابن الملقن الشافعی المتوفی سنه ثلث و ثمان مائه و شرح حاجی رفیع الدین
 بن فرید الدین غفر له او ابی الدی المتوفی سنه ثمانیه و عشر بعد الف و اثنین فی شهر ذی الحجه الحرام و سماه بالغزوات المبین و ابن
 شرح الرازی شرح ابن حجر کبیر فی شرح صراط السیر و اشتهر بالمعانی ترجمه مشکوٰه شیخ عبدالحی دبلوی فی کفره اولش اینست الحمد لله
 و سلام علی حماده الذین جعل فی القرآن شریح ترجمه ربیعین از بابی اسم الله تائمی ثبت کرده در نهشت جزست هر جزو نهشت
 و در وی گفته که این شرح مستعد به این نوشته اند و الا آن در است این کتاب در حریم شریفین محل است و دریم در مدینه منوره
 علی صاحبها الصلوٰه و السلام که اندری حافظ عثمان صری که اعظم علمای خفیه بود در زمان خود بعد از مغرب در سوره شریف
 شرح ابن حجر کبیر را در سنه یک و سی و هجری در بعضی مجالس سماع آن کرده ام و بعد رجوع بوطن خود استم که برای جوامع پارسی آنرا
 ترجمه آن بخاری که کافی باشد در فهم معانی آن نویسم تا بدین سبیل در زمره حافظان را و این آن باشد استی بعبارة
 و ایشان است این ربیعین تا نوی است چنانکه در شرح مذکور ذکر کرده **اربعین** الهروی اخذ من اربعین کتاب
اربعین الیامیه للشیخ محمد بن حمید الحمید القرشی جمع فی فضائل الیمین **اربعین** للشیخ الاجل محدث
 سند الوقت لشاه ولی الدین ابی الشیخ عبد الرحیم العمری الدبلوی و در وی گفته اند اربعین همیشه سابقا للسنه الی
 النبوی صلی الله علیه و آله و سلم سابقا بنها سیره و معانیها کثیره و الف و روایت این ربیعین شافیه از شیخ خود ابو طاهر مدنی
 تا علی بن ابی طالب کرده اول حدیثی ابی العیس الحنفی کماله لیه است و آخر حدیث خیر الزاد التقوی و تمام وی در یک صفحه
 می گذارد **اربعین** المسمی بالوداعیه و هو القاضی ابو نصر محمد بن علی بن حمید المدین و دعان ماکم الموصل المتوفی
 سنه اربع و تسعین خمس مائه در وی چهل خطبه جمع کرده و تمام احادیث وی موضوع و مختلف می خردی است جامع وی حدود
 در مضامین گذار این **اربعین** شحامی و هو ابو منصور عبد الخالق بن ابی اسیر و در آخر وی انشادات و حکایات
 نیز آورده در دیباجه وی می نویسد الحمد لله رب العالمین علی آلاءه حمدا کثیرا فی کرم وجهه و عزیمه لاله و صلوٰه و السلام
 علی المفضل علی جمیع خلقه محمد و آله الطیبین و صحبه الطاهرین من بعده و بعد فقد سلف منی جمع اربعین حدیثا
 عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اربعین شیخا من شایخ الدین او کثرتم و سمعت منهم و روت بذلك المدخل فی
 زمره الذین و در فیهیم الخبر المشهور عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من حفظ اربعین حدیثا علی امته فاستحکم له
 داعیه ان اخرج من من جموعاتی اربعین حدیثا عن اربعین شیخا من شایخ الدین اربعین نفر من الصحابه الا که در جمیع این
 و اتیمن بالهدایه العشره المشهوره و هم باجمه متجهت لهما مع شرف الملقن شرف السند جل الله تعالی سعیدنا الصالحه و الامان
 من فحشی بر کاتبه بنفله و مستعجده احمد بن شلاله عن عمران بن حصین عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم من قتل یوم الجمعة غسلت ثوبه و خطبایه فاذا رآه کتب له کل قدم عمل عشر سنه فاذا قضیت الصلوٰه اجیر
 بکل ثمنی و قال فی الانشادات **اخبرنا ابو الحسن** علی بن محمد بن احمد الوائلی قال انبأ ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن کوفه قال
 فصرر اهل فضل انبأ عن ابن عباس قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان من کلمت لا یصل الی الله فی الاخره یقول ان من کلمت لا یصل الی الله فی الاخره یقول ان من کلمت لا یصل الی الله فی الاخره

انی بحسب ان محبتی و کفر گفتنه	فاجتمع عندي قد لانهم و طيناً	انما اشتد شوقي هام قلمي بذكره
فان رمت قرياً سن جيبی تقر بها	و يبذل غافني لثواحي لربه	و يبعدني حتى الذوا طرباً
قال قلت لها يا سريه انما تقرين لسن في مثل هذا المكان	يكنك بين الكرام فالتقت الي و قالت لي يا سريه نظم	
ولو لا التقى شاعري	ايجز طيبا لوسن	ان التقى شردني
اخر من وجدني به	فحبته هي يقينه	كما ترى عن وطني

ثم قالت تلحوت يا بلبيت اتم رب بلبيت فقلت تلحوت يا بلبيت فرقت راسي الى السماء و قالت سبحان الله
يا اعم شيتك ففكر خلق كالاجار ثم لثبات تقول نظم

يطوفون بالاجار يعنون قريه	اليات و هم اقصى قلوباً للبحر	و ذاهوا فلم يدركوا من القريه محرم
و حلوا محل التعرب في باطل الفكر	فلا و خلصوا في الودع اصفيا	و قامت صفات الودع للحق بالذکر

قال الجني فغشي صحتي من قولها فلما فقت لم اذكر اني لبستان الحمد شين گفت بنده ضيف عنا الله عنه که درين نقل
نظر است اول آنکه حديث من خط علي اتی اربعين مدينا را خبر شو گفته حال آنکه ضيف است جدا که سابق دوم آنکه حديث
آورده که آثار وضع بروی نمایان است از تجال في اسما الرجال مجلدات لابی الجبال مع بن محمد بن عبد الجبار
القنوق الشافعي المتوفى سنة ثمان خمسين خمس مائة و استدرک فيه ما لم يذكر في الاستيعاب ارجو تقي في اسما الجني
صلی الله علیه و آله و سلم لابی عبد الله القرمي دروي زياده از سه صد نام ذکر کرده و بروی شرح نوشته و از جزو نظم هم
بروزن افعول از خبر است که بحسب مشهور در عرض است ارسال الدعوة في بيان ساقه الاعا به يوم الجمعة
لشمس الدين محمد بن علون الدمشقي رساله اولها الحمد لله الذي رفع بعض الاوقات على بعض ارشاد السادة
والقاري المشتمل على صحيح البخاري لابن جيب ياتي ذكره في حروف اعداد ارشاد في اصول الحديث
للشيخ الامام يحيى بن خرف النفوي المتوفى سنة ثمان و سبعين مائة و ابن جيب كتاب علوم الحديث لابن الصلاح است
و آخر ابا جعفر كرده و دانش تقريب نما و او را شرح است از انجیل است شرح علامه ابن ابی شريف المقدسي و شرح البرهان الجوزي
و شرح احوال القاسم الانصاري ارشاد الساري شرح صحيح البخاري للشيخ العلامة شهاب الدين احمد بن محمد بن ابی بكر
المصري القسطلاني الشافعي المتوفى سنة ثمان و سبعين مائة و اجل تصانيف او بهين شرح است و دروي کراني و فتح البکاري
را اختصار نموده و درين نزديکي اين شرح کر محمد و سه صر طبع شده و در الحما ارشاد ابو يعين علي السکاني بسيار جديت
در احوال احوال اين ابو يعين را ي ابو يعين موصلي است که صاحب مسند و مجسم است دانش غليل بن عبد الله بن احمد بوده
از تصانيف او بهين کتاب ارشاد و معرفت محدثين با کلا است اما در تحقيق درين کتاب او نام بسيار را و ايفاء که بدون
شهادت کتاب بکير بروی اعتماد خوان که در ارشاد الساکل الی دليل المسائل القاضی العلامة محمد بن علي الشافعي
اليعني المتوفى سنة ثمان و سبعين مائة و فيه اجوبة احدی عشر مسئلة من فتاوة ارشاد النقاد الی قيسه الابرار الامام
بر الملة المنير محمد بن سفيان الهمير المتوفى سنة ثمان و سبعين مائة و اوله الحمد لله الذي في كل صاحب علوم الاجتهاد و العلم و الامانة و هو کرام است

يصلى نافع ومفيد ومشارشاد الفحول التي تحقيق الحق من علم الاصول للمخاطبة العالمات في الاسلام فادام الله
 راسخهم بن علي الشوكاني المتوفى سنة خمس مائة في الف يك بعد كان مستعد على علم اصول فقهنا ما وجد ذكره في شرحه في سنة
 له دروي تحقيق حق كرده وانتصار سنت نموده وقوا احد فقهاء الكرم وجب ترك عمل في الحديث فبوجه شكسته وادوا فيك الخطا
 بر علوم داده اوله اياك نصير واياك نستعين يا من هو المعبود والمشكور على الحقيقة او لا نعم سواه وكل نفع يجري على يد غيره
 فهو الذي اجره الله ووروي كنهه في علم الاصول لما كان هو العلم الذي يادى اليه الاصلاح والمجلى الذي يجل اليه
 عند تحرير المسائل وتقرير الدلائل في غالب الاحكام وكانت مسائل المقررة وقواعد المقررة في سنة خمس مائة في شرحه في سنة
 في مباحث الباختر في تصانيف المصنفين فان احدهم اذا استشهد لما قال بكلمة من كلام اهل الاصول او من المنازعون
 وان كانوا من الفحول المتقادمين ان مسائل هذا الفن قد اصبحت على الحق التحقيق بالقبول موطنة بآلة علمية من العقول
 والمنقول تصغر عن القدر في شئ منه ما يدى الفحول وان تبالغت في الطول وبهذه الوسيلة صار كثير من اهل العلم واقفا على
 راحته اعظم رايه وهو يمكن انه لم يعلم غير علم الرواية حملني ذلك بعد سوال احاطة لي من اهل العلم على هذا التصنيف في هذا
 العلم الشريف قاصدا ليه الضاح من جهة من حوجه وبيان في سنة خمس مائة في شرحه في سنة خمس مائة في شرحه في سنة
 ليكون العالم على بصيرة وفي علمية فصح لربما الصواب لا يتبع به وبمن ذكر الحق تحقيق بالقبول حجاب فاعلم يا طالب الحق
 ان هذا الكتاب تشرح لصدور المصنفين في علمه قدره بما اشتمل عليه من المعارف الحققة من كان من التحقيق في علمه اذ كرفيه
 من المبادى التي يذكرها المصنفون في هذا المعنى الا ما كان لذكره مزيد فائدة متعلق بعلقاما ومنتق بها فيه انتقاعا
 زائدا والمقاصد قد كشفت لك عنها الحجاب شقا بغيره الخطأ من العيوب بعد ان كانت مستورة عن عيون الناظرين
 بالكشف جلها في ان هذا هو عظم فائدة يتنافس فيها المتنافسون من الطلاب لان تحريرها هو الحق هو غاية الطلاب من اهل الفقه
 لا سيما في مثل هذا الفن الذي رجع كثير من المجتهدين بالرجوع اليه الى التقليد من حيث لا يشعرون وقع غالب التمسكين بالادلة
 بسببه الرأى البحت وهم لا يعلمون انتهى واين كتاب مرتب بترتيب مقتصد فيك فائدة في آخره في شرح
 از بلاوين بجهت تمام جاهل نموده ولسان الحمد ارشاد في علماء البلاد والشيخ الامام ابى يعلى خليل بن عبد الله خليل القزويني
 المخاطبة المتوفى سنة ذكره في الحديث غيرهم من العلماء على ترتيب البلاد الى زمانه وترجم كل بلد وناحية اوله الحمد لله في الطول
 والاحسان ربه الشيخ زين الدين قاسم بن قطلوبغا الخنفي على الحروف ازالة الشبهات عن الايات والآحاد
 المشتبهات لابى جبريل محمد بن احمد المعروف بابن اللبان المصري المتوفى سنة تسع واربعين وسبع مائة الازهار
 المختارة في الاخبار المتواترة رسالة اليست ازيه على كذا اذا كتاب خود قسمي بالفوائد المتكاثرة مجر وساخته
 ازهار الاكام في اخبار الاحكام في الحديث للسيوطي الاساس في مناقب بنى العباس للسيوطي في اثبات
 اسباب الحديث للسيوطي في الحديث اسباب المطر على تصديق السامع في سنة خمس مائة في شرحه في سنة
 بن سميل الامير يعني الصنعاني وراصول حديثه استيعاب في معرفة الاحصاء بجلد المخاطبة ابى عمر يوسف
 بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمري القزويني المتوفى سنة ثمان مائة في شرحه في سنة ثمان مائة في شرحه في سنة

الامام الحافظ ابى الفضل محمد بن طاهر بن علي بن احمد المقدسي المتوفى سنة تسع وخمسين وثلثمائة وروى كتابا في نسخة كتبه ابى نصر
 اجمع نموده ترتيبش برحمت و درود بر دو استاد را كن نموده و جمع ميان اين بر دو كتاب از شيخ ابو القاسم محمد بن
 بن الحسن الطبري المعروف باللكاني المتوفى سنة ثمان و مائة است اسماء رجال سنن
 ابى داود و ابى علي حسين بن محمد ايجي في الغساني الحافظ المتوفى سنة ثمان و تسعين و اربع مائة و جياي بفتح
 جيم نسبت بسوى جيان كه شهرى كلان است در اندلس و در اعمال روى قرية ايت كه آنرا نيز جيان خوانند
 اسماء رجال الكتب الستة الحافظ ابن النجار محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله صاحب كل تاريخ بغداد و الخطيب
 المتوفى سنة ثمان و اربعين است مائة و نام آن كامل نهاده و ايضا للشيخ نساج عمر بن علي المعروف بابن اللعين المتوفى
 سنة اربع و اربع مائة اسماء رجال معاني الاثار المسمى بالايثار ذكرش خواهد آمد اسماء رجال
 المشكوة الخطيب صاحب المشكوة اوله سبحانه الله محمد و روى دو باب است اول در ذكر صحابه و تابعين و غير
 ممن ذكر او روايت في المشكوة و ثانيا في ذكر من اهل الاصول من المذكورين في اول المشكوة اسماء الصحابة
 الامام ابى عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري المتوفى سنة ثمان و اربع مائة و روى دو باب است اول در ذكر الصحابة و تابعين
 بطريق ابى فارس بن نجوى كبير و صحابه از روى نقل كرده و ايضا الحافظ ابى عبد الله محمد بن يحيى المعروف بابن منقذ
 الاصفهاني المتوفى سنة خمس و تسعين و ثمان مائة و زويدة الحافظ ابى موسى المديني محمد بن محمد بن احمد الاصفهاني المتوفى
 سنة احدى و ثمانين و خمس مائة اسماء المحدثين و طبقات بيابا كمال اسماء و الصفات للبيهقي
 اسماء المدلسين للشيخ الامام حسين بن علي بن زيد الكرايسي البغدادي صاحب الشافعي المتوفى سنة
 خمس و اربعين و ثمانين و روى اول كسى است كه درين باب تصنيف جدا گانه كرده بعهده نسائي في سيرة اقطبي و روى
 تاليف نمودند و حافظ ديزي را درين فن از جوده است و تاليف روى حافظ ابو محمود احمد بن ابراهيم المقدسي تبيعت و
 از جامع الاصول علاني چيزي بران افزوده كه از روى فوت شده بود و حافظ زين الدين عراقى و روى اش كتابا في فقه
 بر اسماء كاندكاشته و در شهرى الى الدين ابو زرعه بن الضمام بن عجلاني ذكر كرده و تصنيفى مستقل درين فن جمع نموده و شش پسر
 به تقي خود بران ياده كرده و حافظ بران الدين بن عيسى را كتابى است كه اندكى در روى بر ايشان افزوده و همگى اسماء كتاب علما
 شصت و هفت تن اند و ابن العراقي سيزده كس بران افزوده و زيادات حلي بن سدراسى و دو كس است ابن حجر عسقلاني
 و تعريف اهل القندليس سى و نه نفر بران ياده كرده پس مجموع آنچه در دست يك صد و پنجاه و دو نفر از اسماء النبى
 صلى الله عليه و آله و سلم و درين باب است تاليف ابو الحسن بن احمد الحارثي و در روى برافروخته نام همچو اسماء الله الحسنى
 اقتضا نموده و تاليف ابو الحسن محمد بن قارس اللغوي المتوفى سنة خمس و تسعين و ثمان مائة و شش منفي نموده و تاليف شيخ
 عبد الرحمن بن عبد الحسن ابو اسحق المتوفى سنة اربع و اربعين و سبع مائة و روى نيز برافروخته نام كنگا كرده و شرح آن بر ده تمة
 و ششادى بر قول البيهقي زياده بر چهار صد نام ذكر كرده و شافعي ناصر الدين ابى عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بابن بليق
 المتوفى سنة تسع و تسعين و سبع مائة را كه اسماء است كه در روى كتاب بن حنبل المسمى باستوفى را تخفيض نموده و ابو عبد الله القزويني

کتابی دارد و نظم بطور ارجوزه و بران شرحی نوشته و درین باب است النجاة النبویة و الاراض المانیة و لیکن تحقیق درین سلسله
آنست که اساسی بر حلیه الصلوة و السلام نیز در کتاب سما آئی هم خواند و توفیق اندیشین مضمون باشد و در انچه شرح بدان در شده
و شامل نشود مگر اذکر الکیل بطریق وصف و صفت مانند کرده اند سید علامه عبد الله الشیخ محمد بن اسماعیل المایه در بعض افاد است
نوشته اند قال الشیخ العلامة ابو الحسن السندی و است افاد و تکرار الحثار فی اسماء النبی صلی الله علیه و سلم انها توفیة
اقول بواجب لانه لا یطلق علیه صلی الله علیه و سلم الا اسماء الاله من نحو محمد رسول الله فی سورة الفتح و النبی الامی فی
سورة الاعراف و نحو بشار رسول یاتی من بعدی اسمه احمد و نحو و انه لما قام عبد الله و نحو و اما طلقه علیه من اوصاف
باید غیر تفسیر خود عهد و در سوره که ما فی الشهد و قوله صلی الله علیه و سلم فی اسماء و عهد غنسه و لا یطلق علیه و در بعض
ان کم کن معا فیقال صاحب قریش من قوله تعالی و اما صاحبکم یحجون و اما المطلق الفیض علیه لم یروها کتاب لانه
مثل ما فی کتاب لائل الخیرات و مثل یا قنیل عرش الله و نحو یا فاما الله الا و اخلا فی النبی عن الاطراء فی قوله لا تفرصه
کما طرقت الضاری فی عیسی قوله اجد الله و رسوله و لذا لما قال له قائل یسید البریة قال لا کتاب اسم خلیل الله
و لما قالوا له انت سیدنا قال قولوا بقره که او دعوی نبیا و رسول که اسمانی الله و لا تشعونی که اسمون و رسولکم فانی است
کاحد هم من مشرکین و اما قال له قائل انت سید قریش قال الله السید الا ان قد ثبت انه صلی الله علیه و سلم
قال یا سید ولد آدم و لا تفر فکان ذکر خطایهم بقوله لم یسید لانه من الروح فی الوجود قد نبی حنا و کان لم یعلم ان الله سید
و در آوردم علیه با فخر و تم فضیل الله بکلام محمد ثابته الله علیه و اعلم ما بان که یون اعتقاد بهم محب و مودت و الحاصل
ان قد نبی عن الاطراف فینبغی او یجب الاقتصار علی ما شئ به نفس و سماه الله به و به و الا الذین فکرهم الشیخ ایضا جمعا
الاولی فی اسمائه و اوری ما مستند و اما فی ذلک الماس الغلو المنی عنه و تظنیه صلی الله علیه و سلم و اگر که یون باتابه
و التقید باجابه و بنشر سنده و احیا طریقه و دعاء الصبا و الی ذلک فی ذلک النجاة فی المعاد و بهم من الالباب ارجع فلو ان قصیر امتشعر

الى الرشاد وورد في نسخة له جميع اطراف سنن ابي داود وجميع المتون والنسائي واسانيد ماورئب على روي الشيخ
 ثم وصل الى اطراف الستة المقتضى وقد انصاف اليها سنن ابن ماجه فاختبر ومير الى ان ظهر فيه امارات النقل فاض
 الى كتاب اطراف سنن ابن ماجه خشية من قصده وترك اطراف الصحيحين تمامها صنف فيها انتهى وايضا الاشراف على
 اطراف الكتب الشيخ سراج الدين عمر بن الملقن المتوفى سنة ٧٠٠ هـ اطراف الاشراف للسيوطي اشراقات الاصحاب
 في احاديث الرسول مختصر است در اصول حديث اربعال الدين محمد القاسمي اشرف الوسائل في نظم الشاه
 وشرح شامل في بيان اشعة المعاني شرح فارسي لشكوة الشيخ عبدالحق بن سعيد المصنف في التكملة المدعوى المولود بالبصرة
 الاصل در چهار مجلد است ودر كلتة در كل طبع شده بعده ودر بعضي مطبوع گشته ودر سهولت تناول وشرح خير في ضبط كل
 و ذكر مسائل فقه حنفية في تفسيرت ودر حديث و قبول في معنى باز بيان است اولها محمد اكل محمد علي اكل في كل حين
 وورد في گفته بنده مسكين بعد از رجوع از حرمين شريفين به احواله تشريفا و تعظيما و حصول اجازت روايت حديث شارح شيخ
 آن بزرگوار شريف حين توفيق قيامت اليه وكتيري كرد و در خدمت اين علم شريف و در مقام استقامت نشان بخوابت كه كتاب
 مشكوتة اصاحي را كه در اين روزگار بهمت آنها و سوم است شرح كنند از فوائد آنچه در كتب قوم ديده و از مشايخ وقت
 شنيد و با محاط فرموده بطالبان برساند بعضي از اصحاب فوت و ارباب محبت فرمودند كه اگر شرح بزبان فارسي
 واقع شود هر آينه آن اهم و اشل باشد چون شرح كرد و در شناساي طالع آن سخنان و هي همي بود كه درج آن و شرح فارسي
 مناسب نماشد و از دست دادن آن سخنان را نيزه كفايش ندارد پس شرح بلسان عربي نيز شروع نمود تا بنده گاه بهر دو
 شرح فارسي و عربي معا تسويد مي يافت آن چنان شكستني چون بهر تازي بهر شترت و تمام شده فارسي در نيزه اها
 و چون با مر از نظر ثاني بر اين قيد فتنه فتنه مض خود و زاني بديد بران گذشت سواد فارسي هم كسيان سبب گرفت باز امر شد
 كه فارسي نيز تمام كرد و از سواد بهر بيان رسد و بر روي كار آيد بكم المام و بعد و را فتنه كه تسويد يافته بود و به بيان آورد
 و در تمام آنچه باقي مانده بود و شرح كرد و انتهى قدر آن كتاب گفته آثار تسويد اين شرح در اوسط الامم شرقي سته شبع عشره
 و الف بود و تمام در شهر ربيع الاخر سنة خمس عشر مائة و اربع شرح عربي بجهت اشتغال به سباحت مليحة تحقيقا و تحقيقا
 فكريه امتياز و اختصاص كرد و ايد ليكن اين شرح فارسي در تهيج و تهذيب المناط و منبط و ربط معاني راجع و فائق بران آمد
 و در مجموع وضع مستند بران اقتاد و مدعي هنر بريت است و تمام آن در لمة درج شده انتهى اصحابه في تميز الصحابه
 لطافه ابن حجر العسقلاني المتوفى سنة اربع مائة و سبعين ثمان مائة در پنج مجلد طكان است و در روي همه آنچه در استيعاب و ذيل او
 و در اسد الغاب است فراهم کرده و با سوادك غالب فاخت پروانه شيخ جلال الدين سيوطي شرح فارسي نموده عين الاصابه نام داشته
 و در برين نزديكي در كلتة بطبع هم رسیده اصلا هم غلط المحدثين الامام ابي سليمان احمد بن محمد الخطاطبة
 المتوفى سنة ثمان ثمانين مائة و خطابي في فتح خاني بجهت و تشديد كمال نسبت بسوي جدوي خطاب قيل از دست
 زير بن خطاب بنعي بالدرجته بوده و اسد علم الاطراف لازمي بكسر الميم و تشديد الزاي المجرمة نسبة الى المرحوم بهاء
 بعد از ابي قحرة بن مشق نسب اليها طالع تعال لهم من بين اطراف الاشراف بالاشراف على الاطراف بطي

ذكر في فهرس من خلفه في الحديث اطراف الصيحين للشيخ حافظ الامام ابي سعود وابراهيم بن محمد بن عيسى
 الدمشقي المتوفى سنة اربع مائة للشيخ ابي محمد بن محمد بن علي بن حمدون الواسطي المتوفى سنة احدى اربع مائة
 هجرية حافظ ابن عساكر واول اثره ان ذكره في كتابه في سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 فيمن اراد تعلمه ولما اشتغل بالخارج في سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 ولما فظا بن حجر العسقلاني المتوفى سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 المتوفى سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 واصناف اليها اطراف الصيحين في اربعة فصول في ما كانت جمعة ثم في سيرة واخيرة فظهرت فيه المرات النقص
 والقيمة شتلا على ايام كثيرة وترتيبها على اربعة فصول في ما كانت جمعة ثم في سيرة واخيرة فظهرت فيه المرات النقص
 في الحسن الحسيني الدمشقي المتوفى سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 الى الحاج يوسف بن عبد الرحمن الحصري المتوفى سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 بن عبد الرحمن بن الحراق المتوفى سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 و حافظ شمس الدين عيني سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 الفضل احمد بن علي بن حجر العسقلاني المتوفى سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 عليه ذكره واورثه اطراف الصيحين في سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 بن عبد الملك بن جمال المالك المتوفى سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 واثنتين اعراب القاري على اول باب البخاري رسالة البيت از طاعلي قاري اوله احمد بن علي الفضل الكبير
 وروي وجهه اعراب حفظه بديان بن محمد اعراب الحديث للشيخ عبد الله بن ابي عبد الله الحسين بن ابي البقاء
 عبد الله الحسين العكبري الاصل البغدادي المولود والدار الفقيه الحنبلي الحاسب الفرضي النحوي الفقيه الملقب بالدين
 المتوفى سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 اعلام اخبار شيخ البخاري محمد بن سلام الحافظ جليل القدر بن عبد القوي المندري المتوفى سنة ثمان مائة
 وست مائة اعلام الانباء لعدم شرطية حياته الامام في الصلوة للسيد محمد بن اسمعيل المير المتوفى سنة ثمان مائة
 اعلام الموقعين عن رب العالمين للحافظ الامام محمد بن ابي بكر بن القيم الجوزية الحنبلي الدمشقي المتوفى
 سنة احدى وخمسين مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 واقتداره ورجحه وكتب حديثه ورواه في سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 ورواه في سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 في اواخره ورواه في سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة
 كما نذكره في سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة

مقتضيا اهل الحديث الكرام	هم الاولين ينجلي عن حوله	حين يقفنا دون لدار السلام
امالي الزعفراني في الحديث للمامون بن عبد الله حسن بن احمد قال الذهبي رايت مجلد اسم الله من سنة سبع وست مائة		
وسنة تسع وخمسين في خمس مائة امالي الشارحة على مفردات الفاتحة للابن القاسم عبد الكريم بن محمد الرازي الشافعي		
المتوفى سنة ثلث وعشرين مائة وان بهي مجلس ست كذا ارا الا كرهه واحاديث بابا اسانيد كذا انا زاشياخ خودبر		
سورة فاتحة آمده وبران نظم نموده امالي العراقية في شرح الفصول الاربعة في الحديث وايضا في التلخيص		
امالي القاضي المارستاني في الحديث هو ابو بكر محمد بن عبد الباقي امالي القاضي في الحديث هو ابو عبد الله محمد بن علي		
بن جعفر بن علي بن بكرون بن ابي محمد بن محمد بن مسلم الفقيه الشافعي المتوفى سنة ثمان وخمسين في ثلث مائة امالي المندرج		
في الحديث امالي نظام الملك في الحديث هو ابو علي الحسين بن علي بن سفيان امالي النقاش في الحديث هو		
ابو سعيد امالي ولي الدين ابو زرعة محمد بن عبد الرحيم الحافظ المتوفى سنة ست وعشرين في ثمان مائة وهو في الحديث		
امام في احاديث الاحكام الشيخ الامام تقي الدين بن دقيق العيد المتوفى سنة درویش مكيه باب المياه		
وكريمان معنى الطهور وانه المطهر لغيره وعن يزيد الفقيه قال ثنا جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم		
قال اعطيت خمس لم يعط من احد قبلي انصرت للعرب سيوفهم وجعلت في الارض سجدا وطهورا فايا جبريل من اتى		
ادركه الصلوة فليصل واعلم ان الناس لم يحل لاحد قبلي اعطيت الشفاعة وكان النبي يبعث الى قومه خاصة وبعث		
الى الناس عامة تنفق عليهم من حديث مشهور عن يزيد الفقيه واللفظ البخاري الامتاع بالاربعة المتباعدة ثم انما		
الحافظ ابن حجر العسقلاني المتوفى سنة درویش ازجبل شيخ روايت نموده وسند شرح صحابي عليه السلام است پس واد ان		
او صحابه جبريل بن انداز واصل ان مشهور بمشروانه وبعد از روايت حديث شعري مناسب ان نيز انشا و مينايه چنانچه		
بعد روايت ابن حريث وم ان الناس لم يروا شيئا بعد كلمة الاخلاص مثل العافية ابن باعي نوشته رباعي		
ايران لم يوت امر اهل	امثالهم في اهل الفانكير	من يبر الله تعالى له
وبعد از حديث موم كه انما الاعمال بالنيات ست اين قطعه نوشته قطعه		
انما الاعمال بالنيات	كل امرئ مكنت فريضته	فانوا خيرا و افضل الخيران
وبعد از حديث چهارم باي امر مسلم تحفر صلوته مكتوبة فيحسن ظهور باور كوهما وشو عا اين قطعه ثبت نموده قطعه		
حسن القطع في اخضع قلنا	مطمن ان جميع الزمات	فكفارة ما قدمت
من صنيع الدين بن الحسن		
وبعد از حديث پنجم نبي عن الشرب قال كلفه قطعه		
اذا لم تشرب فاقعد تفز	تشبه صفوا اهل الجواز	وقد محي اشرابه قاشا
ولكنه ليس ان الجواز		
وبعد از حديث ششم شام بن علي بكفته		
واظب على السنن الصحيح	اجرا ويرضى الله عنه وتوابع	فان اقتصر على الفرائض فليكن
من غير زهد في النوافل تعلم		

احاديث وارده ورايها في آرد وشرح غريبش پرداخته ودر پنج باب ترتيبش در كود و در ستمثل و تبيين في ثمان مائة و ثمانين
فان غشده و مختصرش سمي بار واه الواعون في اخبار الطاعون تاليف شيخ جلال الدين سيوطي مست درين مختصر اسانيد
حديث و منظر اوقات احداث كرده و تيز تخيص في تاريخ شرف الدين يحيى بن يحيى محمد المناوي الشافعي المتوفى سنة اربع
و سبعين في ثمان مائة است البرق الملوحة كشف الحديث الموضوع تاليف قطب الدين محمد بن محمد بن محمد انصاري الشافعي
المتوفى سنة اربع و تسعين و ثمان مائة و اين حديث در احياء العلوم بذكر سلوة الرغائب مذكور است پس في ثمان مائة و ثمانين
ابن حجر باب ابن الجوزي و در موضوعاتش چنانكه در موش نشخه اوست مجروده و بغرض تخيص مهمل را با آن قسم نموده
البروق اللوامع في ماورد على جميع الجوامع بزوع الهالاحل في التحصيل الموجبة للظلال رسالة بيت
الشيخ جلال الدين سيوطي المتوفى سنة احدى عشرة و تسعين مائة و يك جزو شتمثل بر احاديث وارده و درصال موطيظلال عرش
ذو الجلال و شمار اين خصال هفتاد و خصلت مير سرتوروي استيعاب خواهد اين خصال هم كرده و بار ديگر آنرا تخيص نموده
اقتصاد بر ايراد من نموده بسنن المحدثين رسالة فارسي است تاليف شاه عبدالعزير بن شيخ علي المحدث
بن شيخ عبدالرحيم دوي المتوفى سنة تسع و ثلثين و با تميز الف و الف و اوله الحمد مدح حمده و دروي گفته كه مقصود اصله
در ان كه كتيب حديث است كه غالباً در رسائل و مصنفات از انما نقل مي آرند و بجهت عدم اطلاع بر ان كتيب مانع تجربه
و بلتبع برخي از احوال مصنفين آنها نيز مذكور ميشود كه در حقيقت قدر تصنيف از قدر مصنفش بيهست گويانست
كتاب مست و تيز منظور اولي ذكر متون است و گاهي ذكر بعضي شروع مشهوره بعضي از كتيب متد اوله نيز وراثنا خواهد آمد
زيرا كه شرح مذكوره را بجهت كثر شهرت و تعلق و كثر نقل و ثوق و اعتماد بر انما حكم متون حاصل شده است انهي
بعبارة ليكن اين سال هجج ترتيب ندارد و بعضي از كتيب مشهوره نيز دروي مذكور شده مثل مشكوة و حزان بقية اللوامع
لما تفحص حديث لم نزع من الفوائد للقاضي عياض بن موي البصيري المتوفى سنة اربع و اربعين و خمس مائة بغيره اوله
في الذيل على جميع الزوائد في الميم بغية المباح للشيخ شمس الدين محمد بن يوسف الرازي المتوفى
سنة خمس مائة و درين كتاب چهل حديث جمع كرده شرح آن نموده است بغية النقاد في اصول الحديث
للإمام الفاضل عبد الله بن المواق بلديات همان را بعون بلدانيد است كدر ذكر اربعينات گذشت
بلغت الغريب في مصطلح امار الحبيب السيد رضى الزبيدي البكر ابي سال فرغ از تاليفش بستمربع الآخر
ستاريج و ستين مائة و الف است بمرئيه زبيدي بلوغ المرام من احاديث الاحكام تاليف امام الفاضل الامام الميرزا
بن حجر العسقلاني المتوفى سنة اثنيتين و خمسين و ثمان مائة و يك مجلد صغير است اوله الحمد مدح على فخر الطاهر و والباطنة
قد رايها و حديثا الهجج همي برين حديث مست اخراج الشيخان عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم
كلنا نخفيقان على اللسان اقليلنا في اللز ان سجان الله و بحره سجان الله العلي العظيم و هم سبع مجاري نيزه يمين
تسبيح مست و بروي شرح ديده شديدك بدر تمام العلامة القاضي شرف الدين المغرني الصنعاني دوم سبل السلام المسيد
بن سفيان الامير الهامي سوم مسك الختام لجامه هذه الاوراق حقا الله عز و كتب بلوغ المرام و كتب فخره علم حديث شافعي

[illegible]

وتمام این حدود و اتمام را از حد و دلیل تحریر میکند بازدهای امام حکمران و نوشته شده و این شریک می باشد که این را
 او که آن حدود و خارج نشود و از وی دلیل می دهی و این حدود و موقوف می گردد و در حدیثی می فرماید که این حد و موقوف می گردد
 است و چون بگوید قال فی کتاب بر او قدوسی باشد و هرگاه خلاف روایت قدوسی می کند آنجا تصریح بقسط این حد
 می نماید و ترتیب و این حد ترتیب جامع صغیر است و اول حد بعد از حدی اعلى عالم العلم و احاطه موقوف است
 الطريقة الکبیرة المسمی بالموهوب الفتحی للامام العالم علی بن حسن بن صدق المصطفی الاصلی علیه السلام
 امام حسن بن محمد که معروف است با مسمی امام بهرام باشد اول حد بعد از حدی اعلى عالم العلم و احاطه موقوف است
 ستمه حسین بن علی بن ابی طالب فرایند که تخریج احادیث الکشف است للامام المحدث جمال الدین علی بن حسین
 الزیلعی که فی المتوفی ستمه اثنتین و ستمه مائة و کتاب و احاطه این حد موقوف است فی تخریص نموده باشد الکشف الکشف
 فی تخریر احادیث الکشف نموده و این حد یک مجلد است و در مجلد دیگر در آن است که آن نموده و این حد موقوف است
 الامام حدیث المرفوعة فاکثر من تمسین مائة و اتمیه مخرجه علی خطا فی احادیث الحدیث لکنه فاکثر من الاحادیث المرفوعة
 التي یذكرها الرعشي بطريقه الماشرة و لم تعرض غالب الشی من الکتاب المرفوعة و تخرج علی الدین ابو زرعه محمد
 بن الحافظ الکبیر عبد الرحیم العراقی را حاشیه است و در مجلد و در آن کلام این حد موقوف است و ابی حیان ابو یوسف بن طلحه
 و سفاقی را باز یاده تخریج احادیثش تخریص نموده و علامه شرف الدین الحسن بن محمد الطبری را حاشیه است بر کشف و
 اجل حاشی است و شش مجلد تمام و در آن تمسین حد و قرائت و تخریص احادیث و روایات و تحقیق لغات و تفریق نجات
 پرداخته قال السیوطی فی نوادها الکبار تفسیر الکشف عن حقائق التاویل الی التمام باراد محمود بن محمد و تخریج
 الخوارزمی المتوفی ستمه ثمان و عشرين و خمس مائة و ان تالیفش ضحوة یوم الاثنين الثاني و العشرين من رجب الآخر
 فی علم ثمان و عشرين و خمس مائة فان گفته این حد که کلان الرعشي حتر فی الاعتقاد و اول صنف کتاب الکشف
 کتب استماع الخطبة الحمد للذی تلقى القرآن فقیل له منی ترکته علی هذا وجه الناس فخره بقوله الحمد للذی جعل القرآن
 و جعل من یحیی منی فقیل لیکن خاتم الحقین قاضی محمد بن علی شاکانی و تفسیر خود فتح القدیر فی فن الروایة و الدرایة من علم
 تصحیح رعشي و چنانکه باید در اکثر مواضع از تفسیر وی کرده و او انصاف و علم تحقیق داده و از حد و مختصرات کشف کتاب
 انوار التفسیر لیل تفسیر قاضی ناصر الدین بن عبد الله بن عمر ریاضی است زیرا که در وی تخریص آن با ما و از او استراحت کرده
 و تحریر است و آن نموده تخریج احادیث المنهاج یعنی منهاج الوصول الی علم الاصول که مختصری است
 از قاضی ریاضی و این حد ستمه ثمان و عشرين و خمس مائة الشیخ امام سراج الدین عمر بن علی بن المقفون و یک جز المتوفی
 ستمه اربع و ثمان مائة الشیخ شمس الدین عبد الرحیم بن حسین العراقی المتوفی ستمه ثمان و عشرين و خمس مائة تخریج احادیث
 الشیخ الکبیر یعنی شرح امام ابی القاسم عبد الکرم بن محمد بن عبد الکرم المرقوم الرافی الشافعی المتوفی
 ستمه ثمان و عشرين و خمس مائة یعنی فتح العزیز علی کتاب الجوز و این شرح کبیر است و مثل آن در مذهب تصنیف نشده
 و تخریج فی الفروع کتابی است طویل و در مذهب شافعی از توالیف امام حجة الاسلام ابی حامد محمد بن محمد الرافعی الطوسی الشافعی

التشويق الى وصل التعليق اول المبحث في التعليق لمز سلفنا صاحب مجمع البحار في بيان ما يفيده تصحيح المصليين
 ذكر في جملته **تفصيل المنفعة** من اجل انه في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 وذكره الشنكوني في رويته من اجل انه في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
التعديل في التجميع في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 المالكي المتوفى سنة ١٠٤٠ هـ في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 شريفي سنة ١٠٤٠ هـ في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 من جمل العسقلاني المتوفى سنة ١٠٤٠ هـ في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 تيزنا في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 به خارج ترتيب رويته من اجل انه في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 ازخر في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 وياتي في اجم تعليقات على الفتاوى على تعليقات البخاري في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 على احوال الجاهل في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 بما ينبغي من التوفيق في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 انه لم يرد في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 لاني في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني

اقول وقد نأحت بغيري حماة	اي اجارته من تشين محالي	معاذ انوي ما ذقت حاقرة التو
ولا خلطت منك الهوى بالي	اي اجارته من انفس الملامح بيننا	تعال انا معك الحمد يوم تعالي
تعال ترى دوحا لذي ضيفه	توه في صمي يذب بالي	ايضحت ما سوس وتلك طليقة
وهيكت مخزون ويندب سالي	لقد كنت على منك باله مخ	ولكن جمعي في الحادث حالي

التعلل والاطفال انما لا تطلق رساله ايست في شيخ عبد الرحمن بن ابي بكر السبيعي المتوفى سنة ١٠٤٠ هـ
 في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 تفريجه القلوب اصل الكفر لما تقدم من الذوق للامام العلما محمد بن محمد الخطيب اول المحدث الكثر فضل
 وروي رساله سيوطي واما خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 في الحديث في الامام الحافظ محمد بن جابر البستي المتوفى سنة ١٠٤٠ هـ في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 في الحديث في الامام الحافظ محمد بن جابر البستي المتوفى سنة ١٠٤٠ هـ في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني
 سنة ١٠٤٠ هـ في سلسله الحسن الرابعه في خطا بين جمل العسقلاني وذكره الشوكاني

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

ان شاء الله تعالى كتاب عياض ان طوبى من ربيو ياشي فاجب جدا لا هاريا الله تعالى والارواح الهادي لذي عياض

[illegible]

سنة مائة من سنن الهدى في كتاب فاعلم بقدر ما فعل في كتابنا جسد في امره فمشتغل ولا يكلم تاركه وان تركه فمشتغل
 تنوير المصالح ياتي في الميم وتوسيع شرح الجرح الصحيح للسيوطي في اوله الحمد الذي اجزل انما للشيء بان جعل من
 حملة السنة وهدى القليل على صحيح الاسناد في شرح الاسلام انير المؤمنين في الحديث في جسد الهدى في الميم في الميم
 بجري على طبع الامام بدر الدين الزركشي المسمى بالشعير وفيه قبحا حاد من الزوائد في مثل على ما يحتاج اليها القاصي
 والمستمع من ضبط الفاظه وتفسير خبره وبه من اختلاف رواياته وزيادة في خبر لم ترو في طريقه ويحتمل بطلانها حديث
 مرفوع وحمل تعليق لم يقع في الصحيحين وصلو عليه منهم وارباع شكل وجمع بين مختلف بحيث لم يفته من الشرح الا الاستنباط
 وقد درست على ابن ابي عمير على كل من الكتب الستة كتابا على هذا الخط حصل به النفع بلا تشبيل بلوغ الارب بالانصب حتى لم
 ذلك منه ويند توضع المدل في صحيح المستدرك للسيوطي في الحديث توضع لبيان الجاهل الصحيح في
 على ذراحم من ابراهيم بن محمد على المشهور بسيد الجي المتوفى سنة اربع وثمانين في ثمان مائة توضع للامام الواقعة في
 الصحيح ليدانها وشرح الجاهل الصحيح في الحديث توضع لبيان الجاهل الصحيح في الحديث توضع لبيان الجاهل الصحيح في
 بن اصيل بن صالح يعني بالاسير المتوفى سنة اربع وثمانين في ثمان مائة توضع لبيان الجاهل الصحيح في
 القضاة على علي محمد بن علي المشوكاني المتوفى سنة خمس وثمانين في ثمان مائة توضع لبيان الجاهل الصحيح في
 في شهر حرمة السنة الجوزي في نهج حديث روى على علاوة آثاره ورواه في ذكره ورواه في كماله كماله
 آورده وروى في صحيح طي السلام بهت وندب حديث رواه في نهج حديث روى على علاوة آثاره ورواه في ذكره ورواه في كماله كماله
 في الهدى والمنظر والرجال في نهج حديث روى على علاوة آثاره ورواه في ذكره ورواه في كماله كماله
 في غريب الحديث الشيخ الى الحسن بن عبد الواحد بن اصيل الشافعي في نهج حديث روى على علاوة آثاره ورواه في ذكره ورواه في كماله كماله
 فخر بن يوسف في الحديث تيسير الوصول الى جامع الاصول في نهج حديث روى على علاوة آثاره ورواه في ذكره ورواه في كماله كماله
 بشرح صحيح البخاري في نهج حديث روى على علاوة آثاره ورواه في ذكره ورواه في كماله كماله

باب الثاء المثناة

تبعوت في ضبط الفاظ الفتوح رسالة الشيخ جلال الدين السيوطي المتوفى سنة احدى عشرة وتسع مائة الثعول
 اليه كسيرة في التبية فاعلم للسيوطي في الحديث الثعول طائف من اجزاء الحديث التي اخطا في ضبطها لتمام
 في الفضل الثعول الاصلها في المتوفى سنة تسع وثمانين في اربع مائة في نهج حديث روى على علاوة آثاره ورواه في ذكره ورواه في كماله كماله
 الحافظ البخاري في نهج حديث روى على علاوة آثاره ورواه في ذكره ورواه في كماله كماله
 در بخاري بهت وندب حديث روى على علاوة آثاره ورواه في ذكره ورواه في كماله كماله
 اثنى عشر واثني عشر حديث روى على علاوة آثاره ورواه في ذكره ورواه في كماله كماله
 بن علي حسن المتوفى سنة تسع وثمانين في اربع مائة في نهج حديث روى على علاوة آثاره ورواه في ذكره ورواه في كماله كماله
 فتوى اوله الحمد الذي هو حسن الثعول في نهج حديث روى على علاوة آثاره ورواه في ذكره ورواه في كماله كماله

فی الحکام المرسل الشیخ صلاح الدین ابی سعد خلیل بن یحیی العسقلانی فی الحافظ المتوفی سنه ثمانی و ستین و سبعمائه
 مجله غیر هم اوله بعد القیم الذی لم یزل و این کتاب مرتب برشش باب اول در تحقیق مرسل و هم در مذاهب
 در مرسل سوم در احتجاج بر مرسل چهارم در فروع آن پنجم در مرسل ششم در جمیع روایات که روایت از امام حکوم
 بالا مرسل است و مخصوص است از مذاهب الحکام و مختصرش در سال فراع از تالیفش در سنه صد و چهل و شش با شواهد
 جامع الصمیم مشهور بصحیح البخاری الحافظ الامام ابی عبد الله محمد بن یحیی بن عیسی بن ابی ابراهیم المتوفی سنه ست و
 ومانند این اول کتاب صحیح است و مختصر آن است بر مذاهب مختار و وی در منهاج گفته ملا اتفاق کرده اند بر آنکه
 اصح کتب بعد قرآن که در حدیث است از روایات بنی ثانی کرده اند این هر دو را بقبول کتاب بخاری اصح هر دو است و اکثر
 آنهاست در فوائد و صحت و سید که مسلم از مستفیضان بخاری است و معروف با کلامه بخاری در علم حدیث نیست
 ترجیح مختار هر دو است مشهور وی توسط آنست که حدیث از کسی اخراج کنند که ثقتی در صحابی مشهور اتفاق باشد
 در میان ثقات با اختلاف اسنادش متصل غیر قطوع بود و اگر صحابی را در او ای باز از حدیث حسن است اگر چه در یک
 راوی است بطریق نا اجماع شده پس از وی هم اخراج میکنند و بعضی منار تفصیل مسلم بخاری بقول است این حدیث
 حسن بیاق موجود است و طاعت ترتیب شرط بخاری ثبوت ثقی راوی است شیخ خود را اگر چه زیاده از یکبار باشد
 و مسلم مطلق معاشرت گفته نموده و این همان است من حیث الاتصال و همان من حیث العداله و الضبط پس باطل شکم
 علیه سلم اکثر انداز بخاری با آنکه ترجیح بخاری از آنرا تمیل است که کثیر و همچنین انتقاد احادیث بخاری اقل مدونت از انتقاد
 بر مسلم و این همان است من حیث عدم الشذوذ و الاعلال و احادیثی که برین حدیث در انتقاد کرده اند قدح در مرسل
 موقوف صحیح میکنند زیرا که آن هر دو بطریق دیگر غیر قاطع نیوراند و واقع است اصحاب بر تلقی این هر دو و قبول تسلیم
 زیرا که شیخ مقدم اند بر اندک بعضی خود و بعضی را بعد خود و معرفت صحیح و علل و تقریری از بخاری روایت کرده اند که فاضل
 درین صحیح حدیث گردید از استخاره و ثبوت حدیثی و ازین جا معلوم شد که بخاری اخراج نکرد مگر حدیث غیر طویل
 و اگر علت ارد مؤثر نیست معذرة الترام کرده است استنباط فوائد فقره نکات مکیه البقره ناقصه دو اکثر ادب ابواب
 صحیح بحسب مناسبت تقرق کرده و بآیات احکام اعتنا نموده و در اشارات تفصیل آنرا سلوک سبیل و سبیل کرده ازین باب
 که ابواب بسیار خالی است از ذکر اسناد حدیث و مختصر است بر قولی من الی منی علیه السلام و گاهی متن ابی
 ذکر میکنند و گاهی آنرا اطلاق می آرند و قصد احتجاج بر ترجمه و گاهی اشارت میکنند بسوی حدیث بنا بر آنکه معلوم است
 یا عنقریب گذشته و اکثر ابواب صحیح چنان است که در وی حدیثی مذکور کرده و در بعضی صرف یک حدیث یا یک آیه آورده
 و در بعضی صحیح نه ابوالولید را می در رجال بخاری گفته که وی صحیح را از اصل نسخ خود در نزد فربری استنساخ نموده
 و چیزی دیده که تمام است بعضی بر بعضی شده و ازین نوع تراجم ابواب است که بعد از شیخ شایسته نشود بعض
 احادیث است که بی ترجمه ماند و بعضی بعضی ضایع ساخت و دلیل بر این استنساخ و ابیت استنسی و مخری کوشینی
 و ابوزید و زری است تقدیریم و تاخیر حال آنکه یگانان از یک اصل نوشته اند و هر چه باز یاده متصل یکدیگر واقع اند

و میان هر دو احادیث نیست ولیکن درین قول نظر است چنانکه کتاب خوانده شده است بر روایت و غیر او و آنست که
 محبوب پس عبرت همان را است که در این باب از ایشان بیانی ظاهر است و معانی خاصی در ظاهر آنست که در این باب و بطاعت بر سر هر چه
 هر چه میباید بلفظ مترجم یا بعضی آن یا سنی آن بیشتر ترجمه میکنند بلفظ استوفی و یا بر ظاهر و یا بر مضمون و بعضی قائلند که
 بلفظی که بعضی حدیث مؤلفی شده و نیست بر شرطی یا بر هر چه آن لفظی ندارد که بر شرطش نبوده است و در باب آنچه مؤلفی سنی
 آن بود و گوی باید که بای یا ظاهر و گوی یا مضمون که درین باب چیزی بر شرط صحیح نشده است و اینها
 در ترجمه میان جمعی از مفسران مشهور شده و در تطبیق آن دور و دور میروند و هر که اسبابی بفرموده و ازین قیقه غافل افتاد
 چنین عقده میکند که بخاری یا ابوداؤد یا ترمذی یا دیگران که در این باب حدیثی را روایت کرده اند و در بعضی از اینها
 تخفیر اخبار و در بعضی عقول را افسار نداده و کیفیت صحیح خود را میان قیود و منبر و منبر علی علیه السلام و سلم بیاض کرده و بر
 هر ترجمه و روایت نماز گذارده و قطع و قطع و اختصار و احادیث و بعضی حدیث را در ابواب چند برای استدلال است و در هر
 بسندی گیر میبندی دیگر و مطلب گیر و اندازد که هر یک که حدیث را در دو موضع یا سه و در بعضی از اینها و احادیثی که
 آنها را در دو موضع سنن او معنی معنی آورده و یکی است و در حدیث است و اختصار بر بعضی متن بغیر آنکه باقی را در جای
 ذکر کند معانی است که مضمون و موقوف است بر جمالی و دردی چیزی نیست که حکم بر حق آن میکند پس همان لفظ محکوم را
 را آورده باقی را حذف میکند و جهت آنکه تعلق بر موضع کتاب ندارد و احادیث معتقد او که بلفظ جزم است چنانکه قال فی محل
 و حکم صحیح است و همچنین غیر مضمون بهای که گوی و دیگر که گوی آنرا در جای دیگر و وصول می آید و گوی تعلق بغرض
 اختصاص نموده و یا بنا بر آنکه نزدش مضمون حاصل نشده یا در مقام آن شک کرده یا شنیده و هر یک بطریق مذکور و بعضی آن
 صحیح هم است لیکن بر شرطی نیست یا حسن یا ضعیف است و در موقوفات هر چه نزد وی صحیح شده اگر چه بر شرط
 وی نباشد جزم میکنند و هر چه در سندش ضعف یا انقطاع است بر آن جزم میکنند بکار او آن بطریق استیناس تقویت
 مذہب مختار خود یا تقویت مسائل مختلفه غیر مبنی بر ملائمه بوده است پس مقصود بالذات همان احادیث است که آنها را
 ترجمه کرده و آنها را معلقه و موقوفه و آیات و احادیث را در دو موضع صحیح و سنی استند است نه معلقات زیر که معلق
 غیر مستند است و قد و احادیث این کتاب نزد این مصالح هفت هزار و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
 النبوی و دیگر مفضل و صاحب این مجمل تصحیفی نبوده و هر یک باب بعد از آنکه در دو گفته جمله احادیثی و یا با یکدیگر معلق
 و متعلقات سبب تکرار و اتقان بن هفت هزار و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
 و شش صد و بیست و دویست حدیث است و با انضمام متون معلقه و موقوفه که یکصد و پنجاه و دویست حدیث است مجموعا حاصل و دویست و دویست
 و دویست حدیث است یک حدیث میشود و جمیع تعالیقش که هزار و یکصد و دویست حدیث است اکثر آن مکرر و جمیع آنها
 سصد و چهار و دویست حدیث است و متون غیر ترجمه یکصد و دویست حدیث است و آنچه در سبب مکررات و تعلیقات الشواهد و استنباطها
 در هزار و دویست حدیث است و دویست حدیث است و دویست حدیث است و دویست حدیث است و دویست حدیث است و دویست حدیث است
 احادیث جامع است که میان او و غیر علی علیه السلام و سلم است و احادیث است و دویست حدیث است و دویست حدیث است

بالکمال المشتهر بالیاد المسماة شمس و شرح امام ناصر الدین علی بن محمد بن النیر الاسکندرانی و هو کبیری فی علوم الجلاله
 حواشی علی شرح ابن اقبال فکلام علی التراجیم المسمی بالتواری علی تراجیم البخاری و شرح ابی الاصح مبین بن سهل
 بن عبد الله الاسدی و شرح امام قطب الدین عبد الکرم بن عبد النور بن سیر علی اخفی المتوفی سنه خمس و سبعین
 و سبع مائه و این تا نصف صحیح دوره مجلد است و شرح امام حافظ والدین غلطائی بن قلیح التری الهروی و شرح
 المتوفی سنه اثنین و تسعین و سبع مائه مسمی بتلویج و این شرح کلان است بالقول اوله الحمد لله الذی یقطن من خلفه و
 کواکبه اری کشفه شره فقیه المرافقه و شیخه و تصحیح التعلیقات مثل کافه من انظاره من قاصد الکتاب علی ضلالت
 و من شرح الفائد و توضیح معانیه علی المان و مختصر ابن شرح از طلال الدین سولای بن احمد البستانی المتوفی سنه ثلث و تسعین
 و سبع مائه است و شرح علامه شمس الدین محمد بن یوسف بن علی الکراخی المتوفی سنه ثلث و ثمانین و سبع مائه
 و این شرح متوسط است بالقول جامع فرائد و فوائد و زوائد و المسمی بالکواکب الدارسی اوله الحمد لله الذی انقسم علینا
 بجلال النعم و قافله و دروی ذکر کرده کلام حدیث فضل علوم سنت و کتاب بخاری اجل کتب است و نقل او اکثر است
 نقد بلا غلط و نیست و شرحی مثل کشف بعض آنچه یعلق بدان شرح و با کشف همان چه رسید پس درین شرح الفا
 لغوی و وجه ارباب نحو یبصیر و شرح کرده و روایات و اسما و رجال و الفوائد و استراحت بطر نمود و در میان احادیث
 متناهی و متعارفه و فنی تطبیق داده و در کتب سطر سینه خمس و سبعین و سبع مائه از تحریرش فارغ شده اما حافظ ابن حجر
 در کتاب المبرر الکامنه فی تراجیم اهل المائت الشافعه شرح مفیده علی اوامهم فی النقل لکنه باخذه الا الحسنه
 و شرح ولد وی اتقی الدین محمد بن محمد الکراخی المتوفی سنه و در وی استراحت نمود و شرح پدر و شرح ابن الملحق
 و شرح زرکشی و حواشی و سیاه علی توح الباری و بدر و غیره باضافت زیادت و دانش مجمع البحرین و جواهر البحرین و نهاده
 و این شرح در دست جزو کلان است بخلاف و شرح امام سراج الدین عمر بن علی بن الملحق الشافعی المتوفی سنه
 اربع و ثمان مائه اوله بناتنا من لکنه رحمه الله و تعالی علی الوالی انعام و این شرح کبیر است در دست مجلد
 و در قدره و فی ذکر کرده که مقصود از آن شرح کرده ام و در دو قسم و دانش شواهد التوضیح نهاده و سخاو فی کفیه و عمده فی علی شیخه غلط
 و اخطایه و لغویه قلیلا قال ابن حجر و فی اوائله اقدمه فی او اخره بل بر نصفه الباقی قلیل و در وی و شرح علامه
 ابی عبد الله محمد بن عبد الله الرام بن موسی البربادی الشافعی المتوفی سنه امدی و ثلثین و ثمان مائه و این شرح هم خوب است
 و چهار جز و دانش الاصح الصبیح اوله الحمد لله المشرقی الجامع الصحیح و در وی ذکر کرده کلام صحیح خود است و در شرح و زیاده
 شرح کرمانی باقتضای و در بیان تنج زرکشی و تبصیر و تنبیه و تارة اصولی و بهی الساری و مقصد فقه الباری است
 و لیکن تبصیر می بعد وفات و شده و شرح شیخ نیرمان الدین ابراهیم بن محمد الصلی العرف بسطاطن العجمی و این
 سنه امدی و اربعین و ثمان مائه مسمی بالتلخیص اقدم قاری الصحیح و بخط وی و در دو مجلد است محتوی بر فوائد حسن و مختصر ابن
 شرح از امام مالک بن محمد بن مهران الشافعی المتوفی سنه اربع و سبعین و ثمان مائه است و حافظ ابن حجر در زانی که جلد بود از و
 القاطن و دکان آنکه نزد وی نیست زیرا که از فقه الباری کرارین سیر و مراده داشت و از غلطم شروع بخارک

در نهایت بیست و هشت سال سی و دو روز از فتح الباری استمداد نموده تا آنکه یکایک در قریه کماله از وی نقل میکنند
و بعد از بعضی مواضع تعقیب می کرده و تطویل نموده بخیزی که حافظ ابن حجر اگر احدی استمداد از سیاق حدیث بماند و غیره
ترجمه هر ردی بکلام و بیان انساب لغات و احوال معانی و بیان بختها و احوال از حدیث و استدلال و بوجه توضیح الباری
را معرفت بر بیان بن خضر از مؤلف می مستعار میگرفت بعضی از فضلا حافظ ابن حجر را هیچ شرح معنی ذکر کرده و گفتند که این
شرح شش مثل است بر بدیع حافظ بدید گفت که این از شرح رکن الدین نقل کرده و من پیش از معنی برای آن وقت شده و اکنون
ترک کردم نقل از وی بسبب ناتمام بودن آن و لهذا اگر کسی بعد از این قطع بخیزی از آن و بجز این شرح اگر بکمال و حقیقت
و معنی خود و ما مثل فتح الباری در ریاضات مؤلف می داشته و منتشر نشده و دیگر هر چه از شرح رکن الدین احمد بن محمد بن
القرنی المتوفی سنه ثلث و ثمانین سبع مائه و این همان شرح است که حافظ ابن حجر ذکر آن در جواب معنی کرده و شرح
شیخ بدر الدین محمد بن عبد الله الرکشی الشافعی المتوفی سنه اربع و تسعین سبع مائه و این شرح مختصر است
در یک مجلد اوله الحمد لمطالع بالانعام و در وی قصد ایضاً غریب اعراب عاصم بن ضبطه نسبت با نام که تصحیفش
کرده و واضح اقوال و صح معانی با بیجا عبارت و در با شارت و الحاق فوائد که لیب با وجود آن از دیگر شروح بی نیاز
ایراد نموده و ما شش تنقیح ننهاد و برین شرح نکست است از حافظ ابن حجر و بی تعلیق بالقول و لم یریم و بهم نکست است
للقاضی عبد الله بن احمد بن نصر الله البغدادی الحنبلی المتوفی سنه اربع و اربعین ثمان مائه و شرح علامه عبد الله بن
مین ابی بکر الدیلمی المتوفی سنه ثمان و عشرين ثمان ماله سیمی بصدای الجامع اوله الحمد للذی جعل فی خدمته
النبی و عظم سیاده و ذکر کرده که وی از این شرح را برای سلطان احمد شاه بن محمد بن طغرل ملوک هند تصنیف نموده و
ابواب مواضع محتوی بر غریب اعراب تبذیر تعلیق کرده و این مضمون در وی با این شرح نیست بلکه در آخر نموده و در
کتاب تمامه التالیف بنیدین بلال الدین قبل ظهوره اثناء العاشرین شهر ربيع الاول سنه ثمان و عشرين ثمان ماله علی
یونقه محمد بن ابی بکر بن عمر بن ابی بکر الخزرجی الدیلمی و شرح حافظ جمال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی المتوفی
سنه احدى عشر و تسع مائه و این تعلیق لطیف است قریب تنقیح و رکشی سیمی به شرح علی الجامع الصمیم اوله الحمد للذی جعل فی خدمته
وله الترشیع و لم یریم و شرح امام محمد بن محمد بن شرف النودوی المتوفی سنه ست و سبعین مائه و این شرح با
از اول اوست تا آخر کتاب بالایمان و شرح مسلم ذکر کرده که وی در یک شرح حمل شش نفره نفاس انواع علوم جمع کرده و شرح
حافظ حاد الدین جمیل بن عمر بن کثیر الشافعی المتوفی سنه اربع و سبعین مائه و این شرح با از اول اوست و شرح
حافظ زین الدین عبد الرحمن بن احمد بن عبد الحنبلی المتوفی سنه خمس و تسعین و تسع مائه و این شرح قطع از اول اوست
و ما شرح الباری ننهاد و کتاب با اینا نرسیده که ذی الجوه المنصف فی طبقات متاخری اصحاب احمد و شرح
علامه راجع الدین محمد بن سلمان البهقی الشافعی المتوفی سنه خمس و ثمان مائه و این شرح با از اول اوست کتاب بالایمان
در پنجاه کراسه سیمی پیش از جاری و شرح علامه محمد بن ابی طاهر محمد بن یحیی بن خلیفه و زبای الشیرازی المتوفی سنه
سبع عشره و ثمان مائه و ما شرح الباری با سبب الفصح المجاری این شرح کبیر است درج عباداتش در ده مجلد است تمام اودر

چهل جلد دیگر که در مقابل الحادی فی الضم واللام فی ترجمه اهل القرن السابع ان الشیخ الفاسی قال فی ذیل التفسیر ان المجد
لم یکن یلمس فی بعضه احد شیئ ولی فی بکلیه من الاسانید اوام واما شرح علی البخاری فقد ملأه من غرائب المتقلبات
سیما من الفتوحات المکیة وقال الحافظ ابن حجر فی اثباتها الضم لما اشتهر بالجرین قتاله ابن العربی وروی الیه الشیخ عن علی بن
صهیب الشیخ یدخل فی من الفتوحات ما کان صعبا لشیخین الکتاب عند الطالبین فی قال ولم یکن اتهم بها الا لان کان یلمس
وکان ابن النضر یلمس فی الحاشیاء علی ما اجمعت بالجد انظر لی الحاشیاء قال ابن العربی وروی یدعی بصدق وجوده
ویکبر قول النضر فی المیزان بانه لا وجود له و ذکر انه دخل قریة و رای ذریته و هم یطعنون علی تصدیقها تنویة ابن حجر
و ذکر ده که وی دید پارکاز شرح مذکور که کامل شده بوده حیات مؤلف می که تمام آثار ارضه چنان خورده که برخواندن
چیزی از آن قدرت نیافت و شرح امام ابی الفضل محمد الکمال بن محمد بن احمد النوریری خطیب مکرمر المستوفی
سنة ثلث و سبعین و ثمان مائة و این شرح چند موضع از دست و شرح علامه ابی عبد الله محمد بن احمد بن مرزوق
الکلبانی المالکی شارح البرود المستوفی سنة اثنتین و اربعین و ثمان مائة سماه المتجر الرجیح و لم یسعی الرجیح و لم یتم شرح
العارف القدره محمد امین سعد بن ابی حجة البلیغ المندلسی ابن مخبر بخاری ست قریب صد حدیث سے
بهجة النفوس و غایتها بمعرفه الاما و ما علیها و شرح برهان الدین ابراهیم بن النعمانی تاشاهی حلوة و لم یوف
بما التزمه و شرح شیخ ابی البقا محمد بن علی بن خلف الاحمدی المعصری الشافعی نزیل المدیته و این شرح کمال
و محروم است اوله احمد لواله اوجب الوجود استادی تا یفشد در شعبان سنة تسع و تسع مائة بوده و ذکر کرده که وی این
شرح را طبع نموده است از کافانی و دفع الباری و صینی و گردانیده است آنرا بچوب و سیط برنج بدین الجزیرة الوسیط و شرح
جلال الدین البکری الفقیه الشافعی و شرح شیخ شمس الدین محمد بن محمد الدجی الشافعی المتوفی سنة خمسین و تسع
و پارکاز از آن نوشته و شرح علامه زین الدین عبدالرحیم بن عبدالرحمن بن احمد العباسی الشافعی المتوفی سنة
ثلث و ستین و تسع مائة و ترتیبش بر سلوب عجیب و غریب واقع شده و آنرا بر منوال مصنف ابن الاثیر وضع کرده
و بنام آن بر مثال جامع او نموده و از اسانید مجرد و ساخته و بر مامش او بازای هر حدیث حرف یا حروف نوشته و از آن
معلوم میشود که از اصحاب کتب است فلا فی موافق بخاری ست بر اخرج این حدیث و در پس هر کتاب از آن باقی برآ
شرح غریب آن نوشته و کلمات غریب را علی پشته بار مامش کتاب و از بی شرح نماده و برهان بن ابی شریح عبد الله
بن محمد رضی الغزیری روی القاریطه نوشته اند و قرطبان التراجیم که بر ابواب کتاب ست و کامل شده تا یغلب علی عبد الله
بن عمر بن شویما الغزیری السبکی المتوفی سنة اصدی و عشرين مائة ست و اغراض سبعة بخاری را در جمع بین الحدیث
و التخریج در آن حل کرده و این حدیث در جملة التفسیر ابی عبد الله محمد بن منصور بن جماعة المخری السبکی المتوفی سنة
و الحافظ ابن حجر انقراض الاعراض در وی بحث کرده و از انچه بران معنی در شرح خود اعتراض نموده لیکن اکثر فی جواب آن
نیز که اعتراضات او را می نوشت و تمییز میکرد و از آن پاسخ گذارد و درین شمار که آمد و بر او دوا له الاصل فی احکام
و در وی ذکر کرده که چون شرح خود دفع الباری را تمام نمود غبات لولک اطراف در آن بسیار شد و نحو برای ابی فارس عبد الله

دور و نهم بسیار که یکی و بنی حجر و کرده و شکل لغات را مثل نمود و اسامی و اژه را در موضع اللغات ضبط ساخته و پیش از
 بشری و غیره آن حضرت را باجماعاً و سابقاً به صفت و تصنیف را ذکر کرده و در جمادی الاولی سنه اربع و سبعین و ثمان مائه
 در ده گز آورده از تالیفش فارغ شده و شرح امام زین الدین ابی محمد عبدالرحمن بن ابی بکر بن العین الحنفی المتوفی
 سنه ثلث و سبعین و ثمان مائه و این در سه مجلد است صحیح را بر با مش شرح نوشته و شرح ابی ذر احمد بن ابراهیم
 بن السبط الحلبی المتوفی سنه اربع و ثمانین در این مختصر که مافی فتح الباری و بر مادی حشمت سیدی توضیح الاولیاء و مافی
 فی الصحیح و شرح امام فخر الاسلام علی بن محمد البرزوی الحنفی المتوفی سنه اربع و ثمانین و ثمان مائه و پیش شرح مختصر
 و شرح امام نجم الدین ابی حفص عمر بن محمد النعمانی الحنفی المتوفی سنه سبع و ثلثین و خمس مائه و نامش کتاب النجیح
 فی شرح الاخبار الصحیح و در اول وی اسامی خود را صنف به پنج ظاهر بقیه ذکر کرده و شرح شیخ جمال الدین محمد بن علی
 بن مالک النخوی المتوفی سنه اثنین و سبعین و ست مائه و این شرح شکل اعراب اوست سیمی بشوهر التوضیح و التوضیح مشککات
 البیاض صحیح و شرح القاضی محمد الدین اسماعیل بن ابراهیم البلبسی المتوفی سنه عشره و ثمان مائه و شرح
 القاضی زین الدین عبدالرحیم بن الکرک احمد المتوفی سنه اربع و ستین و ثمان مائه و شرح غریب بن تالیف ابی الحسن
 بن احمد الجبلی النخوی المتوفی سنه اربع و ستین و خمس مائه و شرح القاضی ابی بکر محمد بن عبدالصمد بن العری المالی
 الحافظ المتوفی بفارس سنه ثلث و اربعین و خمس مائه و شرح شیخ شهاب الدین احمد بن ارسلان المقدسی الآملی
 المتوفی سنه اربع و اربعین و ثمان مائه در سه مجلد است و شرح امام عبدالرحمن الاهدل البینی المسمی بصیاح القام
 و شرح امام قوام سنه تالی القاسم اسماعیل بن محمد الاصفهانی الحافظ المتوفی سنه خمس و ثلثین و خمس مائه و شرح
 ملا حسن مهدی بن نجابی معروف بحافظ دراز و سماه نسخ الباری اوله حمد و سپاس بی عدد و قیاض امر خدای را الخ
 و شرح سید علامه میر غلام علی آزاد بگلرامی المتوفی سنه اثنین و الف و ست مائه و سماه فضاء الدراری اوله الحمد و ثانی
 و این شرح باره از اول و ست و مختصر است از ارشاد و الساری باز یاد توفاید علی القله و شرح شیخ نور الحق
 بن شیخ عبدالحق الدبوی المتوفی سنه ثلث و سبعین و الف و ست مائه و سماه تیسیر القاری و هو بالفارسیه و شرح علامه
 بن شیخ سالم مصری علی المتوفی سنه اربع و ثلثین و مائه و الف و ست مائه و سماه بفضیاء الساری و شرح سید علامه محمد
 بن احمد الاهدل البینی سماه سلم القاری شرح سید عبدالاول سیدی فیض الباری و شرح شیخ نور الدین
 بنور القاری و شرح شیخ علی شامی حدیدی و این شرح باره از اول و ست و شیخ علی را در حدیده سیال
 بیکه از او صد و هشتاد و پنج مجری در سفر حج ملاقات کردم و رساله سطح بطور بدیده و ادم چون در آن رساله نظر کردند
 بسیار پسندیدند و وقت ملاقات با فقیر گفتند وجود شما کرم فی هذا الزمان من نعم الله تعالی که تو مکتوبه ابعده ملاقات کرد
 دست بهم داد و دست مرا حاصل شد و بعد الحمد و تسبیح تعلیقات اصحیح تعلیق المولی لطف الله بن الحسن التوفانی المقبول
 سنه تسع مائه است و این بر او اهل و ست و تعلیق علامه نفس الدین احمد بن سلیمان بن کمال باشا المتوفی سنه اربعین
 و تسع مائه و تعلیق المولی فضل بن علی ابی المولی المتوفی سنه احدی و تسعین و تسع مائه و تعلیق مصلح الدین مصطفی بن ابی القاسم

المتوفى سنة تسع وثمانين مائة وابن ميثاقين مولانا حسين القفوي المتوفى سنة اثنى عشر مائة
 واما مختصر صحيح بن ابي جعفر الشيخ الامام جمال الدين ابي العباس احمد بن محمد الانصاري القفوي المتوفى
 سنة ست وثمانين مائة بالاسكندرية واولاده الحمد الذي فصل في كتاب السنن بالتوفيق ومختصر الشيخ الامام زين الدين
 ابي العباس احمد بن احمد بن عبد اللطيف المشرقي الزبيدي المتوفى سنة ثمان وتسعين مائة ودروي احمد
 صحيح احمد بن محمد الصريح لهاديث الجاهل صحيح نام نهاده اولاده الحمد له الباري المصنوع ودروي احمد
 ماکر وجمع ما تفرق في الباب بنوده زير که اخراج حديث مقتصد وازوي بصمد بسياسو رب ميگر وچنانکه فوسني
 ودروي که گفته ان البخاري اگر الوجوده في ابوابه حجة وکثيره من خطه مذکوره في غير باب الذي يبين اليه الفهم انه الية او في
 على الطالب صحيح طرق قال رايته جماعة من الخطاطين في مثل هذا الخط وراية البخاري احاديث في وجوده
 في صحيحه انتهى ليس شري آخر احمد وکذا وکرار مختلف اسانيد واین در سنة تسع وثمانين مائة ووجود مختصر الشيخ بن الحسين
 بن عمر بن حبيب الجلي المتوفى سنة تسع و سبعين مائة وسماء ارشاد السامع والقاري المستفي من صحيح البخاري ووجود
 کتب مصنفه صحيح بخاري کتاب الاقوام ما وقع في البخاري من الالهام است لجلال الدين عبد الرحمن بن عمر البغيني المتوفى
 سنة اربع و عشرين مائة اولاده الحمد له العالم الفاضل المصنف في الامور سالي اليه في سنين وثمان مائة في کتاب حال
 بخاري تايف شيخ الامام ابي نصر احمد بن محمد بن الحسين الكلاباذي المتوفى سنة ثمان وتسعين مائة و آيضا للشيخ
 ابي الوليد سليمان بن خلف الباجي المتوفى سنة اربع و سبعين مائة وسماء کتاب التبرج والتعديل لجلال البخاري شيخ
 قطب الدين محمد بن محمد الحضري الشافعي المتوفى سنة اربع و سبعين مائة از نوع البخاري اسود ورجع للاجود وکذا
 به مثل المنهل الباري نهاده و ما فظان محمد حجة في تفسيره بخاري و از صحيح وى ملحه نموده بر ترتيبی جدا گانه ترتيب است
 وکذا التوفيق المجلد المتوفى في سنة ثمان مائة اولاده الحمد له شقيقه راقصه و است در بخاري بلکه نظم
 که خواندن آن بعد ختم صحيح بخاري محمول بلا دين من مطلعش است مطلع

هذا البخاري بحال الله وحقا وليس فيه حديث واحد كذا

وتمام ابن قصيدة که قريب بکل و در بيت مستوع و دیگر ابیات که در صحیح بخاری است در کتاب خود خطه دیگر الصحاح
 نقل کرده ایم آنجا باید دید و با سند التوفيق جامع الصحیح للامام الحافظ احمد الامام الحافظ و اعلام المؤمنين ابي الحسين
 بن الحاج القشيري النيسابوري الشافعي المتوفى سنة إحدى و ستين مائة ابن احمد بن حنبل في كتابي كتيب مشهور
 باتفاق اهل علم و ثانی صحیح بخاری است در جهت قبول شهرت و سخن و تفصيل یکی بر دیگری و در کما جامع صحیح بخاری
 ابو علی حسین بن علی نيسابوري شيخ ما گفته ما تحت لويهم السامع من كتاب سلم و اذاعة بعض شيوخ المغرب
 على ذلك گفته انساني ما في هذا الكتاب كلها اجود من كتاب البخاري و توفى فوشة مسلم منفر دست بغداد حجة
 که بدون دست اهل التناول چوي برای هر حديث موضع واحد که لائق اوست مقرر کرده و در آن جملی طرقی است
 را که مضمی او بود و جمع نموده با اسانيد متعدد و الفاظ مختلفه تا آسان شود بر طالب نظر کردن بر وجود آن و استظهار

انچه در دست اهل طریقت بخاری و گفت یکی بن عبداللہ شنیعہ سلم را میگفت اگر اہل حدیث دو صد سال صریح بود
 بر اہل انیسان بر بری چندین سنت و آہن الاصلی گفته شرط مسلم و صحیح است کہ حدیث متعلل الا سناد باشد نقل
 شد از انکہ از اول تا آخر و سائلہ باشد از شد و علت گفت و این است صحیح و احادیث بسیار است کہ صحیح است بشرط
 مسلم و نیست صحیح بشرط بخاری بسبب اجماع شرط معتبر و در ان نزد مسلم و عدم شوقش نزد بخاری و عدم ترجیح بہم سلم
 بالانفر کوشش مدو بہت و پنج شیخ اندر و روی است از سلم کہ صحیح چہا ہزار حدیث است بی مکرر و مع التکرار و حدیث بخاری
 و دو صد و ہفتاد و پنج حدیث صحیح است و ہر سہی گوید شنیعہ سلم را میگفت تصنیف کردہ ام این سند از سہ لک حدیث صحیح
 و صحیح وی اگر بہ سہ سہ لیکن ترجیح بایہ ابانفر او است مثل خودی و غیرہ و خودی در دیہا صحیح خود ذکر کردہ کہ حدیث را
 قسم کردہ ام اول احادیثی کہ خدا متقنین بر او شش کردہ اند و دوم آنکہ راوی یا مسوقین متوسطین اند و خط و اتفاق
 سوم آنکہ زوائد الشیخ متعظمی تر و کین اند و اہل علم و مروی ازین تقسیم مختلف اند این جسا کہ در کتاب الاشراف گفتہ کہ
 کتاب خود را بر ہمدین دو قسم اول نزہ کہ دو ہجرت و ہجرت از ہا کہ تمام کند و تراجم ابواب نویسند و لیکن ہذا الاعا از
 کتاب ہوشتر و حدیث وی در آفاق سائر و منتشر گردید انتہی حاصل آنکہ قسم ثالث درین کتاب ذکر کردہ بنا بر طول برت
 میان او میان این انشیہ و لیکن جامعہ از حفاظ اسناد را کہ کردہ اند بر صحیح وی و ابیہان بن سنان و انداز مسلم و در یافتہ
 اسانیہ عالیہ را بلکہ بعضی از ابیہان بعض شیوخ او را نیز در یافتہ شیخ ابو عمرو بن العاصی گفتہ این کتاب مغربہ ملحق اند
 بصحیح مسلم و بہت محبت اگر چہ در جمیع خصائص ملحق نہ باشد و ازین مخرجات سہ فائدہ مستفاد است علو اسناد
 و زیادت قوت حدیث بکثرت طرق و زیادت حفاظ صحیحہ ثابہ پس بخاری این کتاب بہت تخریج ابی جعفر احمد بن محمد ان
 بن علی النیسابوری المتوفی سنہ اصدی عشر و ثلث مائتہ و تخریج ابی جعفر محمد بن محمد الطوسی الشافعی المتوفی سنہ سبع و اربع
 و ثلث مائتہ و تخریج ابی بکر محمد بن محمد النیسابوری الاسفہانی الحافظ و او مقدم و مشارک مسلم است و بیشتر شیخ
 و وفاتش در سنہ ست و ثمانین مائتین بودہ و مختصر المسند صحیح علی سلم الحافظ ابی حوایہ یعقوب بن اسحق الاسفہانی
 المتوفی سنہ ست عشر و ثلث مائتہ و در وی از یونس بن عبد الاطی و غیرہ شیوخ مسلم روایت نمودہ و تخریج ابی جعفر احمد
 بن محمد الشافعی القلی الشافعی الہروی المتوفی سنہ خمس و ثمان مائتہ و روایتش از ابی یعلی الموصلی است
 و المسند الصحیح للابی بکر محمد بن عبد البر الحوزی النیسابوری الشافعی المتوفی سنہ ثمان و ثمانین مائتہ و المسند المستخرج
 علی سلم الحافظ ابی نعیم احمد بن عبد اللہ الاصفہانی المتوفی سنہ ثلثین و اربع مائتہ و التخریج علی صحیح مسلم للابی الولید حسن
 بن محمد القرشی القلی الشافعی المتوفی سنہ تسع و ثلثین و اربع مائتہ و بعضی بخاری و سلم ہر دو اسناد را کہ کردہ اند ازین قبل
 کتاب اوقطنی اسمی بالاسناد اکامات و التتبع و این تقریب دو صد حدیث است و کتاب ابی سعید الدمشقی للابی علی الغسانی
 تفسیر المصل فی جزاء العلل اکثر است لکما و روایات ہر دو است و در وی الزیادات مستبررہ و نووی گفتہ جواب دادہ ام
 از ہر انکروی و اما شرح مسلم پس از انکہ بہت شرح امام حافظ ابی زکریا بیہقی الشافعی المتوفی سنہ ست
 و سبعین مائتہ و این شرحی است متوسط مفید سہمی بہمناسج فی شرح صحیح مسلم بن الحجاج و در وی گفتہ اند لا یضعف

وقتی که از انجمن اسیطه شریفیت بنایید بر علی بن ابی طالب من المجلدات یعنی مختصر علی التوسطاتی و این فرد و مجلد است
 با مجلد دور بند و مصر قاهره و کمر طبع شده و در مجلد و مختصر این شرح از شیخ شمس الدین محمد بن یوسف القوی
 الحنفی المتوفی سنه ثمانین و سبع مائت و شرح قاضی عیاض بن موسی الجعفی المالکی المتوفی سنه اربع
 و اربعین و خمس مائت مسمی بالاکمال و آن کتاب معلّم للمارّی بر اتمل ساخته و به شرح شیخ ابی عبد الله محمد بن علی
 المالکی المتوفی سنه ثمانین و خمس مائت المسمی بالمعظم بقوله کتاب مسلم و شرح فی العباس احمد بن عمر بن ابی القاسم
 المتوفی سنه ثمانین و خمس مائت و این شرح بر مختصر اوست که هم از دست و در وی ذکر کرده کسی تا اثر اخلاص ترتیب
 و تویب نموده است با شرح خیر بن تهمی بزرگ اعراب و وجه استدلال و احادیث و نامش المعظم لما اشکل من فیه کتاب مسلم
 زاده اولاد محمد که واجب الکبریا و جلاله و شرح اعلم فی عبد الله محمد بن خلیفه الشافعی المالکی المتوفی سنه
 سبع و عشرين و ثمان مائت و چهار مجلد اول احمد مد العظیم سلطان و نام او اکمال المعلم است و ذکر کرده که این شرح
 شرح حازری و عیاض قرطبی و نووی است با زیادات کلمه و تنبیها و آثار شیخ خواجوه عبد الله محمد بن عرفه نقل کرده که
 وی گفته شاق نیست و در برین فهم هیچ شکی چنانکه شاق میشود کلام قاضی عیاض و بعضی مواضع از اکمال و چون اسم
 شرح مذکوره صادر و از دست بین العلم اندامیم اشاره به حازری و بعضی مواضع از اکمال و چون اسم
 و شیخ بسوی شیخ خود این عرفه نموده و شرح عماد الدین عبد الرحمن بن عبد العلی المصری المتوفی سنه و شرح غریب
 وی الشیخ الامام عبد القادر بن طویل الفارسی المتوفی سنه تسع و عشرين و خمس مائت مسمی بالمعظم فی شرح غریب مسلم
 و شرح شمس الدین ابی الطاهر یوسف بن قرا و علی سبط ابن الجوزی المتوفی سنه اربع و عشرين و سبع مائت و شرح
 ابی الفتح عیسی بن حماد الزواوی المتوفی سنه اربع و اربعین و سبع مائت و این شرح مجلد است و در وی معلّم و اکمال المعظم
 و تنبیح اربع مجلد نموده و شرح قاضی زین الدین ذکر یا محمد الانصاری الشافعی المتوفی سنه ست و عشرين و سبع مائت
 ذکره الشرحی و قال غالب بسو و خطی و شرح جلال الدین سبطی المتوفی سنه و سبع مائت مسمی بالذبیح علی شیخ مسلم بن الحجاج
 اولاد محمد بن الدی سلک با صاحب المیشاوخ و شرح امام قوام السنه ابی القاسم سبطی بن محمد الانصاری المالکی
 المتوفی سنه و شرح شیخ تقی الدین ابی کریم الحنفی الشافعی المتوفی سنه تسع و عشرين و ثمان مائت و شرح
 شیخ شهاب الدین احمد بن محمد القسطلانی الشافعی المتوفی سنه و سبع مائت مسمی بنبیج الدیاب و شرح مسلم بن الحجاج و بحث
 جز سبت نصف کتاب و شرح المالکی الفارسی الهروی المالکی المتوفی سنه ست و عشرين و الفخر چهار مجلد و اما
 مختصرات مسلم پس از آنکه است مختصر فی عبد الله بن محمد بن عبد الله المصری المتوفی سنه و عشرين و سبع مائت
 و مختصر زاده مسلم علی الفارسی الشیخ شرح الدین عمر بن علی بن الملقن المتوفی سنه و چهار مجلد و مختصر امام ماخذ فی الدین
 عبد العظیم بن عبد القوی الهندی المتوفی سنه و شرح ابن مختصر ثمان بن عبد الملك الکودی المصری المتوفی سنه ثمان
 و ثلثین و سبع مائت و نیز از شیخ محمد بن احمد الاسنوی المتوفی سنه ثمان و ستین و سبع مائت بر مسلم کتابی است از محمد بن
 بن عیاد الخطاطی الحنفی المتوفی سنه و اسمی بحال مسلم از ابی کریم احمد بن علی الماصفانی المتوفی سنه تسع و عشرين و سبع مائت

[illegible]

بيان من شهد بالدين محمود بن ابي الحسن النيسابوري في صحيح فيه غريب الحديث ورتب على اربعة عشر من باب الاول الحمد
 الذي هو ابدا اكل جنة المتقي في الادمية طبع محمود بن ابي الحسن النيسابوري في صحيح فيه غريب الحديث ورتب على اربعة عشر من باب الاول الحمد
 سبع وثلاثين سنة واين كتاب برنوال صالح الموصى به جنة الساطرين في معرفة السبعين الناطقين
 محمد بن محمد بن الهادي البغدادي المتوفى سنة ثلث واربعين سنة جنة في مختصر شرح السنن جنة في الامم
 بالنسبة رسل الله في كتاب برنوال صالح الموصى به جنة الساطرين في معرفة السبعين الناطقين
 في كل ان فخر من الميراث في كتاب برنوال صالح الموصى به جنة الساطرين في معرفة السبعين الناطقين

فاتی ملاحی پشوری را در این رساله قصیده غرض است ایراد آن درین مقام مناسب افتاد و یکدیگر قصیده

<p>اهل توحید چه تحقیق سخن دیگرند شاهدین خود از قولان بگیرند در محاذات منصوص این همه تکلیفات خاطر از فتنه محرف مستغنی بگیرند آنچه خوب خیال است و مخالف بهنوا گرچه فتوای امام است که ابرگیرند اهل تحقیق کجا مائل آیند و قیاس کابل دل سر بر توفیق از آن درگیرند کار بندان قصه هر که شود خاک و دوش از احادیث نبی مرشد و بهر بگیرند متن بعضی احادیث به تبدیل و ادوات از احادیث نبی راحت دیگر گیرند تا گزیده آمده بر حق طلبان علم حدیث هر کجا قول رسول آمده مستگیرند باغ فردوس بر آن قوم مساجد کج سنن مصطفوی هر عمل بر گیرند بعد از آن شیخ سنائی و ابو داؤد و اند آمده بر سر تسلیم چه افسر گیرند سوی توحید گرایند با خلاص و پیس که ملاک سبق فکر تش از بر گیرند جنت ساخت که در زنگ اهل فساد یک بیک بر فلک معرفت اختر گیرند ای علمدار نبی روح قدس یا ورتو</p>	<p>خس و خاشاک شکسته در زمین گیرند هر بنیایی که بود مناده در توفیق حدیث ناز و سبت و حبش و آبی و نگر گیرند مختد گاه صیبت و گاهی غلطی لیک اهل دل در حرم دین بت ابرگیرند با گل سرخ که اصلش عرق دینی است شهرسواران چنین صید محقر گیرند جنابا بر که حکم که را باب نظر چون طلاق را بر گیرند و رز گیرند در مقامیکه غنما رود از علم و عمل چون کر شود آن قند مکر گیرند سنی زنده نمایند درین عصر و پیس شب تارست بگو شمع منور گیرند بی شعولان که بر آواقیاسات تنند روش رستی از قول بهیم گیرند ترندی گرچه بود قافله سالار هدی هر دور او صفت تقوی سر و سر و کثر زینت و وصال یان بود از طاعت جنت قدس علی رغم ابی در گیرند کلم طیب اش رفته بگردون چنان اهل حق در دم حیا بخود اسپر گیرند ای سرفراز که از بهر درستی بوسد با دکت اهل یقین ناصر و یاور گیرند هر ترا در صفت ابرار موقر گیرند</p>	<p>رونی کا خود از حضرت قرآن چونند در کف اهل هوا نقش ضرور گیرند دید از نقص منزل جو منور سازند هر چه در وی نه خطا حکم بهیم گیرند هر چه آنرا بود مستند از قول رسول رتبه الا انفسان نه بر ابر گیرند سنن مصطفوی نگین دست و وفا خاک آن کوی با کسیر بر ابر گیرند ای خوشاقوم که اندر رو دین گاه سلوک هر چه آن غیر حدیث است نذر و گیرند علم دین جلد عزیز است ولی اهل وفا اگر صد خون شهید از دود ابر گیرند هر کجا حرف قیاس است چه صحرای بخت کو دو کانت که او را قاصد گیرند از محمد بن موسی امام مالک در جزالت بحسبین منور گیرند غیر فالک ز کتب آنچه در آثار رسول که قدم بر پایش افیع محشر گیرند قدوه اهل ایمان حضرت صدیق حسن که زاطیار اولی از حقه شهر گیرند نکته ای که در آن کرده محرر علی اهل خبرت همه از طبع تو مستطیر گیرند مر ترا از سر تعظیم معزز دانند</p>
---	---	---

اجواب الحکم عن حدیث الکبیر جرم الشیخ جلال الدین السیوطی جوامع الکلمه للامام ابی کریم محمد بن
بن القفال الشافعی المتوفی سنه خمسین و ثمان مائه و در وی کلمات جامع آنحضرت راجع نموده

جواہر الاحادیث الامام ابی عبد اللہ محمد بن احمد الاقلیدی الفارسی جواہر العقیدین فی فضل شرف العلم اجمالی والنسب العلی السید نور الدین ابی الحسن علی بن عبد اللہ السمعودی المدنی الشافعی المتوفی سنۃ ۴۸۱ھ شریف شمس الثانیۃ در وہ جلد متوسط سے مرتب ہر دو قسم اول در فضل علم و علم اور ان سبب سے ثانی در فضل الہدایت نبوی و شرف ایشان در ان پانزدہ باب سے دور ان احادیث فضائل عترت را استیعاب کردہ و تحقیقا رائے و فوائد اللہ معلوم ہووے و ذکر کردہ کہ در سنۃ ثانیۃ بن ثمان بن ثمان ماۃ از تالیف فارغ شد اولہ احمد مد اللہ اخر اولیادہ الجواہر العالیۃ الصفیۃ فی الاحادیث العالیۃ لمصطفویۃ خمس مجلدات جواہر الکلام فی الحکم والاحکام من قضیۃ سید الانام الشیخ عبدالواحد بن محمد بن عبدالاحد الآمدی التیمی المتوفی سنۃ ۵۸۱ھ اولہ احمد مد علی ستمطار سحاب کردہ و ذکر کردہ کہ وی آثار بر سلوب متون مجرہ بر حروف و تجمیع و انتخاب ہووے تا حفظ و آسان کردہ و الدش قاضی ابی نصر محمد وغیرہ مثل شیخ احمد غزالی الجواہر المختلہ فی الاحادیث المسلسلہ قاسم بن محمد القطبی المتوفی سنۃ ۶۸۱ھ واربعین سنۃ الجواہر للکلالۃ فی اخبار المسلسلہ لعل الدین بن محمد الجواہر النقی فی الروایۃ البیہقی فی سنۃ ۷۸۱ھ ذکر شد بیاد جیاد المسلسلہ للسیوطی فی سنۃ ۸۸۱ھ

باب الحاء المضملة

حادی الاول روح الی بلاد الافرنج للشیخ الامام الحافظ شمس الدین محمد بن القیم الجوزیۃ اکمل المتوفی سنۃ ۷۸۱ھ و ثانیۃ سبع ماۃ وہو مجلد مختصر علی سبعین بابا کلاما فی الاخریات اولہ احمد مد اللہ الذی جعل جنات الفردوس لعباده المم و در اول ابن کتاب نظمی در وصف جنت و شہدشت و جہنم بیت اولہا بیت

وماذا الا عزۃ ان ینالها | سوی کفوہا والرب بالخلاق اعلم

و در وصف ابن کتاب گفته ہذا کتاب اجتمعت فی جمیعہ و ترتیبہ و توفیلہ و تجویبہ فهو الخزون سلوہ و المشتاق الی تلک العرش جلوه محرک القلوب الی اجل مطلوب حادی للنفوس الی مجاورۃ الملک القدوس متع قار شوقی للناظر فیہ الیاسۃ بجلیل و لا یلذذ الا نیش مثل من بدائع العوائد و فوائد القلائد علی الباعل للجمہد فی المطالع العظیم بشک فی الکتاب مع تصنیفہ بحدۃ کثیرہ من الاحادیث المرفوعات الآثار الموقوفات والاسرار المودعۃ فی کثیر من الآیات والفتک البدیعات و ایضاً کثیر من المشكلات والتعقبات علی مہول من الاسماء والصفات و انظر فیہ النظم زادہ ایمانا و حلا علیہ الخیر حتی کلامہ شہادۃ عیاناً فو شیر ساکن الغرات الی بروحات الجہات باحث الہم علیات الی البیہقی النبی فی تلک الغرات انتہی و فی الواقع ابن کتاب در باب خود ہمیشہ مثال ست و نزو و محر السطور موجود فی الحال در کشف الظنون گفته شمع فحیدہ بخود سانیہ و سماہ الداعی الی شرف المسامی اولہ احمد مد اللہ الذی انفع بعبادہ اصالحین الخ و ترتب علی ثانیۃ ابوبہب حاکم لبلیل و جابر سبیل السیوطی مجلدی کلان ست و در کتب شیخ خود را بر حروف تجمیع ہووے انکجا کلامک فی اعتبار الملک اگر سالہ الیست از سبیل سبیل و در می احادیث و کلام را درہ را درین باب استیعاب ہووے و اولہ اما بعد حمد اللہ علی الملک الملک الکبیر المتین محمد بن محمد خواجہ

اوله الحمد لله رب العالمین علی کل حال مرتب بر شصت و یک باب در هر باب ده حدیث آورده و موافق مذکر پیشین گفته
 به اجل استیناس اخبار سید المرسلین من خصم به فی نیل الرشاد الهدی و تثبیت به فی حصول العروج و اتقی قصد نجات
 من الغواية و الضلال و فاز بغور السعادة و الحلال انتهى و برین کتاب شرحی مختصر است در اروا و زوال ما یکدیگر جزو
 غفر الله له الحکیل المتین فی شرح الاربعین شرح فارسی چهل حدیث ثنائی است از شیخ عبدالباسط قزوینی اوله
 الحمد لله علی ما انعم و علم من البیان ما لم نعلم و سال فراغ از تحریرش سته الف و مائتین و سبع است الحکیل المتین
 فی التوفار و الادویه المأثوره عن سید المرسلین لابی الوقت عبدالملک بن علی الصدیقی المکی و الا اعلان التعزیز فی الحدیث مرتب
 بر هفت فصل اول در دعا و مقامات وی دوم در احکام عظم سوم در اوقات مخصوصه چهارم در اوقات متعینه پنجم در اشیاء
 و فضائل قرآنی و هفتم در فصل صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آخر در جوی تمیز من فضیحة الله الغفار
 للشیخ ولی الله محدث الدہلوی این کتاب اگرچه در حدیث نیست اما شرح احادیث بسیار روان کرده و حکم و اسرار آن بیان نموده
 تا آنکه در فروع و غیره مسبق الیه واقع شده و مثل آن در این دوازده صد سال حجت از هیچ کس از علمای عرب و عجم تصنیف بوجود نیامده
 و نموده تصانیف و تفسیر مضی بوده است فی الواقع پیش از آن است که صوفیایان نوشت اوله الحمد لله الذی نظر الامام
 علی بن ابی طالب و الا ائمه الزین کتاب سنی بر یک مقدمه و دو قسم است اول در قواعد کلیه و ثانی در بیان اسرار و اجایه النبوی
 صلی الله علیه و سلم درین قسم ثانی جایا انقصار در سبب حدیث در فروع کرده و بتدوینش حسب الهمام ربانی و ایمانی چوب
 صلی الله علیه و سلم در زمان موفقی شده در وی در باب بیان بعضیات الله تعالی نوشته و هتال مولد الامام الفضل
 معشر علی الحدیث و نحو هم مجتهد و مشبهه فقالوا هم المستنون بالبلکفة و قد وضع علی و ضوابطاً بیناً ان استقامت هذه
 لیست بشی و انهم مخلوقون فی قائلهم بر اوایه و درایه فی طعنهم ائمة الهدی و درین کتاب انقصار احکام است
 در عبارات و معانی است بسبیل کرده و مذکور به بنفیه را ضعیف و مست گرانیده درین قریب مان ۳۸۵ هجری این کتاب
 مع کتاب انزاله انصار من خلافة الخلفاء و بصرف جهت در الامام محمد جلال الدین خان بهادر نائب یاست بمجاول فسخ الله
 فی مدته در طبع حدیثی واقع بلده بر علی حایة الظلم و پوشیده و ستیاب طلبه حکم گردید و در حدیث حدائق الحقائق
 فی الحدیث للشیخ برهان عمر بن علی الملحق الشافعی المتوفی سنه اربع و ثمان مائة و آخر مختصر کرده و در حق نام نهاد حدیث
 ابن حود و فی الحدیث متبعه ابو محمد بن محمد حدیث الکاربعلین فی امور الدین و استثنی بنجیه با شیخ الامام
 نجم الدین ابو النعمان بشیر بن محمد بن سلیمان الجعفری التبریزی المتوفی سنه ست و اربعین سنه ۵۸۵ متحد الزول
 کتابی متوسطه در بیان فنی من مراد حدیث نزول وی تعالی بر شب بر آسمان نیاید جواب سوال بعض اهل علم شیخ الاسلام
 قدوة الامام حافظ ابن تیمیة عزانی اوله اقول سیدنا و یمیننا فی طین تنازعنا فی حدیث ثلث نزول و کتاب حروف در کلام فخر
 نقل آن بخط خود کرده و در حدیث الحزب الکاحظم و الورود الا انهم لیسوا لایضا علی بن سلطان محمد الهروی القاه
 نزول کلمة المکرمة للمتوفی سنه ست عشره الف و در وی ادویه قرآنیة و مأثوره را از کتب این فن جمع نموده اوله الحمد لله الذی
 دعا الامامایان هدانا بالقرآن برین حزب شجره است لئلا نجد است شرح اسکندر ابی نصری الضریح المکی فی نزول کلمة المکرمة

سنة اربع واربعين فانه والفتقر بها واين شرحي حافل ست در دو مجلد اوله الحمد لله الذي منح اهل العلم رفعة وشفاعة وخرج
 ابراهيم الساقري سمي بغض الارحم فتح الاكرم ودر حاشية آن دای آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابرهات انبیا اطول
 تمام شرح کرده و حکایت مشاهد خود نموده و در آخر شرح گفته تم هذا الشرح فی رجب سنة اربع وثلثین مائة والفت وشرح
 شيخ عثمان العرابی الکلسی الراسل الی ملة المکرمة فی سنة ثمان وستمائة والفت المجاورة بها اوله الحمد لله الذي اجاب
 دعوة المضطربین این شرحی مضبوط است فارغ شد از تالفش در ماه رمضان سنة خمس وستمائة والفت واین ضرب در
 بلاد هند کمر طبع شده و حمد الله حسن التعل في احاديث التمشيد للامام جلال الدين سيوطي المتوفى سنة
 حسن الظن بالکسجانه تعالى للشيخ ابی بکر عبد الله بن محمد بن عبد القري الشافعي المعروف بابن ابی الزناد
 المتوفى سنة احدى ثمانين مائتين في نحو مئة وثمانين للاسانيد اوله الحمد لله وسلام على عباده اخلص ولا شاعة
 لا شرا السامة للسبيطی فی الحديث حصر المشا در فی اسانيد محمد بن الشيخ محمد عابد بن شيخ احمد بن السندی الازني
 الانصاري الخرجي انقشبدی الفقيه الحنفی مجلدی ضخيم است در وی الوان کتب جميع سلسلات خود ذکر کرده و محتوی
 بر همه سانیه شایخ حریف غیر هم احسن الحصان من كلام سيد المرسلين للشيخ شمس الدين محمد بن محمد
 بن محمد الجوزي الشافعي المتوفى سنة اربع وثلثين سبع مائة واین کتاب جامع اولاد و اولادیه و اذکار هر باب است و در و
 ذکر کرده که خارج از احادیث صحیح نموده است صد غنای کل شده و چون جزری وقت طلب امیر تیمور بگریخت
 حسن حسین تقصیر شده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دید که بر جانب یمن نشسته اند و گویا میفرمایند چه میخوا
 گفت دعا کن برای من و سلیمانان آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو دست مبارک برداشت دعا کرد و در غیور
 مسح نمود این گفته شنبه بخشنده شد و دشمن شب یک شنبه بگریخت و او تعالی ببرکت فی هذا الكتاب تعریج
 مسلمانان کرد پس هر چه درین کتاب جمع شده در مجلدات دیگر فراهم نیست و برای کتب ما خود چهار روز
 مقرر کرده و در مقدمه کتاب احادیث فضل عا ذکر و آداب آن اوقات و اماکن اجابت ذکر کرده بعد اعظم
 و اسامی حسنی بعده آنچه صلیح و مسام و در حیات و ممات بگویند پسر ادویه عامه بعده افتخار با فضائل قرآن باز دعا
 و ختم کتاب بفضل صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نموده و از تاغیث ذکر کشنده بیست و دوم و بیست و سیمین
 و تسع مائة بعد رسد خود که بر اس عقبة الکلتان داخل و مشق بنا کرده بود فارغ شده و در حالیکه جمیع ابوابش
 مشید با حجار بود و مردم از حصار در جمد عظیم بودند و سیاه قططوع و ایدیه اسبوی او تعالی مرفوع
 و هر واحد بر جان مال خود خائف و ظاهر بلده محروق و اکثرش مغنوم و لقد حسن بن قال **نظم**

ان نأياك اكرام للمهل | اذكر الله العالمين | واذا بنى باغ عليك | فذو نك احسن الحصيدا

و این کتاب با زون تالیف تا ایندم شرفا و غرا و در دای علم و فضل است و تاثیرات وی بر بندگان ظاهر و طریق
 و عویش از بعض صلحای اخین چنین مروی است که لیله انجیس بعد نماز فرض یست یا نل شرو عیش کند و قبل از
 شروع بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دو فرستد و لیلته الاحد تا مش کند یا یوم انجیس شروع نماید یوم الاحد تا مش کند

[illegible]

وذكر السيوطي في مشيئة الموطأ منها سبع عشرة خلة ونظم منها ست عشرة وفي ذلك رسالة الحمد لجلال الله تعالى في حقها
 الخصائص المنجوية للشيخ جلال الدين السيوطي المتوفى سنة ١٠١٣ هـ أول الحمد الذي اطلع في سماء النبوة جلالته
 درویشی که نموده که این خصائص را تا بست که متع نبیوم تا آنکه زیاده بریکه از شد و مختصرش نیز از وی است سخی
 بانوذج اللیب فی خصائص الحبيب گویند بعض معاصرین سیوطی این کتاب اگر فیه بنام خود شهرت اوده سیوطی
 درین باب مقدمه نوشته نامش الفاروق بین المصنف و السارق نهاد و نیز مختصرش از شیخ عبد الوهاب بن محمد
 المتوفی سنة اثنتین و سبعین و تسع مائة است و نیز التوفج و شرح مستحکم و غیره دیگر کبر الشیخ عبد الرؤف شاکو
 و نیز خصائص تصنیفی است از سراج الدین عمر بن علی الملقن الشافعی المتوفی سنة اربع و ثمان مائة و از عبد الرحمن
 بن عمر البلقینی المتوفی سنة اربع و عشرين ثمان مائة و از امام الکاملیة و القطب النخعی و یوسف بن یحیی الجوزی
 و ابن حجر العسقلانی مسمی بالانوار خصائص فی فضل علی بن ابی طالب الامام ابی عبد الرحمن احمد بن الحسین الشیخ
 الحافظ المتوفی سنة ثلث و ثمان مائة و ذکر انقیل له لم لا صنعت فی فضائل الشیخین قال دخلت الی دمشق و المنوف عن علی
 بها کثیر فضیلة و عبادان بهید بهیلم سجانه و تعالی فکر و اعلا و اخرجه من مسجدهم و من شئت الی الابد فانه خطیب البعین
 المعروف بالودعانیة مجربا ابو الودعان و ذکر المصنف فی خطبة المشارق قال فیضا الاقدسون انتی المبروی شریعت
 از انجمله است شرح ابو نصر عبد العزیز بن احمد ابی حلیفی و اول شرح حایب است الحمد الصالح القیم و درویشی که کرده
 چون در علم حدیث از خطب اربعین مباحثه افتاد بعضی از ایشان از من التماس نمودند که فوائد مسموعه من الاسانید
 بنویسم **خطب النبی** صلی الله علیه و سلم مجربا ابو العباس جعفر بن محمد المستغفری المتوفی سنة اثنتین و ثمانین
 و اربع مائة خطبة الوداع و این بهان خطبه است که در حجة الوداع آنرا خواند یسعا که گوید ان من الکاتب الموصوف
 خطبة الوداع المنسوبة الی النبی صلی الله علیه و سلم انتی کوچیم اودا و رای القاطنی است که در صحیح ثابت شده
خلاصة القول البدیع فی اهلولة علی بحسب الشیخ لبعض الموحاظ المعاصر للمعرب ابو اعطاء المذكور
 فی خطبة اوله الحمد الذي اعلی قدر حیدیه و روی چیل حدیث از چیل صحابی آورده **خلاصة** فی حدیث ک برة
 صلاه الشیخ عبد الله الانصاری اوله الحمد علی افضل و نساله **خلاصة** فی هوال الحدیث لشراف الدین بن
 بن محمد الطیبی المتوفی سنة ثلث و اربعین و سبع مائة و این ملخص علوم الحدیث لابن الصلاح و مختصر النووی و القاضی ابن
 است شتمل بر یک مقدم و چهار باب و ثمانه و اربع اصحاب الاصول احاطت مفید را زیاده کرده و بروی شرحی است
 از سید شریف علی بن محمد الجرجانی المتوفی سنة ست و عشرين و ثمان مائة **تخلیحات** من اجزاء الاسانید تخریج
 القاضی ابی الحسین الشافعی علی بن حسین التلعی الموسلی الاصل المصری الدار المتوفی سنة ست و سبع و اربع
 آن احمد بن حسین شیرازی است و رست جز است چون وی در مصر برای الملک صرغ میفرخت غلی شد

باب الدال المهملة

داعی الفلاح فی اذکار المسأ و الصبل ح رساله ایست از جلال الدین سیوطی و اولها الحمد لله فائق المصباح

مجلس جبابه و در سه آشتين و ثمانين في ثمان مائه درل الفضاكل في شرح المسائل در حرفين شين و شين و شين
مذكره و نشو و نما اده تعالى درل في مصطلح اهل الاثر و ائمه بن ائمه الرشيدى الاثرى متنى مختصر است اوله
الحمد و الذى بهن الصريح الحديث و شرح وى هم از دست سبى بجهت اهل النظر اوله الحمد و الذى شفى قلوبنا
الدر البهية في المسائل الفقهية يعنى فقه الحديث للشيخ الامام بدر الاسلام القاضى محمد بن على الشوكا
المتوفى سنة خمس مائة و ثمانين في الف رساله مختصرى است جامع علمات و معاملات ثابته با و لا يحكى كتاب سفت
و بروى شرحى است از مصنف مكرم بدر اى ضيئه اوله الحمد من امرنا بالتقدم في الدين و در وى گفته جمعت هذا المختصر
قاصدا لجمع المسائل التي صح و ليها و اتضع سبيلها تا كما كان منها من جعل الراى فانها قابلا و قليلا فاستبدا انفس
الى الطولات من الكتب الفقهية نسبة السبكية الذهبي تا الى الترتيب المعينة كما يعرف ذلك من نسخ في العلوم قد مر و ج في
كامل المعارف و هنه و ساند و قلنا انتهى و چون اين شرح بالقول است كاتب حروف اكثر ابا نافع صاغت كل ازاد سائل
ممن جاز و نشت و ج في فارس و هم من ابناء راشي و در ترجمه كرده قاضى علاء الدين عبد الرحمن بن ابي بنى مع مختصر شرح وى كويد نظم

له حافظ سنة	المختار وعدم النظر	شيخ الانام محمد	بن علي البد المنير
جد لنا شرع الا له	في رق دفتره الصغير	اعني الداري الدر	اغني عن الشرح الكبير
جوده عن أي فن	في الرابي في خطر خطير	وجزه عن نعم الانام	عن الصغير مع الكبير

ان شئت في شرح النبي | تقح بزندقه داري | فاعكف على الدر التي | سلكت سبط من راي

الى غير ذلك الدعوات للنبي ﷺ للامام ابي سعد عبد الكريم بن محمد بن السمعاني التبريزي
الشافعي مات سنة اثنيتين وستين وخمس مائة واورا كتابي ديكر تير ودعوات ست دفعم التعارض
عما يؤم المتناقص في الكتاب السنة لنجم الدين سليمان بن عبد القوي الطوفي اصبلي الدمشقي المتوفى سنة
عشرو سبع مائة دقائق الاخبار وحقائق الاعتبار للقاضي ابي عبد الله محمد بن سلامة القضاعي
المتوفى سنة اربع وخمسين مائة اربع مائة اوله الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
في هذا الكتاب مما انتهى الي من حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم واحاديث ابن كتاب يتعلق بمواعظ وامثال حكم
واواب ادميه واذا كانت دلائل الاحكام من احاديث النبي صلى الله عليه وسلم ومجملات دكر
بر احاديث كاستنباط احكام و فروغ از انما سي شود و حكم نموده تا ليف ابن شد و ابى الخضر يوسف بن افع
الحلي الشافعي المتوفى سنة احدى وثلاثين مائة ست دلائل الخيارات وشوارق الانوار
في ذكر الصلوة على النبي المختار للشيخ ابي عبد الله محمد بن سليمان بن ابي بكر الخجولي السعالي الشافعي الحنفي
سنة اربع وخمسين مائة اوله الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
في الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم و انطب بخبرته في المشارق والمغرب بلا سيما في بلاد الروم انتهى في سنة

تصعب کرد و فتویٰ بکفر وی داد و هم بکفر سبک کرد و شیخ الاسلام نام کرده پس برین کتاب ذب کرده است از حضرت بن تیمیّه در کرده است بر را قریب می جواب داده است از سائلی که سبب داند بروی جبر و جوب و الملوب غروب برین کتاب تعارض علمای عصر است از آنجمله است تقریظ حافظ الانام ابن حجر عسقلانی و دروی نوشته شهره امامه الشیخ فقی الدین بن تیمیّه شهر من الشمس و بتقدیم شیخ الاسلام باقی الی الآن علی الاستنساخ الزکیه و یستفهم انما کان بالاسم لا یکنز ذلك لاس من جعل مقداره و تجنب الانصاف فما اکثر خلط من تعاطی ذلك اکثر عشاره انتهی و این تقریظ نایک و رفیع است دیگر تقریظ قاضی القضاة شیخ الاسلام صالح بن ابی بقیة الشافعی اوله الحمد للذی بنعمته تم تصالحات دروی نوشته کیف الا و یستفهم علی مناقب عالم زمانه الفائق علی اقرانه والذاب عن شرعية المصطفى باللسان القلم والمناضل عن الدين الحنفی و کم ابدی الحکم الی قوله و من هذا شأنه لا یلقب شیخ الاسلام و ینوید که برین العلماء و الاعلام و الاجرة بمن یرید بالیس فیہ او ینسب بحد الا هو و بقول غیره فلم یضرب قول الحاسد و الباطنی و انما حد **شعر**

و ما ضر نور الشمس ان كان ناطلا | اليها عيون لم ينزح هرما عيا | انتهى

و این نیز تقریظی طویل است دیگر تقریظ قاضی القضاة عبدالرحمن العنقی الحنفی اوله الحمد للذی جعل العلماء کنوز لطائف الحكم و دروی نوشته ان شیخ ابن تیمیّه کان عالما متقنا متفطنا متفلا من الدنيا مع رضاهما تمكنا من اقامة الدليل علی خصوص حافظه السنه عارفا بطريقها عالما بالاصليين اصول الميراث اصول الفقه قارعا علی الاستنباط لا تتخرج المعاني لا يلوم في الحق لونه لا تم قانما علی اهل المبدع المجسدة الخلوية و المعترلة و الروافض و غیرهم الی قوله و نقل الینما اما جمیع فی جنازة من الخلق التي لا تحصى حتى شہدت جنازة بمجازة الامام احمد و نقل الینما من یسلط علی الجان المردة عجرة ايضا الی قوله فمن کان متصفا بهذه الاوصاف کیف لا یلقب شیخ الاسلام بای حنفی ارید من منعه انه لم یقل عنه کلام یتقضى كفره و لا یستقوا و لا یأیشین فی دینه انتهی دیگر تقریظ قاضی القضاة شمس الدین محمد بن احمد البساطی المالکی اوله الحمد لله رب العالمین و دروی نوشته ان من قال فی حق کافر فمذهبه مقالة تقصر عنه الجلود و تدوب اسماها القلب الجلود و یضجک البلیس اللعین عجبا بها و شتمت و تشرع لها افقة الخافین و تثبت انتهی دیگر تقریظ امام حافظ قاضی نور الدین محمود بن احمد العینی الحنفی اوله ان من خرج غیر تفقح عنه کما لم السن الانام و دروی نوشته لیس الطاعن فیہ الا کما یجمل بهت شام الورد و میوت تحف انفه و کما یؤنس یتاذی به و یورسنا الضواء و السوء و یبصره و یضعفه و لیس لهم حجة و قادة و لارویة نقادة و ما هم الا صلیق و یلقع و المكفر منهم صلح بن هیمان بن لیان بن یحیی بن ابي و صل بن ضل و ضلال بن التلال و من الشالغ المستفیض ان شیخ الامام العالم العلامة فقی الدین بن تیمیّه من شمر ابنین الافاضل و من جمهر برین الامثال الذاب عن الدین ظن الزاودة و الخلدین و النافذ لمرایات عن النبئی سید المرسلین و لما ثورات عن اصحابه و التابعین فمن قال بکافر ففوق کافر حقین و من نسب الی الزندقه فهو زندق و قد سارت تصانیفه الی الافاق و لیس فیها شی ما یدل علی الزندق و لما

ولم يكن بحثه في مصدره عن مسئلة الزبارة والطلاق الا عن اجتماعه وسأل في الاتفاق في المحدثين في الحائنين
ما هو وراثته ليس فيه شيء مما يلزم او يعاب لكن علم على كك حصد بهم الظاهر وكيد بهم الباهر انتهى لمخصا وهو
طويل جدوا كك تقرير قاضي قضاة الحنايات بالديار المصرية الامام العلامة ابو العباس احمد بن قاضي القضاة
الامام العلامة نصر الدين احمد البغدادي الاصل ثم المصري اولد احمد صحت محمده وكك تقرير حافظ امام محدث
ابو الوفا ابراهيم بن محمد بن خليل الحلبي اولد احمد مدد وعلام على عباده الذين صطفي وكك تقرير امام علامه غير القاهر
زين الدين ابى النعيم محمد بن محمد بن يوسف العقبي المصري الشافعي اولد احمد مدد في الشافعي العالم من وجبات الكفر
وموجب الشقي الظالم في موجبات الخسران في ذلك رسالة كك شفت الظنون نوشته بي المجلد المستعمل على
قليل من المسائل التي تكون من نوع واحد وصلها الصحيح التي تكون من سلة من سيد انتهى رسالة ابراهيم
على ظاهره للقاضي محمد بن علي الشوكاني المتوفى سنة ١٢٠٤ هـ وهي كتر است في جواب سوال بعض الاعلام وفيها اثبات
استوائه سبحانه وتعالى على العرش كونه في جهة الفوق العلوي رسالة في اسما المدة السنين لجمال الدين السبكي
المتوفى سنة ١٢٠٤ هـ الشيخ العلامة خاتمة المحدثين محمد بن ناصر الحارثي النجدي المتوفى سنة ١٢٠٤ هـ في الصفات
اوله احمد مدد رب العالمين في جواب سوال بعض اهل العلم اولد اقول كك نفع المدخل في آيات الصفات والاحاد
الواردة في ذلك مما ظاهره ويوم التشبيه واخبرنا عن اعتقاد الشيخ محمد بن عبد الوهاب النجدي في ذلك كيف فذهب
ونزاهم ودرين ساله اثبات مسئلة استوائه وغيره اولد انا احاديث وآيات كرده بعده از اقوال صحابة تابعين ورجحان
وبقرات اقوال المحدثين الذين ازالوا احاديثهم على مقلدين كك نفع المدخل في آيات الصفات والاحاد وارجحان
واختصار تمام در باب خود خيل نفوذ في اسلوب اقع شده است من شاء فليخرج اليه رسالة في من دعابها
او وليا او استغاث في تفريغ الكليات الشيخ محمد بن ناصر المذكور وهي في مشاهير مع اهل ككة المكرمة رسالة
في بيان صحة صلوة المفترض خلف القنفل للسيد العلامة محمد بن سمير اللامير المتوفى سنة ١٢٠٤ هـ وقد نقلتها في المركب الشوال
سنة ١٢٠٤ هـ في شرح حديث ان الله تعالى خلق آدم على صورته كك نفع المدخل في آيات الصفات والاحاد وارجحان
الاقصر في المتوفى سنة سبعين وسبع مائة وخلق بنى آدم مائة الرسالة الشهادية في اصول الحديث
مختصر اوله احمد مدد الذي فوق العلم بتحصيل الاحاديث النبوية ودروي يك مقدمه وشتش باب يك غائمه است
الرسالة العلية في الاحاديث النبوية بحسين بن علي الكاشفي الواعظ البهقي المتوفى سنة ١٢٠٤ هـ
و دروي چل حديث جامع همل عبادات فراهم نموده بر هشت همل وهر همل رايخ وصل ست و دروي آيات
واحاديث وامثال حكايات بنام شيخ عبد الله قشبندي آفوده همل اول درو صيد و در عبادات تسوم در
فضائل قرآن دعوات چهارم در كارم اخلاق پنجم در اوصاف رويش شوم در آداب سلطنت و امارت هفتم در
مستغلات از منة و اكنة و السعة و الطهر و اشرف هفتم در احاديث متفرقة و ليكن جامع اوزر و محققين اهل سنت
شيعي ست و العلم رسالة سيد شريف جرجاني و علم همل حديث مختصري ست مشهور و علم جامع ترك

ورد علی طبع شد و روی شری مستخرج از بعض اهل علم اوله الحمد للشیخ علی الحلیل و سأل البیاض عن شیخ
 رساله و بهذا الاسناد فی الحدیث الی الخافض بن محمود الزاهدی رساله الشیخ العالم المتقی و بهذا
 بن محمد بن عبد الوهاب النجری فی بیان خاتمه کتبا بالحرم الشریف المکی اوله الحمد لله رب العالمین و در
 نوشته و بعد فاما شریفه و الموحیدین لما من الله علینا و له الحمد یعمل بکمال الشرف و نصف النهار یوم بیت
 ثامن شهر المحرم سنة ثمان و عشرون و اثنین فی العید ان طلب شراف کتبه و علمایا و کافا العاسة من امیر المغزو
 بسعود حماد الله الایمان قد کان لعماد الحج و امیر کتبه علی القتال و المقاومة فی المحرم یصدوه عن البیت فکما و حفت
 اجنوا الموحیدین القی الله العرب فی قلوبهم ففرقوا شذری و ذکر کل واحد ایدیا اب غیبة و بذل الامیر حینئذ الامان
 لمن بالحرم الشریف و دخلنا بالتبکیتة استین محققین و سنا و قصرین غیره الفین من احدین الخلقین الخ
 و محتانی کدرین رساله ذکر کرده همه موافق نهی اهل سنت و جماعت و هیچ سند از اصول و فروع مخالف بود
 رساله النجاة للشیخ الفاضل المحدث محمد فاضل التعلی بن ابراهیم الایمانی فی سنة متعصری ست و حفا
 بزیان فارسی موافق اهل بیت و بعد از تمام بی انتهای جناب کبریا تعالی الآلهة البیاض و در سنة اجماع
 در سنة اسلام باد عرف چاکام از بلاد شرقیه که سواد طاعت هندست اتفاق افتاد و رفع المارح علیک ثناء اعلام
 للشیخ تقی الدین احمد بن تیمیة متعصر اوله الحمد لله علی الآلهة و دران سبت عند اطرون الله و ترک عمل بعض احادیث
 هامة ذکر کرده و در آنها اطمینان حاصلین پاک ساخته جزاه الله خیر و رفع الیدین فی الصلوة للشیخ شمس الدین
 بن ابی بکر بن القیم الجوزیه و ابی الاکابر عن الاصحاح عن صفوا فی ذلک کتبا و بینوا من هی کذلک
 و طولوا و استلوا برایة اخلافا الاربعه و غیرهم من العلماء و العظام عن عیالیه فی کثیر من الاحکام حتی ان جماعته
 لیسلمهم ثم نسوه فلما اخبرهم به ذلک انصرفوا و منه عن بعضهم قالوا فی حدیثی فلان عنی و برایة الذبی علی الله علیه وسلم
 عن نیک الداری علی المنبری حدیث الحساسة و ابیضا و رایة علی الصلوة و السلام عن ابنه فی حدیث عندا انها اخبرت
 باخضاره قصور الشام و بصری عند و لا وتر مع عدم اسلامه و روح العارفین فی الحدیث الروض
 فی احادیث محض لجلال الدین السیوطی ذکره فی فخرس مؤلفاتی فی فن الحدیث الروض الا یبقی فی سنة
 السیوطی المتوفی سنة الروض المتکمل و الورد للمحلل فی مصطلح الحدیث السیوطی فی الروض المنضی
 فی احوال البشیر فی الحدیث الروض الندی فی الروض المحمدی اوله الحمد لله الذی عنی من حیاض معرفه
 و لیکن بعضی فی سنة صفا بن ناصر الدین بن خلیف منی نموده است بخلاف احادیث منکوره و روضة العقلاء
 لابن ابی حیان فی الاحادیث روضة للشیخ عبد الواحد بن احمد بن ابی القاسم البلیغی المتوفی سنة ثلث و ستین
 و اربع مائة و در وی هزار حدیث صحیح است و هزار غریب هزار کتایب هزار بیت شعر مر روضة الواعظین
 فی احادیث سید المرسلین المعین المسکین محمد الفارابی الهروی المتوفی سنة و چهار مجلد است در معارج گفته کوی آنرا
 باسم رب العالمین تالیف کرده سیم کتاب الاربعین فی آنرا روضة الواعظین فی کفایة المذکرین هم گویند فارسی است

مشتمل بر چهار اصل اول در صفت و اعطاء در اربع هفت فصل است دوم در مجلس سوم در هفت حکایت هفت
 چهارم در مواضع سبکیه و روضة النبی للشیخ العالم الشاه حبیب الله القنوجی المتوفی سنه اربع و عشرين فی الجمل
 اول الحمد لله الذی خلق الانسان بیده یتکویما و جعل للکلام کلامه ساجدین تعلیم کتبی است در یک مجلد وسطا
 عربی مشتمل بر احوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستمدا از احادیث صحیح بخاری جزآن الروع و کلا و کمال
 فی بنی السبع و الیصال الشمس الیدین ابی عبد الله محمد بن احمد الحافظ الذی المتوفی سنه ثمان و اربعین فی سبعین
 ریاض الاذهار فی جلاء الالبصار فی اصول الحدیث اول الحمد لله الذی وفق العلماء تحصیل الاما و
 مرتب علی مقدمه و مستد ابواب غایت المقدمه فی تحریرین الطاب بیدیان جل فائده کتاب الاول فی الالف باطله
 لابل الحدیث الثانی فی تحمل الاما و حدیث روایتها الثانی فی کولب الحدیث غیر تمام الکتاب فی کولب الطاب بیدیان
 الخامس فی معرفه الصحابه و التابعین السادس فی تصنیف بالحوار و الوجوب بیان بخرائط و طرقه الثانی فی مسائل
 شتی تعلقی بالریاض المنصه فی فضائل العشره لمحمد بن احمد بن عبد الله بن محمد الطبری الشافعی المکی
 المتوفی سنه اربع و تسعین مائه اول الحمد لله الذی نقص بر حقه من بیاه و ذکره من جمیع ما روی عنهم فی مجلدین فی الاما
 من کتب حدیده و شرح غریب الحدیث فی خلال ما زیاکل حدیث الی کتابه قدم مقدمه فی اسما و کفی و ذکر اول الاما
 الجمل شتمه انقص بالاربعه ثم قسم فی تسعین الاول فی مناقب الاما و الثانی فی مناقب الاما و منه تعلقی للشیخ
 زین الدین محمد بن احمد الشیخ العلی المتوفی سنه ست و ثلثین و تسع مائه کتابی بالاربعه فی ریاض الالباقه
 فی شرح اسما و غیره السیوطی فی الحدیث الی ریاض المستطابکة فی جلد من وی فی اربعین عن الصحابه
 الامام محمد بن یحیی بن ابی بکر العامری الی المتوفی سنه ثلث و تسعین و ثمان مائه اول الحمد لله الملک الجلیل
 مختصری ست مختصر تقریب کسی که او را روایت یاروایت در صحیح بخاری صحیح مسلم صحیح شده مرتب بر حروف
 و در وی ذکر کرده که از نقد ششین علی الما لاق روایت کرده اند و از مقدار بالاتفاق و باینقدر متفرق است و
 از ایشان در اول کتاب قدره مفیده مقدم کرده کاتب حروف این کتاب ادر که خیریم الی ریاض المستطابکة
 فی فضائل العشره لمحمد بن احمد بن عبد الله بن محمد الطبری الشافعی المکی المتوفی سنه اربع و تسعین مائه
 اول الحمد لله الذی نقص بر حقه من بیاه و در وی احادیث را بخلاف اسانید و با شرح غریب جزو هر حدیث بسو
 کتاب یا خود جمع نموده و مقدمه در اسما و کفی نوشته و اول اخبار جاسمه آورده بعد آنچه مختصر است بملفای بالیه
 بستم تمام شش و نازل هر واحد و هر دو در دو قسم مختصر نموده اول در مناقب الاما و دوم در مناقب الاما و کتاب الحدیث
 للشیخ زین الدین محمد بن احمد الشیخ العلی المتوفی سنه ست و ثلثین و تسع مائه منتقی از بیین کتاب است
 ریاض الجنه فی تراجم اهل السنه لمحمد السطور اوله بعد حمد علی سوانح النعماء و ضوای الالاء و قد اخذ ما
 من فیات الاما و مقتصر علی تراجم الحدیث و جمله اربعون مائه ترجمه بالغیر مرتب علی الحروف و المعجمه
 ریاض القشیرین فی من عاش من الصا و ثمان و عشرين السیوطی تعلقی لنبی الحدیث

[illegible]

[illegible]

سنة خمس وثمان مائة اوله احمد احمد الله الماسود المشيخ محي الدين محمد بن علي بن ابي الهيثم في سنة ثمان وثمانين
وست مائة اوله احمد احمد الله الذي نور بصائر ارباب الملادين بانوار الاسلام وسماه تحف الملادين في تشرير فقه الملادين
شرح صفاتي الاثار للعلما وحي هو الامام ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامة الازدي الملقب بالمشيخ في سنة
دروى نوشته سالتي بعض محبا من اهل العلم ان يضع لهم كتابا اذكر فيه الاما والمروية عن بعض اهل العلم في
والم في الاحكام التي شوهم اهل المال والحدود والضمعة من اهل الاسلام ان بعضهم يفتقر بعضا لقلة علومهم في بعض
من نسخها وما يجب العمل منها لما يشهد من الكتاب للناس في السنة بالجمع عليها واجل لذلك اذ اذكر
في كل باب منها الناسخ من المشيخ وتاويل العلماء واستخراج بعضهم على بعض القامة التي لم ينصح عندي قوله
منهم ما يصح به شذو من كتاب وسنة او اجماع او توافق من اقوال الصحابة او تابعيهم واني نظرت في ذلك وجدت
بعض شذوفا فتخرجت منها ابوابا على النوازل في سال وجعلت لك كتابا ذكرت في كل كتاب منها جناس من الاما
فاول ما ابتدأت بذكره من ذلك ما روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في الطهارة فخرج لك باب الطهارة والنجاسة
بعد ثمان مائة من خزيمة بن اشدر البصري قال حدثنا حجاج بن محمد قال قال اخبرنا احمد بن محمد بن عيسى عن
بن عبد الرحمن بن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتوضأ من ثوبه بوضوء
فقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثوبه المالح قال ان الماء لا يجس الزينة فاعا الصدق والابن سيج
الامام الخليل في الراج سليمان السبتي والامام حفيظ الدين سعيد بن محمد بن سعد واذ كان روني قال صاحب
مشايخ الاشواق تحف علي بن ابي اسحاق في مثل علي ما وثق في فضائل الاعمال وضع فيه ثمانية عشر بابا في كل باب
وفروعا وادوع امامية عربية عن الاسناد شافعي الترمذي في حقوق المصطفى للامام حافظ ابي الفضل في كل باب
ابن ابي القاسم المتوفى في سنة اربع واربعمائة في خمس مائة اوله محمد بن المتوفى باسمه الاسلام مختص بالملك الاعلاحي المزمور
چهار قسم است اول القسم اخضرته صلى الله عليه وسلم قولاه وفعلا ودر قسم چهار باب است قسم دوم ودر حقوق ابوجهير اخضرته
برخلق ودر دوی نیز چهار باب است قسم سوم ودر آنچه مستحيل است ودر حق صلى الله عليه وسلم ودر آنست ودر قسم است
و در قسم است اثنان باب است كتاب فخره چهار باب است و آنچه با قبل است گویا قواعد و در قسم است اثنان باب است و در قسم
دو باب است قسم چهارم و در تصرف و در وجود احكام نیز بعضی باب است و در حق صلى الله عليه وسلم و در دوی دو باب است و آنچه
این کتاب عظیم النفع کثیر الفایده است و نوشتن در اسلام الی غیره شکر الله تعالی و قابل بر حمت و کرمه و خیرش از
شیخ محمد بن احمد الاسنوی الشافعی المتوفی سنة ثمان و ستون و سبع مائة است و شرحش از ابو جهماد محمد بن ابي شرف الدین
الطلسانی است مسمی بالمشو الی الاصفی فی شرح انفس الحاجات الی غیره الفاظ الشفا اوله الحمد لله الذي جعل رتبة العلم
اعلى المراتب کونید این شرح بهر وجود و شرف و است از تالیفش در سنة هفتصد و هفده روز و شنبه چهار و هفتم فروردین
و در دوی اگر دهانه ملقراة نظری به مستعین به علیه السلام غیر کتاب الحافظ عبد الله بن احمد بن محمد بن محمد الموزنی فافهم
منه انفس الیها حاجت و کرا فی غیر من اجل مبارکته و اضاف الیه کثیر من الاما و حافظ الی عبد الله محمد بن حسن بن محمد بن احمد

[illegible]

صلی الله علیه و سلم قبول من تبعه الکتاب علی غایت بقاء مقصد من النار چون بخاری را در احادیث انفس علی پیاپی و تفسیر
و تفسیر از وی بنیاد تا آخر است و این نیز تفسیری درین حدیث حاصل شد پس نهایت علوم هم رسیده و حافظان حجر
ازین تفسیر تعلیقات بخاری را که انصاری مولی آنها نموده است جدا نوشته بطور انتخاب آنرا مستقیق این مجسمه گویند
صحیح بخاری چون نام او جامع صحیح است ذکرش در صورتی که گشت و نیز احوال این کتاب در شهرت
و شیوع بدیهه رسیده که اشتغال به بیان آن مشغول بینایان به نیت استدلال درستی بی تکرار رقم نموده میشود
در کتابان الحدیث گفته سبب تصنیف این جامع صحیح را و همچنین شد که روزی در مجلس اسحق بن ایهویه حاضر بود و بار
اسحق گفتند که اگر کسی توفیق یابد مختصری در این جامع نماید ویر احادیث صحیح که بدرجه اعلاهی صحت رسیده اند گفته
چون بماند که عمل کنندگان بی وفاء و بی مباحث بجهت بدین بیان عمل نمایند این سخن در دل بخاری ماکر و از جهات
تصنیف این جامع بخاریش افتاد و از جمله شش لک حدیث که نزد او موجود بود انتخاب شروع کرد و او انچه بسیار صحیح
برهان گفتار نمود بعضی احادیث صحیح که هم باین درجه رسیده اند که کرده بخوف تظویل یا بوجهی دیگر برای نوشتن
هر حدیث غلطی بجا آورد و دو رکعت بگذارد و در عرصه شانزده سال از انتخاب این احادیث فارغ شد و چون بخواست
که آن احادیث را بر مضامین آن تطبیق بدو این ادرع و معدن ترجمه گویند در مدینه منوره فی بابین قبر مبارک
و منبر اطهر آن سر و صلی الله علیه و سلم این هم را سر انجام داد و در وقت نوشتن هر ترجمه شفعی ادا نمود و با بجهت
این جامع بآن مقبول افتاد که در حیات او این کتاب ابلا و اسطازوی نمودن هر کس شنیدند که آخر همه فریستی
و باطل بجهت علو اسناد و روایت او شایسته گفته و راشعه الالعات گفته اول کسی که در صحیح مجرد تصنیف کرد بخاری
از وی مروی است که گفته جواب بدم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاضر شد و من مقابل آن حضرت ایستادم و مردم
در دست من است آن مرد را با و یکم و گس از وی سهار که و میرانم و این اقدار بر معتبری عرض کردم گفت
تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این اقدار و تعبیر نیز مرا فک شد بر تالیف و تحریر صحیح جامع و بر شوی پیوسته
که بخاری گفته من صحیح خود از سی صد هزار حدیث تخریج نمودم و جمله حجه نبی و بین الدلتی و خواندن این
جامع صحیح در اوقات شدت و خوف دشمن بجا عرض و غلو قسط و دیگر ملایا تر باقی مجرب است شیخ عبدالحق در ترجمه
مشکوه گفته بسیاری از ملایا و شایخ از ثقات از برای حصول احوال لغایت حیات و قضای حاجات دفع بدلت
و کشف کربات برای صحت و شفای بیماریان و در مضائق و شدائد خوانده برادر رسیده اند و مقصود خود را در یافت
و این معنی نزد علمای حدیث بر تری شهرت و استفاضه رسیده است امیر جمال الدین محدث از استاد خود سید مهمل الدین
نقل کرده که گفت قریب صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقایع و حیات برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که
خوانده ام مقصود حاصل شده و حجم کفایت انجامایده و میان علما این معنی بجهت شهرت رسیده که صحیح بخاری را در
هیچ شدنی خوانده اند الا نجات کشاد از آن حاصل شده و در هر کشتی و هر خانه که آن کتاب بود خداوند تعالی آنرا از
غرق حرق بگا بردارد و این کتاب در منامات بسیار آنجناب نسبت بخود فرموده اند از آنجا که محمد بن جریر

در میان کتب تمام خواص بود آنجناب ابوخلیفه بید که میفرمایند که ای ابو زید تا کجا کتابت شافعی را در حق گفتی
چرا کتابت را در حق نمی گوئی محمد بن احمد سرحدی شده عرض کرد که یا رسول الله قربانت شوم کتابت شافعی را که ام کتابت
فرموده جامع محمد بن اسماعیل و از امام احمد بن محمد بن زید مثل این بنام منقول است اتقی و علی قاری گفته است الغزالی و النجاشی
علی صدقه و علما را در مدح او قصید باست از ابوخلیفه اشیر الدین ابو حیان است و اول نظم

اسمع اخبار الرسول لا تلبس
لقد سكت في الفة وقد قن في الاخر

و قصید ثانی از محمد بن سبکی اول نظم

علا عن المدح حتى ما كان
كانوا المدح من مقلدك يضع

و این جمله بیات را اشعار دیگر در مدح بخاری در خطه ذکر کرده ایم صحیح با حافظ یعقوب ابی حسان بن علی بن محمد بن ابی حنیفه
المتوفی سنه ست عشرو ثلثه و اربعین است صحیح مسلم و حشیش از آن خوانند که طریح گیر در اسانید مسلم زیاده کرده
و قدری قلیل از متون هم افزوده پس گویند کتاب مستقل است در اخبار صحیح خطایش این است احمد صدق قیل کل مقال و امام کل ضیة
و سوال اول حدیث ثانی است با سند و عن ابی هریرة بن رسول الله علیه و سلم قال کل امرئ یبالی بالیاسافیه باحمد
فانقطع و تمام این خطبه و داستان محمد شریف مذکور است و در بی ازین سخن تخریج کتابی جمیده است سمعی بختی و آنجی صدوسی
حدیث است صحیح ابی عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن ابی حاکم النیسابوری المتوفی سنه خمس و اربع مائة و اربعین و بیست و یک
و در خطایش سبب این کتاب چنین میگفته که بنی فی حضرة ابا جعفر من المبتدع قد شقون و واه الاثر باج جمیع
ما یصح عنکم من الحديث لا یبلغ عشرو الاف و هذه الاسانید المروية المشتملة علی الف جز و اقل اکثر کما سقیمت بقرینه صحیحه
و قد سألنی جماعة من اعیان اهل العلم بهذا الموضع و غیر ما من اصحابنا باشتغال علی الاحادیث المروية باسانید صحیح و محمد بن ایل
و مسلم بن الحجاج بشکوه اذ لا سبیل الی اخراج ما لا حلة له فانما یروها المسلم یحیا لانفسها ذلک قد خرج جماعة من علماء
عصر ما من بعدنا علیها احادیث قد اخرجها بی طوله و قد جددت فی الذب عنها فی المدخل الی الصحیح باوفیه الی الضعفة
و اما استقصی الله فی علی اخراج احادیث رواها ثقات قد اخرج بشکله المشیخان ضعیف و انما اوادها و انما شوطها صحیح
عند کافة قضاة الاسلام ان الزيادة و المتون من الثقات مقبولة و الله المعین علی اقصیة و هو حسنی علم لو کلیل انتبه
و لیکن در بسیاری از احادیثی که او حکم صحیح آنرا ننموده و مثل احادیث صحیحین بکاشانه حکما اجله و احادیثی که در اند
و بروی اخبار ننوده از ابوخلیفه حدیث الطبریکر و مناقب و تفسوی معروف است و لهذا ذوقی گفته حلال نیست
کسی اگر غرضه تفسیر معاکم تاوقتی که تعقیبات و تفسیلات را ندیند و نیز گفته است که احادیث بسیار است در حدیث
که بر شوط صحیح نیست بلکه بعضی از احادیث ضعیف و غیره نیز هست که تمام مستند که آنها را میگوید گشته ابو سعید الدینی در
حق می خلی بهر آن کرد و گفت من مستند که از اول تا آخر مطالعه کردم یک حدیث هم بر شوط بخاری و مسلم نیامده و بی
تاریخ گفته انصاف آنست که مستند که قدری بسید بر شوط این هر دو بزرگ یافته میشود یا بر شوط یکی ازینها بلکه
کل غالب آنست که بقدر نصف کتاب از آن قبیل باشند و بقدر ربع کتاب از آن جنس است که بظاهرش اسناد صحیح دارد

فاتمنى بحسبكم المدونون منكم انكم انما سألتموه الدين النصير الهامى الى استئصال الجاهلية متمسكين بغير المنطق المفسر
 النبوية ونبذة من الدرر المكنونة المصنوعة في اثبات ابواب ثبتت في صحاح الاخبار المقدسة من الطرق الملائمة
 والمنة السنية النبوية فاجربنا القلم بها لتكون يتوارى لمن اراد ان يركب هذه السعادة فيستدعيها في باب السعادة
 اعتمادا وكليا ولا يلبا. خلافا ليدفعه فان هذا المسائل مكتوب على وجه ثبت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 باسانيد صحيحة وكل استعدادهم سلوك في المنهج المستقيم بطريق الانطلاق الحسن يظلمه التعليق بطريق قصوده وتخلقت
 طينة الطيبة بالانطلاق المقدسة النبوية ان شاء الله تعالى وهذا سفر السعادة جملناه محتويا فاتحة وخاتمة ابواب
 تحتوي على فصول فائلا ان تجدوا نوار اسراره بالكافه وتكتفون شأنا المقدس الى انتهي من مبدئه وان كتابه حقيقته
 خلاصه كتابه للمعا في يد خير السباد لافاظ ابن القيم است بهذا اوله واوله واوله في شاكر حافظه في
 ودر علم حديثه اگر چه درين كتاب اشارت بايضا في فتوده صفة حج النبي صلى الله عليه وسلم على اختلاف طرقها
 لمحمد بن احمد بن عبد الله الطبري المتوفى سنة اربع وتسعين من ست مائتين في صفة الصفة مختصرة الاولياء
 لابي الفرج عبد الرحمن بن علي المعروف بابن الجوزي المتوفى سنة سبع وتسعين من خمس مائة اوله الحمد وسلام على
 عباده الذين اصطفى الصفة في اصول الاما ديت مختصرى است از بعض متأخرين مثل بركه مقدمه وچهارم
 صلوة الرغائب وهو مختصه انما بعض كذا بين وقرن ثالث حديثي وفضل ابن نماز اخلاق كونه كذا در
 قرن اربع شهرت كذا في ابوابه بفضله في نص كذا وتبعه الغزالي وصاحب تحفه انما كذا في حديث
 كتابي نوشته سمي بالبرق الملمع لكشف الحديث الموضوع ونودي بجملة من كذا بين انما است شيخ ابو محمد عبد الرحمن بن ابي
 المقدسي ابو شامه كتابي داره در ابواب ابن مبرود تصنيف سمي باللمع واين كتاب خوب است هم ابو بكر طبرسي
 وابن حبه و ابو محمد عبد الغفر بن عبد السلام خطيب جامع دمشق انما كذا كذا في حقه طيب كذا در روضة جنة سبع وثمانين
 وست مائة در خطبه اعلام بهجت بودن او كذا وچهارم تاليف كذا بنام الشريف بن مملوكة الرضا بن مولى تخرير نموده از كذا
 ابن ميمون و صلوة المنار في اصوله على النبي المختار مختصر للشيخ ضياء الدين ابى محمود محمد بن ابي عبد الغفر بن محمد الشافعي
 كذا در سنة سبع و مائة اتمه تاليف كذا اوله الحمد لله الذي اختار محمد امين خليفته واين پنجاه حديث است كذا از ابر
 فضل كذا برآخت حضرت صلى الله عليه وسلم نموده و بر دو تن كذا الصواعق المرسلة على النبي محمد صلى الله عليه وسلم
 كذا

باب الضاد المجه

ضوء البدل في احياء اليتيم و زوال العبد في نصف شباب ليلة القدر رساله للسيوطي ذكرها في فن الحديث
 ضياء الدراري شرح صحيح البخاري للسياسة الفاضل غلام علي بن السيد فوخ الواسطي البخاري المتوفى سنة اربع مائة
 واين شرح القبول است بكتاب الزكوة و ذكر في در عروج جيم زير شرح بخاري كذا في ضوء السراج في احياء اليتيم
 لابي بكر بن محمد الجبشي البسطامي اوله الحمد لله الذي قرب ابن احمد بن العباد واجتبا ضوء المصباح في شرح
 ضوء المشارق ضوء المصابيح و در عروج يرمي به الضوء اللاحق في الحال الى الماتة لئلا يسهل على اليتيم

المتوفی سنة ثمان و تسعين و خمس مائة و الطرق الوسائل تعلیق مستبران از ابن صبیح احمد بن عثمان الترمکاني کد در سنة
ثلاثین و سبع مائة آخر الیاف مکره **الطريقة المجهلة** المتوفی سنة ثمان و تسعين و خمس مائة و الطرق الوسائل تعلیق مستبران از ابن صبیح احمد بن عثمان الترمکاني کد در سنة
سنة احدى و ثمانین مائة اوله احمد بن ابي عبد الله الذي جعلنا امته و سطره الامم ذکر كشف الظنون گفته هو کتب مفید
مستبر و قد انقصه المولى محمد اليزدي المعروف بمبشي المتوفی سنة ست و عشرون الف بعد ذکر شروع و بطالته
الطوالات فی الحديث الابی القاسم الطبرانی الطوالات الحافظ الكبير ابی موسى محمد بن ابی بکر عمر المذنب
المتوفی سنة احدى و ثمانین و خمس مائة و ابن دو مجلد است مثل بر و ابی و موضوع طیب القلوب
لمحمد بن سعد بن علی النخعي و در آن چهل حديث جمع کرده شرح آن بفارسی در سنة احدى و ثمانین و ست

باب العین الموهلة

عارضة الاحوذی فی شرح سنن الترمذی الحافظ القاضی ابی بکر محمد بن عبد الله بن احمد المعروف بابن العز
المعزی الازدلسی الاشعری المتوفی سنة ثلث و خمسين و خمس مائة بن خلکان در وفیات الاحیاء گفته العارضة القدرة
على الكلام يقال فلان شديد العارضة اذا كان ذا قدرة على الكلام و الاحوذی الخفيف فی شئى الخفة و قال الاعمش الاحوذی
المشفر فی الامور القاهر لها الذى لا يشد عليه منها شئى و هو يقع العثرة و سكون الحما الموهلة وقع الواو و كذلك المجمع
و فی آخره و اشدته انتهى **عجالة العالم** من کتاب المعالم مختصر عالم السنن الحافظی ذکر شروع و صبیح محمد بن
عجالة ما فعه مختصری ست و فارسی از شاه عبدالعزیز بن الشاه ولی السید بن عبد الرحیم المحدث الدهلوی
المتوفی سنة ثمان و در بیان کتب حدیث و اسانید خود و بعض فوائد علم حدیث اوله احمد بن سعد بن علی و آخره بیت

چون خوش گفت و انا که دانش بیست | ولیکن بر آگنده با هر کسی ست

عدة الكبرى فی الحديث عدة و وجنه و مختصر حصین ست الشیخ شمس الدین محمد بن جری اول حدیث
احمد بن ابي عبد الله الذي جعلنا امته و سطره الامم ذکر كشف الظنون گفته هو کتب مفید
من المتقدمين و عن تاليف نظير على من ملك طريقه من المتأخرين لما سوى من الاختصار المبين في الجمع المصنفين
و الرمز الذي هو على العزو حصين مداني على اختصاره في هذه الاوراق من جمله المذكور بعد ان كنت سلت في ذلك
مرافق مستعين بن مرس آتش غزنی و كشف كرتي و اوجب الحق على كفاية و لم اقدر عليه الا بالامعاء و لافسأل الله تعالى
فضله و معافاته و ترجمه فارسی و سمي بخبره المصنف از سيد ابي المدين عبد الله بن عبد الرحمن الحسيني الواعظي ست اوله
احمد بن ابي عبد الله الذي جعلنا امته و سطره الامم ذکر كشف الظنون گفته هو کتب مفید
و ثمان مائة ان اليفش فارغ كد **عدة المنسوخ** من الحديث الشیخ حصین بن عبد الرحمن الاهدلي البغدي و در
بست يك حديث ست که نسخ آن ثابت شده و ابن بخش کتاب اخبار السوف لابن الجوزي **العد السلسل**
فی الحديث السلسل الحافظ الذهبي **عرب الوردی** فی اخبار الممدی التمسيد علی شخص في الاربعين ابی نعیم و
عشاريات و ابن مائة حديث ست که لال الدين بن علي در رعت بنواحي و ميا يافته و تخرج آنها نموده است

و گفته عظمی اهل الحریث بنی حوعلیم و در فخر الشکایات ثم الرعیات ثم النحاسیات ثم السلیاتی الی العشیة
و من غیر قابل الشک انما الزیر المراتی و بعد جماعتی بن محمد و کان اکثر القملی غالباً احد عشر لکن ابی عبد اوقد فصحت
و قملی احدیث سیرة مشاریة انتی عشر ایاکت ابی محمد بن عبد الله بن محمد التوفیقی المتوفی فی سنة ثمان و تسع
تخرج التوفیقی عنان عقود الزید علی سدة الامم علی الال الدین السیوطی المتوفی فی سنة احدى و ثمان و تسع
اوله الحمد للذی خص به الامة و در وی ذکر که امام ابی البقاء العکبری چون اعراب القرآن تالیف کرد باقی
در اعراب الحریث روایت آن اخذت احدیث بسیار از مسند امام احمد در آن اورد که اگر ابی تالیف کنی فخر و سیر
و امام جمال الدین بن مالک تالیفی خاص برای صحیح بخاری بنویسمی بالتوفیق لمشکلات الجامع الصحیح یصلی تصنیفی سنو
درین باب ترتیب معروف بحمد و سانیة صحابیه و در عقود الاولی فی الاصولیة المسلسلة العوالی
للمفس الدین محمد بن جریر صاحب المحسن الحسین اوله الحمد لله المعین نقل الکتاب سنة و در وی گفته بذه احدیث
مسلسلات صحیح و حسن و رجال صحیح و ثمانية عالیة الشان لا یوجد فی الدنیا اعلی منها ولا یحس المؤمن الا عراض عنها
اذ قرب الی اسناد و علوه قرب من الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم انی فتمتها بالتحال تلاوة القرآن العظیم الی
الذین المکرّم بهم بالتحال الصحیحة و لبس خرقه الطهورة العالیة الرتبة و لقبها باسم سلطان الاسلام رئیس ملوک الامام
صلی الله علیه و آله و ائمه و الشریعة و الدین شایخ زهد و زهد الله به الاسلام علی محمد الزان الحدیث الاول الی قوله ان
محمد بن العاص ان یقول الله صلی الله علیه و سلم قال الرحمن یرحمه الرحمن یتبارک و تعالی بارحوا من فی الارض یرحمکم
من فی السماء اخریها و اود و الله فی و قال حدیث حسن صحیح و ابی حدیث بسند متصل خود مسلسل باو لیت آورده
ترکناه اختصار عقیدة اهل التوحید الخرج من کلمات اهل در بقة التقیة المرفعة انکفک بسند صحیح
للامام محمد بن یوسف السنوی اسنی المتوفی سنة خمس و تسعین و خان با ششم شرحها و احاطه عاقل التوفیق و التصدیق فی
شرح عقیدة اهل التوحید ثم فخرنا الشرح العقیدة الواسطیة تشیخ الاسلام ابی العباس احمد بن عبد الله
بن محمد الحارثی اوله الحمد لله الذی ارسل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الذی یحق ان یظهر علی الدین کما فخری ست حدیث که داشته
بر تفصیل ابن حجب و طبقات گفته که سبیلان عقیده در سنة خمس و سبع مائة متضمن شده ففیات و علی و فخر سلطان شیخ
و حضور ایشان خواندند در مجلسی مجتهدان و وقع الاتفاق بعد ذلک علی ان هذه عقیده حسنة سلفیة انتی
و در وی گفته ان اعتقاد الفرق الناجیة المنصورة الی قیام السادة اهل السنة و الجماعة و در جای دیگر نوشته من الایمان
ب الله الایمان با اخبر الله فی کتابه و تواتر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و اجمع علیه سلف الامة من انه سبحانه و فوق
سماوات علی عرشه علا علی خلقه و هو مجتهد معمر ان کانوا یعلم ما هم عاملون کما جمیع بین الیک فی قوله ما الذی خلق السموات
و الارض فی سنة ایاکم ثم استوی علی العرش علی علم بلج فی الاثر ما یخرج منها و ایا یرجع فیها و هو حکم ابن الکنتیثم گفته که طایف
و لیس منی قوله و هو حکم انه خلط باخلق فان هذا التوجیه للمغة و هو خلط انا جمیع علیه سلف الامة و خلط باخلق الله
علیه خلق بل العبرة من آیات الله من غیر مخلوقاته و هو موضوع فی السما و هو مع المسافر و غیر المسافرین باکان

سعي بارشاد و مختصر من اختصارهم از دست اقرب نام و نیز اختصاره ی عماد الدین ابو الفدا السمعانی بن عمر القزوينی المعروف بابن کثیر المتوفی سنة اربع و سبعین مائة کرده و هم عماد الدین علی بن عثمان الماردينی المتوفی سنة تسعين و سبع مائة و شهاب الدین محمد بن احمد بن خليل القاضي الخويزمي المتوفی سنة ثلث و تسعين مائة آنرا نظم ننوده و بر هر کتاب بکلمت استاشرح بهر الدین محمد بن بهادر بن عبد الصمد الزرکشی المتوفی سنة اربع و تسعين و سبع مائة و از شیخ ابن حجر عسقلانی المتوفی سنة اوله الحمد لله الذي لا تنفذ كثرة الانفاق خزائنه و در وی نوشته است که بحث علی الفوائد التي جعلها شيخی العراقي علی مصنف الشيخ ابن الصلاح و كنت فی آنسار ذلك و بعد ماذا وقعت فی التلکة القزوينية و النادرة المحيية و الاخرى القوی و الضعیف ربما حلقه علی بائس الاصل ربما اغفلته فرأيت جميع و فهم بالبطیحة فجمعت و رفعت علی اوکل کل سئلة ماحصل و انا مع الاول لابن الصلاح و الثاني للعراقي و بعده کراسته بکلمة شتة سمي بالايفاض تکميل التلکة علی ابن الصلاح بقا حقی در عاشیه شرح الفیغیه قیل ان ابن الصلاح مالک کتاب الاملاء فکتب فی حال الاطلاح حقی ثم فکلم قمع مرتبا علی ما فی نفسه و صاذاذ انه لم ان فیر ما وقع له احسن ترتيبا یرامی ما کتب من الشیخ و یخلف قلبه باهما فلا یغیر ما و ربما غاب عنهما فلو غیره ترتیب غیره و قال الشیخ فکرمنا علی اوکل ما انتهی و یزید غیره ان امام بهادر الدین احمد بن سعید اللندسی است که کولم بقا حقی قاضی ابوالبرکات عبدالعزیز البغدادی در کتاب الفنون الکلیة و ان فی علوم الحدیث کثیرة و قد اطلب فیها الاثمة حتى ان الضعیف هو فی من منما بلغ به ابوها تم من حبان فی تفسیر شمسین الاول و احد انما لک غیره انتهی و شرح کرده است آنرا امام ابو الفضل عبدالرحیم بن احسین العراقي المتوفی سنة ثمان مائة اوله الحمد لله الذي الام لا یضاح ما بهم و در وی نوشته ان احسن ما صنف اهل الحدیث فی معرفة الاصطلاح کتاب علی بن المذاهب لابن الصلاح جمع فی غیره الفوائد قاضی ان فی غیر موضع قد خولف فیه و اما کن اخر تحتلج الی اقصیه و تنبیه فاروت ان اجمع کلمات علی تفسیر طائفة و تفصح مقلقة و اعلی ایراد ما و در علیه و قد کان شیخ علاء الدین مخطا فی اوقفتی علی شیء جمعه علیه سماه اصطلاح ابن الصلاح و الايضاح قد خصر و جاعة و تعقبوه فی مواضع منه فحیث کان بالاعراض علیه یصح ذکر تریبینه احضر من سمیته التقیید و الايضاح لما اطلق و اطلق من کتاب ابن الصلاح انتهی و این شرح بالقول و از تبیین آن روز واحد نسبت و یکم ذیقعه سنة ست و تسعين و سبع مائة فارغ شده و ما خطا بن حجر گفته و اول کتاب فی علوم الحدیث کتاب الحدیث الفاضل فی غالب الظن ان کان یوجد قبله مصنفات مغفوة فی اشیا من فخره و لکن فی اجمع ما جمع فبذلک فی زمانه ثم توسعوا فیه فاول من تصدی له الحاكم ابو عبد الله و عمل علیه ابو یوسف مستخرجا ثم جاء الخطیب فضل الکندین و هما اجماع لاخلق الراوی و آداب السامع و الکفایة فی معرفة قوانین الروایة العلوم الفاخرة فی النظر فی الامور الاخرة لعبد الرحمن بن محمد الثعالبی البحر النری المتوفی سنة ست و سبعین و ثمان مائة و هو جملة من کانت ذکرة القزوينی اوله الحمد لله المتفق بالبقار الدائم الخ و علی الاحكام عن سعید الانام للشیخ الامام تقي الدین ابی عبد الله محمد الغنی بن عبد الواحد بن سوار الحجازی علی المقدسی الحنبلی المتوفی سنة ست مائة و در سه مجلد است و تطبیق درین باب عزیر الوجود و اوله الحمد لله ثم ذکر کلمة در کلمه مصهر کلام فی خمسة اقسام الاول التحریف عن کرمین و اما التحریف

لما ثبت نصوي ربيده ومختصرين كتابي بالروايل باسمهم من انو ست واصل ابن كتابه في تفرير وجوده في الروايل
 التوسعة في صحيح ما حصل كونه ولد الحمد عوالي اما حديث الحديث بن سعد فخره في شيخ قاسم بن مخلوب في الحنفى المتوفى سنة
 تسع وسبعين في ثمان مائة وله تخرج حوالى البخارى راسع هذه النجاشى عند كل احد منهم عوالي ابن الشيخ جواد الفرج عليه السلام
 بن محمد بن مبارك الغزالي المعروف بابن الشيخ المتوفى سنة تسع وتسعين وسبع مائة تخرج شيخ الاسلام الزين الحسن
 عوالي ابى جاسر الروايل عوالي البخارى تخرج التقي بن تيمية في كتابه القامى في مشيخة عوالي من مشيخة
 الفزاوى جواد ابو المعظم عبد الرحيم بن عبد الكريم بن محمد بن منصور السمعاني المتوفى سنة ثمان مائة في جملته بن تميمين
 عون المستعين في الاحاديث الاربعين عين الاصابة في ما سدر كنهه عليه السلام على الصحابة
 للشيخ جلال الدين السيوطي ذكره في فهرس مؤلفاته في فن الحديث وله عين الاصابة في مشيخة الصحابة ولم يتم

باب الفين المجمة

غاية السؤل في خصائص الرسول الشيخ الامام سراج الدين محمد بن الملقن المتوفى سنة اربع وثمان مائة غاية المرام
 في حال البخارى الى سيد الامام محمد بن عيسى ولد الحمد الذي رفع منادى الحق للشيخ محمد بن داود بن محمد البازي الكركي
 الحموي المشافعي المتوفى سنة خمس وخمسين مائة ذكر فيه ان كان ممن اشغل بالحديث وطاف البلاد فالفه وترجم على الفروع
 غرائب اخبار السنين في مناقب ائمة الامتدين القاسم بن محمد القرطبي غراحي صحيح
 غزالي ست مشتمل پرست بيت متضمن في طلاحات علم اصول حديث اوله نظم

غراحي صحيح والرجاء فيك مضل | وحزني ودمعي مرسل مسلسل

وهي من ابيات فخرى من كتابات معروف سمي بجلاي في صحيح اوله الكلب بن تهل تفضل عليه فتمسلس الغزالي في المجموع
 في الحديث لشبهه العطار ذكره في فخر في شرح الالفية الغريب بين يعني غريب الحديث والقرآن في عبيد احمد
 بن محمد بن محمد بن ابى حميد المؤدب الفاشي في المروى المتوفى سنة احدى واربع مائة وله سحان من اكل شي شاهد بان له واداه
 وروى ذكره ان اللغة العربية انما يحتاج اليها المعرفة غريب القرآن والحديث والكتب المؤلفة فيها جمة وافرة والافاضة
 فلم يجد احدا اعاد ذلك فعمله بل جعل القرآن عرف الحديث ووضع على نسق الحروف المجمة انتهى ونختصر في شرح ابواب الكرام
 الوزير على بن محمد الحموي المتوفى سنة احدى وستين مائة خمس مائة سنة والزيادة عليه للشيخ محمد بن علي الحساني في المالم في المعروف
 بابن عسكر المتوفى سنة ست وثلثين مائة مسمى بالمشترع الروي في الزيادة على الفريدين المروى وتكملة وتتمه كان
 از حافظ محمد بن عمر الاصفهاني الذي المتوفى سنة احدى وثمانين مائة خمس مائة سنة واورا كتابي ديكر ست دره فوات
 كتاب الفريدين في الروايات في الاسانيد الغسان على المار مختصر في الحديث الموضوع غنية الراغب
 في الحديث غنية الاسماء المبهمة الواقعة في متون الاحاديث للسند لابى القاسم خلف بن عبد الملك بن جواد
 بن بشكو القرطبي الانصاري المتوفى سنة ثمان وسبعين مائة ابن خلكان گفته ذكر فيه من روى الموطا عن مالك
 بن النضر تبا سادهم على حروف المعجم بلغت مائة ثمان وسبعين مائة وثلثين مائة في الحديث بالفتا الغيث الباص

انما وقعت على رده على اهل المذبح والادوار وغير ذلك مما يظن بهولة الرجل انتهى فخصنا القول بالسنة في الاربعة
عشر من الامور التي لا يمتنع عليها الاشارة الى القول بالجامع في نظم صحيح البخاري

باب الكاف

كاشف في اسرار الالهي لابي عبد الله شمس الدين محمد بن احمد الذي يرمي بالحفاظ المتوفى سنة ثمان اربعين وثمان مائة
اوله الحمد والشكر لله وروي عنه هذا المختصر في رجال الكتب الستة الصحيح السنن الاربعة مقتضب من تذييل الكمال
لنظمي فخرت فيه على ذكر من له رواية في الكتب الستة دون ما في تلك الكتب التي في التذخير الزوائد والاربعة وادب
فلا صاحب السنن الاربعة وحفاظنا لاهله كلهم انتهى وازال بعض در عشر رمضان سنة مائة مائة وست فلما خرج شذوذ ابو
علي بن ابراهيم بن تومست الكاف الشاف في احاديث الكشاف لابن الجوزي الكافي الشاف في
في الانصار للفقهاء النجاشية الحافظ الامام الشافعي في سنة العلم الامام شمس الدين محمد بن ابي بكر بن
الله شافعي اجملي بن القيم الجوزي المتوفى سنة احدى وخمسين وسبع مائة مائة وست وثلثمائة وست في سنة ثمان
در در بفرق بين دهرى الزجوية وقد روي مختل وغيرهم وسلك صفات باري تعالي ذكر اولها وادبها وجواب از طرف
فروغها بجليل سنت جماعت من اين كتاب لادبها في قدرت وى بكلام وفور علم ومجرب روى بدها بفرق
اسلام اوله الحمد الذي شهدته بروية جميع مخلوقات واقربته بالعبودية جميع مصنوعات واخر اين كتاب
در بيان اوصاف جنت اهل الاست واول فطرش اين بيت نظم

ما لك الصدف بمنع خالك يدان

حكم الحجة ثابت الاركان

واذ نجا مشهور بنوئيد شده است ودر ديباجه اين كتاب فضلى ورحمات عقد مجلس ذكره ميان ثبت صفات وبتعطل
آن نوشته وفضل ديگر داشته مضروب بر اى محفل وشمه وموصا آورده وفضل ذكره ميگويد فقط بهم المثلث بواحدة من
علائق ثلاث متألقة في مجلس عام على شريطة العلم والانصاف تحضر فيه النصوص النبوية والافكار السلفية وكتب الحكم المتقدمة
من اهل العلم والدين فضيل لهم لاهل كرامت القوم بها في هذا الميدان ما لم يتقوا من فرسانه يدان قد ما هم الى مكتبة
بما يدعون اليه فان كان حقا قبله وشكرهم عليه وان كان غير ذلك سحتم جواب المثبت ودين كم حقيقة بالديه قالوا ذلك
اشد الاباء واستغوا غايه الاستغناء قد ما هم الى القيام بين الكرم والمقام قيا ما في مواقف الالبتهال حاسر الى الروس
نسال الله ان ينزل باسمه اهل المذبح والصلوات فطر المثبت والعدان القوم جميعون الى هذا فوطن نفسه غايه التوفيق
وبان يحاسب نفسه بعرض ما يشبه ونفيته على كلام رب العالمين وعلى منه خاتم المسلمين وتجو من كل سوى بخالف
الوى للمسلمين بيوى اصحاب الى اسفل اسفلين فليحجم بالي ذلك ايضا واقوا من الاعادة ارباد على ان القوم ليسوا
من اولى الالهي والابصار فنيقده شمر المثبت عن سابق غرضه عقد له محاسبا بينه وبين خسر شمه القريب البعيد
وليقف على ضوئه الزكي والبلية وجعل عقد مجلس الحكم بين المعطل الحاجد والمثبت المرحى بالجميع وقد غاصم في هذا المجلس
بالله وحكم الديرى الى الله من كل سوى ودية وضلالة وتخير الى فته غير رسول الله صلى الله عليه وسلم وما كان مما عليه عليه

وانكسجانه هو المنسول ان لا يكمل الى نفسه الى شيء حاله ياتى المقصود منه ودفعه الى التعلق بالمثل الاول
 شيئا لم يعلق عليه بعدة التحريف وشرار يتغير بجملة التعطيل في شباب الشبهة يتقصده بدمه شيئا يشرب به يتغير بدمه القليل
 والموسم طاهر الخشب القلب البهمن يخرج شراب من بين فم ثور وعلبنا فاما الصا سائلا للشباب من المثل الثاني
 شجرة للعطيل مغروسة على شفا جوف ثمار وشجرة المشبه قد اجتمعت من فوق الارض بالكل من قمار وشجرة الموحد
 انكسجنايت فخرنا في السما فوقنا انكسجنا كل من يادون بها ويصرف الله الاشكال الثاني انكسجنا كل من يادون بها
 مثل ست ونيز درين كات ابدي كشيخ خوش شيخ الاسلام ابن تيمية المحر في ذكره وكفته **نظم**

جريت هذا اكله وقت في	لثلاث الشباب العوا كندخل لعلنا	حتى اتاح لي اكله بفضل
من ليس تجزيه يدي ولساني	جواني من ارض حران فيا	اهلا بكم قد جله من حران
فان الله يجزيه الذي هو امله	من جنة المأوى مع الرضوان	اخذت يلا يدكوسا فلم يرم
حتى اراني مطلع الايمان	ورايته اعلام المدينة قحوا	نزل الهدى عساك القرآن
ورايته اثار اعظم وشاهها	محبوبة عن زمرة الاحياء	ووردت راس الماء بجانها
حصيا فكلال التيجان	وايت كواها هنا ككثيرة	مثل الضوم لوارح ظمان
ورايته حوض الكون الصافي	لا زال يشعب فيه ميثا بان	ميزاب ستمو قول الهه
وهلمدي الا زمان لا ينيلكم	ولناس لا يردونه الا من	الا كفي افراد اذ واميها

الابيات هي اصل من ضرب الرضاب اشقى من شرح الشباب مدور ناطق الساهر على الساهر والافواه نقلت
 هذا الكتاب غني النفس لا ولا دى وطرح اختلف من يهدي وولد الحمد كتاب الادب في صان الحديث الابي العلاء
 حسن بن احمد الطاهر العلاء في المتوفى سنة ثمان وخمسين في اربع مائة كتاب الاسماء والكنى للابى احمد محمد بن
 الحاكم النيسابوري الكريسي المتوفى سنة ثمان وسبعين في ثلث مائة كتاب الاشراف في مسائل الفقه
 للفاطمي بكر محمد بن ابراهيم بن المنذر المتوفى سنة تسع وخمسون في ثلث مائة كتاب في مناقب عيسى وحياته واهله
 مع الدلائل في ذكره واحاديث راويهم سرور ووده كاهناده استنباط اسان شتة وولش اربست ذكر فضل الطهارة
 اوجب لمد الطهارة للصلاة في كتابه فقال بل ثناءه يا ايها الذين استوا في الصلوة فاعملوا وجرموا وليم
 الى المرافق ودر مسجروكم وادخلكم الى الكعبين في قال يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون
 ولا جنبا ولا عابري سبيل حتى تغسلوا وولت الاخبار الشا بتم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم على وجوب فرض الطهارة
 للصلاة واتفق على الامة على ان الصلوة لا تجز الا بها واولها السبيل اليها حدثنا الربيع بن سليمان قال ثنا
 عبد الله بن محمد قال اخبرنا سليمان قال حدثني كثير بن زيد عن الوائد بن باح عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال لا يقبل الله صلوة بغير طهور ولا صدقة من غلول كتاب الاعتقاد والهداية
 الى سبيل الرشاد لالا ما من بكر احمد بن الحسين البيهقي المتوفى سنة ثمان وخمسين في اربع مائة اول الحمد الذي في

ستمت حقیر فی ثلث مائة و ثلاثين مكيو قال الحافظ ابو القاسم محمد بن ابي الفتح جامع لا و غير رسول الله صلى الله عليه وسلم
 مداني عليه في رايته كثير من الناس قد شكوا اليه في بعض ما وقع في هذا اليوم مما افعله الوعاظون لا يروى عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ولا عن احد من اصحابه ولا عن احد من التابعين لهم باحسان مع مروي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من الكرامة للصبح في الدعاء والتعدي في الف ليلة الكتاب بالاسانيد الماثورة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وبك
 بفضل الدعاء وادبه ثم تربت ابو ابي على الاحوال التي كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يروي فيها فجلت كل دعاء في حقه
 يستعمله السامع النورس من بعد علي بن ابي طالب وانشاء الله تعالى عز وجل يا بيا بيا قول الله تعالى او دعوني اتعجب لكم
 اني اذيتون يكون من جهاد في سيقون جهنم واخرين حدثنا عبد الله بن محمد بن سعيد بن ابي مريم قال حدثنا حمزة
 بن يوسف القزويني ح وحدثنا علي بن عبد العزيز قال حدثنا ابو بصير قال حدثنا سفيان بن عيينة عن زهير بن عبد الله
 عن سفيان بن عيينة عن النعمان بن بشير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العباد ياتي الله عليهم في اربعين سنة
 واثنتين مائة من كتاب مجلد في كلان ست وود حصص من اذوي نقل سيكند كتاب الدعاء اربعين سنة في كل شيخ
 امام ابو بكر محمد بن الوليد القزويني الطوسي دوم في عبد الله احمد بن حرب الرازي النيسابوري المتوفى سنة اربع و
 واثنتين مائة من كتاب الدعاء في كلان ست وود حصص من اذوي نقل سيكند كتاب الدعاء اربعين سنة في كل شيخ
 تاليف چند شخص است في كل امام ابو الصاب من محمد المستغفر الشافعي المتوفى سنة اربعين وثلثين مائة
 دوم في كل امام بن احمد الواسطي المتوفى سنة ثمان وثلثين مائة من كتاب الدعاء اربعين سنة في كل شيخ
 المتوفى سنة ثمان وثلثين مائة من كتاب الدعاء اربعين سنة في كل شيخ
 هتم في القاسم سليمان بن احمد كروا بن محمد في التمهيد ثم شمل الائمة العلوي في كتاب الدعاء النبوية في كل
 ابي سعيد عبد الكريم بن محمد السمعي المتوفى سنة اربعين وثلثين مائة من كتاب الدعاء اربعين سنة في كل شيخ
 كتاب الدعاء في طلب الحديث للخطيب البغدادي كتاب دفع الديدن للبغاري في كتاب الدعاء اربعين سنة في كل شيخ
 بر احوال ابن كتاب التمهيد لا اطلاع فيست در كشف الظنون في تفرغ من كرا نكرو كتاب الدعاء اربعين سنة في كل شيخ
 كتاب الدعاء اربعين سنة في كل امام احمد بن محمد بن جعفر المتوفى سنة احدى واربعين مائة من كتاب الدعاء اربعين سنة في كل شيخ
 سنة ثمان وثلثين مائة من كتاب الدعاء اربعين سنة في كل امام احمد بن محمد بن جعفر المتوفى سنة احدى واربعين مائة من كتاب الدعاء اربعين سنة في كل شيخ
 ششم امام ابي عبد الله احمد بن حرب النيسابوري المتوفى سنة اربع وثلثين مائة من كتاب الدعاء اربعين سنة في كل شيخ
 از پسرش عبد الله بن عبد الله بن احمد بن محمد بن جعفر المتوفى سنة احدى واربعين مائة من كتاب الدعاء اربعين سنة في كل شيخ
 لعبد الله بن المبارك الخطفي المروزي واهل راجع وشمس ورتخاب وستم كما حفظ ضياء الدين ابو عبد الله محمد بن
 بن سليمان صوفي زري كرده وبقول خاص عام كشته ودر اصل اين كتاب يادوات بسيار واقع ست بعضي از آنها
 از راوي اين كتاب حسين بن حسن مروزي است از راوي ابو محمد بن يحيى بن صاعد روايت كرد باين بعضي زياده و بعضي
 و اين منتخب كدر اجازات و سماعات بكار برده ميشود اولش اين حديث است اخبرنا يونس بن علي الزميري قال اخبرنا

دوست ما غلب ندارم تا کام من بر آید | یا تن رسد بجا مان یا جان تن بر آید

افتشاده و قال بواب التوفیق **کتاب المراسیل** للشیخ الامام ابی داود و سلیمان بن شعث السجستانی المتوفی
سنه خمس و سبعین و مائتین و ثلاثین لله الامام الحافظ ابی محمد عبد الرحمن بن محمد بن ادریس بن ابی حاتم المتوفی سنه سبع و مائتین و ثمانین
و هو مرتب علی باب الابواب **کتاب المص** و الکفارات فی الصحیث لابن ابی الدنیا **کتاب المساوی**
فی الصحیث **کتاب المناقب** للامام عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری المتوفی سنه ست و سبعین و مائتین
و دروی احادیث مناقضه آورده برای آنها حاصل صحیح بیان نموده است و ناشر تاویل مختلفه حدیث نهاده است
من وی عن ابی عن حماد بن عمار بن قطلوبغا الخفی المتوفی سنه تسع و سبعین و ثمانین **کتاب من عاشر** بن العقی
مائت و عشرين لله الامام ابی زکریا یحیی بن عبد الوهاب بن سنه الاصحافی المتوفی سنه احدى عشرون و ثمانین و مائتین و ثمانین
کتاب من لیس له الامام ابو داود و الامام مسلم بن الحجاج القشیری صاحب الصحیح **کتاب المنبغ** للشیخ محمد بن عبد الوهاب
النفیدی المتوفی سنه ست و مائتین و ثلاثین لله الامام ابو داود و الامام مسلم بن الحجاج القشیری صاحب الصحیح **کتاب المنبغ** للشیخ محمد بن عبد الوهاب
سبب لدخول الجنة و هو مختصر من **کتاب الوجدان** لمسلم و لابن عبد الله البخاری و هو فی من لیس له الاصحاف
واحد من اصحاب الكتب الستة فی الحدیث قال ابن الصلاح الکتاب الخمسه هی الصحیح و سنن ابی داود و سنن
و جامع الترمذی و متقی و بی بی باهر و مشهوره و اول کسکه او در منضم باین پنج کتاب کرد و این ظاهر قدسی است و تبعه
الشیخ حلی فی فی کتاب الاکمال ثم بعد الناس بعده فتماد و محدثین اتفاق کردند بر قبول می زیرا که شان این کتب در شهرت
و صحت اعلی ارفع است نسبت بکتاب این فن منسوق اخبار و نیزه برای احتیاج است و شان محتج آنست که از او نکند
حدیث را بر روی خود گیر و مقبول باشد پس چون من بگویم باب کذا و کذا گو یا گفت که من بگویم یکم که حکم و فلان سئله
چنان است و دلیل حدیث کردن فلان را از آن حضرت صلی الله علیه و سلم چندین چنانی که از اتفاق کرده اند ابل علم هر چه از او عمل
احادیث این کتب نه بگویند بدون نظر در آن در سنن ارب بعد نظر و این باجه نزد شمس الدین بن ابی حمزنی نیز سادس است
و این را فیترجای وی موطا را سادس تب گفته گویند این اصطلاح اوست اما شک نیست که موطا در شهرت و صحت قبول از حدیث
بزرگتر می پس او را سادس کتب بلا اول آنها گردانیدن همین انصاف است و جمعی از اهل علم این شش کتب را یکجا جمع کرده
و جمع بین الكتب الستة و جز آن نام نهاد و چه آنکه در موطا و ابواب گذشته و بیا شیخ عبد الحق و ابوی گفته تسهیل این کتب صحاح
بطریق تنقیص است زیرا که درینما احادیث صحاح و حسن و ضعیف همه یافته میشود و صاحب صحاح که روایات غیر ضعیف
و مسلم را حسن نام کرده و قریب همین جه است و در حقیقت این اصطلاحی جدید است از وی و بعضی گفته اند که کتابی که از حدیث
بگردانیدن آن سادس کتب زیرا که حال می و وضع کمتر اند و در حدیث منکره و مشهوره و در آن نادرست و ثلثیات از دنیا
از ثلثیات این ماجه است و بطولی و جمع الجوامع احادیث متجاوز از پنجاه کتب آورده شتم بر صحاح و حسن و ضعیف گفته
در وی حدیثی نیاید که موسوم بوضع باشد و اتفاق محدثین متروک و معدود بود و انتهی بجهنا و از اینجا معلوم شد که کتب
حدیث بسیار است و مختصر در پیشش کتاب نیست تا آنکه در کشف الظنون گفته کتب ضعیف و درین علم بعضی حدیث اکثرین و بعضی

نیک سلف و غلبه طبقات کرده اند بر اینکه اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح بخاری است پیوسته مسلم پیوسته مؤلفان پیش از کتاب
 له سنن ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارقطنی و مسندات مشهوره انداخته و کتب دیگر سوامی صحیح ته خیل
 فیل فی التذکره و بکله متروک الاستعمال است الا ماشاء الله و جل کل احتیاط و احتیاجی واجب اهل سنت و جماعت و جمله محدثین در
 استنباط فروع احکام و مسائل اسلام بر همین سند است وانی العمل بر سند امام احمد و آن دو حقیقت امر این مهول است
 کشف اسناد احوال حکم استقریه الموروثه ترجمه اسمع الحکم از مشروح اربعین است تألیف صدر الدین القوی
 و در حرف شین گذشت کشف التلبیس عن قلب اهل التلبیس کتابی است متعلق بفرقه اربعین حدیث المستطیع و التوفیق
 کشف الصلحه عن صفات الزلزاله ذکره السیوطی فی فهرس مؤلفات فی الحدیث کشف الغم عن جمیع الامور
 فی الحدیث للشیخ عبدالوهاب بن احمد الشحرانی المتوفی سنه ثلث و سبعین و قسح مائتا و اربعه و سده رب العالمین و روئی کرده
 که این کتاب با خود است از کتب جناب مستوفی مثل صحاح شمس و معجم طبرانی و صحاح سیوطی و مرتب است بر ابواب فقه
 و در وی احادیث را منسوب بخبرین کرده بلکه اقتصار نموده بر ذکر حال استلال گفته بود و حضرت که چنین یکدیگر و چنان
 و صحاح بخاری که از آن تقریری خود و برکت و ذریه سکوت میفرمود و نیز قصه را حدیث ساخته مگر آنکه شغل باشد بر موط
 یا اعتبار یا ادب و آخر وی نوشته اجتهاد فی تحریر و راجعیت خیمه اوله مذاهب المذبه و غیر هم فلا یوجد منها مذهب
 الا اوله و ثانیه فی هذا الکتاب کان الفرغ من توفیه سنه تسهیل حجب منه سنه ثلثین و قسح مائتا و سده و این کتاب درین نزدیکی
 بطبع هم شده و لیکن بکار اینه تقدیر بخت است بمحصلین محققین که بحث میکنند از صحت و تضعیف اوله و ثبوت و عدم ثبوت آن
 بر شرط معتبر و زوال حدیث و نقد کشف غوامض المنقول من شکل الآیات الآثار و اخبار الرسول کفر
 کشف اللبس حدیث رد الشیخ السیوطی ذکر فی فهرس مؤلفات فی الحدیث کشف مشکل الصالحین
 لابن الفرغ بن ابی حمزى المتوفى سنه سبع و تسعين و خمس مائت در سنه یا قصه و هفتاد و شش تا تألیف فارغ شده و مختصر شده
 بقصر اهل علم است گفته رایتی دیگر فی من الامور حدیث مشکلا و غیر شکل الآیات فی فیه شیخ شاف فاجبت ان اختصره علی
 ترتیب اذکر الحدیث اوله اصحیح ثم اعطی علیها و رد عنه فی مسنده و بقطر طلب الاختصار و ترتیبه ان یذكر المنفق علیها
 ثم انظر و اخباری ثم مسلم ثم قال اذا قلت قال فهو ابو الفرج و ان یفیش و یفیش فارغ شد کشف المغنی شرح
 السیوطی و در حرف سیم بیاید کشف النقاب عن الاقوال السیوطی فی الحدیث کفایه فی معرفه اصول
 علم الروایه للحافظ الکبیری فی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی المتوفی سنه ثلث و ستين و اربع مائت الکلام علی حدیث
 ابن عباس السیوطی قال هو تصدیق فیه لما و لیت در حدیث با شیخیه الکلم الطیب و العمل الصالح فی فقه
 الکبیری علی محمد بن ابی بکر التمیمی الحوزی المتوفی سنه احدی و تسعين و سبع مائت و در وی نوشته مسئله سبئیه علی الاصل
 و هو ان الرده تحبط العمل بمجرد اوله لا تحبط الا بالاموت علیها فیه العمل و قولان مشهوران چهار و ایتان عن الامام احمد فان قلنا
 قد تحبط العمل فیهما فتی اعلم استأنف العمل بطلان کان قد عمل قبل الاسلام و ان قلنا لا تحبط العمل الا اذا مات مرتدا فان قلنا
 انی الاسلام عاد الیه ثواب علیه بهذا العمل لو افضل حسنه فمضی سبئیه تحبطها ثم تلک من تلک السبئیه علی عیو الیه ثواب تلک السبئیه

یخرج علی هذا الأصل ولم یزل فی غشی حتی من بصره أسلمه ولم یزل یخرج علی ما هو الصواب فیما وارا یتبع احد استغنی
والذی یظهر فی وادعیه علم المستعان لا القوة الا بالمدان اعانت السینات تدافع وتقابل ویكون الحكم فیها للكتاب
وهو یفهم المخلوب یمكن الحكم حتی كان المخلوب لم یكن فاذا غلب علی الصلح حسنات دفعت حسناته الكثیرة وسوءاته
تاب من السیئة ترتبت علی قوتها منها حسنات وقد ترتبی قوتها علی الحسنه التي حبطت بالسیئة فاذا غمرت الذنوبه صحت
وفشأت من عجم العقب احقرت علیه من السینات حتی كانا كمن فان التائب من الذنب یمكن لا الذنب یزال
حكیم بن حزام النبی علی الله علیه وسلم عن عاتقه وعلیه ویرضه فی الشكر بل یثاب علیة فقال له سلمت علی ما سلمت
من غیره فذا یقتضی ان الاسلام اعاد علیه ثواب تلك الحسنات التي كانت باطله بالشكر فلما تاب من الشكر اعاد علیه ثواب
تلك الحسنات المتقدرة وكذا اذا تاب العبد ثوبه فهو حاصله و قد خلاصه احقرت ما قبلها من سیئات واما دوت علیه ثواب
حسناته یوضح به ان سیئات والذنوب هی الامراض قلبیه كحالات الحمی والاعوجاج امراض بدنیة فالمرض اذا عوفي
من مرضه حافیة تامه عادته الی قوته وفصل منها حتی كانه لم یضعف قط فالقوة المتقدرة بمنزلة الحسنات فالمرض بمنزلة
الذنوب الصغیرة والحادیة بمنزلة الذنوب سواها بسواء وكما ان من المرضی من لا تعود الی صحتها ابد الضعف عافیة ومنهم من تعود
صحتها كانت تقام الاسباب تدفعها وعود البدن الا کمال المداول ومنهم من تعود اصح مما كان اقول فی انشطه القوة
اسباب العافیة وقوتها وغلبتها الاسباب الضعف المرض حتی ربما كان مرض هذا سببا للعافیة كما قال الشاعر ابرار المبتدی شغل

العل غلبتک محمدي عواقبم اور سبما صحت کاهل ان بالکمال

فقد العبد بعد التوبة علی هذه المنازل النکته وادع الوفوق لا آله غیره ولا ربواه انتهى المقصود منه **الکلم الطیب**
والقول المختار فی المأثور من الذمات والاذکار للسیوطی مختصرا وله الیه یعود الکلم الطیب ابن کتب ما نسد
حصصین ست تالیف فی شعبان سنة ثمان مائة وهدفتا وجاهل کده **الکمال** فی معرفة الرجال للشیخ الامام محمد بن
بن البنادری محمد بن محمد البنادری المتوفی سنة ثمان مائة وربعین سنة ثمان وثلثی فوط عبد الغنی بن عبد الواحد المتقد من
البحرین المعنی الحنبلی المتوفی سنة ثمان مائة وثلثی کمال فی فوط جمال الدین یوسف بن الزکی التری المتوفی سنة ثمان مائة
وسبع مائة وابن کتابی کلان ست وثلثی مؤلف فشفه وکمان فی روده که توانا بود اما گفته اند که تمام نشده است
وکل او علاء الدین منطاطی بن قلیچ المتوفی سنة ثمان مائة وثلثی وستم مائة ست در سیزده مجلد وخص اصحابه فی الدین
بن احمد ذهبی المتوفی سنة ثمان مائة وربعین سبع مائة وثلثی ابو بکر بن ابی المجهنم المتوفی سنة ثمان مائة وثلثی محمد
بن علی الششقی اعانه المتوفی سنة ثمان مائة وستم مائة ست در وی انجیر در کوه طاست افزوده دناش المتکثر فی مال
نماوه واثو العباس احمد بن محمد مسکری المتوفی سنة خمسين سبع مائة نیزه فی صی نموده وروايش از سید علی ست
والمکمل التمدید لمرساج الدین عمر بن علی بن الملقن المتوفی سنة اربع وثمان مائة ست وخصر التمدید لمرساج الدین
صاحب المعجم ست واهم انقاضی تقي الدین ابی بکر احمد بن شهابه الششقی المتوفی سنة احدى وخمسين وثمان مائة واهم
ابن محمد عسقلانی المتوفی سنة ثمان مائة وثلثی وستم مائة واهم اوله احمد الذي انفرد بالبقاء والکمال

وقد عرفت ان كتاب الكمال الذي ألفه حافظ عبد الغني وهدى بنا في حفظ النثر من اجل المصنفات في مجرى الحديث
ولاسيما التذييل بيدنا انما هو خلاصته التي تضمنت العلم في تصنيفه لعلنا لا نقصر بعض الناس على الكشف من الكتاب اشرف الؤا
اختصر منه الحافظ النيسابوري تراجمه انما هي كالصنوان تشوق النفوس الى الاطلاع على ما هو اعظم ان يقتصر على التذييل
لنثره في طویل العبارة مع اجمال كثير من التوثيق والتجسس واقتصر على طريقة مستقيمة واقتصر على ما فيه المخرج واتعد على المخرج
خاصة وحذف اجمال الكتاب من الامايد التي خرجها من مدياته العالية فان ذلك بالمعيار لم يشك في مشيئة
وان كان لا يلحق المؤلف من ذلك عيب فهو نحو كتاب الكمال انما هو تصدق صاحب السيرة وبتتبع الرواة
عندنا وترتب كل على حروف المعجم في كل ترجمة كنه في السبيل الى استيعابها فاعلم في سوي شي واحد هو اذا اشهر الى الكمال
لم يرد عليه الا واحد فاذ الحفظ المقيده برأه آخر فاذا دفع جهالة عين في ذلك برؤية اثنين فتنبع شغل في كل التفتيش عليه
واذا اجتمعت الى مثل سفيان الثوري من شي واحد شيوعهم على المالك فاستيعاب يتعد رغبة التعداد فاقتصر شيوعهم على
والن وانه على المشهور والاحفظ فان كانت السيرة قصيرة لم يعرف منها شيئا وان كانت طويلة اقتصر على من عليه
رقم في تصنيفه ما زاده وادبوا قلت وقد كتبت من هذا الكتاب غير نسخة ثم اني في زمن الاشتغال بالبحث في اشياء كثيرة
اظهر في هذا نسخة وهي نسخة الاصل في نسخة فليطعنا بها فاني بالبحث منها تراجم كثيرة تجد اني في نسخة من نسخة
ذكره في التاليف بالبحث فيها من في كتاب صاحب الكمال وحذف المصنف لكونه لم يقع له على رواية مع احتمال وجوده في نسخة
واختار من تراجم النثر في يومين المصنف في من ختم المصنف وارجلان اجروا ما زل على التذييل التذييل
كذلك الحال في سنن الاقوال في الاضال ودروي جميع الجوامع سيوطي راير ابواب فقه ترتيب له ووجه تصرفات
بقدر طاق استيعاب بخوده تاليف شيخ علي بن ابي بكر كرم الله وجهه في آخر عمره في فارغ شده بالمؤمن كرم الله
كتمه في المسيو على من على المالمين في التفتيش عليه ذكره في درع جيم كنه في كون الحقائق في حديثه في نسخة
مختصر الشيخ عبد الرؤوف المناوي المتوفى سنة احدى وثلثين في الف وولد له احمد الذي كسا اهل الحديث داء المشرف
وذين كتابه من تراجم حديث ورد مكره ليس في هر كرم الله وجهه في تراجم حديث ودرع جيم كنه في نسخة حديث
درع سطر ودرع حديث ودرع تراجم حديث في هر كرم الله وجهه في تراجم حديث ودرع جيم كنه في نسخة حديث
الكواكب الدريسي شرح صحيح البخاري ودرع جيم كنه في تراجم حديث ودرع جيم كنه في نسخة حديث
شرح الامايد النبوية للشيخ حماد الدين ابي محمد عبد القادر بن السيد محمد الشيرازي في نسخة في نسخة في نسخة
اوله احمد الذي منزله على عبده الكتاب المبيد في جمل حديثي ست محتوي بر منافع معاشية معاديه ودرع حديث
قطعة فخر في حديثه كنه وبعده خود شرح آن كنه واورغان بنم سلطان احمد خان غفاري كنه ودرع جيم كنه في نسخة
ذكره الكوثر الجاري شرح صحيح البخاري ودرع جيم كنه في تراجم حديث ودرع جيم كنه في نسخة حديث
لابي العباس احمد بن محمد الاغيشي المتوفى سنة تسع واربعين في نسخة اوله احمد الذي كسا اهل الحديث داء المشرف
ودرع في كنه في كتاب النجم من كلام سيد العرب الجم وضع نمودم ودرع حديث واداب كنه في كتاب شهاب بن جند

[illegible]

باب اللام *

[illegible]

أنا طاهر في كماله حين تفرقه أومع قد بالارسل ولا سخطا
إن رموه فلا تعجل بسنتك واعذر نفسك بمصوم من الخاطا

لفظ المرجان من سند أبي حنيفة النعمان الشيخ زين الدين عمر بن أحمد الشجاع الحلي المتوفى سنة ثمان مائة وثمانين في نسخة
في الاطراف من نسخة الاثران لم يبق للمتوفى الا على حدود المعجم في اول الحديث والامام في اسناد من وضع

في فقه جليل | اريد من طرق علي | فخير شوقي هو | محسب بالاول

مجالسة لاجلهم وان المير في المال المتوفى منه عشرون مثاثة فغنى من كتب الاماوت والاعراب
ومحاسن النوادر والافكار متوفى بالحكم والاشعار ونحو بعض سماء تحفة الموهبة من كتاب المير في مجالس الدعوى
لابن ابى الدنيا اولش ابن حديث مستلم في الهند الاثنته عيسى بن محمد وصاحب جميع العابد والعبى الذى عزى به
راكب البية فارته وشارحة حسنة دوى ترجمه فقالت اللهم اجعل ابى مثل بنى الزنجبى في تخم السفن الكبرى لك الش
مع شرفه والربى وزير مجتبى كتابى وديكست وصدىث لابن البازى وشايدك اين بيان ست كذا انما طبع الاول
انقصا ركزده اوله الحمد لله ربنا اعلى الاعلى ووروى گفته لاجل بعد ذلك بالجبتي واحاديث المصطفى وهو تحفة المستوفى
وخلاصة جامع الاصول فهو مرتب على ستة اقسام ومائة مجلد في رجال الكتب الستة لابي عبد الله محمد بن احمد الكا
المتوفى سنة ثمان اربعين وسبع مائة هجره في غريب الحديث للشيخ ابى محمد عبد اللطيف بن يوسف بن محمد السلفى بالمطهر
الموصلى البغدادى المتوفى سنة تسع وعشرين من سنة ثمان اوله الحمد لله لاي دوروى گفته اين كتاب الكتاب الكبير
كه در غريب الحديث مستخلص كرده ام مجلس البطاقي في تخرج الاحاديث المختارة الى القاسم من قريش الكسنة
المصرى ذكره البقاعى في شعبة مجمع بحار الانوار في غرائب التتريال لطائف الاخبار للشيخ الفضل الماسر
شمس الفضائل والمفاخر محمد بن طاهر الصديقى الطنقى المتوفى سنة ست وثمانين وتسع مائة اوله الحمد لله الذى هدانا
لهذا وما كنا لنهتدى لولا ان هدانا الله وسبحانه مع الذليل التكلد ديجا مجلد و بر طر زنايه ابن الاثير
ديستة هجرى دبله ككشوة عليه طبع پوشيده وديا جوى يكويد واذا ما يسر الله تمامه على هذا المخرج اوسل به الى خدمته
ذلك الكتاب العالى شيخ الشيفى المشفق ذى المفاخر والمعالى قلب الامان ونحوه الزمان صغوة الرحمن تزيل المهرين
مجاوديت مصرى الانام ومرشد الكرام على شيخ على المتقى بن حسان افاض الله فضله وقواه على الداني والقاسم على الداني
ليكون في ربيعة شفاعته يوم الفرع الاكبر في ذلك المقام والاخذ اليه في يوم تزل فيه الاقلام انتهى ونيز وديا جوى ككشوة
من اخوان الصفا ان يصلح له ما طغى به القلم فان لك من يدى لى فقدم اراجعه من الاية وهو انى على المناس السامع
بالفصا والهاغبين الصنف الكبير والعدا والمكدرين الادمان بسيل سيف العداوان على الاعزة والاخوان المشكرين للفقهاء
ياكثر العوم والاحسان انتهى لى فقدم اول گفته تم بحمد الله الثلث الاول مرجع البحر بالفتن صمانا الله فى
احنى مولد ولادة السواحة المحمدي الشاهير بن سيف العداوان على اهل الايمان المسلمين على الرعايا اهل الطغيان بن مرقه
الشياطين الوذون للمؤيد بن ابى مونات بغير التسبوا من العصيان المرحومين وواج الكفر والطواغيت العيان للنبين
شعاره الاسلام وشرائع الاحكام ومعاهد التوحيد والبنيان جازاهم الله تعالى فاقاع المسلمين اهل الامان طهر الارض
عن اخبائهم وارجاهم وخواتمهم بقديم الاحسان فيا كثر الخير واظم المعروف الكفا شرهم واما هجنا من جولايتهم شئت
يا كرم وتب علينا ما نزل النعم ويوجب النعم واصل الموعى الرعية بلطفك يا تواب يا حلیم انتهى ودر آخر مجلد ثاني گفته تم
السفر الثاني من جميع بحار الانوار بالفتن صمانا الله عن الفتنة صمانا الله من موجبات النعم وتاب عليهم ما جاب

حصول الامام و استمرار البر و غیره تمام می یوجب استمرار نعم انتمی و در آخر مجلد ثالث گفته اند هر چه در تاجان العفاس من ان الای
 ان یدرج من علی کذا و غیره بر سه من الزمان ان الطبع حینا علی ما یجرب و یدلایم مراد و ان یغدره اذ الطبع علی ما لیت فی لیم
 اوطی الی القوم فانه کان حامد القریة و فاقا البعیر بحیث لا یدری ارضه من سماء و بولته و لالة السور و احوالها علی الارض
 والاخوان و یدریش العکب عذیم العظمت بکلمات اعداء العلم و سفاک خدامه من الاخذة و الخلال کیف و قد حبسوا فی زوايا
 الخمول خبايا البیوت الدور و لم یفر شوفاش الالاسن السور و لم یرحم لهم حد من قدر یا زالة هذه البلیة کان لهم سوا
 من الایح المله کفی الدماهم و عصم شرم و جری من یودی المؤمنین جزا و فاقا فانه لا کان فی غیره و لا الاله
 و جوی فی نعم الوکیل انتی و این شکایت و حکایت ظهور یوبه و حمدیه است بر یوبه و سینه یشتن بجایات خانان و اعلان
 و عدم اکثر است سلطان محمد کبر و شاه و ولات دولت و برقع این فساد و از وجه ارض حال ضلال که سلطان کوشین است
 که درین جمع تقریر و تخریب الخوارج شیخ جلال القادر و او فی حکم خطیب العلم وی بود باید دید تا حقیقت حال تاوم شود نفوذ
 من غضب الله و باجماع این کتاب مستطاب علی غریب سنده کتابست بر وجهی که باوجود آن حاجت بکتاب دیگر
 درین فن نیست و گو یا شرح صحیح سته است و در آخر وی و رقی حیدر بیان ادب کتابت حدیث و سیر آنحضرت صلی
 علیه سلم بر ترتیب سدهات هجرت سال غزوات اسلام قبائل عرب تعریف صحابی و تابعی و تبع وی و ذکر بعض صحابه
 مشایخ نوشته و گفته علم حدیث علم شریف یناسب کرام الاخلاق و محاسن اشیم و هو من علوم الآخرة من حرمة
 فقد حرّم خیرا علیها و من یمن قد فقد رزق فضلا جز لا فعلی صاحب صحیح النیة و تطویر قلبه من اغراض الدنیا الدنیه فود
 من تعلم علما ما ینبی بوجوه اسلام یتعلم الایلی صییب بغرض من الدنیا لم یحرف عن الحق انتی و دور یدیا و کتاب گفته بود
 علم الحدیث لا یخفی انکاه فاصح لا تکراره فان فوائده و فوائده بجمار لا ساحل لها و احوال و دور یدیا و کتاب گفته بود
 لیس بما تشی اوهو کلام من علی و اصح الکلم و طایع من اوقی مواهب حکم و خطاب افضل من اوقی احکامه فی فصل الخطای
 فلا یبلغ کذا فانه اسراره الالمخوف من وی البصیوة و الالباب کیف لا یوکل کلام لا یطوق من الهوی الی الاذی
 طریقه رشید القوی الخ و در آخر حکم که بعض فوائده مثل ذکر خلفای باسیه جز آن که فواید و اسد علم مجمع الزوائد منیع الفوائد
 للشیخ الامام نور الدین علی بن ابی بکر بن سلیمان البیضا المتوفی سنه وثمان مائة و در وی زوائد کتاب سنه اربع سنه
 امام احمد و زوائد علی و معاجم ثلثه طلب فی جمع خوده با جرح و تعدیل و صحت و قبح احادیث تا آنکه کتابی ساقل کامل در
 مجلد آمده و سواد تحقیق احادیث برای متاخرین اهل حدیث همین کتابست بفتحه الزائد بیل دست از سیوط
 مجمع الغرائب فی غریب الحدیث تالیف عبد الغافر الخفی المتوفی سنه سبع و ثمان مائة و کتابی شریف الفک
 المتوفی سنه تسع و عشرين مائة المجموع المؤسس لجمع الفهرس للحافظ ابن حجر العسقلانی اوله الحمد و لک
 قد لا اجمال جمع فیه اسامی شیوخ علی قسین الاول فی من حل عنه علی طریق الروایة و الثاني فی اخذ عنه شیعا علی طریق الروایة
 مجموع المغیث فی طلب القرآن الحدیث لابی موسی محمد بن ابی بکر المدینی الاصفهانی المتوفی سنه احدى و عشرين مائة
 محاسبة النفس من اجزاء الاحادیث الخ الفاکل بین الراوی فی الوامحی للقاضی ابی محمد بن

بن حمید الرحمن بن مخلد و الرازمی المتوفی سنة ستین و ثلث مائة حافظ ابن حجر گفته هو اول کتاب صنعت فی علوم الحدیث
فی غالب الظن محلی فی الحدیث شمس الدین محمد بن احمد المقدسی بن قدامة التتبیح المتوفی سنة اربع و اربعین سبع
و این مختصر المامست محو الحویبة شرح ابیات التوبة و سبع شعیر

اما ان عانت فیهم

و هل لك من بعد البعد

الی آخر الابیات فتکشف حقیقتی حشمتی علی ما تلح الاستدلال و کتاب ذکر تمانی فی الحکمة بتامها و هی من نظم السید العلامة
المجتهد محمد بن حمید الایمیری البانی المتوفی سنة ثلثین و ثمانین مائة و الف و شرح حوی نیز از دست مبروی ذکر کرده شعر
و فی الینا فی سنة جل من اهل اهل من یقال له الشیخ محمد بن صالح نظام الدین ایما یا یغفر عنا مسائل فخره باولتها من اعمتها
مسائل الدین و لا تقید الحق و فغور علی طريقة المتعمدین بحیث اند فی خصوص آیه و لکن بانه و رایت و لیس عند عرفة بقره کتاب
الناس بل له فطانتی فی تتبع الحق و اتباعه و قد دارا لافاق و نزل فی کل محل من من السند و المروم و الشام و العراق لانه عالی
فوصف من البید فی کل طرفه شعره لاجل و هو یوجب الایمان فی النار اخلو دخی ان لم یسبح بحمد الله و مدی مدی علی طريقة السنة
و الاتباع الارجلاد و احکامه قد عصا به من اهل العرب یقال له الشیخ احمد الوریانی فانه صیح الطريقة بجانب البید و اع
الی السنة و ذکر ان اهل الروم اقل الناس بدقه سیما بدقه التقوی و عبادة القبور و غیر ذلک قال فانهم مصانفون عن
فان ان کان عندهم بدقه التعبد بآثار العقاید حقیقة و غیر ذلک کما فی قوله معناه انشأ بنجد رجل عالم یحیو الایمان
و یفر عن البید قولا و محلا فاسفرت جمود آتالها و انشجرت لذلك خوطها و قلنا هذا جمود الدین و دواعی الحیاة بسته
سلیطه سلطین و بعثت شتیاق الخاطری الی کتابت ابیات شعریه و قصیدیه شملت علی کثیر من البید المجانبه للطریقه النبویه و قد
الی بعد ان یبلغ الینا ان یخبر عن المابتدع و علی تعلم المذاهب و الاعتقاد فی العباد و الایمان و الاموال من عانی عن سوال مدعی الایمان
علیه السلام علی القبر و ان یجزم شایقه و ان یخبر عن و احرز کتابه الی الیقین و لایستیع هذه رتبة علیه و طریقه نبویه فقلت کتابها الشعر

وان كان تسليحي على البعد لا يجده

سلام على نجد ومن حل بالجند

الی آخره و لما وصلت الابیات الی نجد من طریق کتبه لم یصل الی جواب و حل بعل من صاحب محمد بن عبد الوهاب الی الشیخ
عبد الرحمن بن خضر و هو مال الابیات و انما بعثه علی الخروج الی حنظلکما و هو رجل عالم الا ان کثیر العباده و کثرت علی الروافد
و لم یزل یندب رب الامم الی الحج ثم یعود و یعد ذاب الی الی الی صنعها و لم یستغفر منه لعامیه حقیقه ابن عبد الوهاب ثم انبه
و حل الینا الشیخ العالم مرید بن حسن فکان موصول من طریق الحجاز سنة سبعین مائة و الف و له معرفه و نباهت به من کتبه
ابن عبد الوهاب بن خضر و هو مال الابیات و کان عند منما الشیخ و اقام عندنا ثمانیه أشهر و حصل بعض کتب شیخ الاسلام
الحافظ ابن حجر بن خطبه و قرأ علینا الکشف و ذکرنا فی عدة مسائل ثم وصف لنا من مال ابن عبد الوهاب باسوار و حمیه من
مشکله و قد غفر لیل الدنیا و خرج جمیع من سائله ما یحقق ما نقله عنه من کفیره الا انهم و منکله لادم احرام و ذنبه لاسوال
و سبیل حریم المسلمین و الاطفال قد کان سنکثر الافعال مترددا فی حقیقه حاله و ما خرج الاستشهاد لما یشره و ان یذکر علیه
فان یأتا ان یذکر الافعال لیلطاف شریعه الاسلام و لایوافق ما یجابه من الایمان فیضال الصلوة و السلاطین ذکر انیه لای صول الایمان

سقطه عند اتباعه و قد عرفت انما شيئا عدوانه يتعين علينا اننا ذلك و بيان قبح ما سلك من تلك المسلك فترت تعين
 ما قال و انك عندي ذلك المقل قللت يا نادر و فيها اول رساله و ابنت فيها جميع مقالاته و شربتها على
 و ارسلتها محترمة الشيخ مرید بن حسن فارقنا في خشر من شحال ستة سبعين مائة و العاشر اول الايات **نظم**
 بجست عن النظم الذي قلته البعد | فقد جعل لي عند خلاص الذي جند | لظننت باخيه او قلت عسى
 فجدنا محلا هذا العبد و يستدري | فقد جعله نا من ارضه الشيفر يد | فحقق من احواله كل ما يبني
 وقد جعله من تاليفه برسا تل | لا يفر اهل الا و في فيها على عمل

الى آخر الايات قال الان سلك لم ياتنا خبر عن الشيخ مرید و لا ما كان مما اوصي به من الرساله و الله اعلم باقايه الاقارار
 المقصود من و آيين عبارات از خط خاصه هي نقل كزده ايم و از و ي ظاهر است كه اولاً سيرت ابن عبد الوهاب بنده بي اخفا
 و باعته بالحار انخراد و حصلت و شد كي سفاكم دوم كغير اهل رض حسب بيان شيخ مرید و حال شيخ مرید بن
 بعد از عاقلقت از دست شريعتي تا سته سال بهج جواب نيك يابد نرسانيد پس معلوم شد كه بيان ي در حق ابن عبد الوهاب
 قزير بن حديق خود و معين جواب است نريكه انچه افزا از رسائل في در دست مردم آن يارست در و ي حلي خلاص
 شريعت حقه موجود نيست اگر چه مخالف فقهاي اين مانه باشد و از رساله الموقله شيخ عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب
 كه همراه امير خود وقت فتح مكه بود ظاهر است كه پدرش هم امير نكوز از سفاكم ماء و كغير اهل نيا بمراحل و دست بخمين
 از رساله شيخ محمد بن ناصر حلي كه اعظم حلي متاخرين نجد بود و در سكه نيزار و دو و صد و هشتاد و سه هجري فوت شد
 واضح كه ابن عبد الوهاب هم گز قال ابن خبير نيست از نجا عذر مقول براي رجوع حضرت سيد علامه محمد بن ابي ابي
 سرانجام يافت نريكه رجوع وي مني برخود و آمد شيخ مرید و ي مجهول برآمد پس باقى ماند كز قيه سيرت ي كه حضرت
 بران حسين بن محمد بن نبي از اتباع و از التزام ناهب احقاد نفع و ضرر در اموات و عمارت قبور و هم شاه و قبا
 و احراق كتب بر حث جز آن كين خير يا خود مطلوب ي است و لهذا باستماع وجود چنين مردانها خوشي فرمود و چون
 صنع از نهد على طرف التمام واقع است اگر خير محمد بن عبد الوهاب خدمت حضرت سيد علامه حلي باقى فضل الامر نرسيد بغير
 علا و ماين هم اصل مقصود نرود كه علما از ناهب مختلفه اهل سنت جماعت اتباع سنت صحيح و حق صراح است بتهليل
 زيد و عيسى هرگاه كه در برابر انصوص صحيحه بنده كه كتاب حديث ترك تقليد رايمه مجتهدين واجب باشد بالاتفاق
 باين عبد الوهاب استال ايشان كه بخبار ايمه نرسند چه رسد و بالله التوفيق محيى لى محمد ابى محمد الجوى لم يهتد فيه
 نزيبا معين و البقيته رساله انتقد فيها مستدركا عليه في ما يتعلق بعلم الحديث المختار في الحديث المحرر
 ضياء الدين محمد بن عبد الواحد المقدسى الحنفى المتوفى سنه ثلاث اربعين سنه مائه و در و ي التزام ايدوا و احاديث
 و اخبار غير مبدوده صحيح صحيح نمود و اين كثر گفته كه كتاب لم يم و كان بعض الحفاظ من شايعه جرح على مستدرك الحاكم
 كذا في الشواهد الفياح مختص في حديثي العصر لى عبد الله محمد بن احمد النذيرى المتوفى سنه ثمان اربعين مائه
 مختص في علم الحديث للشيخ عبد القادر بن ابى الوفا القرشى و للشيخ الامام بدر الدين بن جماعة القاضى اوله

الحمد لله الذي اوضح لعالم السنة سبيلها ووسى خلاصته بمحصل علوم الحديث ابن الصلح ست بازيادوت بران حديث
 بر مقدمه واربع اطراف مقدمه در صراط اول و در ثمن ثانی در سند ثالث در کیفیت تحمل رابع در اسما الرجال از تالیف
 در سنته سبع و ثمانین ست مائده مشق فراغ دست بهم داده مختلف الحديث سبق في اختلاف الحديث
 الابن قتيبة المتوفى سنة ست و سبعين بالمتين المختلف المتوفى في اسما الرجال الابن الحسن علي
 بن عمر الدارقطني البغدادي المتوفى سنة خمس و ثمانين في ثلث مائده و اربع كتابي حافل ست گویند ضبط اسمای هاشم
 اولی تر شیا ست زیرا که قیاس اوردی نمی غیبت و قبل بعد آن چیزی که دلالت کند بر آن وجود نیست
 و ازین کتاب فاطم ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی مشتهر النسبة گرفته و بران افزوده کتابی بنام مؤلف مختلف
 مرتب نموده امیر ابو نصر علی بن هبة الله بن ماکولا آمد و بران چیز باز یاد کرده اکمال نام کتابی تالیف کرده و ماقا
 ایشان گویند کتابی دیگر است که نام او بنام حافط ابوبکر محمد بن عبد الغنی معروف باین نقطه الخطیبی آمد و بر کمال
 ذیل نوشت در مجلدی کتابی دیگر جمع ساخت ستمی بالتعديط لفرق رواة السنن الاسانید ذیل کتاب بن نقطه
 حافط محمد بن علی دمشقی ابو حامد بن الصلح ابی المتوفى سنة ثمانین ست مائده ست بهم از منصور بن سلیم المتوفى سنة
 ثلث و سبعین ست مائده و برین هر دو ذیل ست لاصفا علماء الدين غلطانی بن تلخیص المتوفى سنة اثنین ستون
 و سبع مائده ست این ذیل کلان ست لیکن اکثر اشاسی شهر اوانساب عرب ست و برین فن ست کتاب کمال
 و تزیین و شسته بهی و تبصرة المشتبه بن جبر الخلف المتوفى في مشتهر اسما الرجال لفاطمة عبد
 بن سید لازدی المقدسی المتوفى سنة تسع و اربع مائده مشتهر النسبة ایضا حافط صوری ابو عبد الله محمد
 بن علی گفته لما صنف عبد الغنی المتوفى و المختلف عرضة علی الدارقطني فقال له اقرأ فقال كيف اؤدوه لك و عظمه
 اخذته منك فقال نعم اخذته عن متفرقا و الآن قد جمعتها استق و لا بی احمد حسن بن عبد الله العسكري و لا بی المظفر محمد
 بن احمد الا بوردی المتوفى سنة سبع و خمس مائده و لا بی البرکات علماء الدين علی بن عثمان المارديني المتوفى سنة خمس
 و سبع مائده فی انساب العرب و لا بی القاسم محی بن علی الحضری بن الطحان المصري المؤرخ سنة ست عشرة و اربع مائده
 مختصیا من احوال الاعا دیت من حدیث ابی طاهر محمد بن عبد الرحمن البربریاس مکی النهری المدح الی الديج
 متعلق بغیر الحديث السیوطی المتوفى سنة المردی فی کراهیة السؤال و الرد لجمال الدین السیوطی ذکره فی
 فهرس مؤلفاته فی فن الحديث مرقاة الصعود الی سنن ابی داود السیوطی ذکره مکی و لا بی المرقاة العلی
 شرح الاسماء النبویة فی الحديث مرقاة شرح شکوة علی القاری کرش بیاید المسارعة الی المصارعة لسیوطی
 فن الحديث مشكلة العلود و النزول فی الحديث لابن طاهر مسامرة السموع فی منور الشموع سیالیت
 از سیوطی که احوال ست از روشن کردن آنحضرت چراغ را و در جمیع تجوی اولیایا نموده همه را یکجا فراموش نموده است
 مستخرج من کتب الاعا دیت لفاطمة الدارقطني مستخرج ابو عوانة یعنی حافط یعقوب بن یحیی الاسفرائینی المتوفى
 سنة ست و عشرة و ثلث مائده و اربع مائده هر دو در حدیث معاد گذشت حافط ابن حجر گفته اذا جمعت المستخرج مع

علی قوامه مخبره بر مناسبت کتب و زیاده الثقات مقبوله و اذا اختلف الناس فی الجمل من الارسل و الوقت و الزمان
فانذی خط الزیاده ترجمه علی من لم یحفظ و الحی انکثیر ما یصل الغفل فی الحظا من قبل الموقوف و وصل المنقطع لا یجا
عند ختمه فی المقصود المرفوع و تنویهم بها شیخان لا یقولان بکثیر ما یقولان حکام و انما علم المستدل علیه ما سی
البخاری و مسلم لابی ذر المرادی الحافظ عبد بن احمد بن محمد المالکی المتوفی سنه اربع و ثمان فی اربع مائه المستفاد
من بهجات المتقن و الاسناد و الشیخ ولی الدین ابی زرعه العزقی مسک الختام شرح بلوغ الرام کتاب الحرف
عفا الله عنه و این نام او را دو نام العام شده و دو جمله کلان است اوله احمد بن محمد بن علی و در وی بدر تمام و سبل السلام
و تخمین صنف عظام را با اختصار و ايجاز جمع ساخته و عبارت فارسی عام فهم نگاشته و چون آخرین شرح و جامع
آنها برای احوال فروع است این نام بدان مناسبت تمام دارد و شیخ سعد الدین بن ابی مؤید بن عبد الله بن عبد الرحیم
بن سلطان بن ابی ابراهیم الانصاری البیضاوی که در شرح بتمام حدیثی چون در شرح بتمام حدیثی چون در شرح بتمام حدیثی
الطحا فیه مرفوع و ی و قصه ملاقات غیر لغوی اشنا کرد که پشتا و ست بیت است این چند شعر از انجبت اشع

قد حصلنا علی بلوغ الملام	و اتصلنا و لم یکن یحصل	و اتصلنا و لم یکن یحصل	و اتصلنا و لم یکن یحصل
و عشقنا علی السماع و قد	من غدا قضیا بکل محیم	من غدا قضیا بکل محیم	من غدا قضیا بکل محیم
لم یکن الضعیف فی المحاکم	حسن النجم ما به من قیم	حسن النجم ما به من قیم	حسن النجم ما به من قیم
کیف یحکم من قبل قضا	و یثاقا قال اشد العجب هذا	و یثاقا قال اشد العجب هذا	و یثاقا قال اشد العجب هذا
فقلنا فانها بکشف حجاب	و لربنا و جها بنو الحیا	و لربنا و جها بنو الحیا	و لربنا و جها بنو الحیا
و یخص تکمل المیم	منه فوافق ضویرا تمأ	منه فوافق ضویرا تمأ	منه فوافق ضویرا تمأ
و سألنا عن سنن فاجابوا	فراینه غیر بدع و جمل الله	فراینه غیر بدع و جمل الله	فراینه غیر بدع و جمل الله
فهم من شاء و وقع السیر	مثل هذا المولی الجلیل	مثل هذا المولی الجلیل	مثل هذا المولی الجلیل
صل اهل الکمال من شرح	فاتی فیمن یواظن علم	فاتی فیمن یواظن علم	فاتی فیمن یواظن علم
موضعا فامضات ما قد حله	و عجبا عرابه باللسان	و عجبا عرابه باللسان	و عجبا عرابه باللسان
ان هذا من حسن ان العفر	ذاته میکل لطیف مثال	ذاته میکل لطیف مثال	ذاته میکل لطیف مثال
کاد لطفایسین من حسن خلق	حفظ الله ذاته و جها	حفظ الله ذاته و جها	حفظ الله ذاته و جها
و علی جده کماله و علی	و کذا الله الکرام و محب	و کذا الله الکرام و محب	و کذا الله الکرام و محب

و این شرح از احسن کتب مؤلفه این بیضاوی است و جامع روایت و درایت بحداد العیون تا کلامه و القلوب تشریه
مسلسلات که بر اهیم فی الحدیث الشیخ ابی عبد الله بن عطاء اللبرانی می مستسلا بحرف العین
همی سند الدار می ذکر فی اسما و رواها حروف العین مستسلا العلافی و یو صلاح الدین بن علی بن سید محمد
المتوفی سنه اربع و تسعین است ما را اولها المسلسل بالاولیه مسلسلات الصغری الشیخ ابو جعفر

قال اسمعيل بن محمد بن الفضل القتيبي المسانيده كلها كالاندره مسند ابى حنبل كالمعروفون جميع الاندره ورويتان المحدثين
او من من جماعت مست در ترتيب ابواب صحاح بول او كتاب الامان مست در ابان ميگويد باب في احاديث الامان من
مسند ابى بكر بن علي بن القيس وتمام آن مسند را سي و شش جزو هفتاد و نال في اول المسند حد ثنا سلمة بن شيبة
جسيم ثنا كوشا حك عن نافع عن ابن عمر عن ابى بكر الصديق رضي الله عنه قال قلت يا رسول الله ما حاجة في الامان
الذي نحن في قال من شهد ان لا اله الا الله فله حياة مسند ابى العباس السليج محمد بن يحيى بن ابراهيم
الحافظ النيسابوري المتوفى سنة ثلث عشرة و ثلث مائة و ترتيب في ابواب بيت من حافظ ابن حجر ذكره في كتابه
مسند ابى هريرة في الامان المحدث ابى اسحق ابراهيم بن حرب العسكري السمعاني المتوفى سنة ثمانين
و ثمانين مسند ابى عبد الرحمن بن محمد القزويني الحافظ المتوفى سنة ثمانين و سبعين و ثمانين
ابن حزم گفته در اين مسند از يك هزار و سصد و چند صحابي روايت کرده و در ابواب فقه ترتيب نموده پس سند و ضيفت
كش آن بچكي را بنود ماضي مسند الامام ابى يوسف مسند الامام ابى محمد
محمد بن حبيب الكشي المتوفى سنة تسع و اربعين و ثمانين و اولش مسند ابى بكر است اول آن اين حديث است اخبرنا يزيد
بن ماريون قال اخبرنا اسمعيل بن خالد عن قيس بن ابى حازم عن ابى بكر الصديق رضي الله عنه قال انكم تقولون انه
لا اله الا الله الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضركم من نضل اذا اهدتمكم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الناس
اذا راوا الخطا لم يلم بانه و اعلى يدريو شك ان يهيم الله يعقاب در قاسوس و در باب شين من جهة گفته الكشي بالفتح قرينه
و در بين جمله گفته الكشي بالسر الفتح بلد قريه بمصر قلد لا يقال بالشير المحمدي فانها متكررة انتهى و اين مسند را كشي خوانند
زير كه از وي مسندي ديگر انتخاب کرده و آن مختصر است مسند الامام احمد بن حنبل المتوفى
سنة احدى و اربعين و ثمانين كتابي جليل است از اصول اسلام در بيت و چهار جلد و بخوان آن كه در مسند صريه و قف
نورده مهدي است و روي هي هزار حديث است باز اداست پسرشان چهل هزار حديث و بعضي محدثين گفته اند كه بچكي نيز هزار
و مكن است تطبيق با سقا مكر و شمار آن پس هر دو قول صحيح باشد و بستان الحمد ثين گفته نزد محدثين هر گاه و حنبل مختلف
حديث ديگر گشت كه الفاظ و معني و قصد تمام باشد بخلاف عرفت فاما كه نزد ايشان اعتبار معني است تا وقتي كه اصل
و احد است حديث و احد است بلكه خصوصيات فائده بر اصل معني نزد ايشان داخل ندارد و جملة فائده و ماخذ حكم را مي بيند
و گويان اين وجه توفيق بين القولين است ابو بكر قطيعي كه راوي اين مسند از پسر امام احمد عبد الله مست نيزه و روي افرو
نيزه كه امام احمد اين كتاب الطريق بها ضحح ميكرد و ترتيب تهذيب و از امام ابو حنبل نيزه بلكه بعد از وي پسرش
عبد الله ترتيب آن نموده اما خطاي بسيار کرده در بيان اورد شاميان در ج مائة و شاميان اورد در بيان داخل فرمود
چنانچه خطا بران تنبيه كرده اند و با جمل ايراني سند منقسم است بر يكصد و هفتاد و جزو و تجزيه و ي از حسن بن علي است كه
راوي است از قطيعي در قاسوس گفته القطيعه كثره في حال بعد ادا قطعها المنصور اناس من ايمان و ولته ليعرها
و يسكنوا منها قعيقة الدقيق و منها احمد بن جعفر بن حمدان المحدث مراد احمد بن ابى بكر قطيعي است غرض از قطيعه نام هفت

و باب ما یثبت مذکور در آن المصنف و تمام آن دو هزار و دو صد و چهل و شش حدیث است و شرح شیخ عبد اللطیف بن العبد
المصنف و باب المملک منی مبارق الاثر و اول المصنف علی هدیه المذنبه و الاصلاح المذنب شرح فیل خویش و شرح و شرح
المصنف و مذکور بیان کند که این حدیث از آن قسم است که یکی از شصین یا بیست و هشت یا از آن قسم که هر دو بر روی حق می مانند
از یک شرح مشارق و علامات مختلف اند و علم جامع جل نیست و بعضی مواضع از مصنف هم علامات غیر مطابق واقع شده
است که حدیث را منسوب به جعفر بن محمد کرده و حال آنکه در حدیثهاست که در کلامها یا شصین یا از آن خارج کرده اند یا غیر ایشان اخراج کرده
یا موافق یا هم راوی و همچنین نیست پس در شرح بر این امور تنبیه کرده و بر ذکر راوی یکا اقتضای خود و بر این شرح حاشیه است
از بعضی اهل علم اول المصنف الذی خلق ارواح قبرین حاشیه غیر حاشیه نیست از مولانا ابراهیم بن احمد المعید و اول المصنف الذی
خلق ارواح ذوی العقول و سواد صواب الاثر و حدیثی که از محمد بن احمد المصنفی الشیخ فی زاده المتوفی سنه ثمان و شتره
اول المصنف الذی ادرانه اند و ترتیب شرح ابن المملک مذکور بر او ایضاً و اول المصنف الذی خلق ارواح قبرین حاشیه غیر حاشیه نیست از مولانا ابراهیم بن احمد المعید و اول المصنف الذی
شرح المشارق و اول المصنف الذی شرح قولنا و روی گفته رتبه کثره المصنف و الاصلح الاصلح و الاصلح الاصلح و الاصلح الاصلح
من المصنف و تم ترتیب فی اول شعبان سنه سبع و ثمانین تسع مائه و شمس المذنب احمد بن سلیمان معروف باین کلام یا شصین
و شرح است لیکن شصین یا شصین شرح و حدیث المذنب عمر بن عبد الحسن المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب
اول المصنف الذی خلق ارواح ذوی العقول و سواد صواب الاثر و حدیثی که از محمد بن احمد المصنفی الشیخ فی زاده المتوفی سنه ثمان و شتره
و مطالع الاثر و شرح البصیضاء و التمهید المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب
احضی المتوفی سنه ست و سبعین سبع مائه و شرح پاره ازان از محمد بن احمد المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب
المتوفی سنه اصدی و سبعین تسع مائه و اول المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب
و حدیث المذنب و شرح مشارق سبی و مناقب الاثر از محمد بن احمد المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب
بن محمود الکافانی و چند جمله سبی و انبیاء المشارق المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب
ایر المصنف المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب
من ثمانه شرح المشارق و بی الشرح الاکمل و التمهید و مناقب شرح مجمع مسلم النووی شرح مشکوٰۃ و مناقب الاثر
و من شرح احکام الاحکام المصنف غیر واقع فی مظهر القیوم و شرح مشارق حاشیه است از شیخ قاسم بن قطلوبغا احضی المتوفی
سنه ست و سبعین و ثمان مائه و علی بن الحسن اول ترتیب مشارق بر او ایضاً و اول المصنف الذی خلق ارواح ذوی العقول و سواد صواب الاثر
ابن المملک ادرانه سنه ثمانین تسع مائه و ترتیب خود اول المصنف الذی خلق ارواح ذوی العقول و سواد صواب الاثر و مناقب المذنب
الطاووسی القزوینی را بر روی دو شرح است یکی حنفی اول المصنف الذی خلق السعوط و مناقب المصنف المذنب المذنب المذنب المذنب
در ابتدا و بسته نصیر فارغ شده و در بعضی مواضع وی گفته که مقتضای کلام در شرح طولانی خود کرده ام لیکن آنجا که مقتضای
یا نه اسبب اید در احکام مذکور دیگر گریست و شرح کیصد حدیث مشارق از عبد الباقی معروف بطور سون زاده است اول المصنف
المصنف الذی خلق السعوط و مناقب المصنف المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب

بشرح منقول النوبی فی کتاب کان اجمعا فتوانا واكثر باعوانا وما لا ترى عليه علامة فهو من تجميع خاطري ودرالمش مقدمه
 ودر بیان مبعث حدیث نوشته ودر بیان منقول الینابیع ودر شرح غیاث المذنبین محمد بن محمد الواسطی المتوفی سنه ثمان مائه ودر شرح
 ودر شرح ابی ذر محمد بن ابراهیم الصلحی ابو جلیل حسن محمد بن عبد اللطیف المعروف بابن الملک ودر شرح الطلیف فی شرح
 والده علی المشارقی اوله الحمد لله الذی ابصرنا بالصراط المستقیم قال صاحب الاثر ان ترتیب الحق من المصنفین فی فضائل
 الصوابه الرواۃ ودر بیان ابی الفیاض علی حروف التهجی ودر صنفا فی بوالقصاصی ودر القلیشی رتبوه علی الفاء متشابهات فی
 اوائل الکلمات النوبی ودر مدنی ودر غیره رتبوه باعتبار الاختلاف الصفات ودر الازمنه ودر الاوقات المصباح محمد بن
 ترتیبیاسن فی الجمع فانه وضع دلائل الاحکام علی پنج مبحثه الفقهیه وضع الترتیب الترتیب علی بایع تصفیه العلم ودر تصفیه
 ولو فکر احد فی تغییر باب من حوضه لم یجد له موضعا النسب مما اقتضی برایه جامع لجامع السبعة الامامین فی الخمسة الباقین
 یعنی البخاری وکولم وابدو اود ودر الترمذی ودر السامی ودر الدارمی ودر ابن ماجه رضی الله عنهم ودر شرح ودر توفیر المصباح بشرح
 محرز حست از عهد الرحمن بن یحیی اوله الحمد لله الذی جعلنا من ذرئته الانبیاء ودری از متاخرین است که اثره نقل کنند
 از شرح زین العبر کفنه کم کبرن که شرح بحیثوی متنه و شاید که وی شرح ابن الملک ننیده و نیز گفته که در شرح او اختلاف است
 و در آن تنبیه نموده ایل ای را و جواب بیا هر حدیث داده و فوائد شروع را فرایهم کرده اما بکنر متغلی عند نبیره داشته و نه در آن
 ایل را می ذکر ساخته پس این شرح گویا بر پنج ضیاء المصباح حاشیه شرح ابن ملک الفضل الله بن محمد بن السید است
 و تا پیش باشد بشرحی محصور نموده و مواضع مشکو طریب ادر آن حل ساخته اوله الحمد لله الذی جعل العلم اعز الاشیاء
 و این یک مجلد است و در آخرش گفته اند که کتاب فی سنه متسع و الف و مئتر حاضی بیضاوی سبی بجمه الاربارست
 و در شرح عثمان بن الحجاج محمد الهروی شرحی غیرست متاخر از بیضاوی زیرا که ذکر بیضاوی در وی کرده اوله الحمد لله الذی
 شرح صدر العالمین و در بستان الحدیث گفته اند از عجایب اتفاقات آنکه ابتدای این کتاب یعنی مصباح بحیث در بستان واقع شد
 و نیست سر کواست و ختم این کتاب بلفظ آخره است که از آخر شدن کتاب خبر مید بریز که برین بیت ختم کرده
 و فصل حسان از باب ثواب هذه الامم که آخرین ابواب است میگوید عن ابی هریره رضی الله عنان رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم قال وودت انی رايت ثلوثنا الذین یاتون بعدی وانا فطعم علی الخوض عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 مثل منی مثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره و متقی الفوف دیگر این است که ختم کتاب بستان الحدیث نیز برین بیت ختم کرده
 واقع شد زیرا که در وی کتاب صحیح را بعد از هر دو کریمه و این حکایت آورده مصباح الدجج فی حدیث المصنف
 الامام حسن بن محمد الصنعانی کتابی است در حدیث مخزون الاسانیه مصباح الزیاجه علی سنن ابن ماجه
 و در سنن گشت مصباح الظلال فی علم حدیث الرسول علیه الصلوٰة والسلام للشیخ جمال الدین حسین
 بن علی الرضوی المصنف فی سنه اثنین و ستین تسع مائه مصباح القادری شرح صحیح البخاری مترجم مصنفی
 شرح فارسی مؤطا للشاه ولی الله الحدیث الدهلوی اوله ثلوثنا فی حدیث باری جل محمد بیرون از حدیث است
 و این شرح در یک مجلد است و دقیق و مجتهدانه واقع شده و در حیات مؤلف مسوده پیش نبود بعد از انتقال حضرت و

اعظم شای او شاه محمود شاقی بحسب مشهوره که درین باب دیده و اشارت نموده اند آن شد مسوده مذکور را تبیض نمود و در
 اول این شرح فضیلت کتاب و طوایر آن کتب اسلام و فضل امام مالک را متعلق به زمین الامرین تفصیل تمام نوشته گفته
 که طوائف عالم کتاب و رجوع کردند و مندرج با امام شافعی فی التحقیق تفصیل کتاب است و امام محمد را سبایه گفت است در
 مبسوط علم است باجماع این چهار امامان آنکه عالم را علم ایشان احاطه کرده است امام ابو حنیفه امام مالک امام شافعی
 و امام احمد این چهار عالم متاخر شاکر دان امام مالک بود و بعد از علم او و دو عصر تبع تابعین نبودند مگر امام ابو حنیفه
 و امام مالک آن یک شخصی است که رؤس محدثین مثل احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه
 و دارمی یک حدیث از وی در کتب همای خود روایت نموده اند روایت حدیث از وی بطریق ثقات حاضری نشدند آن
 دیگر شخصی است که با ائمه اتفاق دارند بر آنکه چون حدیث بر روایت او ثابت شده بر خود و اعلامی صحت رسید استثنای غیر گفته
 حال آنکه کتابی که خود هم باشد و نظر محققان در آن کرده باشند طبقه بعد طبقه غیر مؤلف نیست و این امر محتاج به دلیل است
 نزدیک کسی که کتب با فوره که اصول شرع اندر شناخته باشد و نظر محققان و حکم علما در آن نیست باشد و ساد و احسان باشد
 که از این جناب کلمی عرض اندان و صفت حدیثی در مینی خود حکم کرده اند و نمیدانند که کما میفرمودند کار و بار ایشان دیگر است
 و ایشان انهم این امور تکلف نتوان کرد **و شعر**

خلق الله للحرب رجالا | و رجالا لقصة و ثایدا

انتهی محرر سطور این کتاب را بحسب مجری تمام هم رسانیده و از غایت شوق بی رویه بیکل از خرید و الا همرا و حسب و حاج
 زمان بخاوه از پنج رو به پنج اید و باطله التوفیق **المصطفی** من ادویه المصطفی الشمس الدین احمد بن سید بن احمد بن
المصطفی و المختار فی الادویه والا دکار لابی السعادات المبارک بن محمد بن المصطفی و ابی الاثیر الجوری **مصنف**
 فی الحدیث الامام الحافظ ابی بکر عبداللہ بن محمد بن ابی شیبہ العیسی المتوفی سنه خمس و ثمانین و ثمانین درین کتاب عظیم
 فنکوی صاحب و اقوال تابعین و احادیث بر طبقه محدثین با ساندید مرتب بر کتب ابواب فقه جمیع کرده اولش کتاب الطبقات
 و اول آن باب با یعول الرجل اذا دخل الفلأ حد ثنا اشیم بن یزید بن محمد بن محمد بن حمید بن عیسی بن ابی مالک عنی ان حد
 قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل الفلأ قال العوة بالعده من الخبث و الخبثات **مصنف** العبد الرزاق بن عامر
 بن نافع الجیری الصنعانی احد الاعلام المتوفی سنه احدى عشر و ثمانین این منبرست از مصنف ابن ابی شیبہ اما
 مرتب است بر کتب ابواب فقه و اکثرش ثنائی است و تمهیدی بر ذکر شائل است و تمه شائل بر ذکر رموی آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم قال حد ثنا اسمر عن ثابت عن انس قال کان شهر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی انصاف و انصاف **مصنف**
 لابی علی سعید بن عثمان بن حمید بن السکر الحافظ البغدادی المتوفی سنه ثلث و خمسمین ثلث ثلث المطب **العالمیة**
 من وایة المسانید الثمانیه للشیخ الحافظ ابن حجر الصقلانی المتوفی سنه اثنین و خمسمین و ثمانین **المطبعة العلمیة**
 فی الادویه الزهریة للشیخ الامام عبدالرؤوف المناوی المتوفی سنه احدى و ثمانین و ثمانین اوله احمد عبد الله الذي جعل
 الرضا من العباد و در وی هفت مطلب است اول در فضل عام روی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دوم در احوال

بآن جامع و مستوفی در ادکار و افعال خود از اوقات بیاب و در او علم و ید از بعضی اساطیر عارفین بنامش است و وقت رحلت
 ببلال و کیفیت سبکس و فضل قضای حاج محمود سبک و در چهل حدیث قدسی **مطالع الانوار** علی جمیع الآثار
 فی فتح المستغنی من کتب المتوفی و مسلم و البخاری و ایضاً بهر لغات فارسی و عربی احادیث و این قول ابو احمد برکیم
 بن یوسف المتوفی سنه تسع و ستین و خمس مائه و این کتاب بر خصال مشارق الانوار قاضی عیاض است و ما خود است
 از وی و مختصر است لیکن بر آن سه دراک هم کرده و او نام فقید اصلاح نموده و آنظم این کتاب بر شمس الدین بن محمد
 بن محمد الموصلی المتوفی سنه اربع و سبعین و سبع مائه است اوله الحمد لله و بن علی کلین **مطلب السمع** فی شرح
 حدیث شام نزع التاج الدین عبد الباقی بن عبد الحیدر الکی المتوفی سنه ثلث و اربعین و سبع مائه **مطلب شهاب** شرح
 صحیح مسلم بن حجاج للشیخ ولی الله الفتی الفرج بادی در زبان فارسی است تمام نشده و در ذکر نسبت سلیمان
 در وی نوشته که این نسبت است بکوه سلیمان که بنواهی کابل کشیده است و نسبت شیخ قاسم سلیمان فی شرح حسن سلیمان
 و ملا احمد سلیمان ازین قبیل است و ربط سلیمان در مکه مبارکه بنا کرده و احمد شاه افغان ابدالی است در آن نیز نسبت ازین
 باب است و در بلاد عرب فاخره را مطلق سلیمان گویند و از بعضی محدثین مسموع شده که نسبت افغانه بسلیمان از آنست
 که ایشان فرزندان سلیمان بن خالد بن لیث اند و جد بزرگ ایشان در یادی فروع اسلام و دغاوی کابل و قندهار آمد
 اقامت اختیار کرد و از کتاب استیعاب برین معنی استیناسی توان نمود که ابو سلیمان در کفایت خالده بن الولید آورده
 و الله اعلم انتهى **مطلب الناسک** فی علم الناسک للشیخ الامام شهاب الدین فضل الدین بن محمد بن النبی التوشی
 الحنفی ترجمه علی البعین باب اول و سبک الحدیث الاثقه و توفی سنه احدی و ستین و ثلث مائه **مطلب البدین**
 فی من یوقی الجرم مرتین رساله ایست از جمال الدین سیوطی المتوفی سلله اوله الحمد لله و کفی و در آن گفته و بعد مقدمه
 و الا سلام فی من یوقی الجرم مرتین فحجت فی ذلک و ردت به الاخبار و نقطه فی ابیات ثم دقت علی مدعوی قهرت
 جهمافیه **مطلب النیرین** فی الحدیث معالم السنن شرح سنن ابی داود و مستان خطابی و در
 حرف سین گذشت دیگر از امام بیهقی است و مختصر شرح از خالده بن ابوالحسن عینی بن ابراهیم المتوفی سنه ست و اربعین
 و سبع مائه معانی الآثار بابی جعفر احمد بن محمد الطحاوی المتوفی سنه احدی و عشرين و ثلث مائه و شرح وی از ابی محمد
 بدر الدین محمد بن محمود بن محمد العینی المتوفی سنه خمس و ستین و ثمان مائه است شرح قاسم بن قطلوبغا الحنفی المتوفی
 سنه تسع و سبعین و ثمان مائه بروی کتابی نوشته بهی بالانبار بر حال معانی الآثار در کشف الطنون گفته قال لا اتقنا
 فی صوم الهدایه بعد مسئله قصار المرئین من ساق الخلاف علی الطحاوی فیمار اذاعلی المشایخ باعتماد قولنا فاعلی
 لا معنی الا کما یسم علی ابی جعفر الزمزمی من لایتم مع غزارة طایفه و جهاده و در وقت قدسی معرفه المذاهب غیر ما ظاهر است
 ان ما ذکره فی الخلاف اما بعد ثبوت عدم وجهه فاکتار بهم بعد ما خرنا هم کثیره لا یجری تعاقب ذلک لعدم بلوغهم الی معانی
 فی امر ابی جعفر فانظر فی کتاب شرح معانی الآثار علی نری لایطی فی سائر المذاهب فضلاً عن غیر بنائنا و قال البیهقی فی کتابه
 فی ابی جعفر یا بعد لای الشافعی قبیل باب ما یجوز بالطهاره من الماد و حین شرعت فی هذا الکتاب بحث الی بعض اخوانی من اهل العلم

فی کتابها الخ و فی الواقع تفصیلات او در علم حدیث و حدیث و احادیث او از همین کتاب معلوم میشود لهذا تحقیق این
 گفته اند که وی در این کتاب نیز دست و پایی نداشته است که فراتر از حدیثی که میگوید و تفردش را که از هر کسی که بگوید بابت
 و تفردش نیز برتر است و شیخ مست امارین کتاب این شیخ را ذکر کرده که آنجا حدیثی را آورده و گفته که حدیثی است که
 فصل شامی که بر حدیثی که در کتاب حدیث محمد بن موسی بن بنت الوضاح بن حسان الانباریة بالانباریة قال قلت لعلی
 بن موسی قال حدثنا محمد بن یحیی السدوسی قال حدثنا محمد بن جمران قال حدثنا علی بن الداعی عن الحكم بن النضر عن ابي جابر السعفی
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من اخذ من طريق المسلمين شيئا لم يرد له من الجنة عن سبعين و قد سمعت
 طه بن عتبة بن ابي نعيم الفضيل بن عتير يقول سمعت ابا يعقوب القرآن كلام الله غير مخلوق **مجمع** الكلب و الصغير للمخط
 ابی عبد الله محمد بن احمد القتيبي المتوفى سنة ثمان و اربعين من سبعمائة **مجمع** لابن جرير و لابن قانع **مجمع** لابن جرير
 بن ابراهيم التميمي ذكره ابن الجوزي في صحيح الملائس اوله الحمد لله حمد الله كما ينبغي الكرم و جهد و عز و جلاله الخ و در وی گفته
 اما بعد فاني اتخرفت الله تعالى في حصر اسمي شيخي الذين سمعت منهم و كتبت منهم و قرأت عليهم الحديث و تحروا
 على الحروف المجردة ليسهل على الطالب تامله و ليس مع الیه ان التيسر او اشكل الاقتصار منهم كل واحد على حدیث
 يستقر به و يستقلوا و يستحسن له و كما ان يستصاف الى ما اردت من ذلك جمع احاديث يكون فوائد في نفسها
 و ان كان في ذلك من غرض طلبة في الحديث بطور كذبه و اتهم به او غرض من جهة اهل الحديث بل لعل به و انما باب عنه
 فمن كان من هذا منهم فلهما الحال الخ و خرج في ما صنف من حدیثی و اثبت اسمی من كتبت عنه في بعضی المطابع الخ
 سنة ثمان و ثمانين انما يؤمنه ان من سنين مضطرب مثلي من يديره المتامل لمن خطي ذلك على ما في آخر
 من هذه الهبة ثباني ما صنف من السنن في احاديث الشيعة و المسائل التوفيق لاستتمامه في غير عافية و ان يغضه
 به و غيره و فحمت ذلك باسمه ليكون منتهى بهم النبي صلى الله عليه وسلم تنبأ به و يوحى اليه بالابتداء بالالف من الحروف للجمعة
 و اذا كان محمد و احمد و جبرئيل الى اسم واحد فان الله عز وجل قال في كتابه في بشارة عيسى عليه السلام و بشر رسول
 يا ابي من بعدی اسم الله كما قال محمد رسول الله و ما محمد الا رسول و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اسماء
 اما محمد و اما الله و قد كان ابو محمد عبد الله بن محمد بن ناجية يقول حدثنا احمد بن الوليد بن السري فاقول محمد بن ابي اسحق
 فيقول محمد و احمد واحد و ابتدأت بهذا الجمع في الجمادی الاولى من سنة احدى و ستين و ثمان مائة تصحفا للدين الخ
 في القول بالعلی و قد باب محمد بن در محمد بن ابي بكر محمد بن صالح بن شبيب ما كتبه و ابن منذر عوالي و اوست لهذا
 مرقوم گفته حدثنا محمد بن صالح بن شبيب الطائفة بالبصرة ثنا نصر بن علی عن يزيد بن مارون عن عاصم الاحول قال قالنا
 علی بن الحسن بن مالك نضر علی بن ابراهیم قالنا يا ابا حمزة انما نرجو ان نعیم قال اكثر من ذلك سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقول الموت كفارة لكل مؤمن **مجمع** المترجم خج اشخ الامام الحاكم بن الدين الى محمد عبد العظيم بن عبد القوي الكندي
مجمع ابی عبد الله المؤمن بن خلف بن ابی الحسن الدیلمی الخ و في سنة ثمان مائة چهار چهل و شش شغل برادر کافران
 و تدر مشیخ **مجمع** النسوان الخ و فی ابی القاسم علی بن عساکر الشافعی که فی فضائل الشافعیة و فی القائلین

جلالیت استثنای ثانیة للناس اجمعین و در آخر آن تسبیح بسیار کرده است بکوشش الاسلام بر تئید شخصی اندک و بکوشش
از خدای شایسته و خفیه تیل ابن حجر مکی و قتی سبکی و از بعضی از بزرگان مثل بکری و نویری و ذم او و عفا ثوابا و بجا از فضل کرده که
نزد اسماعیل نظر ساقط از اعتبار است **منه البکری** بسبب الفصیح الجباری فی شرحه الجباری و در حرف جمع گذ
منه البکری شرح فارسی جمیع البخاری للشیخ محمد حسن الواحظی الحافظ بن الحافظ محمد صدیق بن الحافظ محمد شریف
الخوشابی انشأ روی المعروف بحفظه و از هر حدیث قرآن است نه خط حدیث اوله و سپاس بی حد و قیاس
مخدای را که سمات جلال او مقدس از هر محدوث و زوال است الخ و این شرح باره اول اوست از باب و الواحی
تا باب فضل من بات علی الوضوء و این مجلد در شکله در پشاور طبع شده در اول می پیش از شروع در تصود و بندی آن
من قبایله اربعه و امام بخاری ذکر کرده و معلوم نشد که این شرح با تمام رسید یا نه و الله اعلم **منه البکری**
للسید الامام محمد بن اسماعیل الایمری البغوی المتوفی فی سنة ۳۵۰ هـ اوله الحمد لله الذی باخضلیه بان یوزنی فی الناس بالحوالی و بهیة الحق
و در وی گفته فوذا المنسک الشریف قد ربطت مسائله بالادلة الخاصة عن التفسیر و التقرین کتبت لنفسی اجماعاً من البید
معاودة بهیة العتیق ان یرزقنی جمعی شرف بهی و اقوم طریق فان الابداع قد دخل من العبادات فی
جمیع الفروع و قد عارض عن الهدی النبوی کل غرط و غرط و خالط لحنی بالبال مخالط انتی در آخرش گفته فظهر

هذه مناسک احمد و صفاته	فی وجهه و رجوعه و رحيله	فاذا احدثت ساجدة و سعادة
و تقیل فی الجنات خوم قیل	فالرم طریقته و کن مقسکاً	بفعاله و بهیدیه و بقوله
ان الجنة مرسلها لك كلها	لمرات الا فی سلوک سبیل	ثو احذره احد من قول امر
یا آتی بعد النص من تأویله	لا تتبعن سوى النبی محمد	فبذا اناك الله من تنزیله
ما ارسل الرحمن غیر محمد	فینا فیرضیه اتباع رسول	لا یسأل الملک من حال الذی
الا عن المختار بعد حلولة	لا عن مقال سواه من کل المور	لا عن اجتهد العبد فی تحصیل

الحاصل الرأی هنا الحصول	حقا که التحصیل من حصول
<p>الی آخره قال و این رساله نیز رفیق فقیر بود در سفر محمد بن شریفین زاده شرفاً منطوقی فی الحدیث لابن الجوزی و شرح وی یازده شیخ قاسم بن قطلوبغا الحنفی المتوفی فی سنة ۷۱۰ هـ در دو مجلد و در وی از هر نوع جمع نموده تا آنکه از شرح بودن برای هر نوع قلیل خارج گشته و میگفت انه زندونی نانی یعنی هر چند در من بود و در آن فراموش کردم اما تمام نشده منظومه فی العمل بالحدیث للشیخ الامام محمد بن سعید سفر المدنی اوله نظم</p>	

الحمد لله العظیم الشان	من انزل القرآن ذال المثنان
<p>جمیع ابیاتش یک صد و یک بیت است و فقیه از خط مؤلف تراقل کرده و منع الموانع علی سوا الات جمع الجوامع و این سببی و سبب و ال است که بعضی از آن بر من و است و از آن جواب داده اوله الحمد لله الذی اسس قواعد دین الخ منها جلا بتهما ج شرح جمیع مسلم بن الحجاج النوذی منها جلا السنة و منتقاه من جلی فی جلال الشیخ</p>	

فی صفة قائم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جامع منعقد است بر آنکه مکروهینه فضل بجامع اند و ایند مکش بر آنکه
 مکفصل است از مکش و مکش آن گفته و خلاف و غیره شریفه است همان فضل است از جمیع کمالات و ازین قول
 مکفصل است که چون بر چنین معروف بودم عارف بنویسند مکة وسط البلاد و الله رفوف بالعباد چون بپای
 و در باب جاه فی صفة شرب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفته شرب با حضرت تلی زفرم را استاده با وجودی از آن بر
 بیان جواز بود و در حق وی این فعل مکروه نیست بلکه واجب است پس قول سنوینت آن ائمه اعلی الله علیهم و سلم
 ساقط شد و نیست حاجت ادعا نسخ و تضعیف نمی زیرا که جمیع ممکن است و بصیر بسوی آن واجب نعم آنکه نمی مطلق
 و شرب از زهرم قید مرد و دست باینکه نمی مطلق نیست بلکه عام است و شرب از زهرم قائل فردی از افراد او است
 پس نمی آنرا شامل باشد و تعارض حاصل شود پس محمول بود بر بیان جواز و استلال بر عدم کراهت بفعل طغفانی
 غیر سید است زیرا که قهوه محبت خبر وارد در نمی بنای علی الضرری تواند شد و حافظ ابن قیم بعد ذکر مضار شرب
 قائما گفته بسنون است برای شارب قائم گفتن اللهم صل علی سیدنا محمد الذی شرب الماء قائما و قاعدا زیرا که باین
 ضرر دور میشود و حکم گویند تحریک هر دو ابهام پای دافع ضرر است انتهی **المواهب اللدنیة**
بالمخل المهریة فی السیرة النبویة للشیخ شهاب الدین ابی اسباس احمد بن محمد بن محمد بن ابی بکر شمس
 المصری الشافعی المتوفی سنة ثلث و عشرين و تسع مائة اوله الحمد لله الذی اطلع فی سماواته
 شمس النواصع ارف النبوة الخرد و مجلد است در اسلام درین باب کتابی مثل او بعد از دو
 تألیف نشده اخت شفا می و تاضی عیاض است بلکه امثل از او در کشف الظنون گفته
 هو کتاب جلیل القدر کثیر النفع لیس له نظیر فی باب تریب علی عشر مقاصد و قال فرغت من تصنیف هذه المجلدات
 در بلاد هند ضلی عزیز الوجوه و اول اشاعت آن درین آنکه از شیخ علی بن ابی زبیل مکروه صورت گرفت و من سن
 سنة حسنة فله اجر و اجر من عمل بها شیخ عبدالحق دهلوی در زاد المتقین نوشته اند شیخ علی بن ابی زبیل آن فقیه که کتاب
 مواهب لدنیة داشت آنرا نگذشتند شنیده شده است کثیرش شفا نسوز مواهب است ملک شفاست یا وقت
 آن فقیه از بیان اقدافاض کرده و خواست که بوقت آن اقرار کند فرمودند هر چه باشد مبلغ آن بچند رسیده است
 لغت نیست از برای فرمودن بی ابراهی است نیت شاکر شده است این را بگیرد و نوزاد بپایند بعد از آن شیخ
 متعدد از آن است کتاب فرموده شفا از آن بکرات فرستادند حمل نهجی دیا بر بند و آن مکان بشمار ایشان است که بکرات
 فرستاده بودند انتهی شرح حاصل مخرج مواهب لدنیة از امام علامه محمد بن عبدالباقی بن یوسف از زبانی المالکی
 المصری المتوفی سنة اثنتين و عشرين مائة و الف است در پشت مجلد و درین کتابی بنیشتند و در مجرور صریحا باین
 در وی اکثر احادیث مروری در شامل و سیرت و صفات شریفه صلی الله علیه و سلم جمع کرده جز که اندر غیر او جمع
 اول شرح ایرست الحمد لله الذی جعلنا خیر امتا اخرجت للناس و در وی گفته اما بعد الحمد للکتاب لم یطلبه منی طالب
 ولا رغب الی فی تصنیفه راغب انما طلبت لنفسی فی مخرج المواهب فاودعته فمالیس بهایتنا ففس فی شرح استه لکنه

و در انس و تاجیه و من تحذرات و خد و السيرة المحمديّة و بحر من عقد نظامها المتناظر و يتادى من ابن زهد البذا القاصح و
 حال اللسان الوهاب قومی قادر استی و محض علوم نیست که شرحی مثل بی بر موهب بود باشد ترجمه المولى الفاضل
 حیدر باقی الشارح و در موشح المتوفى سنة ثمان و الف حسن ترجمه و سواد عالم الیقین علی الموهب حاشیه لوطا
 نور الدین علی القاری المکی المتوفى سنة اربع عشرة و الف و لعل له اشیخ ابراهیم بن محمد المیمی المصری الشافعی
 المتوفى سنة تسع و سبعین و الف حاشیه ایضا و الشیخ ابی ایضا علی بن علی الشیرازی المتوفى سنة سبع و ثمان و الف
 حاشیه علی الموهب فی خمسة مجلدات تمام نقلها الا انی فی خلاصة السیر الموضوعة الکبری للشیخ ابی الفرج
 عبد الرحمن بن علی المعروف بابن الجوزی المتوفى سنة سبع و تسعين و الف من مائة و در وی بهر حدیث موضوع
 ذکر کرده و در موضوعات حدیث معروف است و در اولش چهار باب نوشته یکی در مذمب و دوم در حدیث یکی در
 سوم در وصیت بانتهاد و چارم در تأمل علیه الکتاب آن پنج مکتوب است بعد شرح مقصود و در آخر اول و آخر
 علی التعلیم و اما لیکن این به صلاح و تبعه او در علوم احدث نص کرده اند بر عرض علیه بودن این کتاب زیرا که بر آحاد
 بسیار حکم بوضع نموده حال آنکه این بهر ضعیف اند و موضوع و گاه بحث که حسن هیچ بود و در الغیبه گفته

و اکثر الحاکم مع فيه اذ خوج المطلق الضعيف اعني ابا الفرج

و حافظ ابن حجر در کتاب الذب عن سند احمد بسیار از ازان احادیث که در سند است ابن الجوزی در موضوعات
 شمرده آورده و ذکر کرده است ردّ احسن و ابلغ آنست که بعضی از ازان احادیث و صحیح مسلم است و لذا شیخ الاسلام
 بنده غلبه شدیده من ابن الجوزی چیست حکم علی بن ابی الحدیث بالوضع و قد شرح ابن حجر فی تالیف نقیبات علی الموضوعات
 و قد تتبع محال اسیطی جمله من الاما حدیث لم یس موضوعه شفا ما هو فی الحسن المار بقت و المسند فی تالیف سماه
 انکت البدیعات علی الموضوعات و فحشها ایضا فی کتاب مع زیادات و نقیبات سماه اللالی المصنوعة فی الاخبار
موطأ الصغیر ابی محمد عبد الله بن مہربا المصری المتوفى سنة سبع و تسعين و الف موطأ فی حدیث الامام
 دار الهجرة مالک بن انس الحمیری الا اجمعی المدنی المتوفى سنة تسع و سبعین و الف و ابن کتانی مست قدیم مساهک و سمع
 بلکه از تصانیف ایزد اربعه در حدیث امرو و در دست مردم غیر از موطأ موجود نیست مسانید دیگر از کتب در عالم مشهور
 خوایشان تبصیف آن نبود و انتہ اند بلکه دیگران بعد ایشان آمد و مویات ایشان اجمع نموده اند و بسند فلا فی سنی
 و امام مالک چون موطأ را تصنیف فرمود و علمای مدینه بر روشل و موطأ را پذیرفتند و مردم عرض کردند که چرا این قدیمت
 بر خود می کشی که دیگران شرک این امر شده اند و مثل ابن تالیف نموده اند و فرموده شایسته تصانیف دیگران آرد و این
 در آن خفر فرمود و گفت شتابت خواهند داشت که کدام عمل اوجه اند و واقع شده و فی الواقع تصانیف دیگران
 نام و نشانی پیدا نیست الا ما یذکر من موطأ ابن ابی ذؤب موطأ امام مالک و موطأ الف امام و ما یذکر امام مالک
 اسلام گشت و القبط القیدر البیضا بنو نعیم و علیا ز امام مالک وایت کرده و می گفته مارون بن شید بن مشاوره کرده
 و موطأ را در کعبه بیاویرم و مردم را بر عمل بخود و سنت برانگیزم نعمتین کنن زیرا که اصحاب آن حضرت علی علیه السلام فرمودند که

و در بیان متفرق گفته و هر یکی از آنها مصیبتست مارون گفت و فضل الله با ابا عبد الله و آبرو و حد و طبقات
از مالک آورده که وی گفت چون خصوصاً آمد مرگفت که از ده من چنان است که این کتاب ترا نویسانده نوشته ایم
در هر شهری از اصحاب مسلمانان فرستیم و ایشان را حکم کنیم که بر آن عمل بپسندند و ما و نگذارند تغییر این کتب کنیم ای مؤلفین
چنین گفتن نیز که اقاویل بسوی مردم سابق شده و احادیث ما ساحت و روایت کرده اند و هر قومی از کفر کرده با پیشتر
بایشان رسیده و بآن متدین گشته بهتر آنست که در میان ابدال ایشان با آنچه اهل بیرون از اختیار کرده اند بگذارند و
فنی خود را بجان جنتی نهری گفته امام اول مؤطا را برده هزار حدیث مشتعل کرده بود و بعد از آنکه آهسته آهسته انتخاب میفرمود
تا باین حد رسیده تا امام در قیامات بود و مؤطا مسوده بود و لهذا نسخ بسیار دارد و هر نسخه تشریف دیگری یافته شاگردان را
فرار خود را در خود تشریف اختیار کردند و هر چه از آنجمله در احادیث هم تفاوت قلیل است و بعد از آنکه در این نسخه
و شهرت و قبول واقع شده ابو زرعه را زنی گفته اگر شخصی سوگند خورد و بطلاق زن خود که آنچه در مؤطا است بگوید
صحیح است حاضر نشود و این نوع افتخار که کتب حدیثی را در هیچ کتابی از این نوع کتب اول

اقول لمن یروی الحدیث ویکتب	و یسلک سبیل الفقہ فی طلب
----------------------------	--------------------------

الله بالجملة مؤطا را از حضرت امام در زمان ایشان قریب یک هزار کس شنیده و فرار گرفته اند و از طبقات مردم فقها و محدثین
وصوفیه امروا خلفا بطریق تبرک از وی رضی الله عنه آفراسند کرده و نسخ آن بسیار است آنچه امروز در دیار عرب
یافته میشود و چند نسخه است اول که در ج و ا شهرست و مخدوم طوائف علماست در هند و مصر کریم طبع شده
نسخه دیگری بنام حموی اندلسی است که عندا اطلاق مؤطا بر همان بنطبق میشود و از لفظ مؤطا بنامی تقدیم و بگوید
اول این نسخه بیسطر و قوت الصلوة است مالک عن ابن شهاب بن عمر بن عبد العزيز آخر الصلوة یوما الحدیث
و لیکن حموی را چند باب آخر کتاب الاحکام از امام بلا واسطه سماع نشده چرا که خود گفته است که او در سماع
باب خروج المعتكف الى العید و باب قضاء الاحکام و باب السجح فی الاحکام شک است لهذا این باب را از
زیاد بن عبد الرحمن وایت میکنم و حموی تمام مؤطا را قلیل از زیارت امام دریا خود را زیاد و کور گرفته بود و در نسخه عید
برایم است که از امام روایت نموده فراهم کرده است اوله اخبرنا مالک عن ابی الزیاد عن الاعرج عن ابی هریرة عنی عن
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لمرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذ قالوا لا اله الا الله فاصبر
وما یهم و اسألهم و انهم لا یجتمعون و حسام علی الله و این حدیث از منقولات ابن جیب است که در مؤطای دیگر
یافته میشود و در مؤطا ابن قاسم که در وی نیز هست متشکل نسخه عبد الله بن سبطه القصبی است از منقولات او این
حدیث است اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم قال انظرونی کما انظری عیسی بن مریم انما عبد حقوا و عبد الله و رسول حقما و من غلبه شیطان ان الله سمع و از
منقولات او این حدیث است مالک عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابی هريرة عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال
قال الله تعالی من عمل لا شکر فینشی غیری فهو کذلک انما انشی الشکر کا عن الشکر ابو عمر و گفته این حدیث در مؤطا ابن جیب نیز هست

و سواي این پنج مؤطا و مؤطای دیگر نیست پنجم نسخه حسن بن عیسی است و از منفرداتش این حدیث است که حج الم ابي انضر
 مؤلفی غیر بن عبد الله بن ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عیاض است از قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل فاذا فرغ
 من صلاته قال کنت لیظانته قد تمی الاصلح حتی یاتیه المؤذن یحیی ششم نسخه عبد الله بن یوسف تنبیهی است بنسب
 شهری است در مغرب که وی در آخر عمر آنجا سکونت کرد و الاور مهمل ششوی است از منفردات او این حدیث است مالک
 عن ابن شهاب عن حمید بن عروة عن عروة بن الزبیر ان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الاعمال افضل
 قال لی ان یاسد قال فای الصلوة افضل قال انفسها قال فان لم یجد یار رسول الله قال تصنع لصالی او تعین آخر
 قال فان لم یصلح یار رسول الله قال تبشع الناس من شکرک فانما صدقة تصدق بها علی نفسك ابو عمر گفته این حدیث
 در مؤطای ابن شهاب نیز هست اما در مؤطای دیگر نیست پنجم نسخه یحیی بن بکر و از منفردات او این حدیث است مالک
 عن عبد الله بن ابی بکر عن عروة عن رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال انزل جبریل یصنی
 بالبحار حتی یظننت نلیو رثه و ابن بکر میگفت که من بخاطر این امام مالک چهل بار گذرانیده ام و اکثرش سماع بود و در مؤطا
 او چهل حدیث ثنائی است که در میان مالک آنحضرت دو واسطه است پس بن این چهل حدیث را در دیار مغرب
 رساله عبد الله نوشته اند و در مقام تحصیل اجازت مؤطایان ابراستاد میگذرانند اول آن چهل حدیث این است که مالک
 از نافع و او از ابن عمر روایت کرده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم کسی را که نماز حضرت شد گو یا خدا من
 بتاریخ رفتم پنجم نسخه سعید بن حمزه و از منفرداتش این حدیث است اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن حمیل بن محمد
 بن ثابت بن قیس بن شماس عن ثابت بن قیس بن شماس ان قال یار رسول الله قد خشیت ان اكون قد طلت قال بسم
 قال نعم انما الله تعالی ان یحمدک یا فیصل و اجدنی احب الی و نمانع من الخیلا و انا امر احب الی و نمانع من الخیلا و نمانع من الخیلا
 فوق صوتک انما امر احب الی و نمانع من الخیلا و نمانع من الخیلا و نمانع من الخیلا و نمانع من الخیلا و نمانع من الخیلا
 قال مالک قل ثبت بن قیس یوم الیامانه شهید اجمع نسخه ابو مصعب هری و این حدیث از منفردات و است اخبرنا مالک
 عن شام بن عروة عن ابی عن عیاض عن رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سئل عن الرقاب یا افضل قال
 اخلاها ثمنا و انفسها حذالها و لیکن ابو عمرو بن عبد الله گفته که این حدیث در نسخه یحیی محمودی نیز هست پنجم نسخه مصعب
 بن عبد الله زهری و از منفرداتش این حدیث است مالک عن عبد الله بن یزید عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 قال لا یصلح الی الا یصلح علی و لا یصلح علی الا ان یصلح علی و لا یصلح علی الا ان یصلح علی و لا یصلح علی الا ان یصلح علی و لا یصلح علی الا ان یصلح علی
 ابن عبد الله گفته که این حدیث در نسخه ابن بکر و سلیمان نیز هست یازدهم نسخه محمد بن مبارک صوری و از منفردات سلیمان
 بن یزید و رستم بن الحارث بن عیاض از بنی و نسخه و احادیث آنها را قمر حروث اطلاع حاصل نشده مگر آنکه غافقی کتابی نوشته است
 که او را سند احادیث مؤطای عن ائمتی عشرة و روایت کرده در کتاب از خود تا امام مالک سند رجال صحیح می آورد و قال
 غافقی را تا اصحاب این بن خود و واسطه می باشد و تا امام مالک به واسطه و در آخر آن سند نوشته که مجموع احادیث مؤطای این
 نسخه دوازده گانه شش صد و شصت و شش حدیث است از آنجه خود و وقت حدیث مختلف فی است که بعضی اهل نسخ در آن

كونه شبيه برأي بعضهم من القليلين مست واما الجليلين في وقت اختلاف ثمار انما في باب هي ثلثا من قبله ليس نسبت بايشان بوجه حسن
 انهم من بعض من قد ذكر في كتابه السباع من ايشان انهم من انك حضرت مايشه در بيان وقت حمل نماز عصر احتجاب خبر فرموده كان
 ايضا في بعض من خبرتها لم نظير الفتي بعد معلوم است كه اين بيان تفسير غير از كساني كه آن بحجوه مبارك اوده شده
 وجود آن كتاب اودان ظهور سايد را مقاييس كرده باشند فائده نيكند كه انها در تفسير آنچه در كلام او مست كه در عمل عصر
 كان باين نظير الى العصر اقل مما بين العصر الى المغرب بظاهر مخدوش است بزياده كه موافق قواعد لغضاض مثل وقتي ميشود
 ربيع النهار في ميان در اكثر بلدان اين قتين مساوي باشند زياته وكم و ميتوان گفت كه در كلام ما بين النظر بين
 وقت المتعارف المعلومه مستثنى از ابتدا في وقت متاخر خصوصا در ايام صيف كه برادران سحر است و الله اعلم المست
 كلامه استان شيخ محمد باي بندي المدي در رشت خود بذكر خطاي امام محمد گفته و فيه زيادات على الرواية المشهورة
 و خالية عن عدة احاديث شائعة في سائر الروايات اسناد و روايت غريب في القهار من انتهى و باجملا اين شرح خطاه و خطا
 شرحهاست از انچه است شرح ابو محمد عبد الله بن محمد الغوي البجليوسي المتوفى سنة احدى و عشرين و مئتين و شرح
 ابو محمد بن عبد الملك بن عيسى المالكي المتوفى سنة تسع و ثلثين و بالتحقيق اين شرح بسيار مفيد و نافع است و در
 ديار غرب مشهور و شرح شيخ جلال الدين سيوطي سمي كشف المغطاء في شرح الموطا و ذكر كتاب بغير استسماي تواركا
 على موطا امام مالك و هم احاديث مشهوره در كتابي تجربه بر كرده و كتابي ديگر در مسمى باسماف الميطا في رجال الموطا
 و حافظ ابو عمرو بن عبد البر يوسف بن محمد الله الغرطبي را كتابي مست سمي بالقطايج ريش الموطا و در سبستان الجوهري
 تاملش انصفي لما في الموطا من الاثار و مست در انجا احاديث موطا را استفاده نموده و بعضي بقايف ابد الفقه و بعضي
 دور رفتن مست علاوه بر آنست در جميع احاديث هي از نسخ آن انتهى و ذكر كتاب بغير است سمي تكملة ما في الموطا
 من المعاني و الاسانيه اين مضمون گفته كه كتاب في المقتدر الحديث الاصل المعتبر و آخر مختصر نموده است كه از نام خصم داده
 و سبستان الجوهري گفته نام و هم لا است كتابا راسب علماء الاصناف في القصة الموطا من معاني الراي و الاثار و ايشان
 بسيار راجع و متعارف است انتهى و هم مختصر شمس منقحي و شيخ ابو الوليد سليمان بن خلف الباجي المتوفى سنة اربع و مئتين
 و اربع و مئتين و هم انتهاي اواز شيخ زين الدين محمد بن احمد الشافعي است ديگر شرح ابن شريق القير و اني المتوفى سنة
 ست و مئتين و اربع و مئتين و هم انصافي حافظ ابو بكر محمد بن العربي المصري المتوفى سنة ستم و مئتين سمي تكملة ما في الموطا
 و دروي گفته هذا اول كتاب الف في شرائع الاسلام و هو آخره لانه لم يكتم منه اذناه مالك على تهديد الاصول
 لفرع و نبيه في على نظم الاصول الفقه التي يرجع اليها في مسائله و فروعه و انتخاب الخطا في بعضه ابو الحسن القاسم
 و هو المشهور بخص الموطا مشتمل على خمس مائة و عشرين حديثا مستعمل الاسناد و اقتصر على رواية ابن القاسم المصنف
 من رواية سمخون عنه قال هي حدى آخر الروايات بالتحقيق لان ابن القاسم استاز بالاختصاص في حجة مالك الكس
 طولها و حسن العناية بتاينه ح كان فيه من الفهم و العلم و الورع و سلامة من الكثرة في النقل عن غير مالك انتهى و شرح
 خاتم المحدثين محمد بن عبد الباقي بن يوسف بن احمد بن الحارثي المصري المالكي المتوفى سنة اتمين و عشرين و مائة

المتوفی فی سنة ثمان و عشرين من تصاعب الاخبار لانه كثر الاختيار لتمام اكثر من مائة الف من الدين على ما نقل في
 من اجماع الاشي قلده من الاقلع والتعذيب جامع الترمذي وروضة المعالي ووشهاب الاخبار وجميع البخاري وطريق
 الطوسي وجميع من في فردوس الاخبار وكثرة الاعيان والموالات وسند في جزيرة والنفق والدياقية وقد
 اختصر من كتاب غرر الاخبار ودرر الاشعار وهذا الذي كان له بعد جملة مختصر على ايراد الف حديث صحيح وهو
 كثير الايوب كان جاني سنة تسع وستين خمس بانه فخصب الراية لاحاديث الرايين نظم الدرر
 في علم الاثر القيت في الحديث لجلال الدين السيوطي اولها مصحح همداني واليه استند هو وكثير من غيره
 وروى في نسخة لم يأت من بيت وروى شرحي ست اذ وسمي بالبحر الذي ذكرنا تمامه فشد شرحه في
 مسيطة الدرر فنظم الدرر والمرجان الشيخ الامام ابي عبد الله البرقي ثم اكمالته في الهند في جلد وسبعين
 اوله الحمد الذي ارسل رسول البدرى ودين الحق يظهر على الدين كله وروى گفته ان ابي احمد بن قاسم بن
 سجاد حسني وزايدة قد صنفوا في فروع منازيه وشماله وشيمه الشريعة صلى الله عليه وسلم كذا في تبيين باخره
 وضلاله ومخارجه زير التحصين وبنوا اجمعهم طول المدي في اكمالها وتمامها والى مع قله مضاعف في تحقيقه في مسلك
 زير تمام كجود يوسف الفتح مختصر بنيت فيه ما قرب ما فنده وتقدم وسهل تناوله وحله ليكون العبد في بصيرة والتفتي
 ذكره وروى آخره في گفته قد فرغت من تصحيح الكتاب بجليل القدر الذي ما صنف في الاسلام مثله قط في ما اظن
 يوم انشا ثانيا في اجماعه من تصحيح الف نفحة الجدي في الجمع بين اساديث العدي لتاج الدين
 بن الدريهم على بن محمد الواسلي الشافعي المتوفى سنة ثمانين وستين وسبع مائة في النقل في الحديث للابن ابي
 عبد الرحمن بن الجوزي نقاياه للسيوطي وروى في الاصول علم اصول حديث خرج نموده اوله علم الحديث لم يفت
 يعرف بما اصول السنن والقرن شرحه ان كتمام الراية ست اذ وسمي بالنكت البديعات
 على الموضوعات اى موضوعات ابن الجوزي للسيوطي حديثه ذكره النكت على كتاب علوم الحديث للابن الصلاح
 سبق ذكره فواحد الاصول في معرفة اخبار الرسول للابن عبد الله محمد بن علي بن محمد بن ابي شيبة الموصوفين الحكيم
 الترمذي المتوفى شهيد سنة خمس وخمسين مائة في تراجمه لجلال الدين سيوطي ست وكم دروي سده اصل
 ذكر نموده وازده كرمه سلوة العارفين لم يقب كره ولين غير ترمذي صاحب طبع صحيح ست كذا في البش بعد ودر
 صحيح ست ست ودرين كتاب احاديث غير معتبره بسيار ست اكثر لجلال الدين الاشهدا ميشود وكم ترمذي را جهان
 ترمذي خيال كره نسبت اهيات بسعي او يكلفه در تيجان فرق كرد ضرورت حكيم در اصل ايقال في السجود
 سجودات القرآن ميگويد ايقال في سجدة سورة الاعراف عند قوله تعالى ان الذين عند ربك لا يستكبرون عن عبادتي
 ويسجدون لله سجدة وان ظلمت اهل منازل القرية عندك فطره واعند الاستكبار واذ عنوا انك خضوعا لاجل عاين ورس
 كبرياك عزيز غير جبريك في الملكوت فلقو ظمناك التسبيح وهذا كانوا يسجدوا لشيء عابث ولا يعلمون فخرج في
 بلع فكم صنع يك له تجيبك المدعوون في التوراة والموصوفون في الانجيل باسختنا من كتابك وفضلك

مهر عت نام که در کفر نماند آنرا خداوند سزاوارتر شد بر او و بر روی خود سجده گشتان یافتا و در گذشت فقر قول بضم
 و سکون ای جمله بیان هر دو ولید و اولام است بر تریه بفتح سیم و کسر را و تشدید تحتانی شهری کلان و در نلس است
 بر شانی بحر ماسی را کتب فاس بنام حسین محمد مدینه علیه است در غرب قریب است و نسبت مخزن ایسوی حوض شیر بر
 و کشیدین مثلث است محض و بدید است با فریقیه مابین بجایه و قلعه بنی حماد چنانکه جماعتی از اهل آن بلاد کوشش اندازد قلا را بر خاک
 ابوالاهیه بن اسحق بن ابراهیم الفقیه ابو اسحق الحرابی یکی از ائمه اعلام است در سنه ثمان و تسعین و مائت و شصت و هجده
 امام احمد بن حنبل تفقه کرده و از نجباء صحابه و بود این صاحب و این سماک از وی روایت از نزد خطیب گفته
 امام بود و در علم و دانش بود و در دین و دعارف بود و بقیه بصیر بود و احکام حافظ بود و برای حدیث مجیب بود برای سلمه
 قیوم بود و باب در غریب حدیث و جز آن کتب کثیره تصنیف نموده عبدالعزیز بن امام احمد گفته پدرم بسیار زیاده
 بر نزد ابراهیم حرابی که ترجمه الفصیح بیاورد مردی رو بروی او این ابیات بخواند ابیات

اُكْرَتْ ذِلِّي فَاي شَيْءٍ | احسن من ذلِّ المحب | اليس شوق فيض معي | وضعف جسي شهو جبي

ابراهیم گفت این شود ثقات اند و فرمود خواندم هیچ شری نگاهی مگر آنکه سده بار قل بپاوند احد تلاوت کردم
 قومی بروی برای عیادت درآمد و گفتند چگونه می یابی خود را گفت می یابم چنانکه گفته اند **نظم**

دَعَا السَّكَمَ سَفَلًا حُلَا | وَاِرَانِي اَذُو عَضُو اَضَلَا | بَلِيَّتُ حُدَّتِي بِطَلْعَةِ نَفْسِي | وَتَذَكَّرْتُ طَاعَةَ اللَّهِ نَفَا

و از مصنفات است کتاب سجود القرآن و مناسک الحج و کتاب الامدایا و السنه و روی مسند علی و زبیر و طحا و محمد بن ابی
 و عبدالرحمن بن حوف و غیره جمع کرده است و هر سلی ای از مکرر بود و هفت روز از دیجه باقی بود که در سنه
 خمس ثمانین و مائتین بخوار رحمت اکتی آسود و در حدیث اکی کذا فی فوات الوفيات ذیل تاریخ و فیات الاعیان
 ابوالاهیه بن سلیمان بن الفجار الشافعی المجدد پیدا شد در شوق سنه تسعین و خمس و اندوه فوات یافت در سنه
 و ست و اندوه روایت حدیث کرد و اجازت نوشت ابنا می لبروی کتابت کردند و او را نظم و ابیات و من شعرة

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ شَيْئٌ كَلِمَاتُهَا | كَلَامُكَ كَلَامُكَ اِضْنِي وَتَشْقِي | كَلَامُكَ كَلَامُكَ اِضْنِي وَتَشْقِي | كَلَامُكَ كَلَامُكَ اِضْنِي وَتَشْقِي

و اضفر و قفا و الداء جرم | فناء او جنون او تشنگ | و منه قوله **نظم** | ابن الرواحي في الذم لوفياتها

من الذي جاز على الدنيا | لا سلطان لها قد لا يروى | لا سلطان لها قد لا يروى | لا سلطان لها قد لا يروى

تقومهم حيثما شئوا و هم نعم | وليس شئ سواهم حال | و ليس شئ سواهم حال | و ليس شئ سواهم حال

و فهم المتعبان الجمل و الحنم | اوى را سفرست بسوی طلب بغداد و برای احمد صاحب بعلبک کتابت کرده

و با سکنه ریه رفته و متولی لقب ادا شده اف اشعار استجاشه کذا فی فوات الوفيات +

ابواسحق المروسي ابوالاهیه بن حمید بن ازاد بن ابراهیم بن احمد بن جوده است بر این شرح تفقه کرده امام طبرانی ابراهیم
 بن خضر غرض حلی و دقیق بود ریاست علم بغداد بسوی می متقی شده و فقدا از صاحب او در بلاد منتشر شد و شرح
 و دیگر کتب در اصول تصنیف کرده و آخر عمر بهر در سال قرامطه و مجلس شافعی نشست مردم بروی گرد آمدند و از او

و اینها را در رسیده و جماعتی که از ایشان امام احمد بود بسوی خلیفه فرستادند چون معلوم شد که رسید خبر مرگ مامون
 بطرح آمد از راه بغداد برگشت مامون وقت انتقال خلیفه خود را وصیت کرد بر حل مردم بخلق قرآن و جمعیت خلیفه
 احمد بن حنبل را قید کرد و روز دوازدهم آنگاه که بیست و هشت ماه در زندان بود هفت روز بیمار مانده وفات یافت و کتابش را بنام
 رضی الله عنه در کتاب مستطاب اعلام الموقعین عن رب العالمین در ذکر معتصمین بغداد نوشته که بود و را بنجا امام احمد
 علی الاطلاق احمد بن حنبل آنگاه که در ردی از روی علم و حدیث و سنت تا آنکه این حدیث و سنت بعد از او
 اتباع او میدادند روز قیامت بود و شدید الکره که برای تصنیف کتب و دوست میداشت تجربه حدیث و ناخوش میداشت
 کتابت کلام خود و شدت بسیار میکرد بر آن چون است او تعالی حسن نیت و قصد او نوشته شد از فتوی کلام و
 زیاد از این کتابی که بیست و نه مباحثی تعالی بر او با کثر آن کتب فوت نشد از آن که کر فیل و حج کرده است خلال انحصار او را
 و در جامع کبیر قریب بیست کتاب یا اکثر از این روایت کرده شد فتاوی و مسائل او و حدیث خود مذکور شد بنام آنکه
 امام و مقدره اهل سنت شد با وجود اختلاف طبقات آنرا تا آنکه مخالفین و مابیش با جهاد و تقلید بن خیر و ی تقییر کردند
 انصوص من فتاوی او را و میشناسند حق آن قریب آن مخصوص فتاوی صحابه و هر که تامل کند فتاوی او را و فتاوی صحابه
 مطابق با یکدیگر را با دلیلی و در یاد کند که همه خارج از حدیث شکوه است تا آنکه هر جا که صحابه اختلاف کرده اند برود و قول در این
 از وی نیز و روایت نموده است بود فتوی او فتاوی صحابه را مثل تحری صحابه و مرفعات او را بلکه علم از آن بلکه
 مقدم میکند فتاوی آنرا بر حدیث مرفعات بن ابراهیم بن یحیی در مسائل خود گفته ابو عبد الله یعنی امام احمد بن محمد
 حدیث رسول خدا مثل بر حال ثبت و دوست ترست بسوی تو یا حدیث اصحاب و تابعین مثل بر حال ثبت گفت عن ائمه
 اهل بیت و بود فتاوی او نمیشود بر هیچ اصل یکی مخصوص چون نص یا فتی فتوی بوجوب ای وادی و التفات بسوی
 خلاف وی نکردی هر چه باشد و از هر که باشد اندک التفات نکرد بسوی خلاف عمر و عبودیت بحدیث فاطمه بنت قیس
 و در تمام جنب حدیث ما برین یا سر و دست است محرم بطبیعی که پیش از احرام استمال کرده بود و حدیث عایشه درین
 و همچنین التفات نکرد بسوی خلاف در منع مفر و قارن از فسخ بسوی تمتع بنا بر صحت احادیث فسخ و چنانکه
 قول علی عثمان بن طلحه و ابویوب ابی بن کعب در ترک غسل از کسالت بنا بر صحت حدیث عایشه آنرا فاصله و رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فسخ است و التفات نکرد بسوی قول ابن عباس قول علی در روایتی که حدیثی است و فتی و جهاد که علی
 اقصی الاجلین است بنا بر صحت حدیث سیدنا علیه السلام بسوی قول معاویه و معاذ و در توریث مسلم از کافر برای صحت
 حدیث فایز از توریث بنحو و بسوی قول ابن عباس در صرف مینوی فی قوله لا ربا الا فی انسیت بنا بر صحت حدیث بخلاف
 وی و بسوی قول ابوباحث کوم حم و ابن قسیم بسیار است و مقدم نمیکرد بر حدیث صحیح هیچ عمل درای و قیاس قول
 کسی را و عدم علم را بخلاف که بسیاری از مردم اجماعش ناسند بر حدیث صحیح تقدیمش نمایند بلکه وی تکذیب مدعی
 این قسم اجماع کرده و تقدیمش بر حدیث ثابت و انداخته و شافعی هم در رساله جدید خود نص کرده است که هر چه
 در این خلافی معلوم نیست از اجماع و توان گفت لفظوی این است و الا یعلم فی خلاف فلیس اجماعا و عبد الله بن محمد

تسندیم پذیرا میگفت هر چه دعوی میکند روی در آن اجماع را آن کذب است هر که دعوی اجماع کند کاذب است شاید
 مردم اختلاف کرده باشند دعوی آنرا نکرده و بدان منتفی نشده پس باید که چنین گویند لا تعلم الناس اختلافنا اینست دعوی
 بشهرت بعضی اصم و تقصیر من سول خدا نزد امام احمد و سایر ائمه حدیث اجل است از آنکه مقدم کنند بر آن توهم اجماع را که تقصیر
 عدم علم مخالف است اگر جائز باشد تقصیر من طفل شود و جائز نشود برای هر که ننمیداند معانی را و در حکم است که تقدیر حمل
 بر مخالف تقصیر من از این قسم دعوی اجماع انکار کرده است امام احمد و شافعی نه آنچه مردم گمان میکنند که دعوی وجود
 اجماع را مستبعد گفته **محل دوم** آنکه چون یافتی فتوی بعضی صحابه که شناخته نمیشود برای آن مخالفی از ایشان
 در آن مسئله تجاوز نیکو و از آن بسوی غیر روی و گفت که این اجماع است بلکه از ورع او در عبارت اینست که میگوید
 لا اعلم شیایه یا مانند آن چنانکه در روایت ابو طالب گفته لا اعلم شیایه فی قول ابن عباس ابن عمر و احد عشر
 من التابعین عطاء و حجاج و اهل المدينة علی تسری العبد و یحیی بن انس بن مالک گفته لا اعلم اصلا و شهادة العبد
 الامام احمد و چون امام احمد این فتوی را قبول یافتی مقدم نکرد روی عمل نه رای و در قیاس **محل سوم** آنکه در اختلاف صحابه
 از اقوال ایشان قولی اختیار نیکو که اقرب بودی بسوی کتاب و سنت از اقوال ایشان بیرون نمی رفت پس اگر
 ظاهر نمیشد موافقت احدی از اقوال حکایت میکرد و خلاف را در آن مسئله و جزم نمی نمود و قولی آنکه بنابر ابراهیم بن ابی نعیم
 امام احمد را گفته روی در قوم خودی باشد و او را از چیزی پرسند که روی اختلاف است یعنی پس می پرسند که فرمود
 غلوی یا نه یا موافق کتاب و سنت است هر چه موافق این باشد از او مساکل نگفته شد یا جواب دهد بر آن گفت نه
محل چهارم اخذ بر سل و حدیث ضعیف است چون نباشد در آن باب چیزی که دفع کند آنرا و وی کسی است
 که ترجیح داد آنرا بر قیاس نیست مراد نزد وی بضعیف حدیث باطل و در منکر و نه آنچه در روایتش تنهم است که در باب
 بسوی روی روان نیست تا اهل چه رسد بلکه حدیث ضعیف نزد وی سیم صحیح است و قسمی از اقسام حسن است و قسمی که در
 حدیث را بسوی صحیح و حسن ضعیف بلکه بسوی صحیح و ضعیف و ضعیف نزد وی بر چند مرتبه است پس اگر یافته نشود
 در آن باب یا اثری واقع او و در قول صاحب نه اجماع بر خلاف می عمل بر آن نزدش اولی از قیاس باشد و میگوید
 از ائمه کردی موافق او است برین **محل پنجم** من حیث اجماع چه هر یکی از ایشان تقدیر می میکنند ضعیف است بر قیاس پس
 ابو حنیفه تقدیر کرد حدیثی که در فضیلت صلوة و رخصت قیاس حال آنکه اهل حدیث اجماع کرده اند بر ضعیف می و تقدیر کرد
 حدیث و بنو نمیه تمسک بر قیاس و اکثر اهل حدیث تضعیفش میکنند و تقدیر می کردند حدیث اکثر بخیر عشره ایام را بر ضعیف
 زیرا که آنچه روز سیزدهم یعنی در محرم و ثلث و غایت سواد ی خون روز و هم است حال آنکه حدیث ضعیف است اتفاق
 ایشان تقدیر کرد حدیثی که در اقل بر عشره و ابراهیم را حال آنکه اجماع کرده اند بر ضعیف بلکه بطلان او بر محض قیاس را که
 بذل صدق و حاو ضعیف است در مقابل بطلان صحیح پس هر چه روی هر دو را ضعیف شوند جائز باشد قلیل بود یا کثیر و تقدیر کرد
 شافعی خبری که در حدیثش بر قیاس تقدیر کرد خبری که از نماز را بلکه در وقت نمی با وجود ضعف خبر و مخالفت
 آن برای قیاس غیر که از بلاد و تقدیر کرد و در یکی از دو قول خود حدیث من قاء او عن فلان و ضا و لیکن علی صلاته را

بر قیاس با وجود صحت خبر و ارسال روی و اما امام مالک پیروی مقدم میکند حدیث مرسل و منقطع و بلاغات و قول
صحابی را بر قیاس پس چون نمی باشد نزد امام احمد و در مسئله نص در قول صاحب را قبول یکی از ایشان از اثر مرسل و منقطع
مدول میکند بسوی اصل حجیم قیاس است و استعمال میکند آنرا برای ضرورت در کتاب غلال گفته شافعی را از قیاس بر
گفت آنها بصارای عند الضرورة پس این هر پنج اصل از اصول فتاوی ماوست و درست دارد و یکی توقیف میکند
در فتوی بنابر قاضی و دل زدا و یا بنا بر اختلاف صاحبان یا بنا بر عدم اطلاع خود و ان مسئله بر اثر یا قبول یکی از صحابه
و تابعین بود شنید لکن ابراهیم و المنع برای افتاد مسئله نیست در ان اثری از سلف چنانکه گفت بعضی صاحب خود را
ایک ان حکم فی مسئله نیست لکن فیما امام مجاز میداشت اشتقاقی فتوای حدیث و صحابه بلکه راه می نمود بسوی ایشان
و منع میکرد از اشتقاقی کسی که شمرش از حدیث است و بنا نمیکند به سبب خود را بر ان حائز نمی داند و عمل به فتوی آن را بر ان
امام احمد ازین حدیث پرسید مگر اگر عملی الفتیا اگر عملی النار فرمود یعنی با الیهم ارجع ابو داود و در سائل خود گفته است و شمر
شنیدن خود امام احمد را که پرسیده میشود از بسیاری از آنچه در روی اختلاف در علم است پس میگفت لا ادری و میفرمودندیم
مثل این حدیث در فتوی حسن از وجه قدر آسان بود بروی اینکه بگوید تمیذ انعم و گفت بعد از این امام احمد در سائل خود
شنیدیم پدر را میگفت گفت عبد الرحمن بن مهدی پرسید مدعی از اهل عرب مالک بن انس از مسئله فرمود لا ادری
گفت تو میگوئی لا ادری فرمود آری برسان کسانی را که در این امر اندک من تمیذ انعم و بسیار است که میگفت مثل فیهی اگر
میگفتند از کدام یک پیروی میفرمود و سلوا العلم و مدعی را بعینه نام نمی برد و فتی کلام اعلام الموقنین از آنچه در روی آن
اصول خمس امام احمد ذکر کرده همین اصول فخره توحید و اتباع این نهان است و اسباب را پس کسی که برین اصول
اطلاع ندارد و استعمال آن ازین گروهی پیروی می نماید می جدید گمان کرده تحت احداث حاکمانی هستند و اهل آنرا
و تابعین مانند و صاحب هر فن کف با بجا می آید امام احمد پیش از احصاست جمعی از اهل علم در ترجیح وی کتابهای مستقل
تالیف کرده اند و او را و رای سند که فرصت تبیین ترتیب آن نیافته مصنفات دیگر است از انجمله است تفصیل
بسیار و بسبب و کتاب باز و کتاب تاریخ بنسب و حشمت که میرزا شریف و حدیث شعبه و فتاوی صاحب و تاریخ و کتاب الاثر
در کتابان الحاشیه گفته این هر تصانیف او در اصول مذهب و ماخذ آن واقع نشده مثل موطا بلکه از قبیل فوائد و نیست
که سائر محدثین در ان با وی شرکت بلکه تفوق دارند انتی و وفاتش روز جمعه دوازدهم ربیع الاول قبل از دهم
وقبل ربیع الآخر سنه دص و د و چهل یک هجری و در بغداد بوده در مقبره باب حرب مدفون شد و باب حرب منسوب است
بجرب بن عبد الله یکی از اصحاب بابی بصره منصور و محله حرمیه نیز نسبت بهین باب دارد و قبر امام احمد در اینجا مشهور است
یزار و بتبرک به چون چهارمیان چنانچه امام را شمر و ده هشت لک مرد و شصت هزار زن بود گویند روز وصال او
بست هزار نفری و بود و دو چوبس سلمان خند قال ابن خلکان قال ابو الفرج بن الجوزی در کتاب اخبار البشر بن الحارث
الحافی در باب جمل و شمر ذکر کرده حدیث ابراهیم الحمری قال رایت بشر الحافی فی المنام کانه خارج من باب مسجد الرضا
و فی کتفه شیء یحمر فقلت ما فعلک قال غفر لی انی نزلت فی کتفک قال فی کتفک قال قد علمت انی فی کتفک قال قد علمت انی فی کتفک

فمنزل علی الدرد و فی القوت هذا اما انما انقطعت قلت فاصل بحی بن حمید بن اسحق بن حنیبل قال تركت ما قد زار ارباب العالمین
و وضعت ما لم اؤد قلت فلم اتم اكل سهرانت قال قد حوت جودان طعام علی ما باخی النظر الی وجه الکرم انتهى گویند
انام اخبر عن اخی را صد بار در خواب دید باری پر سیدای رب بکلام چهر تنویر و یکی سال قطع کرد و فرمود بتلاوت کتابنا
گفت انهم فرمود و فهم و عدم فهم و ذهاب امام احمد تا آخر الف هجرت در اقطار ارض باقی بود و قلت و من بعد اقول انقل
مانده است با وجود قوت و شهرت و قبول رجحان می برد دیگر مذاهب بنا بر شدت و اوقات او با کتاب سنت و وجود
کثرت خلفا و محدثین و مجتهدین و در مذاهب و در انصاف فی بیان سبب الاختلاف گفته و اندام مذاهب احمد و کان قلیلا
قد باوجود دنیا و کان فی الجحیم و بعد از طبقه الی ان انقضی فی اللانته التاسعة و من اجل المذهب اکثر الاله و الله الاله
قلیلون بمصر و بغداد و منتر مذاهب احمد بن حنبل و الشافعی منزله مذاهب ابی یوسف مع مذاهب ابی حنيفة قلنا کرم بعد از
واحدانی ماتری و الله اعلم و لیس تدوین مع مذاهب حمید علی بن حنبل و احمد و ابی حنيفة و ابی یوسف و ابی حنيفة و ابی حنيفة
موجب نفس است زیرا که قوت مذاهب یعنی بریل است نه بر کثرت تقلیدین بلکه قلت اهل حق امری و دائم است کتب
از ان گزیر نیست اما الله الله تعالی قلل اقلی و قلل من عباده الشک و قال تعالی الا الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات
و قلل اهل حق و در اوزوم حق اتبع او است اگر چه تمسک بقلیل بهتر است و مخالف و کثرت اگر گفته اند که در ادیسو او اعظم
اهل حق اند اگر چه یک کس باشد سفیان ثوری گفته اگر قضی بر سر کوه باشد حکم جماعت دارد و منی حیث قام قام به اجماع و نه
قول تعالی ان ابرهیم کان امته و ما احسن ذکرا انخاسی فی کتاب ربمانه الالباب و من قریة یزق
الذی یابعد ذکر قوله فی ترجمه الحنا بانه و هم فی کل عصر اقل من القلیل و کذا الکلام کما قیل نظم

یقولون لی قد قل تبعنا احدا	و قل قلیل فی کلام ضعیف	قلت علم موهباً فاطمة رب عکرم
المر تلطان الکرام قلیل	وما خرق نانا قلیل و جارنا	کنیز و جار المکثرین ذلیل

انتهی و در حدیث آمده انیر کثیر و من یعمل بقلیل اخرجه الطبرانی عن ابن عمر فی الا و سطر فوا بسند حسن انیر کثیر و قال
قلیل اخرجه الخطیب فی الساری عن ایضاً فروما و سنده حسن کمال انکه این مذاهب حسن المذاهب فاما بالاکثرین
و منقول اتبع سنت اجماع از بدعت و روی بیشتر از جمله مذاهب است الله علم امام احمد را و فرزند و دعا کمال
یکی صالح دوم عبدالاول صالح میر و در رمضان سنده و صد و شصت و شش در رمضان بود فاضی اتجا و دلالتش و در
دو صد و سی و ده و بعد از سال دو صد و نود و باقی جز نه بود و فاش و در کیش چشم جمادی الاولی یا اخری بهر وقت
و نسبت سال و کثرتش ایچرا حس است امام احمد کثی باوست و او سنده و در عودا ترتیب او و بران افزود و محمد اسحق
شهاب الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن عبدالملک بن احمد بن محمد بن حسین التسلطی المصری الشافعی نوکر و
دوازدهم و فیقیر و سببش صد و پنجاه و یک در صورت حدیثی نشو و نما مشغول اهل قرات شد و وسیع رایا گرفت
بعد از این فزون گیر پرداخت و صحیح بخاری را در پنج مجلس بر احمد بن عبدالقادر سادی گذرانید و در جامع عمری بدر
و و خط اشتغال داشت مالی برای شنیدن خطا و جمع میشد و درین باب فی نظیر وقت خود و در سخن گیر داشت بعد از

پانزده سال بود که در طلب علم شروع کرد و سفرهای گریز در بصورت و کوفت و شتاب و روز و شب و در آن روزی که از ابوالحسن صاحب علیه و بواسطه ابوالحسن بن شریک و دیگر علمای استفاده نمود و قدر از ابوالحسن جمالی قاضی ابوالطیب طبرستانی و غیر جماعتی که در و با آنکه فقیه بود حدیث و تاریخ بروی غالب آورده این با که اگر حدیث مشهور است از شاگردان اوست و محمد بن زروق زعفرانی و دیگر از این فن از ترغیب و سر نیز شده اند صحیح بخاری و در که منظره پیشی که یکبار در شهر رومات بخاری است در پنج روز ختم کرده و بر ابوالعباس احمد بن محمد بن احمد الحیرانی النیسابوری المعروف بفرز بنی بخاری و در مجلس اندوه و از پیشانی نیز به صاحب بخاری خود وقت مشرب شروع خواندن آن میکرد و متصل نماز فجر پس می نمود و هیچ شبهه نگذاشته روز سوم از چاشت تا مغرب از مغرب تا صبح خوانده رفت تمام نمود و چیزی گفته این قوت و باغ و صهارت در قرأت از نو اورست و بعد از فراغ ازین استغفار در بغداد حل اقامت انداخت و تصنیف و روایت حدیث اوقات خود هموزن و تا آنکه بار بار الرضوان شتافت هر روز ختم قرآن شریف میکرد و بهر تریل و تجوید قرآتی می نمود در سفر حج مردم لفظ بلفظ از وی می شنیدند و با وجود قسب سفر این و در را ناخوش میکرد و اوراق تعالی ثروت ظاهر بود و نور بخشیده بود بر طایبان این علم شریف حدیث و خیرات بسیار جاری داشت و در چون متصل آن نیز می رسید بسیار از آن آب مبارک می خورد و وسیع تر از انضای تعالی در خواست کرد زیرا که معاد آن حالت استعجاب است اول آنکه تاریخ بغداد را روایت کند و منتشر شود و دوم آنکه در جامع منصور که بهترین تقایع بغداد است باطل و تعلیم حدیث مشغول شود و سیم آنکه درین احوصل از شرعانی باشد هر ساجت او را شد و مرتباً او را بغداد بفرستد تا آنجا می رسد و در آنجا غلبه وقت کم کرد و یکبار از او خطاب و خطیبان دیگر اصرار می داشتند که او را که در آن حدیث خطیب نگذاشتند و او اجازت ندهد و در زمان احوالی خود که در بیک وقت داشتند و وقت حضرت عمر رضی الله عناه از آنجا رها شده و اطراف و جوار آنجا منتشر شدند و حضور خطیبی نماند و بنابر مسلمی اند علیه و آنکه علم ظاهر نمودند و بنظر حضرت علی و عمر بنی شهادت می کشید از صاحب قوم بود و منصور آن روز از آن خطیبان بود و هر چه خطیب که می خواند و خطیب فرستاد و خطیب از آن تامل گشت این خطیب زود و جل است زیرا که در وی شهادت معاویه و معاویه بن عاص و معاویه در وقت فتح خیمه بر سلطان بنو عدو و حجت حاصل کرده و سعد و غزو و خندق و فتح خیمه و معاویه غزو قرطبه و وفات یافت در وقت فتح خیمه بر زنده نبود و این حکایت در بیان آن محدثین است و سید علامه محمد بن اسماعیل بخاری در اقا و اما الاشتهر بذكر احکام اهل الذم از آنکه تفصیل آورده خطیب بشهر هم الفت داشت این قلمها از دست قطع

ان كنت تبغى الرشاد محضاً	لا مردنياك والمعاد	فخالفت النفس في هواها
ان الهوى جامع الفساد	الشمس تشبه والبدن يحكي	والدبر يضيئ والمجان من فيه
ومن سر في ظلام الليل معتكر	فوجه عن ضياء البدن يبينه	فتبيل الخلق عن ميثق سوى قمر
حسبي من الخلق طرادك القفر	محل في نوادي قد تملكه	وحا زفر حي مالي غنم مطار
والشمس اقرب مني تناكها	وخاية الحظ من ليل النظر	وددت تقبيله يوماً مجالسة
فصار من خاطري في خذل اثر	وكم حكيم را لظنه ملكها	ومر دا الفكر فيه انه بشر

و برین تقدیر عمر وی نود و هشت سال شد و از پنج آیه الهی که طبعی صفا و بی همت بهم دلالت دارد و خبرش این است
 عید آنم که گشتی از سه صد سال تا این جم بعد سال سیصد و پانصد و یازده بران چهره سوای قاضی ابوالطیب طاهر
 بن عبدالطبری که وی یکصد و دو سال زیست و نسبت سلفی بسوی جد او ابراهیم سیصد و هشتاد و یکمین جمله
 و فتح لام و فا و در آخرش باست و این لفظ جمعی است معنی آن بصری ثلاث شفاء است زیرا که یک لب او
 مستقوق شده مثل دلب گشته بود سوای آن این بکر اصلی و اصل در وی سلبه است بر اسم بدل و غافل صبیحه و الله اعلم
 ابو عبد الله محمد بن احمد بن علی بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر النسانی هجره و کسور و بی در نسبت است بسوی
 شاکه که شهری و در غراسان است گاهی اعراب و درین نسبت نسوی گویند و هجره را با و بدل نمایند و موافق قیاس نیز
 همین است و لیکن شهر اول است ثلاث و وی در سال د و صد و چهارده یا پانزده یا بیست و یکم بوده علی اختلاف قول
 وی یکی از خطا حدیث و آنکه فقه و قدم و شمار الیه و عمده و قدومه و امام زمان خود است بلا خلاف شیوخ کبار و یا
 و بخراسان چهار وعراق و جزیره و شام و مصر و جزآن رفته اول رحلت او در عمر پانزده سالگی بود بسوی قندهار بن محمد
 و نزد وی یکسال دو ماه گذشت کرد و کسب علم حدیث نمود بعد از خدمت اسحق بن ابراهیم و علی بن خشرم و محمود بن یحیی
 و ابو داود و او در صحبت بی افتاد کرده و رعایت نموده و بعد از مدتی بن امام احمد بن حنبل اطاعات کرده و طحاوی ابو بکر بن السبته
 و ابو القاسم طبرانی شاگردان اویند و هشتاد و هشت چنانکه ناسک و بران ثانی است ابو علی بنیسا بوری گفته
 چهار کس از ائمه حدیث در وطنی سفر خود دیدیم و اول نسانی را نام گرفت و ما گفته نسانی در زبان خود فقه و فقه
 سحر و اعراب ایشان صحیح و تقیم آثار و رجال بود و در هر یکی گفته بود اخطا من مسلم دار قطنی گفته وی مقدم است بر کسی که
 مذکور شد و علم حدیث و جرح و تعدیل و آتش در زمان خود و او را کتب معتبره است و حدیث و علل و کتاب بن شریک
 آنهاست حال گفته کلام او بر فقه حدیث و بیشتر از آن است که ذکر کرده خود و هر که نظر کند در کتاب سنن بی جبران خود در سنن
 کلام وی و بود و رعایت و روح و از نیاست که در سنن خود و روایت میکند از عمارت بن سکین که عالم صالح و قاضی معروف
 باین طریق قرنی علیه و السلام و منگوید حدیث او را خبر و چنانکه در هر گاه روایت از دیگر شایخ خود میگوید زیرا که بیان و
 و عمارت بعضی جو خوشنوی بهم رسیده بود و مجلس وی ظاهر شدن بی توانست پس بهنگام روایت او در گوشه
 خانه پنهان شده استماع حدیث میکرد و در وی که او از عمارت را شنود و شخص خود را بروی ظاهر نکرد عمارتی گفته و در هر یک
 اتساعی هست در خروج عمارت از آنجا که مختلف فی اند و وی گفته که هر که نبیند و نرسد مردی که اتفاق کنند
 همه بر ترک وی و اما اگر بی توفیق کند و دیگری تضعیف ترک نکنیم او را بجهت تشدید بعضی و میگویند که او را و نیز
 باین مسلک بی و در بعضی واضح که او را و در نزدی اخراج حدیث کرده اند نسانی از آن اعتبار جمعی نماید بلکه از اخراج
 حدیث از بعضی رجال تخفیف نیز تجنب میکند و با جمعی وی یکی از بزرگان حدیث است و محبت و پشت بر صوم و او را
 و باین نهایت کثیر الباع بود چهار زن داشت و نزد هر یک یک شب میگذرانید و سراری نیز بسیار بود قال ابن عساکر
 و ابو سعید در تاریخ مکر گفته قدم آورد و نسانی و در مصر قند یا و بود و امام در حدیث شریف ثابت حافظ و ابن ابی شیبہ

فصل امام شافعی را جمع نموده در ده مجلد و از مشهور مصنفات و مناقب شافعی و مناقب احمد بن حنبل و غیره است
 و قانع بود از دنیا تعلیل امام الحرمین در حق وی گفته ما من شافعی المذهب الماد لاشافعی علیه منة الا الاحادیث
 فان راعی الشافعی منته و بود اکثر الناس نصر المذهب الماد لاشافعی و او را در غیثا پو طلبیدند برای فشرط علم پس آنجا رفت
 و بود بر سیرت سلف و جاعتی از اعیان از وی اخذ حدیث کرده اند منهم زاهر الشافعی و محمد الخوافی و عبد الحمید الشیبی
 و غیرهم و لا دتش در شعبان سنه صد و هشتاد و چهار بود انتهی در بستان المحشرین نوشته که می و درمورای اسلام شده
 و او صفت این همه تحری و علوات که دارد و شناسائی و همتش در مذبی و شناسن این مذهب نزد او وجود و بر احادیث این مذهب
 کتابک اینجی اطلاع ندارد و علم احوق احوالی برکت عظیم داد و قوت فهم کمال حاصل فرمود و از وی تصانیف جمیع کتب کار
 که مثل آن تصانیف از سابقین و نداده از جمله تصانیف گزیده و نافعه وی کتاب الاسماء و الصفات و مجلد است سبکی گفته
 لا اعرف له نظیر او کتابا بالاعتقاد یک مجلد و کتابا لمدح و العات الکبیر یک مجلد سبکی گفته من گویند و بخورم هرگاه که این کتب را
 و عالم نظیری نیست که کتاب از هر یک مجلد و کتابا لالتزیم و الترهیب یک مجلد و در بعضین کبری را بعضین مغیری کتابا لالتزیم
 و دیگر تصانیف بسیار دارد و در تصانیف خود حضرت مذهب شافعی ننوده و بنیاسید و راجع این مذهب با اکثر جماعت
 دشمن و جیش و علم و فقه آن وجه جمیع سیان احادیث و مکتبه چون در تصانیف کتاب معرفه السنن و الاثار و غیره
 یکی از اصحاب خواب یک امام شافعی در حال استند و در دست ایشان چند جزو از این کتاب هست میفرمایند که امام و از
 کتاب فقیه احمد بن حنبل جزو نوشته ام با خواندم فقهی دیگر نیز امام شافعی را خواب دید که در مسجد جامع بر تری نشسته
 و میفرمایند که امام و از کتاب فقیه احمد بن حنبل فقهی فلان حدیث استفاده کردم و محمد بن عبد الرحمن بن زینب میگوید که در روزی خواب دیدم
 که یک نفر از بزرگان مایع میفرمود که اگر آن شخص است نهایت در ششکه چشم را میفرماید که بر کمالین چه چیز است فرستگان میگویند
 که این چند ورق تصانیف برقی است که در با نگاه که با مقبول شدگان می بیند شعر هم میگوید این چند بیت از نظم و است حدیث

من اعتد بالمولى فذا الجليل	ومن رام عن اعمى سواه ذليل	ولو ان نقيس مذابها مليكا
مضت عمره في سجدة لقليل	احب من اجاة الحبيب باوجر	ولكن لسان المذنبين تحليل

وفات او در جم جادی الاولی است چهارصد و پنجاه و هشت در شهر ریشا پو واقع شد و در تابوتی نهاده بجهنم آوردند و خور و جرد
 مدفون شد و بعضی منبت به برقی است که نام چند دیه است متصل هم و دست کردی نیست با جمیع آن مات باقیه و گویند که این
 و هر کلمه در نواح دلی و کلان ترین آن مات شهر جرد دست مدفن برقی استی این خلکان گفته خضر و جرد و بضم نای سجده و
 سین فتح اجمی علیه السلام سکون او و کسیر جرد و پست بر او دال حلتین است که تا فی تقویم البلدان انکارا عن اللباب انه اعلم
 ابو جعفر احمد بن محمد بن سلام بن عبد الملك الازدی النجری المصری الطحاوی التمدیدی است از دانات مصر
 قید به مشهور است از قبایل اهل الشام که در حدود مدنی و هشت بوده و ابو سعد سمعانی گفته در حدیث و در حدیث و در حدیث
 لیل الاصله شیعون بن بیح الاول و بیت حدیث از مارون بن حمید ایل و دیونس بن عبد الاعلی و محمد بن عبد الحکم و محمد بن نصر
 و جماعت کثیر از تلامیذ این مذهب را و از وی احمد بن القاسم شافعی ابو بکر مقرئ طبرانی و محمد بن بکر بن طرود و دیگران

روایت کرده اند بر وجهی که ماحل بود و در عصری است حقیقی بوی اطلاق داشت در احوال شافعی بود و از مزی
 شاگرد امام شافعی نگذریکد و در اشای درس فی هذا التفسیر بطلان کرده و گفت قسم بید که از قریح نخواهد شد این کلمه بر وی گران
 بصحبت مزی را ترک کرده بدرس ابو جعفر احمد بن محمد جعفری انتقال نمود و سی بسیا کرد تا آنکه در فقه مارت پیدا کرد و در فقه
 حنفی نمود که آنرا مختصر طحاوی گویند و بعد از آن ایستاد مختصر گفت رحم الله ابایا ابراهیم یعنی الزنی لو کان حیا لکفر عن
 یسینه در بستان المحدثین گفته این حکم بر مذہب مزی است مذہب مذہب طحاوی زیرا که این قسم مذہب از قسم نفوس است که گذشت
 در آن واجب نیست و بخلاف شافعی که در ایشان این قسم مستند است و نفوا آنست که بی قصد عاده بر زبان جاری کرد و گفت
 و ابو جعفر جلیلی در کتاب الباری شاد و در ترجمه مزی گفته که طحاوی خواهر زاده مزی بود و محمد بن احمد شروطی گفته طحاوی انتم
 چرا اختلاف ممال خود کردی و مذہب ابوحنیفه اختیار نمودی گفت ممال خود را دیدیم که در کتاب ابی حنیفه بسیار نظر میکنند
 پس از مذہب بی انتقال نمودیم و سبب دیگر نیز در وجه انتقال یا از مذہب بیان کرده اند و باقی حال تصانیف مفید
 در مذہب مزی دارد و بر عمر خود در حضرت ابی حنیفه تقدیم رسانیده و از تصانیف او وسعت علم او و احاطه او
 تصنیفی را در و اختلاف علم و تصنیف در شروط و همچنین در احکام القرآن کنوی و طبقات الحنفیه نوشته که این کتاب
 زیاد برست جزوست و از تصانیف او شرح جامع کبیر و شرح جامع حنفیه و کتاب شروط حنفیه و کتب و کتب و کتب
 و الوصایا و الفرائض و تاریخی مستمسکی تاریخ کبیر و کتاب مناقب ابی حنیفه و کتاب النوادر الفقهیه کتاب نوادر و کتب
 و کتاب اختلاف الروایات علی مذہب الکوفیین و غیر ذلک تصانیف و کتاب بخط ذکر طحاوی نموده و گفته قد ار کلت
 و عامه طبقه و در عین علم الشروط و کان قد استکتمه ابو عبید الله محمد بن عبده القاضی و کان جاحل و کافا غناه و کان
 ابو عبید الله محمد بن عبید الله ابو عبید علی بن حسین بن حرب القاضی حقیق القاضیه المتی حجت المنصور الفقیه مع
 ابی عبید و ذاک فی سنه ست و ثلث مائده و کان الشروط یقیفون علیه بالعدالة لئلا یتمتع له ریاسته العلم و قول الشیخ
 و کان جاحل من الشروط قد جاور و ابکت فی هذه السنه فانتقم ابو عبید غیبتهم و عدل ابو جعفر الطحاوی بشهادة ابی القاسم
 الماسون ابی بکر بن عقیل ابی استی در بستان المحدثین گفته مختصر طحاوی و لالت میکند کوی و جوده تنسب بود و محض نقل
 حنفی بود زیرا که در آن مختصر چیزی را اختیار کرده که مخالف مذہب ابوحنیفه است و از آن مختصر در فقه ای این مذہب
 که محض نقل اند چندان شیوع پیدا کرد و انتمی و در اساسات اللیب گفته الطحاوی مع تصدیق مذہب ابی حنیفه و مزی
 مستمسک من المرفوع و الموقوف انه اذا خالف قولی حدیث یخرج و یقول فیل قول ابی حنیفه و من یری قولاس اقول
 احد کائناتین کان باطلا یری العلم به حراما انتقی و حنفی از کبر گفته اند که خلاف آشیاع ابوحنیفه با ابو حنیفه اکثر از
 خلاف شافعی با ابو حنیفه است چون این حکم در شافعی با اکثر خلافش با ابی حنیفه باشد پس حکم بدان در مالک احمد
 از هرست بنابر قلت خلاف تا آنکه خلاف احمد با ابو حنیفه در سبب سبب گفته اند و اصل وفات طحاوی بمکه
 مستعمل فی قعدة سال سصد و بیست و یک و در شهادت و چند سالگی در عصر شد و در قراقرق مدفون گردید و قبرش در نما
 مشهور است و وفات الدش سنه اربع و ستین یا ستین بوده و جفا خاص احمد بن علی الرازی مکنی بابی بکر و در فروع

و اصول تصنیفها در او را شرح مختصر کنی و شرح مختصر طحاوی و غیره را است شاکر ابوالحسن کنی است حدیثیست
 اصحاب ابی حنیفه و بعد از او بعد کنی بوی استی میشد در سنه شصت و شش و ثلث است و تولد شده و در جمیع و ثلث است و وفات یافت
 دیگر و فی نتائج الاکار ابو بکر احمد بن ابی اسیم بن اسماعیل بن العباس المعروف بالاسمعیلی در شهر حران امام و شافعی
 در فقه و در حدیث مردم او را مقتدا می شمردند بعد از وفات بخاری بمبست و یک سال است و تولد شده و در سنه و دو مکتب
 و هفت و در او اهل حال را شوق طلب علم حدیث است که گشته اهل اقرار با او بر حجت و مقرر او را رضای اهل نو و کمال
 و بعد از این کار باز داشته اند تا آنکه بموت محمد بن ابی اسیم کنی که یکی از محدثان عمده آنوقت بود و او را سید محدثین نامیدند
 حالات و تغییر شد و خانه آمده با همای خود برید و فریاد و فغان آید و فغان بر سر باشد تمام اقرار با او را تمام کنی
 و از سبب این معنی پرسیدند گفت شعله رفتن بنادید تا آنکه بکس از این عالم انتقال کرد و من از علم خود مماندم چون حاضرش
 برین بنوال دیدند تسلی و بودند گفتند حال از طریق بسیار در قیاحات اندر طرف کنونی سفر کن از ایشان فروع و فروع
 خال او بمراد او شده و او را نقل کرد و او را در شهر سنند و ابوالحسن بن سفیان رسید و از آنجا ببنیاد و کوفه و او را از بصره
 و انبار و موصل و جزیره و دیگر بلاد اسلام سفر کرد و از ابویعلی و عبداللّٰه ابوخلیفه و محمد بن عثمان بن ابی شیبّه و از احمد
 بن محمد تقی و از ابی اسیم بن ابی هرطلانی و فریابی و دیگر محدثین استفاوه کرد و جامع شد و در میان فقه و حدیث و ریاست
 و در دنیا تا آنکه بعضی از محدثین بحدیث گفتند که او را لائق بود که کتابی است نقل در سن تصنیف میکرد و زیر که بدین جهت بود
 و کتاب بسیار داشت و علم و اقرودین سلیم او را نصیب شده تا آنکه تابع بخاری باشد و اسانید مرویات فی خطبایان
 او را و از این استخراج تصانیف دیگر هم است جمعی دارد و سنه که برش بسیار کلامان قریب حدیث است اما آن سنه
 مشهور گشته و وفاتش غرض سفر سنه سصد و هفتاد و یک بود ابو سعید احمد بن محمد بن محمد بن ابی عبید الصدی
 المؤدب الهروی القاشانی این خلکان گفته اند او الموقوف فی نسب و رایت علی بن عمر کتاب الفریجین انه احمد بن محمد بن عمر بن
 و احمد علم استی از اکابر علمای صاحب ابو منصور از بهری اخوی بود و بروی اشتغال خود و بوی متفق شد و توحید کرد
 بنده دوست بود و طعام و خلوت تناول میکرد و با اهل ادب معاشرت می نمود و در مجالس لذت و طرب میانه ها انداخته و
 و فائش در حجب نه احدی از این ماله بوده و بهر وی نسبت است بسوی هرات که یکی از مدن خراسان است و اخف بن
 اثر الطور صاحب اطراف عبدالمدین عامر فخر کرده و وفاتش فی نسبت است بسوی نغاشان که قریه ایست از طری هرات و آنرا
 ایشان بیای موصوفه نیز گویند شهاب الدین فی الفضل احمد بن علی بن محمد بن علی بن محمود بن محمد الکنتانی
 الصقلانی ثم المصري الشافعی قاضی القضاة تولد و بست و سوم شعبان سنه هفتصد و هفتاد و سه بوده گویند
 پدر او از فرزندی کنی است بکیده خاطر بجهت شرح ضاعیری که از اولیای کرام بود رسید شرح فرمود از پشت نو سپری
 که تمام دنیا را با علم خود بگردانید که در علم و اوقات وی بود و آمد از دعای شیخ نو از مصر طلب علم با سکن رفت
 و شام و قبرس و حلب و بحرین و گروشن نموده سیلاب بخوان علوم شد و نظم و شعر قدرت تمام و پایت عالی داشت سید علم گفته
 تسلیم الشعر فی الغایه ثم طلب بحریه شیخ الکثیر و حل و تخرج بالجامع فی الفضل العراقی و عوفیه تقدم فی جمیع فنونه

در سنه ۱۹۳

و اما بعد من احطان معلو	لام العواذل كل صا و القا	و لسان دمی بالزام بترحم
لامواولها يا نعمتا و ايل ما	لاموا العله يا بني ستم	لا يعلموا من الهوى لك نعم
صدا سينقض كل ما قد ابروا	ان ابروني باللام فان لي	لاموا علي لا نعم لم يفهموا
الى قوله	فانا الا صهي الملام و هم عوا	ما شاهد اذ لك الجمال وقد
الى قوله	تليت يري الاعى و نفي المود	يا من له سنن و آثار اذا
و در نصب و ديگر گوي نظم	بيدي به الذكرا الجليل و يخبر	عراصلوة على النبي قانه
له سند عال بمدحك ندي	تخوف من نار الجحيم نوقدا	او اخبر خلق الله دعوة مذنب
وانت الذي غم شاطرق الهدى	وانت الذي جنب شاطرق الروي	و يا بك امسى من اسنى اسند
و هل ارحم من ماء النعيم يزوم	بكله اشقى ذ العواد المقتدا	الا ليت شعير هل الباق لي لية
الى ان ارى من عين زهره مودا	واني لصا و صادع عن و اترك	و هل لي ان اروي شافي سعد
و حاشا لوان تقنع عن اللباب	اخاف بان اقصى طول ادا طر	فيا رب حقق لي رجائي فاني
الم و رستان المومنين كشمس شمس الدير هري بجانب حافظ ابن حجر و انظر		توحيد رجو رضاك ليسعدا
تشد من اقصى البلاد الوال	يا حافظ الصرويا من له	نوشته ميرزا شيرازي است نظر
ابن العماد الشافعي اذ ع	عطا مال التفات الرجال	و يا انما ما للورى يا به
الخبر المروي حقايق ال	شراكم غرا بكم اذ من	و روي دما فاه به في المقال
يقين دعا الله يا سيدي	او اثر يرويه اهل الكمال	فهل اتى في مسند ما اذ ع
في الحال الماضى كذا في المال	لا زلت يا مولى لنا دائما	جواب ما ضمنه في السؤال

ابن حجر و جواب آن در پيام اين چند بيت نوشته فرستاد بيت

املاها ببناء ذات الكمال	بالنقش بر نفوسها بالاصقال	مفت بوصل بعد فضل شفى
من الم الفرقه بعد اعتلال	تسأل هل جاء لنا مسند	عمن له الجهد سما و الكمال
ذم الى العزبة قلنا نعم	من مال عن الف في الكمال	اراد ذل لاموات غرا بكم
شراكم غرا بكم يا رجال	اخرجه احمد و الموصلي	والطبراني التفات الرجال
من طوق فيها اضطراب و	يخلو من الضعف على كل حال	از حافظ طر الفتح است كچون ايشان
اقتضا سفر اول شمس الدين ابو عبد الله بن كجاي ايشان من موشب بايكار و خود و جلاله بن ابي طاهر و جلاله بن ابي طاهر		
عندي حديث طريف بشفقة	من قاضيين اعز في اوداهي	يقول ذا الكهوف في دايق الاست
ويكن بان جميعا فمن يصدق منا	ونيز از الف او است كچون سلطان مدو سميدي بيت كرده تمام خود و	
از نند نامي آن رسيد بمرج شمالی بنا شده بود ميلان كرده قريه بقوشد ياد شده حكم فرمود كه آنرا بدم كرده باز نماند		

اتفاق سنی شایع بخاری بر این نثار شدت درس میگفت مافط این حجر این قطعه نظم نموده بحضور پادشاه خواند قطعه	مناظره با حسن بن وهب و بالزین	تقول و قه مالت عن القصد المملوا
تجمل مع مولا المومنین و نوت	مردم در انداز این قصه معنی رسانیدند و گفتند که مافط بنو تفسیر یعنی بنو	فلبس علی جمعی از من العین
بدو العین یعنی ازین منی خشناک شد و نواحی شام مشهور را طلیعه قطعه در تعریف این حجر نظم کنانیده	شائع ساخت بکار خود قدرت شعر چندان نداشت و آن قطعه این است ثانی لا لطافت نیست قطعه	شائع ساخت بکار خود قدرت شعر چندان نداشت و آن قطعه این است ثانی لا لطافت نیست قطعه
مناظره لعرض الحسن قد جللت	و هدمها بقضاء الله والقدر	تقولوا الصیبت بعد قلیت فانت لطل
ما أوجب الهدم إلا حنیف الطحی	وفات ابن حجر شرب شنبه نیست و شتم زنی حجر سده شصت و پنجاه و دو	وفات ابن حجر شرب شنبه نیست و شتم زنی حجر سده شصت و پنجاه و دو
در قاهره مصر اتفاق افتاد و در سفری متصل مزار بنی البرزولی مدفون گشت در جنازه او از دو امام مرقی	بسیار شد پادشاه بنفسش خود جنازه او را تبرک برداشت بعده امر او را دست پیرست تا امر را برود و بفرست	بسیار شد پادشاه بنفسش خود جنازه او را تبرک برداشت بعده امر او را دست پیرست تا امر را برود و بفرست
امروز حدیث ختم شد بطولی و حسن الحاضر و فی اخبار مصر و القاهرة گفته شد شی الشهاب المنصوری شیخ العصر	و حجر جنازه فاسطرت اسرار علی نقشه و قدر بللی المصلی لم یکن یکن مطر قال فانشدت فی ذلک الوقت نظم	و حجر جنازه فاسطرت اسرار علی نقشه و قدر بللی المصلی لم یکن یکن مطر قال فانشدت فی ذلک الوقت نظم
قد بکت السحب علی	فأضی القنطرة بالمطر	وانهدم الركن الذی
كان مشیدا من حجر	وقال شیخنا الادیب شهاب الدین المحبازی یرثیه نظم	وقال شیخنا الادیب شهاب الدین المحبازی یرثیه نظم
كل البرية للمنية صائرة	وقفوا لها شیا فاشیا سائرة	وقفوا لها شیا فاشیا سائرة
لو ترون كانت عندك خائرة	طاف الذی اضی باحكام مضت	طاف الذی اضی باحكام مضت
لكن شئت العیش من بعد الذی	قد خلف الافكار من حائرة	قد خلف الافكار من حائرة
من كان اوحده مصره والنادر	فأضی القنطرة العسقلانی الذی	فأضی القنطرة العسقلانی الذی
وشهاب یرثیه ذی الفضل الذی	اربی علی حد النجوم مكاثره	اربی علی حد النجوم مكاثره
قبل علی فی الدنا و الاخره	هو کیمیا العلم کرم طالب	هو کیمیا العلم کرم طالب
لا بدع ان عادت علوم الکیمیا	من بعد هذا النجوم المکرم باخره	من بعد هذا النجوم المکرم باخره
درس الدرس عن عیاد فی حاشیه	لحقی علی المدح استقامت للثرنا	لحقی علی المدح استقامت للثرنا
خفی علیه المأبوتاته	درست درین المدارس اثره	درست درین المدارس اثره
ومعاً بعد الاسماع اذ هی شاعره	لحقی علیه حافظ العصر الذی	لحقی علیه حافظ العصر الذی
لحقی علی الفقه المذهب الحق	حاوی المقصود عند محاضر	حاوی المقصود عند محاضر
منفی اللیب مساعداً لآثره	لحقی علی اللغة العربیه کرامه	لحقی علی اللغة العربیه کرامه
لحقی علی علم الفقه و التبحر	اسبابه بقواصل متعانه	اسبابه بقواصل متعانه
كانت یحیی بن النعمان	لحقی علی شیخی الذی سعدت	لحقی علی شیخی الذی سعدت

لطفی علی المقصیر منی حیث لم یجوسی وعجزی ان اعد ماثره	املأ النواحي بالنواحي مبادرة	لطفی علی المقصیر منی حیث لم یجوسی وعجزی ان اعد ماثره
لطفی علی کل عام لهذا فيه وعادوا بالدموع الهامة	تأتی الوقوف الی حماه مبادرة	لطفی علی کل عام لهذا فيه وعادوا بالدموع الهامة
وبعث شقرا الفواد واعلم اننا نأظم وهي المدا مع نأثره	قد خلفت الدنيا خرابا بعده	وبعث شقرا الفواد واعلم اننا نأظم وهي المدا مع نأثره
وكأن فی المحدث منه ذخيرة في العهد مخبوء ليوم مفاسد	العین انشئت فی حالتها شقرا	وكأن فی المحدث منه ذخيرة في العهد مخبوء ليوم مفاسد
هجرتي الاحلام بعد لوسيدك كانت عليها النفس قد حاذرت	فكانه فی قبره سدا عدا	هجرتي الاحلام بعد لوسيدك كانت عليها النفس قد حاذرت
ورسنت فيه فليت اني لم اكن طوي لنفسي عند ذلك صابر	اعظم بها در العلوم الفاعل	ورسنت فيه فليت اني لم اكن طوي لنفسي عند ذلك صابر
يا دمع واسقي تربة ولوانها سكتة احزان عذت منك انوار	قهرتني الايام فيه فليتني واخر قلبي قد برجي باطاحة	يا دمع واسقي تربة ولوانها سكتة احزان عذت منك انوار
يا قبط طبع قد صرت بيت العلماء ومذا استضفت جبالك نفسك	وستهزم صدح النقي بجزرة	يا قبط طبع قد صرت بيت العلماء ومذا استضفت جبالك نفسك
يا نفس صبرا فالناشي لا تفت حازا على المجزات الباهرة	اوليت اني قد سكنت مقبرة	يا نفس صبرا فالناشي لا تفت حازا على المجزات الباهرة
وعلى عشرينه الكرام واله	يا نوم عيني لا تلثم بمقيلتي	وعلى عشرينه الكرام واله
	بعلومه جرت البحار الذخرة	
	يا نار شوقي بالفراق تالحي	
	مينابه انسان قطب الدائرة	
	يا رب فارحه واسق ضريحه	
	بوفاة اعظم شافع في الاخرة	
	عليه عليه ما جال الردي	
	وعلى صحابته النجوم الزاهرة	

نزل مصر وبها مات اخوه القاضي جميل ويحيى بن معين بن ابن الدنيا وعلب عليه الحديث في كتاب في فضائل مالك مات في صفر سنة ثلث وتسعين في اثنين في الرابع وثمانون سنة ذكره ابن فرحون في طبقات المالكية ذكره السيوطي في تاريخ وهو صاحب الكتاب المجالسة ابو جعفر احمد بن عبد الله بن سلم بن قتيبة الدينوري المالكي قاضي مصر من اهل العلم والحفظ حدث بكتب ابيه كلها من خطه بمصر ولم يكن مع كتاب يبي احد عشر من صنفه قال في العبر في تصاویر شهر بن زئف مات بها في ربيع الاول سنة اثنيتين وعشرين في ثلث ثمانية البوصير شهيد الدين احمد بن ابی بكر بن محمد الكنانی در محرم سنة هفتصد و شصت و دو پیداشده و بسیار ساعت نود و اصدت لطفن حدیث کرده و قال فیها نود و شصت اتحاد الخیرة و زاد المسانید العشرة و فاتهش در محرم سنة اربعین و ثمان مائة بود ابو الحسن احمد بن محمد بن احمد المالکی الملقب الشافعی از ذکا و حسن فهم حصه و لغو و شست بار ع بود و در نقد و درین میگفت در حیاتش شیخ خود ابی الحسن اسفندی

مدینه که قاتل کرد و از راهی سوسل بنده شد و مردم گریان سوزان چنانکه او سحر آمدند طبیعت
 گریان بگریزین کش دند و ان کان بنور ان نمسا و دنده ابو جراح احمد بن محمد بن علی بن
 ابراهیم بن محمد بن زبیری که یکم فرمودی و دریندی او را یفساری گویند وی از اهل بصروست علم شد
 از پدرش بن خا که شیخ بخاری و سلم و از عید الاصل بن حماد و حسن بن علی بن اشد و عبد الله بن حماد و یحیی عامل بوده
 از وی ابو شیخ طبرانی و عبد الله بن ابی بن قانع و دیگر محدثان وایت آمدند و آخر خود برای تعلیم علم و نشر مادی که نزد
 خودش بود و طاعت خود بر یکس ایستاد و متعارف است که در ایام شبان تحصیل برای استفاده و تعلیم سفر میکنند و در
 اصفهان شام به تمام این نیت مسافر آمدند نمود که گفتند تحصیل العلم من المهدی الی الله و خلقی کثیر فیض علم صدق
 و اطمینان را کرده و بروی شما نموده بده گفته که در و ایام خطاهم و در همیشه را عفو و عفو و یا خود میکرد و نسخ
 صحیح و نمیدانید باین جهت اکثر در و ایش خطا واقع میشد در سنه و صد و نود و دو و چهارم در مدینه از بلاد شام وفات یافت
 ابو سلیمان احمد بن محمد بن ابراهیم بن خطاب البستی که از او که ابو منصور الشافعی فی تیمیه الدیر و لیکن این خطا
 از وی در نام و همین خطا و مشهور شده تحقیق آنست که نام او محمد بن ابراهیم بن خطاب البستی که گفتند که شیخ فی
 اسم ابی سلیمان محمد که بر او اصحاب با شتاب انصره و در مسیح الاول قال ما کم ابو عبد الله محمد بن ابی السبع سالت ابی القاسم
 بن طاهر بن محمد البستی الشافعی عن اسم ابی سلیمان الخطائی احمد او محمد بن ابی السبع قال سمعت ابی القاسم
 سمعت جده کل الناس یقولون احمد بن محمد بن علی بن ابراهیم بن خطاب البستی که گفتند که شیخ فی
 ابو جراح احمد بن ابراهیم البستی که از او که ابو منصور الشافعی فی تیمیه الدیر و لیکن این خطا
 شد و صد و پنجاه نه انجمنانی شد لیکن در شریف روایت چندان خبر نیست و از او قاضی تضعیف می کرد و گفته
 بعض مردم اصحاب دیگر را خارج از موطا در موطا داخل کرده بروی خوانند و از او بنده نشد خطیب که نیست و نیست و شیخ
 لیکن ابی سلیمان که گفتند درین طریقی افتاد و بر قاضی شاکر و از قاضی گویند از او قاضی پسیدم خطا می کرد که گفتی
 در احادیث صحیح کثیر روایات ابو حنیفه هم در آن درج نمایم گفت باک نیست اما این حدیثی که گفتی از امام مالک
 سخنان بی اصل و باطل روایت میکنند اعتبار نباید کرد غالباً سبب این قباحت آنست که او در مغل بود و مردم
 او را فریب میدادند و احادیث غیر معتبره و موطا در موطا پیش او میخواندند و او آنهم را باور میداشتند نه آنکه خود
 دروغ گوید و اصل قریشی است از بنی سحکم یکی از شعبه های قریش است در مدینه ساکن بود و آخر با و در بغداد سکونت
 اختیار کرد و در قریب صد سال عمر داشت که در بغداد بمقام ابی جعفر بن محمد بن ابراهیم بن خطاب البستی که گفتند که شیخ فی
 بنی بن الشیبانی است از مشاهیر و قدما می گفتند است و پدرش عبد الله بن محمد بن ابراهیم بن خطاب البستی که گفتند که شیخ فی
 زمانه بخاری بود و فاش و ستمه سبع و عشرين بوده قال العینی او را احباب بودند در بخاری و او را علم
 خصاف ابو جراح احمد بن محمد بن ابراهیم بن خطاب البستی که گفتند که شیخ فی تیمیه الدیر و لیکن این خطا
 از وی در نام و همین خطا و مشهور شده تحقیق آنست که نام او محمد بن ابراهیم بن خطاب البستی که گفتند که شیخ فی

و قضا و قدر و کلمات و نور و نور و سهل الباب عظیم الحجاب شش الا فی اباب الین الحجاب بود ملک و اکر اکر و
 اعتقاد بود و فضیله و فقر و فقر و او آمد و شد و اشتداد و از فقر و درین فقری او جبار و امیر از وی ترسیدند و همیشه از وی
 اطراح محاسن و در تالیف و در مطالعات میگذاشتند تا آنکه در کمال و در بر فرق او نهیب امام احمد که بیست و سی از محسب
 بن نصر آمد و غریب و جاسوس و شیخ محمد السلام بن دای و غیره را میخواند و بهر دو ساعت بسیار بنوده عراقی و دروغی و غلطی میکرد
 او را اجازت داد و بهر دو ساعت با یکی از نویسندگان در قضا و در این غلطی و بهر دو ساعت متعلق جمله شد و بار و صفت و
 و در نهایت مخطوطات را از اسرار تمام او برای خود فتنی و جاسوسی نگرفت و در غالب بار رسیده جمله مادر رسیده گفت او را
 تعالیق و تصانیف و مسودات بسیار و رفته و حدیث و اصول و حریت و تائید و پنج و غیره و کست سیوطی و حسن المفسر
 مدح او بسیار نموده و بلفظ شیخانیاد کرده و نوشته اند نیاید فخر و کسبیه یا نجیب خدمت فخران العلم الی بان بلغ منها المنی
 و فقر و بهر باب امام احمد فاکان فی خصوص شیشالی بنفسه یا نامات فی جهادی الاولی سنته مست و سبعین و ثمانین
 احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن عبد الله بن ابی القاسم بن الحسن بن محمد بن الحسن بن علی بن عبد الله بن
 الحنفی ثم المذشقی ثم الدین ابو العباس الحافظ العلامة المجتهد المفسر فخر العصور علم الزاد و احوال العلماء و الفقیه
 المحدث الاصولی الحکیم علم الاعلام شیخ الاسلام امام الملائکة و فقی الامام محمد العلوم المنطوق منها و المعنوی سید الفاضل
 فخر المعانی و الاقطار فخر العصور فخر الدین علامه الزمان و همان القرآن قاصد المبتدیین آخر المجتهدین و اقدس
 روز و شنبه در جمیع الاول سنه احدی و ستین است تا که در بیده حُران بوده و والدش با او و برادران او در مکه مکرمه
 استقامت می کردند و در جمیع الاول سنه احدی و ستین است تا که در بیده حُران بوده و والدش با او و برادران او در مکه مکرمه
 و محمد الدین بن حاکم و یحیی بن سیر فی الفقیه و احمد بن ابی الخیر و اود قاسم ابی شیخ شمس الدین بن ابی طاهر و بن علی
 و ابی ابراهیم بن الدیجی و کمال بن حیدر شمس الدین بن عطاء الخفنی و نجیب قداد بن علان و ابی بکر المروزی و کمال بن علی
 و فخر الدین الحارثی و ابی شهابان و شرف بن القواسم و زینب بنت علی و خلق بسیار ساهت و زوایت حدیث کرده
 و بدان اعتقاد نمود و مسند را بکرات و کرات کتب صحاح سنه و حجم طریکی که دیگر کتب لاتعد و لا تحصى از و اوان
 اسلام و اجز او کتب شنید و بنفس خود قرائت کرد و بجز خود نوشت و در صغر سن بر علوم اقبال آلوده و قضا و اصول انوار
 و از شیخ شمس الدین بن ابی عمر شیخ زین الدین بن ابی المنعم فخر گرفت و درین همه بارع شد و مناظره کرد و در حق و در عیبت
 بر این عبد القوی قرائت نمود و کتاب سید یوگرفته در آن تا اهل فرمود و توجیه تفسیر قرآن کریم نمود و در آن بر اهل تفسیر بارز و فاضل
 و بر اکابر و رؤسای ایشان رد نمود و درین فصائل ماهر شد و متاثر فی قوی و قدیس گشت و در کسرت نسبت ماکا که هم فاضل
 قبل از این سنه و حق تعالی امداد او و بکثرت کتب معرفت و حفظ و قوت و فک و فهم و طی لسان تا آنکه غیر و احکام گفته اند که بزرگوار
 یا که گفته اند از فراموش سازد و در وقت انتقال و از خویش شهاب الدین است و یک سال و دو قیام و احوال و نمود و بهر آنکه
 بکر بهر اول سنه ثلث و ثمانین در مسکن کتبی قاضی القضاة و اما الدین بن ابی شیخ فخر الدین بن علی و زین الدین بن علی
 و شیخ زین الدین بن ابی المنعم و جاهد و دیگر درین دین بودند و او حاضر میشدند و در بیان بسیار درین خطب گشت آن شریف

و در این
 کتاب
 آمده است

میان مردم با عظمت چهار حاضر بر شمای ایشان بروی تنای بسیار دینی گفته فراری این کس را بخواه نوشت در
تقصیم شیخ بنایت میگوشید بعد بهای پردر جامع بر سبزه و ایام حج برای تفسیر قرآن نشست و از اول فرقان حسی که از
و از حفظ خود در آن مجلس ذکر کرد اسماء ذکر می نمود و میخواند و در تفسیر سوره نوح چند سال گذرانید و در سنه خود که سی و شش
روز جمعه چندی از صفات بیان کرد و بعضی از مخالفین بمنع برخاستند اما ممکن نشد قاضی القضاة شهاب الدین الوفا
سن بر اوقات غیر درین باب بر آن معاتب شگفت فرمودی هیچ سست ماده علم او بسیار و انگیوید مگر آنچه صیغ است
فتح شرف الدین القندی فرمود من اسید و ابرکت و دعای اویم و او یار و برادر من است و از ذکر ذلک الیزالی فی تاریخ بیهقیه شیخ و جمع
و تصنیف شریع کرد و در کمال است سالی و پیشه در علوم و از یاد و علم و قدرت آفرین و در جمیع شعبی خود ترجمه و ی آرد
و گفته بکنای زمان بود و علم و معرفت و شجاعت و دکا و تقوی الهی و کرم و فطحت است و علم و معروف و فی عن المنکر حدیث
و در طلبش بنفس خود گذارد و کتابت و تصحیح نمود و در طبقات رجال نظر فرمود و مایل کرد و آنچه غیر او حاصل نشده باع بود
و تفسیر و دقیق معانی او طبع سیال و خواص بود و در واقع اشکال فاطره سیال بسیار غیر مسبوق البیه اشتباط نمود
خط حدیث و کثر او بسوی اصول و معایب و با شدت استحضار وقت قاست و باین صفت نقد و اختلاف مذاهب کفای صحاح
و ابیین فائق اهل زمان بود و در وقت افتاتر هرگز نپسند بلکه با آنچه بدیش نزدی قائم شده و عیرت را اصولاً و فروعاً
و تعلیلاً و اختلافاً القائل کرده بود و در حقیقات و اقوال بتکلیف نظر نموده و بر انمار و ساخته و خطای شان تنبیه فرموده و از آنها
تنبیه کرده و سنت ما الصریح نموده و اوضاع جمع و در برابر این در فصر سنن محقق ترسانیده شد و در راه خدا و ذات وی ایثار و
ساکت و اقبال متنازه او را بلند ساخت و قلوب اهل تقوی را بر محبت و دعا برای او بدو مایل و اجماع و فراهم ساخت و مردم
بسیار از اهل علم و فضل سبب بی راه یاب و هایت تاب گشتند و قلوب مایل امر اخلاقی بر انقیاد برای وی و بر طاعتش و محبتش
و ملک شام بلکه اسلام بود و از ندرت و گریه بعد از آن که از قتل و ضرب تفرغی و فساد ایمان خفته پذیرفته بود و محاسن او
بسیار است و کبر از آن است که مثل کسی بر سیرت می تنبیه کند اگر سوگند خورم میان کن و مقام می توانم خود که چشم من
مثل اندیده و نوا مانده نفس خود مشاهد نموده انتی کلام الذی می خویش کمال الدین بر این ملک کانی نوشته چون در فتنه
از علم پر سیده میشدند و شنونده گمان میکرد که وی جز این فن نمیداند و حکمی نمود که هیچکس این فن را مثل وی نمی شناسد
فقهایی سایر طوائف چون اصفهانی و امیر شمس و در مقام ب خود استقاده اشیا بسیار از وی میگرد و ندو معلوم نیست که وی
با احدی مناظره کرده قطع شده باشد یا در علم از علوم علم شرع باشد یا غیر آن کلام کرده مگر آنکه بر اهل آن علم فائق شده و در
شروط اجتهاد اعلی و جوامع شده بود انتی تدریسی در معجم مخفف خود گفته نامی ترجمه بود و علوم دین است صحیح الدین سید الادراک
سیال الفهم کثیر البصیر و صفات بقرط شجاعت و کرم فارغ از شمولت مآکل و طبس و حلال و او را در غیر نشر علم و تدوین عمل
بمقتضای آن هیچ از دست نبود بروی قضای قضیه عرض کردند قبول نکرد سنن و اکابر را مستوعب بود و از روی حفظ اگر
سخن تفسیر کرد حاصل این است و است اگر فنی و در فقه و ادعیه و کفایت است اگر تدین محدث نموده صاحب علم و نور و ایت
و اگر خوض در علم و نقل فرموده باشد و سبب از خلعت و نادره از درایت او هر فن بر این بنای همنس فائق بود و در هر فن

ثم فرحتی الی ان قال فظنم	واصحابه اهل الهدی لا یضرم	علی ذینهم طعن امر جاهل غبی
هم الظالمون القاعون بدینهم	الی الحشر لیضلهم ذوق غلب	لنا منهم فی کل عصر ایمة
هداة الی علیا مصابیرهم	وقد علم الرحمن ان زما منا	تشعب فیدل رأی امی تشعب
فجاء بجبرع الهم من سرانهم	سبع مبین بعد هجرة یثرب	یقید قنایة الدین بعد اعوجاجها
وینقذها من قبضة المتعصب	فذل المفق تجمیة خیر سید	غیب اثنا من سلال الخشب
علیه بادواء النفوس میوسرها	تکلمت فعل الطیب الحریب	سید من الفشاء والبی کاذب
قرب الی اهل التقی ذوق غیب	یری نصرة الاسلام اکرم مضم	واظها ودر الله ارجح مکتب
وکه قد خلا بالفضل والقوام عللا	ضلالا کذاب وراعی مکتب	ولم یلق من عاداته غیر مناق
واخر عن فحج السبیل منکب	ولیس له فی الزمان الماشیهة	سوی الحسن البصر والی المسب

واقع فی آخر احواله شرف الدین عبداله وی طویله چون ابن قتیب العید با وی مجتمع شد و سخن او شنید لغت را نکت
انکه ان السبق یخلق مشک و حافظ ابوالعجاج المزی در تعظیم شیخ و شایح حسن بروی سبالت داشت میگفت مثل
از چهار صد سال دیده نشد و بطریق صحیح از ابن الزمکانی آمده که وی گفت از پانصد سال مثل او نینماید و از ابراهیم
شرف الدین خلی تعظیم و کرم او سبک و همچنین دیگر مشایخ عارفین مثل ابوجعل الله محمد بن قوام و غیره و میگفت تسلیتم کرم
سلف خود و مگر هست ابن حمیه و شیخ حماد الدیر و اسطی با آنکه در زمان او و کفان قریب و تلمیذ او شد و بسیار تعظیم می نمود
و گفت وی شرف است بمقام اینکه کبار و قیام او در بعض امور مقام صدیقین مناسب است و رساله بسوی خود
اصحاب شیخ نوشت و در آن وصیت کرد ایشان را بتعظیم و احترام و معرفت حقوق او و ذکر کرد که وی اعیان با
اسلام را طواف نموده و در آنجا مثل شیخ نمیده و در علم و عمل و حال و خلق و اتباع و کرم و علم و باره نفس خود و قیام
بحق خدا نزد انتها که حرمت و برین معنی سه سوگند بنام خدا یاد کرده و گفته وی و صدق ناس است در حق و در حق ایشان
و علم و عزم و انضاد و اعلای ایشان انتصار حق قیام بیان اخای ایشان از روی کف است اکل ایشان را متابعت بی اهل علم
و علم ندیم و زبانه خود کسیر روشن شود نبوت محمدی و سخن احمدی از اقوال افعال و کلامی که در او بود و قلب صحیح شد و دست
با آنکه اتباع حقیقی همین است که این شخص دارد و طایفه از ائمه حدیث و صلوات و فقهای ایشان شیخ را بسیار دوست میدادند
و تعظیم نمودند و توفیق او با اهل کلام و فلاسفه بی پسندیدند چنانکه بطریق متقدمین ائمه حدیث است همچو شافعی و احمد و حنبل
و ابی عبید و نحوهم و همچنین جمعی از علما و فقها و محدثین صالحین تعظیم و بعضی مسائل شاذه که سلف بروی الحاکم کرده اند
ناخوش پنداشتند تا آنکه بعضی قضات عدل و استعانت اوقات بعضی آن نمودند و قتی گفته نالک خطا بر فضل او و ترویج حق
و در بعضی آن بی جهت است و مذہب او توسیع عذر است برای خلق و کفیر نیکبند احدی را مگر بعد قیام حجت در روی و ک
انصرت که سبوت محضه و طریق سلفیه را و احتجاج کرد برای آن براهین مقدمات امور غیر مسبوق الیهما و اطلاق
عباراتی را که عاجز شدند از آن اولین و آخرین فرسیدند و وی جسارت کرد بر آن تا آنکه بر خاست خلقی را و حجتی شام

با آنچه مزیدی بر این تصور نیست و منظره و مسکانه گردن دایوی ثابت ماند درانی مد اوست نکرد بلکه واگفت حق
 که نودی شدید بعضی آن اجتماع دوی حدت ختمی سعت اثره او در سنن احوال باورع و کمال فکر و سرعت در کار و خصلت
 و تقصیر حرات بعد از جانشینی سیاقی و ایشان علمای عربیه و اوقات شامیه مصریه و بسیار بار او را از یک مکان
 پیر اندازی کردند و حق تعالی او را نجات او زیرا که دایم الایتهال کثیر الاستغاثه قوی التوکل ثابت الجاشع میم او را و
 اولاد کار کیفیت و جمیع بود و از طرف دیگر علمای اهل جند و اماره و تجار و کبار و سائر عامه او را دوست داشتند زیرا که
 شعبه روزی از آن منصب برای نفع ایشان بود و شجاعت می ضرب التسلست و بعضی آن شایه اکابر ابطال است و دوبار
 با ملک از آن مجتهد شد و آمد و شد داشت و از اقدام و جرأت او بر فعل تعجب میکرد و در ویران بحث حدت قوت بود و گویند
 پیشه حریست و در وی قوت عمارات و عدم مودت بود غالباً با شاهات و قوت نفس و سبب آن در امور صعبه قوت
 و حق تعالی آنرا از وی دور میکرد و نظمی قلیل در او از احوال و سراسر میسیج نداشت و نه از معلوم مگر شئی قلیل و مراد او قائم
 بمصالح او بود و از خدا و عشا هیچ طلب نیکو کرد و عالم بزرگتری از وی دید نمیشد و نه فارغ تر از دهم و دنیا رگای ذکر
 آن نیکو و گمان نمیکرد که بخاطر دین او هر چه آمد و در وی موت و قیام با صاحب خودش و حق و مصالح ایشان بود
 و خود فقیری بی مال بود و کمبوس او چو آحاد و ختم بود و حق و علم که قیمت بهما سدر بهم باشد و دوی سر بریده داشت
 میان قامت بود میان مهر و دوش و دوری داشت هر دو پیش گویا و زبان گویا بود و سروریش شد با السواد و قلیل شایه
 بلند کوازه فصیح زبان بر هیچ خوان نماند که با مردم میگذاشت و از طول از رکوع و سجود می بود و گاهی برای آینده از سفر یا غائب
 از وی بر نیامست و مردم چون می آمدند بایست میماند اما نزد او همه یکسان بود زیرا که ازین رسوم فارغ افتاده بود
 و هر که خون بشری از خونش بکشد و صاف و تبسم میکرد و عظیم مجلس یکبار می نمود و در محاوره بارها تهنیت می میکرد و یکبار
 بطریق برید بسیار مصری میگردانید و از آن سخن تندرستی از سالها استغنا کند و بروی آیات جهاد تلاوت نمود
 و گفت شما اگر از شام و نصر تا صبح می و در بلند آنرا تخلف نخواهید کرد و حق تعالی برای ایشان بگیرد قائم و ناصر بر او خواهد بود
 و عوض شما سوا بی شمار ابدل خواهد نمود و تنگا قوله تعالی و ان تتوکلوا لیستبدل قوم غیرکم الا لیکونوا امثالکم و قوله تعالی
 الا تنفروا لیستبدلکم بالیهاب لیستبدل قوم غیرکم و الا تنفروا لیستبدلکم بالیهاب لیستبدلکم بالیهاب لیستبدلکم بالیهاب
 و وی قاضی بود و الوقت عجیب کرد و آنحضرت نمود و از مواجعت شیخ سلطان باین کلام بگفت افتاد و آنرا اتفاقاً بگفت
 که غلزان پادشاه تبار در آن سال سلطان شد و این معنی از کرامات شیخ شمرده آمد یکبار بعضی از نائبان سلطان شام
 او را قید کردند زمانه قلیل بسبب قیام او بر یک نصرانی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را و شام داد و با او شیخ زین الدین
 الفاتی هم رند بود و پسر سرور و باکر هم تمام را نمود و وقتی که مسئله حمویه و صفات تالیف کرد و حاجتی بر آن شیخ نبود
 و در باز آمدن او کرد و از وی استغنا کنند و این از طرف بعضی قضات قضیه بود و بعضی و اوقات که درین هنگام
 حاضر بود نبود و انتصار شیخ کرد و امر فتنه ساکن شد باز در سنه هفت صد و پنجاه و بیست و یک از استغنا خود متعین شد با مردم سلطان
 از وی نائب قضات علماء او را در قصر حاضر نموده شیخ را طلبید و از عقیده او پرسید عقیده واسطیه و در سه مجلس خواند

و این است که بعضی اتفاق کردند بر آنکه این جمعی که است سلفیه است بعضی بطریق قائل شدند بعضی بگوید که کتابی از طریقت
سلطان مجید و آن نوشته بود که مقصود از این برادر است شایسته و نظایر این معنی بود که وی بر عقیده سلفیت بود
مصریان را نیز شنیدند و بداند که کتاب او ممکن نیست مجلسی برای او عقد کردند و گویان قائم نمودند از آنجا یکی بر شریک
و خصوصاً این مخلوط قاضی الکلید پس شیخ را بر زید بقاهر و طلبیدند و روز دوم از رسیدنش بیارنج بست و دوم
در زمان سه هفتصد و پنج درون قلعہ مجلس کرده بروی و بروی قاضی مالک الیابین مخلوط دعوی کردند که وی میگفت
که خدا تعالی آن بحرف و صوت کرده و وی بذات خود بر عرش است و بسوی او اشاره حسیه میتوان کرد و طالب قیام
یعنی قتل بر زید بسیار لک برین معنی شدند قاضی گفت ای خفیه چه میگوئی شیخ هر دوشای آتشی کرد و گفتند شما نمیکن
برای خطب خواندن نیاید گفت آری این شیخ کرده میشود از شما بر او تعالی قاضی گفت جواب بگو خود صحت باشد
شیخ سکوت کرد و باز گفت با شیخ بگو شیخ گفت ماکم در حق من چیست ماکم باقیات منی کردند که این حکم است شیخ بگو گفت
تو خصم منی چه کنم در من حکم میکنی خوش نمود عرض آنست که من تو درین مسائل قنایم ای پس اعدا خصمین بود یکی چه قسم
نکوتانند که در پس شیخ را از مجلس برخیزانیدند و با وی هر دو برابر بودند باز برگردانید شیخ گفت رضای ششم که
درین حکم کنی قاضی را جلوس مکن شد گویند شیخ شرف الدین در وقت خروج ایشان را بهتال او دعا کرد و برانها شیخ
سخن فرمود و گفت بلکه چنین بگو اللهم هب لهم قورا یتدعون بالی احق بعد چند روز در برج حبس نموده
شب عید بسوی حبس نقل کردند و فرمان سلطان بیستم باره خط بر شیخ و از امام مردم مخصوصا اهل مذہب ی بر جوع
از عقیده اش تمهید بضرل حبس رسید و در جمیع و مقامات اهل نگار کردند و آن فرمان او را جمیع بعد جمعه خواندند
و حنا بد را ایضاً بسیار و قاهره رسید بعضی مجوس شدند و از بعضی خطوط رجی گرفته شدند و قاضی قاهره عبد الغنی
بن محمد بن محمد الحارثی مردی قلیل العلم بود پس سطح رمضان ستمست سلاز نائب السلطنه مصر قنات و قنات را
حاضر نموده درباره آخر شیخ گفتگو کردند نگنات اتفاق کردند بر آشتی بعض امور بروی و از امام رجوع از بعض
عقائد خود و یکی را نزد شیخ درباره قبول این شروط و حضور فرستادند شیخ حاضر نشد و تقسیم نم کرد حضور کرد و در
قریب شش بار آمد و شد کرد و مجلس دراز داشت و آخر من غیر شری برگردید بعد در آخر همین سال کتابی از ابوالسبیل
از طرف شیخ رسید و وی حاضران مجلس خود را بدان خبر کرد و شیخ شنانند و گفت مثل منی و ندا شیخ از وی دیدم و گوید
او را بسوی خدا میقالی در سخن نکر نمود و قبول نکردن منی کسوت سلطانیه و در بار پادشاهی را بیان کرد و اینکه وی بگوید
از اینها آگوده نیست و در سراج الاول ستمه سبع و سبع مائه متناہین حبسی و ای عرب بصر آمد و نفیس خود در زندان نزد شیخ
حاضر شد و از سخن برادر و برای او مجلسی عقد کرد و اکابر قنات را حاضر نمود و بر شیخ و خلی جدید انداختند ازین اطلاق
از رفتن بدین منع شد و در قاهره واقعت کرد علمای آنوقت و در جمیع و مجالس علم حکم میکرد و غلطی بروی جمع میشد
باز در سال مکرور به شوال جماعتی کثیر از صوفیه بروی فراهم شده شکوایشان حکم شافعی کردند و مجلسی برای تکلام او در
این عربی و غیره منع شد و این جماعتی از صوفیه را خود یک مجلسی پاشات فرسانید چرا که اگر اعتراض کرد و وی گفت

استقامت خاصه علی السبیل آنکه وسلم نباید که بعضی عبادت و لیکن توسل بوی رواست بعض حاضرین گفتند و نیز
قول خود چیزی نیست و حاکم بن جاعل این اسادت او بی پروای سلامت کرد از قاضی خواستند که با وی تعامل
بوقت قضای شریعت کند قاضی گفت آنچه مثل او را می باید گفتن گفتم بده از طرف دولت در میان اقامت مشوق است
مخیر شد بقید شرط یا حبس می حبس اختیار کرد و در و انداختن شد بالترجم مشروط علیه و محابا بروی داخل شدند و بخیل
بر یکدوره بر دند و زود دوم او را برگردانیده نزد قاضی حاضر آوردند بحضور جاعل از قضا العفی گفتند که مرضی دولت
در حبس است قاضی گفت صحت وی بهم درین است و تونسلی مالکی را در باره حکم حبس می نایب گرفت می ازین حکم متعجب
و گفت بروی چیزی ثابت نیست بران اخذ الدین دادوی مالکی را ازین دادوی بهم حیران ماند شیخ گفت نمی بایست بروی
و آنچه مقتضای صحت است بیکم نزد دادوی گفت برای وی موضع صالح منیا باید کرد گفتند دولت رضی نیست مگر حبس می
پس حبس فرستاده شد و در وضعی نشانیدند که برای قاضی اتقی الدین ابن بنت الاعر در حبس حبس قرار شده بود و او را
خادم دادند و این همه ابتلا باشاره نصرتی بود شیخ در حبس فتوی دادوی و مردم زیارت او میرسد و وقتا و اشیای
از امر او اعیان نزد دادوی آمد و یاران او اولای بنان بروی مخفی آمدند بعد شروع در تغافل و دخول کردند و گفتند
ملقب بنظر از حبس برادره برید با سکنند بریده در برجی روشن خوب کشاده بند کردند و هرگز میخواست آمدن
و هرگز میخواست بیرون می آمد و یکبار او را تنهار برورده و قتل و تفریق ترسانیدند سید و دستار
که در شام و غیره و در این بعضی تنگ شد و برای او دعا کردند و تا منظر سلطان بود و اسکنند میخواست با وجود کمال
عز و سلطنت کرد و تنگ شد و منظر را هلاک ساخت و نصرتی را خوا کرد و محض سلطان بر قضاات بنابر اداعت نظر سوت
بعض ایشان اسعزل ساخت و با حنا شیخ در قاهره و سادت نمودند و با اهل الافی شوال سنه تسع و سبع مائه واکرام از انروز
و در مجلسی که ملوک و قضاات عصرین شناسیدند و قضا و اعیان دولت از جای خود برخاسته با وی ملاقات فرمود و در اکرام او
بر ایشان افزود و از وی استشاره کرد و بروی شنای بسیار بحضور ایشان نمود و میان می و ایشان صلح آورد و گویند از او
شوری کرد و باره او قصد خود که در حق قضاات و ثمت شیخ او را از ان خاطر برگردانید و بر ایشان تنگ گفتن بنظر
گفتند و میخواست و از این تمیبه ماسعی در غول یغتم می کردیم و چون بر ما قادر شد و غول کرد و غشید و نعم
ابو الفوارس سعد بن محمد بن سعد الصیغی المعروف بحیص بنی فظ

ملکنا انما کان العفو منا بحیص	قلنا ملکنا کثیر سال اللدمع البطح	و حلاله قتل لاسار فی طالما
عذو ناعلی الایامه عفو و تقصیر	نحسبکم هذا التقاوت بیننا	و کل اناء بالذی فیہ ینضم

بعین نامه یکبار دیگر با سلطان یکجا شد و در قاهره و سکونت اختیار نمود و مردم بسوی او می رفتند و بهم امر و جسد
و طائفه از فقها حاضر میشدند و بعضی از ایشان معذرت می نمودند از آنچه از آنها واقع شده و بی گفتند و شعبان سنه
احدی عشره مارا خبر رسید که فقیر کبری یکی از دشمنان شیخ با شیخ تنها شده بروی جریست او را گرفته گفت با من شرع جاست
که بر تو دعوی دارم چون مردم بهم کرم کردند از طرف دولت مظلوم شد که رنجت رو پوش گردید بعد مدتی سلطان قتل کرد

محمد حکم بقطع لسان او فرمود زیرا که بسیار فضول مجری بود سپس شفاعت مردم بسوی سعید اخرج کرد و از آن وقت
 که کلام و حکم منع نمودن شیخ درین مدت علم آموختی و برای مردم در محاسن علمه شستی چون حسد و لزد و هم از دیگر
 معیروان بسوی شام قدم تو برد یعنی بهلول سلطان برای دفع تراز شام و بهایش بیرون آمده از سلطان جدا
 و بیت المقدس از یارت کرده به شوق و راه بعد از آنکه زیاده از بیست سال از آنجا غائب بود خلقی که شیرازی و لغات
 برآمدند و بقدم او مسرور شدند و بر حال اول انداختی و علم و تدبیرش بحدی رسید که بهر وسیله و افتخاری مردم را بیانشان
 ستم دارند و در سینه هر یک کتابی از سلطان در منع وی از اوقات در سکه علف بطلاق تنگنیز رسید و بار اسحاق
 مجلسی از برای آن منع شد و از این فتوی ممنوع گردید و در بلد بران میادی که او در سینه خود به مجلسی دیگر و همچو اول
 انفعال یافت کتاب مطایفه انداخته شد و بر افتخاری تذکره بعد منع معاتب گشت و در مجلس بر آید منع جدا شدند
 بعد مدتی بنابر همین فتوی مجلس سوم عقد کردند و عتاج معس در قلعه نمودند تا آنکه باز دیگر مردم بران مجبور شد
 و از مطلق فتوی ممنوع گردید مدتی بزبان خود بخونی اودی و گفتی که تم علم را نشاید آخر الامر بروی حیدر گردند و سکه منع
 از سفر بسوی قزوین و انصاری و بدان الزام تنقیص بنیاد نمودند و گفتند که ایرک فرست و جماعتی از اهل امو
 که همگی بس بودند و رئیس ایشان قاضی انسانی مالکی بود به آن فتوی دادند و هر چهار قاضی محکم مجلسی بی خود
 در قلعه شوق دو سال از چند ماه مجبور ماند و چهاران غلت کرد و بیان نمود که آنچه بران حکم کرده اند باطل است باجماع
 مسلمین بوجه کثیره جدا و جماعتی فتوی بطلای می دادی که منقول است داده و جماعتی از علمای بغداد و غیرهم
 توقف کردند و همچنین انسانی ابوالولید شیخ المالکیده شوق گفتند که هیچ وجه اعتراض بر قول او نیست زیرا که دوی نقل
 خلافت حیدر بر سکه کرد و حامد القولین از ترجیح داده است فرض کند مدتی در قلعه ماند و کتابت علم و تصنیف میکرد
 و با صاحب خود رسائل میفرستاد و هر چهار علوم غریبه و احوال حسیه درین مدت بروی از جهانیا و قالی نفع میشد
 و این که گفته شود و گفت قاضی اند علی بن ابی طالب است و هذا الامر منی القرآن من موال العلم اشیرا مات کثیر من بعد او
 به ستم و نماند دست علی تصدیق اکثر اوقات فی غیر معانی القرآن بجهده از کتابت هم ممنوع شد و قلم و ده است کاغذ
 هیچ شیئی نرزد او گذاشته نشد تا چار اقبال بر تالوات متعبد و مناجات مژد که مقصود کرد و ملاحظه این القیم گفته شد به شیخ را میفر
 حد و بیست است هر که دل نخواست در بیست آخر نه در لید و یکبار گفت دشمنان من چه خواهند کرد و بیست من
 سینه من است هر که دم بخت شوند من فرمود و دیده جوی خیانت بهر گشتان بهر که اندک نشینم بهر خورشتم
 حبس من خلوت است و قتل من شهادت و اخرج من از بلده سیاحت و در حبس خود بقلعه میگفت اگر
 برای این قلعه زور صرف کنم مردم برابرشگر این نعمت نباشد یا چیزی ایشان نعمت و او را بر پنج سبب خبر در این شهادت
 عمر و شادمانی بدو پیش نیست که دنیا بهین ساعتی پیش نیست و گاهی در سوره خود میگوید حال آنکه
 محبوس بود و علم اعنی علی ذکر که دشمنان حسن و خواتم یکبار گفت الجیوس من حبس قلعه من بدو اما مسور و ارجع و او
 و چون اصل قلعه شد و در سورا و در اعدا بسوی وی نظر کرد و گفت غرض بنیم بصورت باب باطنه فیله از حرم و نا بهره

من قبله انذار بجهنم میداد و هر چه میخواست از روی هیش از روی نذیریم با آنچه در روی از نصیبش میداد و از نصیب خود
 و اینها را به خلیف خود میبویید و عیاش و شرح ایشان صدر را و اقوام ایشان قلبا و منسوبترین ایشان نصیب نصیب خود
 اول آن بود که بر این چون خوف سخت میشد و گمانها میبود و زمین تنگی میکرد و نزد اوستی آمدیم آمدن همین بود و وقت غم
 و غصه و بجز و شنیدن کلام و دیدن وی او همین را با شرح خاطر و قوت و تقیر و طمانینت بر میگردد و در فسیحان من میشود
 عباده و جنه قبل الحاقه و فتح اهل بواهای دار العسل فاما هم من و همانا و من و طایفه ما اما استغفره قوا هم طایفه ما و استغفره
 الیهما انتی تا اینجا طبقات طایفه را بر حسب بنیال تحمل کرده شد و هر طایفه را با الفارسیه و درین طبقات هر طایفه را و درین
 هر چند شایع که ارم و قوم است اصل عبارت عربی بود که مشرف درین کلام جوی نقل کرده ایم و شرح ابامانط شمس الدین
 بن عبدالمادی در تذکره اخصاف ترجمه شیخ مسبط تمام نوشته مختصری از این است که حدودی هم برین خبر باز کرده که باطل بود
 بسفر جفت گذشت بر در بیت یافت و آنجا بیدار بیدار شد که از خیمه بیرون می آمد چون بخران برگردید و زن خود را دید
 که دخترش را میباید است گفت با تیر خندان و بایان آفتاب شد و این التماس گفته که با در این محمد بن خضر تیر تیر نام داشت
 و او اعطای بود و بسوی او منسوب شد و بان همرو گشت آگاهی او از ملا و خزان میباید چهار سال چرت کرد و در شب
 راه رفتند و با ایشان گفتن با او بود و بجهت قریب نمک دشمن با ایشان سخن شود و بجهت چنانکه ایسوی بنبا است و این استغفار
 کردند و تالی ایشان اظهار آسان کرد و نجات یافتند و در علم ایشان مشتق در سنه سبع و ستین است تا آنکه بود و شیخ و
 که از ایشان جماعت از روزیاد از روز و صبح اندر آمدند و بار بار با شنیدند و غیلا نیات حدیثیک مجلس خوانده و بر سر خط خود
 کتب طبقات و مشایخ نوشته و خط و حساب آموخته فضیلتی هم از فطوح کاسیلا بنی قوت حافظ و سرعت اهل کاف
 مستحیر بودند و تصوف تام و حقائق کامل و اقتصاد و طبیب و کامل نشود و نایافته و بود و خلف صالح نزد ابوالدین تقی و در عابدان
 صوام قوام ذکر او تعالی در هر امر و هر حال رجوع بسوی او در سائر احوال و قصایا و وقایف و زواید و او امر و نواهی او
 او نیز هزاران علم سیر و از طالع سیر نمیشد و از اشتغال لعل و از بحث کلیل نمیشد و کمتر بود که در علی از علوم در بابی از
 ابوالش در یاد میکرد که مضحک میشد و از این باب باها و درمی یافت چیز را درین علم و استاد را که میکرد و رضا اهل او
 و در صغر سن خود در محافل مجالس حاضر شده کلام و مناظره میکرد و او کار را با سخن میبویید و در چیزی می گفت و که احیانان بجهت
 و علم از آن حیران می شدند و در سنه احدی و تسعین حج گذار چون رجوع کرد و زیارت علم و عمل نزد پدر و برادر و بجهت
 او که در واقع و علم و ذات جلالت و مهابت با صدق و امانت و حقیقت و حیانت و حسن قصد و اخلاص و اتمالی الهی
 و شدت خوف از وی بود و او امر را قیام و توسل با شری و دعای الهی و دفع خلق و احسان ایشان بسوی وی میبویید
 ششصد و بیست و یک بود و بر خفا فیض اندوه بود و بر اهل ابوا و بتدعین و امامی بود قائم میان حق و نصرت دین طاعت
 بزرگوار و اصحاب و خدمت بشکله الاعصار و حسن تصنیف و وجود عبارات و ترانه تقسیم و تبیین و بطولی و ثقیلی و
 در قسمت واقع شد و غنیان عصر در وی خلافت کردند و در این سلسله مجلدی که بر نوشتن همچنین سلسله در حدی از حدی
 پیش شد در وی هم مجلدی کلان نگاشت و در هر دو مجلد بحث مسئله بیرون گرفت و کلام تعلیل و درجوع و روشی و خروج از آن

در هر دو هر دو چیز می آورد که در او نام و خواطر ننشاند و شیخ نکال الدین بن الزکریا فی بخط خود بر کتاب فی علم
 عن الایة العالم این عبارت نوشته تالیف الشیخ الامام العالم العلامة لا و حد الحافظ المحمّد بن العابد القدره الامام الایة
 عمده الایة علامه الوری و اراث الانیار استرح المحمّد بن اوصد علماء الدین بركة الاسلام عمده الاعلام بربان المتکلمین قاسم
 المبتدعین فی السنته و من علمت به فی علمنا المنة و قامت به علی اعداء الحق و استبانت بركة و هدیه الحق فی الدین
 ابی العباس احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن تهمینه الحرانی اعلیٰ اندیشه و شهید بن الدین ارکانه قوانین شایسته
 وقتی کرد که عمرش در آنوقت بنی سالی و خلقی از شیوخ او و کبار علمای عصر بروی شایسته گفته اند مثل شمس الدین
 بن ابی عمر و شیخ تاج الدین فرزاری و ابن نجی و ابن عبد القوی قاضی جونی و ابن ذیق العید و ابن النحاس و غیرهم
 و شیخ عماد الدین اسلمی که از علمای هار فینج ذکر وی کرد و گفت انما نوج الحفّاار الراشدین الایة الممدین الحاسع الفلک
 و الباطن فهو مقتضی الحق علامه او قلبه فی العلم قاطن اعاد اعد بکته و رضع الی مدارج العلیا درجه و صبح هر چه برای مردم
 تفسیر قرآن میکرد و خلقی کثیر بحکمت و بکرت و احوال انفس و صدق نیت و صفای ظاهر و باطن موافقت قول عمل
 او متعصیت و رجوع بخدا می آورد و تصانیفش چهار هزار کاسه باشد یا زیاده و در نقل فقه و فقهیه و فقهات و فقهات
 نظیر داشت تا بمذاهب اربعه چهره رسد و سفرش بتاریخ و تاریخ و احباب است و شجاعت و جهاد و او متجاوز از وصف
 و فائق الفعت احواد احواد اضیاء بود و زهد و بقا و تیسیر و احکام ملائمت بر ائمه است و تحریرات و جود و جود
 و جوی گفته بود حکم من ان نصفه کلّی او شیشه اشارت عقلی فان سیرته و علومه و معارفه و بحثه و نقلات و محکم ان تضع فی جلدین
 و دو و نسبت که تصانیف و الی الان بیان صد جلد رسیده باشد و او را در غیر مسئله تصنیفی مفرد یک مجلد است و صد و ده
 مصنفات و محتاج اوراق کثیر است و مؤلفات قواعد و فتاوی و اجوبه و رسائل و تعالیم او غیر محصور است و هیچکس از متقدمین
 و متاخرین پیدا نمیکند که مثل وی جمع و تصنیف کرده باشد و نه قریب بدان با آنکه تصانیف وی از حفظ و یاد خودش بود
 و اکثر آن در حسن انتمی کلام تذکره الحافظ با الاختصار و به طولیل جدا استغرق الاوراق فلیح جم الیه و شیخ صلاح الدین
 در نوات الوفیات ذیل تاریخ ابن ملک ان گفته یکی از احوال شجاعت او این است که مردی از قتل و کبیره و ظلم او بسوی او
 میخواست که او در ناسرود جبروت و اندام اموال مردم و خصم آن ظلم وستم بود و حکایاتش درین باب مشهور است
 شیخ بروی درباره سخن کرد و تطلوب یک بطور ستمه گفت من خود اراده داشتم که بخدمت شما بروم که عالم است
 شیخ گفت شما تکلیف نکنید بوسی علیه السلام که بهتر از من بود هر روز بر در فرعون که بدتر از قیود و ستمها رفته
 بروی ایمان عرض میکرد و در قلعه دمشق محبوس شده بود و از نظم او ست بر لسان فقرای مجربین نظم

والله ما افقرنا احتیاد	وانما افقرنا اضطرار	جماعة كلنا كسالى	واكلنا ماله اعتبار
تسمع منا اذا اجتمعنا	حقیقه كلنا فشا	استی کلامه و شهاب	بن فضل الله العزیز

در ترجمه شیخ اطال بسیار کرده و بطریق تمام احوال و بحسن بیجا عبارت و بلاغت کلمات و فصاحت الفاظ و جود سبب
 و ترصیع معانی نوشته فقره چند بطریق انتخاب عینه بالغرض مضامین از آنجا گرفته درین نوشته می آید بگویند تمام احد

وما ترقى به الاصال والبكر	مثل ابن تيمية يعنى وما عبت	بمسك العا طوارا وان والظفر
مثل ابن تيمية يعنى وما زلت	له سيوف ولا خولية سسر	ولا تجاري له خيل مسومة
وجوه نوسا فاكواضاح والفر	ولا تحف به الا بطل دائرة	كانهم انجم في وسطها قمر
ولا تعبس حرب في مواقعه	يوما ويضحك في ارجاء الظفر	حتى يقوم هذا الدين من قيل
ويستقم على منهاجه اليسر	بل هكذا السلف لا برا ما جوا	بيلي اصطبوا هم جهادهم صبر
قس بالانباء الطور كمر بانفت	فيهم مضيق اقوام وكمر هجر	في يوسف في دخول السجى منقبه
لمن يكابد ما يلقي ويصطبر	ما اخلوا ابدال اعملوا المدي	والله يعقب تأييدا وينتصر
ايزهبل النمل الصافي ما نقت	به الظلمه وتبقى الحماة الكدر	مضى حيزا ولم يعلق به وغر
وكهمه وضر في الناس اوضر	طوح من الحكمه لا يرقى لرفن	كاشا الطوح من احجاره حجر
بحر من العلم قد فاضت بقتنه	ففاضت البحر العظمى ما شعر	يا ليت شعري حل في الحاسدين
تظيره في جميع القوم ان ذكر	هل فيهم محدث المصطفى احد	يعز النقدا ويروي له خبر
هل فيهم من يعضم البحث في نظر	او مثله من يعضم البحث والنظر	هل احصهم لم يوقم مكر مكر
كفضل فرعون مع موسى ليمتد	قواوا لهم قال هذا فابخوا معه	قد امانا وانظر والجمال ان قدرا
تلقى الا بطيل سمع رما دوش	فيلقن الحق ما قالوا وما سخر	فليتهم مثل ذلك الرطط من ملا
حتى يكون لكر في شانهم جبر	وليتهم اذعنوا للحق مثلهم	فامنا كلهم من بعد ما كثر
يا طالما نفر واعنه بجانبه	وليتهم نفخوا في الضير او نفخا	هل فيهم صا دغ بالحق مقواه
او خائف الموعى والحو تبستر	رعى الى خمر فازان مواجعه	سها مة من دعاء عونه القادر
تبلى ابطه والاعداء قد غلبوا	على الشأم وطال الشر والشر	وشق في المرح والاسيا فمقتل
طوا ثقا كلهم او بعضها تنكر	هذا واعداوه في الدو لشجهم	مثل النساء بطل الباب بسنتر
وبعد ما كثر ان واجبال اقد	اقام الخوا دها والطق منقطر	واستحصد القوم بالاسيا فمجت
وطالما بطلوا طغوى وما نظروا	قالوا فانه قلنا ان ذاعجب	حقا الكوكب الدرري قد قبرا
وليس يذهب عنى منه منقده	وانما تذهب الاجسام والصور	لم يبك ندما من لم يصب وما
يجري به ديماء يحيى وينهمر	لحقى عليك ابا العباس كرم	لما قضيت به من عمره العصر
سبق ثرا من الوسمي صيجه	وزارنا القطر كله قطر	ولا يزال له برق يعنا ز له
خبر المرافع في اجفانه حوا	لنقد مثلك يا من ماله مثل	ناسى الجاريد لا يات اسوق
يا وارثا من علوم الانبياء هنى	اورث قلبي نارا وقد ما الفكر	يا واحد الست استثنى بها احدا
من الانام ولا ابقى ولا اذر	يا عالما بنقول الفقه اجمعها	اعنك تحفظ زلات كما ذكر

<p>یا قانع البیوع المالی فی تجنبها من الطریق ضاعار واولا سحر وکنفی باهل غیر اینت له عظیم قدر لکن ساعد القدر ضلعت فی الدهر و اخطات احد للاشوبل حال الحان لا و ذر حاشا اذ من شیء فیها و شبه وما علیک اذ لم تقهر البقر هل کان مثلاً من یخفی علیک انت التقی فما ذ الخوف فی الحذل</p>	<p>اهل الزمان و هذا البی و الخضر الم تکن المصار فی البیوع معاً در شد المقل غزال الجول القدر قالوا بانك قد اخطات مسئلة اما اجرت اصبايات فقتل الم تکن باحدیث النبی اذا كلاما منك لا یبقی له اشر قد مستلله ما قد مت من عمل ومن ساء لك تدری الا یفهم الزهر</p>	<p>و مرشد الفرقه الضلال فیهم عجاذ لا اذ هم فی البیض قد حقر ما لا تدر امتكرا الا انه و هلم وقد یكون فها منك تقصیر ومن یكون علی التحقیق یجتهد سلك تعرف ما تأتي و ما تأذر علیک فی الحشان مبدعوا وما علیك بجمد شكوك و شكوك وكیف تخذ من شیء نزل به</p>
--	--	---

انتهی الشرح و النظم تمامی مسالك لا یصار فی اخبار ملوك الامصار للشیخ
شهاب الدین احمد بن محمد بن محمد الكرمانی العمری الشافعی المعروف بابن فضل الله الكاتب له شقی المتوفی سنة تسع و اربعین
وسبع مائة و در طبقات ابن رجب منلی است که از غزوات و غزایب او آنتست که ختم را و از قطع حدث بود و بیا تهر
و چو کلاب مانند آن و جوارح مسیح بر علیین قد من یخین مسیح بر بر رانچ و کشیدن آن از پای احتیاج بسوی دست و پا
دیگر پیشوای هر دو قدم و در وقت مسیح بر خفین مع العاجرة و مسافر برید و نحو آن در رفتن خود بدین صرح و بر
جل بر یخین کرد و توقیت آن باسکان نزع و تیسر و جوارح مسیح بر لغافت و نحو آن جوارح نیم بخوف فوات قوت
در حق غیر معذور شکی سیک تاخیر کرد و نذر او را که وقت می نگ شد و یخین سیک بر سرفوت و جمیعین او وی حدث یا شد
که سیک بر شد و یاد کرد و نذر او را که وقت می پس اظهار کند بآب نما گذار و زیار که وقت تسع است در حق او
و زیکی او را غسل و رختن نم نیست و نزول بسوی جام هر وی شاق است و می نیم کرده نذر گذار و دست مدبر ای اصل کافر
حیض نه برای اقل طهرین حیضتین نه برای من یاس از حیض بلکه این همه راجع بسوی حادثان است که از از انفس و
می شناسد و قاج نیست قصاید را که سلوة و مراد و مشرق است برای او بلکه بسیار و اقل بگذارد و قصود و صیر و صیر و طویل
رواست و تسبیح تلاوت و اظهارت شرط نیست انتی نحو کالی و شرح الصدور فی تحریم وضع القیور و رقی و می گفتی انما
بمذا یسب سلف نه طاعت و خلفا انتی شاه ولی الله محدث دهلوی را و جواب بعضی اهل علم رساله است در ذب از
ابن تیمیة که او را الحود بن بعض النعم و علم حکم روی نوشته الذی اعتقه انا و احاب الی یقینه جمیع المسلمین فی عمل الا انما
حدوث الکتاب السنه و الفقه الذالین عن عقیده اهل السنه و الحدیث انهم عدول بتعدیل النبی صلی الله علیه و سلم حدیث قابل عمل
و فی الدین من کل خف مدوله کذا لکن بن تیمیة کما قد تحقیقنا من حاله انما عالم بکتاب الله و معانیه اللغویة و الشرعیة و ما
استند رسول الله صلی الله علیه و سلم و آثار السلف عارف بمعانی اللغویة و الشرعیة استاذ فی الخو و اللغة محمد بن
الحنبل و غیره و اصول فایض الذکا و لسان بلایه فی الذب عن عقیده اهل السنه لم یورثه ففسق لا بد من العلم بالانها

الحكام على بعض المرسد للسائل الماسك من انية في الرجل للاتحاد به واملو عليه جواب في قاعا والندى في جوابه لشيء
 رين في جوده جوابه روى على لسان ملك القاريك مجلد قواعدي اثبات المرد على القديريك مجلد الروي على الرافعي
 جمل مجلد تنقيح السبل الماقل على توبه الجبالد يك مجلد تنقيح السبل الماقل على توبه الجبالد يك مجلد تنقيح السبل الماقل على توبه الجبالد يك
 شرح حديث جبريل يك مجلد الروي على السحران يك مجلد كراسه في بقاؤه بجهته والنا روى على السبل كذا لعل الفقه
 قاعدة في قول الفقه اودو مجلد في اصول للاحكام يك مجلد قاعده در بيان اجماع واكدوى به قسم جواب
 في الاصلع والفخر الملوثر قاعده في دم وجرمن الاقوال في الاصلع لا يكون الا بالكتاب السنة قاعده في كيفية الاستلال
 على الاحكام الفقه الاصلع في الرجل بن قال ان الادلة القطعية لا تقيد اليقين منه ضعف مست قاعده في فقر النكاح
 قاعده في الاجتهاد والتقليد في الاحكام ترجع الملام عن الالية الاصلاح جواب في ترك التقليد في من يقول ندر به
 ندر به النجى على المدا عليه وسلم وليس بانما صحت الى تقليد الاربعة جواب بن نفعه في مذنبه ووجه حديثا صحيحا بل عمل
 ام لا اتفق على الامام في الصلوة تفصيل الالية الاربعة واستنا بيل واحد منهم قاعده في تفصيل الامام احمد
 قواعدها النسخي يقتضي المضادة كتب الفقه شرح المحر في مذنبه امام احمد شرح العمدة لموفق الدين جمل
 ومسلو استغاثه جواب سائل اصفيان جواب سائل صلت جواب سائل بهذا سلسلة الدررة المفسرين في فتاوى
 ابن تيمية الماردانية قاعده في المياه والمالحات وحكامها طهارة بول ما يוכל لجمه قاعده في حديث العتتين
 قواعدها الوضوء التسمية على الوضوء قواعدها في عدم تقصير بلس النساء وتيسير العبادات لارباب الضورات بالخير والجمع
 بين الصلواتين خطأ القول بجواز المسح على الخفين جواز المسح على الخفين المنفرقين كراهية المتلفظ بالنية وتحريم
 في الاذكار الحكم الطيب في الركعتين اللتين قبلان قبل الجمعة بعد اذان التفتوت في الصبح والوتر اكل المبع حبل
 يصلي خلفه الصلوات المبتدئة تحريم السماع تحريم احتشيشه النسي عن المشاركة في اعياد النصارى واليهود
 وايضا الذين ان في الميلااد ونصف شعبان ما يفعل في عاشوراء من الصوب قاعده في مقدار الكفارة باليعين
 لوه المتخلف في الفرق بين الميدين الحلف كتاب التحقيق في الفرق بين اهل الايمان والتخليق اطلاق السبعى
 سناسك الحج في حجة النبي صلى الله عليه وسلم في العمرة المكينة جواب من حلف لا يفعل شيئا على المذا ارب الاربعة
 ثم طلق ثلاثا في بعض قبل لسان كاشا له من اجمال ليس فيه حال الغيب لا بدال لبعضى محرم فتاوى اورا
 بابت مدته فتمش در محكمه بنت سال بود علوم شتى جمع كرد شتى مجلد شدا ابطال الكيمياء وتحريمها ولو صحت
 انتفى فضا واز مصنفات وست كتاب الصدام المسلول على منقص الرسول كتاب تبديل التحويل كتاب ابتداء
 الصلوة المستقيم لقا اصحاب الجهم وكتاب تأسيس التقديس ابن درست مجلد ست كتاب الروي على طوا الشريعة
 جمل مجلد كتاب السياسة الشرعية كتاب التصوف ابن فضل السكفة وكان يعرف الناس بالتاريخ وكثير من
 ما يفتى انتفى وكتاب الاستقانة ومجلد كتاب بيان تلييس المحميتي في تاسيس معهم احكامية وشرح مجلد
 كتاب الحرة المصنوعة واما واحد بحدود

مختصر دوحه

مختصر دوحه

و در زمان ایشان بکلی دیگر فتاوی شافعی هم در ساقبای اصفینیا ساخته اند چنانکه جمعی از خفیه و مناقب امام شافعی
تالیف نموده اند و نفسانیت هم اهل که در ساقبای این فتاویست در مقدمه ایشان هرگز نیامده بلکه با هم شریک بوده اند و باقی
اختلاف مذاهب یکدیگر چنانکه کتب طبقات بر این آلات دارد این همه کلماتی بدو بهر آثار مزاج است پس بی هیچ شکی
و رای این تصانیف کتب رسالت دیگر است از آنجا که تحت الحاشیه شرح منبج نووی در چند مجلد مخفیست و درین یکی و در هر
طبع رسیده و در اینش ترجمه حال بولع کمال بسط و شرح مرقومست درین مختصر گفایش نقل آن نیست دیگر فتاویست
و ابوجهب و سولات و جز آن در عروج و الطالع و کمال و نگاه وی در غنچه و غیره و شک و شبهه نیست جز آنکه در حق شیخ الاسلام
ابن حجریه حلی در کتاب اللیل المنعم ترکیب چیزی شده که جز بتوضیح نمیتوان بخشید بی دریافت حقیقت الامر شور و عوفا
بسیار بود است حال آنکه فتاوی ابیهل بر پیش از وی و بعد از وی بروی شافعی بسیار کرده اند و در سلسله تفسیر
که منشأ غیظ و غضب بگمان چنان است نیز تصویب و نموده و بمحل سنه قزو آورده اند چنانکه از نظایر سابق دارد
و ترجمه وی ظاهر است تجاوز از حد و اعتدال و زیاده است که تعصب این همه در دو بار شیخ الاسلام کرده اند و قول او را در حق
قبول ساخته و بایست التوفیق شمس الدین احمد بن حسن بن علی السینی القنوی فی التخصیص بالعشری یکی از ادعای
و علمای هر بود و ولادتش نو در هم رمضان مبارک در شنبه قریب یک پاسبان و زاده و در سنه مکرر از او و صد و چهل
و شش اتفاق افتاد و در آغاز رشو و اوقاف اسم بهر قهر ری و تحصیل علم کوشیده و قلیل دستنامه دیگران او را کثیر عمر
حاصل شود بهر سبب بار بار حالت بیسوی بلاد مشهوره هند از کانپور و فرخ آباد و بریلی و کول و دلی و جز آن طلب علم
و با استاذ وقت ملاقات و مسافرت و مناظره و شاعر و نوید و چهره برآمدن بر سرع الادراک فی الطبع شجاع توی فاعلم
و حیث الذهن بود گویا استخوان لحم او هر علم و فضل بوده درین عمر که کسی باین مزایا بر خاسته باشد منکته حدیث
از شیخ صالح علی الغنی بن ابوسعید الفاروقی المجدوی نزیل مدینه منوره گرفت خصوصاً صحیح بخاری نسخداش
این است بقول الفقیر احمد بن حسن القنوی عفا الله عنه از وی صحیح البخاری عن مولانا الشیخ الزاهد المتقی عفا الله
و است بر کاتبه و چون شیخ محمد عابد السنه ای و چون امام الحدیثین خانة المعتمدین الشیخ صالح بن محمد العمری استوفی
الشهیر بالعلانی عن شیخ المعمر المحقق محمد بن محمد بن سته العمری الصلانی عن شیخ احمد العجل عن قسطنطین محمد بن احمد
الفرغانی منقح که عن ابی الفتح نور الدین احمد بن عبد الله بن ابی الفتح الطائوسی عن بابا یوسف المروزی المشهور
بسی صد ساله ای المعمر ثلثه سنین عن محمد بن شاذلی الفرغانی المکنی بابی عبد الرحمن عن ابی نعمان سجی بن عمار
بن قیل بن شامان الصلانی و کان عمره مائة و ثلثه و اربعین سنة و هو واحد الابدال المبرقند و قد سمع صحیح البخاری
علی الامام محمد بن یوسف بن طاهر بن صالح بن بشر الفربری المکنی بابی عبد الله عن یونس الحافظ الحجة محمد بن یحیی الجار
قال الشیخ محمد بن یحیی بن زین الحافظ البخاری تسعة الفس فیقع علی ثلاثیات بثلثة عشر نفساً و هذه الطريقة فی نقل
الی المحرمین الاعم اشیاخ الشیخ شافعی کاش الشیخ المعمر عبد الله بن سعد الملهوری و هذه الطريقة کتب تلخیص محمد بن زکریا
لانها کان بمصر و انما حفظ ابو الفتح عن رجال الثمان مائة کان بابر قوه مدینه بخراسان العجم و کان بموصوفاً بالصلاح

عالم بزرگوار است

لده مقامات السرور مغازع وقلبى خدامن بآرق العشق التوش بأنفاسى اللاتي حكتها الصوامع	وحرلى منى قلب صدق مستبح كوعلى حبیب لا يزال يصيغ ولرسن قصيدة اخرى نظم	حمام خدى من كامن الوجع وتزداد نار القلب في كل ساعة اغیر بدامن جانب الجفاه مع
ام املت منك العيون اللعاب امنهم هذى القصور ليلها ام الرعد من فوق النجوم يقطع	ونار تلظت في فوادك اشرفت ام انتفتك الاجار ان كنت تخرج ول	ام البرق في قلب السحاب تلعب انخب من كرب المنوى وبلاعه لسلمة في وادى العقيق مرابع
تراها كأمثال العقائق تلعب كان يعني مطرافه وداكن فقد طال ما جارت على للعقاب	وما املت من حيث عزت سدا وفي وجهها برق فما زال يلعب ايا حسن شعري تغطي خردوها	ولكن لما ابرفه منى المدامع الا يا نسيم اكشف كامن عذاها فديك من ليل بالبدن يلعب
ولرسن قصيدة يطبقها نظم الروح في قلق والجسم في حرق قوت عيونك اصغى كخط زوقي	يا من اذاب هواه القلب بكلف والجنح في ارق والعين في شر يا هل تعق ليال بالحي سلفت	روحي هذا الكلام السعي في تلغى يا نسيم فقتل كذلت ناعمة اضاءها بدور حصين عن كلف
كف السبيل الى سلمى وجارتها تذكرت ايام الصبا والليالي اطيب لذات تسوء الا حاديا	والجسم يوشاعان ينفق القصف نغمات راق الشوق منك القوافي اذا ريع ريع الخرجية اهل	ولرسن اخرى نظم اذا العيش اشقى ما يكون من الخلف بعين كرام الفن المعاني وجارت بخلف الوعد بعد فاه
فاني فتى رعى العوج لصاحبي او في بهد نوبيا سلمى ووافيق طول سوا حد من شم العرائين	وكان لم يكن بين الحبيب وبيننا وان لم يكن للمهد منه مرعا وان رعيته واعيدي فراعيني	عجوق ولم نزع العوج المواضيا ول الست بنت كرام هم ذوو ونشتر
واديني حرب الزمان وسلمه يعلمه برء الحسوة عسه وخبر بلاذى الذي لا اجمه	وما للوالا فب يوم ولسيلة وينفرد روح النسيم يشمه وان الطوى بالفرح احسن يافى	يعاقبني بوس الزمان ونخفته تلويه شهيد الفناء ودهمه الا ان خير الزاد ما سد فاقة
واني لافى النفس عن كل لذة وفي نيله سوء المقام وذمه سوى دارنا تشفى اليها زامها	اذا ما ارتقى منها الى العرض صه ولنظم كان لم تجد في عالم الصبر والرضا	اذا كان مركب المذلة طعمه واعرض عن نيل الثريا اذا بدت رايت لازرا يالا تروم وتودها
فيسر لها دمعاً يعتر عيونها	ويطعمها مخايقوى عظامها	سوانا كرميا ظل رعى زمامها ويورثه حبة القلب نقلة

صفا و ما یقرب بها عظامها	و لکن نظر	الا یحسب السیاقی کل ناصیه
هدایه الله ربی خیر هادی	اتیت بحالین البدعات طرا	الست بخائفین یوم المعاد
و ما من محفل الاحداث الا	و کنت خضرته بل انت بادی	تجأوز عن صراط مستقیم
لعل الحداثات وانت هادی	فویاک یوم یوخذ بالناصیه	تشافه خیر من خضر النواذیه
احداثت ترف بدعه ما	لذا القیت فی هذی البوادی	تعال تعال سلفی یا ابن عقی
و ما نظما محیطا بایه لمراد	و ما ابتدعوا فی الدیر الخفیف	من القصص ان من اذدی یاد
و لم یاکر انما یقدرون خیر	بلا احکام اهل الاجتهاد	فذلک بدعه شر ضلال
فساد فی فساد فی فساد	نقم و اتراک رسوما احداثها	و خن یوما اذا نادى للثنا
و من یحدث بدیر الله شیئا	فذلک خاصه لله عادی	و اعمل محدثات النازل اعمل
و دع ما لیس فی الشرع المراد	و الزم سنة العفتر الزم	و عاد عقائد الا شرار عاد
الی قولہ	و اسمی احمد الحسن الحسین	و جدی سیدی خیر العباد
و صلی الله فیاض العطایا	علی من حل فی خیر البلاد	مقی رقصت غصون البان طرا
و رنحت للعباد الطیر شادی	این دست پر قوی از کتاف نه از آفتاب تمام این ابیات با رسائل و محاسن	کبر نشتر شری و شعر شری می چربد و با حیدری فیضی دم تساوی می زند بجای خود در مجبده قرا همست استقامت باید و نه انظم
		فارسی ایشان پس آن هم بسیار است بیتی چند از قصائد و غزلیات متفرق برای ضیافت طبع ناظرین این جا ثبت میشود که
ایکے نام تو پر تو بر زبان انداختہ	گویم مقصود و در حبیب نام انداختہ	نور ہمارے شرم از فیض صاحب جبروتہ
در باطن طبع فرشتہ از خوان انداختہ	تا سبک و جان شوق تن پرستہا کنند	تراغ بر کرم و بہار استخوان انداختہ
آنکہ رنگ حسن آورده بر روی ہما	سازد بر گشت شوق در حبیب خزان انداختہ	در خواجہ دو گچہ نام از بہت ریگانہ
حیرت نگر سن بچشم بیدلان انداختہ	مژدہ مرشی را کہ بر حرفی لغو دادہ	کز دم جان بخش خود جان بر بیان انداختہ
و	بیا ساقی بگردش آ رہام و در صبابہ	کہ می خواہم زخم سنگی بفرق چرخ بیک
برون نافرمانی کردی لگم می خیزد	بیا موزد بچہ نت نارسایم با دیچہ	دل دیوانہ سن پندی درد ان غبی
تماشا کن کہ دارویش نام ہانگ گیر	بیا مرشی پیشم کہ حریفی بنفس خواہی	سنم دوتہ از آنکہ غمشد تاج و کمر
مہین فرمان دای کشور دہما ی تورانی	ابو القاسم محمد ابن عبداللہ بچہ	لگنی نیست گر خیزد ز کافہم جوہر اول
کہ باہر نبوت نسبتی داریم آہ آہ	صبا گز گل افروز کحت رہا گرد	پیر از روی گل چین پوشن بلبل گدا
ہر آنکہ جوہر و سبب بندہ فرمان بر سر آرد	عروس حجاب طلب کند باو زلیخانہ	گدای استانش فیضی صرا نھاس میخواب
نہ بود اہل بیت و نظر بر خوان بیک	شما شرمندہ تقصیر عصیان بر بردنم	کہ در افتادہ علم از دست باہر فرستد
گاہی کن کہ از ہند وستان خواہم برون	بدان بان کز دل عاشق برون بیک	و

یارب چاکم جوهر شمشیر زبان را تا ساز کنم ز منزه مرغ جهان را خون ششامه ایا لب من ناله شربت یارب سدی دیده خوننا پیشان را چون شمع مروتی طبع بلا شد هفت نگاره اولیم معصومان را این دمنر مها کر مدو طبع طرازم کردل توانم بلب آورد بیان را واسو ختم از دانش فرنگ آتیه زین بازی خلق زنده بلبل امان را	اگر سر که پروا حیدر دیدم جهان را هر موج بیانی که در دریای علم سمیت چون لاله بل سخم آهنگ فغان را آن منقذ جرج ستم پیشه توان یافت باسو ختم هست سری کون مکان را فریاد که این کورو لایم گذارند گویند که روح القدس آرمخت فلان را هر نکته باریک که در سینه نهفته می بخش بین آنچه نوادی دگران را بر نازکی خاطر من جسم گران است	عرشی صفت اندازد شناسی حقیقت تا ساحل لب آمده بر تافت عنان را تا چند شتر ساری بل کسینه توان داشت کوازی بی ایجا دستم بسته میان را کنجیده بگنجد آشتنم خوش نماید تا سر که کم خاک در سیر معان را تا لب دل آفتاب نبوی سعادت نقش شده در داد و خراشی رگ جان را گردون چرخ شوب بلا بر سرین بخت بر گیر آتی زمین این بارگران را
مسافری نرسید از دم کز پرسم گیر نو ده ساله میرو عجبی نیست باز بجاکی در گریبان میزنم یزد از عرش جولان میزنم از پی شش و نشاط بزم عشق طنه بر گبر و سلمان میزنم دیدم تنگ که را شرکان نبود سکه بر استلیم ایمان میزنم ملک فقر از تنگ تابوتم خوش است مرحبا بر سخاوت خلق مستان دارد کین جهان است که خسار بجهان دارد فکر ایام طلب لازم رویشین را داشت که سر نقیبت قدوه پاکان دارد وصف خوش تو جوهر تیغ زبان با تا ایدست راست رسد نامه عمل چون باد صبا از در گذار بر آید	که چیر سبزه کجا بر دوز جوان مرا این مایه سخت است که گویند جوان مرد لیک همچو غنچه خندان میزنم چون لب زخم دل صد پاک خود زخمه بر تار رگ جان میزنم چشم بی مژگان نباشد خوشنا پای بر خار مغیسان میزنم پای کلک را و معنی می روم پشت پا بر تخت خاقان میزنم بر سر از جوش قند رشک گلستان دارد گردن لها همه وابسته گیسوی تواند خنجر در موسم گل سرگوبان دارد	انامد و انالیه را چون شعر ول بیس سبکو دم چو فکر خوب بشتن خند تا باد و پنجهان میزنم سنگ آتش را نمی دارم بزرگ بر سر تیغانه پیکان میزنم بر دل دیوانه سورم داغ عشق دست جو دم موج حسان میزنم ای آخره قال ای ازین بتر بیت آهنگ دوست ام شریک اگر بمانم افتاد این دو صد عقد هر اکامل بپایان دارد نقشه بلبل جنت زندگنون مرشد ای پر گز نام تو درج دهان را مداح تو شدیم و بیفزودشان را ول حرفیکه از ان لعل شکر بار بر آید

در راه اتحاد نه بد میر ویم	ول	عسل زده از چشمه کوثر بد برای
کشم زیر فلک آه شعله زن تا چند	ول	تو میروی ز ما و ز خود میر ویم
دماغ و صومعه شیخ و برهن تا چند		بسان شمع بغانوس سوختن تا چند
ز خویشتن بد را همچو بوی گل عطر		بیا که طرح جنون در گریه و ازیم
فرده ای دل که در گسسته از پا افتا	ول	برنگ بلبیل شوریده در چمن تا چند
آختر از بام فلک طشت مسیحا افتا		کار دیوانگیم باز بصرا افتاد
حسن افرمان وای هفت کشور		ول
عمره دل کم نمود از وسعت کون		هر شراری که دل پر شور من بهر کشید
لبا بستگی است عقد کار تباه	ول	داغ ز اطفال خورشید جو شمر ستاد
زان بر تو ناگوار تر آید گناه		دشمنی است اختر خست سیاه
افروخته بر شمشیر روانه چرخ		ول
ول		بلبل بقیس از غم گلشن بفتافت
ول		ملتی از غم تیغ تو بسو داشتام
دل از ان بت نظری می نخواهد		کشته چشم فسون ساز ترا
بوسه را با لب گو یا گستاخ		شیشه است بجا را گستاخ
کز شک میفرودید بیضا در استین	ول	برداشتن ز کوئی کان دست خویشتن
ول		نازیم حسن سر نه دنیا له دار تو
زلف تو همچو سلسله می نالد از دم		مجنون فغان ز خیمه لیلی بر آورد
گر می عشق سوخت حاصل ما	ول	آتش شیشه است یاد ما
چه قدر نازک است قاتل ما		ول
بوصف چشم تو میگفت دستن گیس		ز بیدلان نرو و حسرت ز نظاره تو
انصیب دیده و ران از تو سرخ و خونی		که ز در و بود از جوهر آسمان گیس
نموده معنی از رخ اعیان گیس		ز چشم خوب تو مادر عشوه میخواند
و این قصیده نصرت بیت است		هر چه بد و حکم یک قصیده دارد و له شعر
سیل چار و بگشتی هست بوی از ما		ول
بیا غم موجه دریا و جوش جد طوفان		جله سوز نیست لازم صاحبان طبع
آمنادارم از لطف قیام با توانی را		

دیرین گلزار اکنون خاک گشت گرد و در فلک ادا داده اند ازین سجود و طواف و ایستادن	دیرین گلزار اکنون خاک گشت گرد و در فلک ادا داده اند ازین سجود و طواف و ایستادن	دیرین گلزار اکنون خاک گشت گرد و در فلک ادا داده اند ازین سجود و طواف و ایستادن
که در گلزار آمد نغمه مرغ سحر خیز تصنیع دیگرست در وی میگویی نظم	که در گلزار آمد نغمه مرغ سحر خیز تصنیع دیگرست در وی میگویی نظم	که در گلزار آمد نغمه مرغ سحر خیز تصنیع دیگرست در وی میگویی نظم
نصیح بزرگ با ده بزرگ بدین دست ناکی گل مراد درین بوستان سید	نصیح بزرگ با ده بزرگ بدین دست ناکی گل مراد درین بوستان سید	نصیح بزرگ با ده بزرگ بدین دست ناکی گل مراد درین بوستان سید
و نه خوانده ام و نه حسن از عشق و نه حسن گرچه خوش باشم کتاب حسن از فصل و با	و نه خوانده ام و نه حسن از عشق و نه حسن گرچه خوش باشم کتاب حسن از فصل و با	و نه خوانده ام و نه حسن از عشق و نه حسن گرچه خوش باشم کتاب حسن از فصل و با
بچین زیباغ فلک خوشتر یار کشود قتل دل شاعران گو یار	بچین زیباغ فلک خوشتر یار کشود قتل دل شاعران گو یار	بچین زیباغ فلک خوشتر یار کشود قتل دل شاعران گو یار
تراست همچو حسن آن سعدی خرم دل بهفت قلعه مینا قلند غوغا را	تراست همچو حسن آن سعدی خرم دل بهفت قلعه مینا قلند غوغا را	تراست همچو حسن آن سعدی خرم دل بهفت قلعه مینا قلند غوغا را
منم که گر فلک در دهنده هست من به نیم جو خرد قیسای علیا را	منم که گر فلک در دهنده هست من به نیم جو خرد قیسای علیا را	منم که گر فلک در دهنده هست من به نیم جو خرد قیسای علیا را
منم که جان بسجن میدهم بهر جهان فلک بود هیچ وزین ملکبارا	منم که جان بسجن میدهم بهر جهان فلک بود هیچ وزین ملکبارا	منم که جان بسجن میدهم بهر جهان فلک بود هیچ وزین ملکبارا
سپه بکنند ورق حرف ماندها تا را و دل داین قصیده چهل بیت اردو در بعضی اکابر دلی است و له شعر	سپه بکنند ورق حرف ماندها تا را و دل داین قصیده چهل بیت اردو در بعضی اکابر دلی است و له شعر	سپه بکنند ورق حرف ماندها تا را و دل داین قصیده چهل بیت اردو در بعضی اکابر دلی است و له شعر
ای سرو فونمال بهین انتظار ما شهید عشق ترا فرست طیش من	ای سرو فونمال بهین انتظار ما شهید عشق ترا فرست طیش من	ای سرو فونمال بهین انتظار ما شهید عشق ترا فرست طیش من
هر لفظی که هست بهام چشمگیر عشق خزل سرائی زندان تابکس	هر لفظی که هست بهام چشمگیر عشق خزل سرائی زندان تابکس	هر لفظی که هست بهام چشمگیر عشق خزل سرائی زندان تابکس
دل بنگار من شورش شباب در چه نقطه هست که محبت صد کت در	دل بنگار من شورش شباب در چه نقطه هست که محبت صد کت در	دل بنگار من شورش شباب در چه نقطه هست که محبت صد کت در
شور بهای بتان هم از ملکدان شما از بس که برای آنجنابان حال	شور بهای بتان هم از ملکدان شما از بس که برای آنجنابان حال	شور بهای بتان هم از ملکدان شما از بس که برای آنجنابان حال

از بس که برای آنجنابان حال و استقبال بر چیده نبوده آمد و چون اشعار ریخته اردو مناسب حال
این کتاب نیست لهذا از ذکرش اغراض رفت بگوشتاق آن باشد بیروان رجوع کند و بالله التوفیق

ابو العباس اسحاق بن برهم بن ابی بکر بن عکبان قاضی القضاة شمس الدین ابو ابراهیم بن ابی ابراهیم علیا
وسادات فضلا وصدور وروایان ودر چند مدرسه توفیق تدریس یافتند که مانند آن بر این غیر بصورت نیست وولایت
روزی هفتاد و پنج ساله و در روز دهم ربیع الآخر سنه ثمان مائه و در مدینه اربعین بدر رسیده سلطان آنجا که غلبه غلبه
برنج دالمدین حج بخاری را در سنه احدی و عشرین است ماز در اربعین شمس الدین بر خیمه انداخته و ساحت کرده تا پنج نفری او
وفیات الاعیان از اکبر مصنفات است این کثیر در تاریخ خود گفته من تتبع کتاب هذا تصفه یعلم احواله واطواره و متعلقاته
وکان یسئل الی بعض اولاد الملوك ورفیه اشعار الفقه و هو الملک سعود بنی بختی صاحب حماة و کان قد تمهده و کمر
هزین البیتین لیلۃ الی ان اصبح نظ

انا و الله ما لک * ایس من سلاطین

اواری القامة لیلۃ فتدا فامت قیلۃ

تثقلوی والد یاربعبیدة فخیل لی ان الغواد لکرمضا

فاوحشتم لفظا و انستقمضه و قد کان له شعر رائق و نظم حسن و محاضرات فی فایة الحسن انتهی و باجماعی از

خاندان عالیشان است و اربعین شهری است در عراق بر شامی شرقی از نهر و جلد قریب بموصل و در غیره متناوبه و سالی یکبار

سید علی ترجمه وی باختصار در حسن المحاضر آورده و گفته نوید طوسی او را اعیان دایره و تفقه او بر این یونس بن شیبان

که بار بار دیده و در سر سکونت رزیده و نائب قاضی آنجا مانده بعده بالاستقلال قاضی شام شده و ده سال آنرا سر آنجا

بعده معزول گشته بمصر رفت سالها نشین ماند و باز بقضای شام منصوب گشت در عر گفته کان بر او کیا اخبار یا عارفا

بایام الناس مات فی حجب مستحدمی و ثمانین سنه مات باو بسکال هون سعدا سلمان البلیلی بالظاهر البصری رحله

حمید طویل راوی است از وی اهل عراق روایت دارند صاحب ابو جعفر منصور و قبل خلافت چون می خلیفه شام بر

نزد او آمد منصور او را محجوب ساخت از بمنظر روز بلبوس جام او شست و بروی او آمده سلام کرد منصور گفت

چه آفته گفت برای تهنیت امیر منصور فرمود که زود بنشین بر سرید و بگوید که وعیفه مبارکبادی تو ادا کردم و بار دیگر نیائی

از من برفت و سال آئینده باز آمد درین وقت نیز باز نیافت مگر آن مجلس عام شش چون بروی او آمد سلام گفت منصور گفت

چگونه آمدی گفت شنیده بود که برای عیادت آمده ام فرمود زود بنشین و بگوید که وعیفه عیادت ادا کرده شد باز نمود گویی

که من قبیل الامر از من علم قابل باز آمد و بطریق سابق در مجلس عام رسید و عیفته گفت چه آمده گفت از تو دعای حاجت شنیده ام

برای آموختن آن آدم گفت دعای من حاجت نیست زیرا که هر سال از خدا میخواهم که تو نزد من نیائی و حال آنکه تو می آئی و او را

و قتل و حکایات مشهوره است و لا تشکک بحدی عشق و مانده بوده و وفات در سنه ثلث و اثنین قبل سبع و اثنین و اثنین

اسم علم است و تان بتشدید سیم نسبت است بسوی سج من محل او یعنی روعن فردش و بصری نسبت بسوی بصره است که از

شهر مدین عراق است فلین بلدة اسلامیه است عمر بن الخطاب که در سنه چهارده از هجرت بر دست عقبه بن خردان با او کرد

و بنیاد نهادن ابن قتیبه در کتاب ادب الکا تب در باب تاثیر من اسما و البیاد و گفته البصره الحجاز الرخوة فان خذوا الهما قالوا

البصر کسر الباء و انا باز و فی البصری لذلك البصر یعنی الحجاز الرخوة قال فی الصحاح کذا فی و فیات الاعیان مختصا

از آن صفتی که خلق را با هر	ایمان از وقت که در دنیا با هر	دوست است که گوییند عالم	و بر سر هر آید پسر مسلم
و هر دو خلقی که این گونا	بگفتی احدی شد جنت تمام	یا و هر کس که آمد از کعبه پیش	نموده راستی با وی بی شک و گمان
سرایا هر بل کان هر دو	خدا که در م بهر جان هر دو	بجست صفتی که صبر و پیکار	بجز ز خدا و محض این حق

این آخر با هر سطور دو بار ایشان را بخوابید یکبار در بلد قنوج و در صفر سن که کسی میگویی صاحب بعد طری در آن
از سفر بدو تمامه نشسته اند و در میان مردان و پوینان نشسته من خوشی این بنی که پدر اندیده بودم از وفات زنا خانه
بیرون شتافتم می بینم که بالباسی فاخر و جمالی با هر در جانی نشست خود جالس اندیش رفقه سلام کردم و نمود و بشستم دست
بر سرم گذاشت پرسیدند چه میخوانید گفتم که آنکه خدا فرودند شاهاش حق تعالی و علم و عمر شایسته کن از این و از شوق طلب علم
خود بخود دراز و یاد شده و تاکید و دست کسی شغل آن بهر شغل غالب آمد آنکه هنوز باقی است در بدنی علما با هر دیگر در
بلد بهر حال دیدم که گویا در سجده نماز گذارده و در قریستانی که متصل مسجد است برای زیارت مسلمات فاتحه خواندن رفته ام
چون باز آمدم بشستم و مال دینی فراموش نمودم برای گرفتن آن باز مراجعت نمودم می بینم که قبری شش شده شخصی فریاد تمام
چون عمر از ارباب تهر بیهوش شده و خواسته نشست مرا معلوم شد که پدر من اندو از تنگناختن گور خونی بدل آمد مرا گفت من در او
کاری بکنید که در آخرت بکار آید و خودم که بهر آن کار کردم است که از ترس خواب بیدار شدم از آن باز خود و او را هیچ صلا
و روح بیشتر از آنچه در آن بودم می بینم و روح با هر آخرت و قلت و استیغلی خاطر بکار و بار دنیا را و ترا حساس می نمایم
اللهم یدعیا فیو بار بانشاء لی فی الذی یا و الاخرة قوفی مسلما و اکتفی بالصالحین انتقال حضرت ایشان در بلد قنوج
بر عرض می و در صبح روز بخشنده بنده شش و تسبیح ما تین و الف اتفاق افتاد طول مرض یک اسبوع پیش نبود در مرض مسلم
مکتوبات استاد گذارند و نوافل شسته و کمال همداری و تلفظ شما تین جهان فانی را پدر و کوندا نایب و مبالغه
را چون ایشان را خجلا و الدافیه الفقی خاص و محاسنی بود و اما جبه که صرح روی گل سیر ندر یکم و چهار آخر شده
و پنج ساله بودم که آن بر مرمت از سرم گذشت و گرد می بر مرمت و کین حق تعالی تربیت این ماهر افتاده و محض فضل خود تراز
کسانی فرمود که پدر بر سر دارند و دولت در بر من و انهم بیکه که بیافای و ویدک حلالا نمیدی و ویدک حلالا فاعنی حیا که گویا
بمهور آمد بلیه

ای خدا قربان احسانت شوم | این چه احسان است قریات قوم

آدمم بر اینکه بعد انتقال نماز جنازه که تمام اهل بلد در آن وجود بودند و محله شیخ پوره قریکین سکونت و قطعه منتهی که ایشان
با خود و حلال فرمود است و در روی و نماندند و کوندا بحد تاسف نداری برگزیده فردگر یان چکر زمین کشا و ند
و ان کافن هنر و و نماندند درین هنر و تنها آسوده اند و زار و تیرک بباری الدنیا هنر و الاخرة بعد وفات
مناسبت حسنه صلهای وقت در حق ایشان دیده اند و بر احوال ارام ایشان و قبر خورده و ما و ملک علی اند و نیز بر و کو
سید امین الدین جالبی سوزی تاریخ وفات ازین کلمه که در حدیث شریف واقع است و در و نماند و سلام بر این و ما و ملک علی

حرف الباء

ابو الطاهر بركات بن الشيخ ابی اسحق بن ابراهیم بن الشيخ ابی الفضل طاهر بن بركات بن ابراهیم بن علی بن محمد بن احمد

بشیر بن علی بن محمد بن قاسم	الاکل من لا یقتدی بالینه	فیقتله فی غزاه عن الحق خاتمه
محمد بن یحیی بن عیسی بن قاسم	سعید سلیمان ابو بکر خواجه	بجواب فتوی هر زمانه بسو

معرفت ایشان بسیارست ذکر کردیم و الا شهرت ایشان غنی از ذکرورین مختصرست همچون فتوی ابدی صاحب باین
 بهیت کس خاص شده و بدان شهرتند ایشان را فتوی سمعنا سید و با آنکه در عصر ایشان جماعتی از علمای
 آن عصر فی حال بن محمد اسد بن عمر و اساتذش موجود بود و لیکن فتوی برای همین جهت کس بود و قال فی الخطب بطریق
بهاء الدین ابوالحسن بن علی بن پرتیه اسد بن سلامه الانی المعروف بابن البحرینی فقیه قمری محدث بود و در عصر پیشه
 از وجهی فی ستمه تسع و خمسمین منس ماته و بر شاطبی خوانده و با عراقی و شعباب طوسی و ابن ابی عمرو بن عتقاره
 و از صفای ابن عساکر و ابن طاهر سلفی سماعت نموده این ابی عمرو برای او این عبارت نوشته است ما شئت عنی
 علم الولد الفقیه الامام بهار الدین فقه المدونه و عدالت رایت تمیز و من بین ابنا جبهه قشربا بالکلیسان الی الخ
 و در کتب معتبره فی مائه و کل الی طلبه و تهرت الی یار سته شیخو العلم بالمدینة الحسنة مات بمصر لی عشر ذی الحجه سنه تسع و اربعین یست

حرف التاء

ابوالقاسم تمام بن محمد ابی الحسن بن جعفر بن حمید المملی الرازی الذی شقی صاحب الفوائد فی الحدیث و رسته
 ثقیف و ثک ماته پیدا شده پدرش نیز از حفاظ بودی از پدر خود روایت حدیث کرده و هم از مشتمل بن سلیمان طرطی
 و احمد بن محمد قاضی و حسن بن هلمت حضاری و ابویسویون بن راشد و دیگر علای اخباری از حدیثین علم نموده و از
 ابوالحسن میدانی و ابوالعلی ابو ازلی و عبدالعزیز بن احمد کتانی و احمد بن عبدالرحمن طریقی و دیگر محدثان عمده مکنه و مستفاده
 بعمل حدیث آشنا بود و در معرفت رجال همارت تمام داشت و در حفظ حدیث و جمیع خیرات و محاسن ضرب المثل
 زمان خود بود و در حدیث شایعین حافظه تراوی گدشته بیوم محرم سنه چهارصد و چهارده بمرد و رحمه الله

حرف الشاء

قاضی شفاء الله بانی از اولاد شیخ جلال الدین کبیر اولیای حشمتی اند و نسب ایشان منتهی میشود و جعفر بن
 ارضی اند و در علوم عقلیه و نقلیه تبحر تمام داشت و در فقه و اصول بکمال تبحر و اجتهاد رسیده کتابی بسو طبع و فقه بابیان نموده
 و در کتب معتبره بن اربعه و بیست و یک کتاب تألیف نموده اند و آنچه نزد ایشان اقوی ثابت شد آنرا در اوسال بعد از کتبی
 باخذ الاقوی تحریر فرموده و اصول نیز مختارات خود نوشته اند تفسیر طبرانی جامع اقوال تمام فی غرر بی تاویلات جدید
 کبر و لطیفه و حلالی ایشان از سید افاضیای نبی نوشته اند و رسائل و تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد اهل ثانی
 شیخ احمد سرهنندی نگاشته صفای هر حق و جود طبع و قوت فکر و سلاطین علی ایشان اندک الوصف و در طریقه از شیخ محمد باقر
 از این سرعت و شوق و حصول تمام سلوک در پنجاه و دو سال تمام رسانیده پیرده سال بود که از تحصیل علم ظاهر فراغ یافته بخدمت
 میرزا باقرخان رسیدند و بزرگان ایشان تعجب و علم اهدی شدند شاه عبدالعزیز محدث دهلوی ایشان را بیهیقتی قوت سفند
 در بیان تحصیل سی صد و پنجاه کتب بواسطه کتب تحسین و باطن خود و در زمانات از شیخ جلال خود و شیخ عبدالقادر جیلانی

و انشد له ايضا عفا الله عنه نظم	فاسمح ولا تستوف حثك كله	و ابقى فلم يستقص قط كريم
ولا قبل في شيء من كلامه و اقتله	كلا طر في قصدا لا مولى و مدمر	و ذكر له اشياء غير ذلك بود و عمر خود
مشابه ابی حمید قاسم بن سلام در علم و ادب زهرو بر و در تدریس قریب غیر از انشا و اوست نظم		
سادت حیا قدر الناس کا هم	فانما انت في دار العداوات	من بیدار می من آمدن سوفی
عاقلیل نذیرا للندامات	ولا تعلق بفیر الله في غواب	ان المعین کافیاك المهیما
درستان احمد بن محمد بن علی صاحب تصانیف غیریة فقهیه در کتب معتبره از ابن الاعرابی و در بغداد از امیرعلی بن محمد بن جعفر		
و دیگر طایفی آن طبقه اخلاص کرده و در بصرا و ابوبکر بن اسد و غیره از ابوالعباس احمد بن محمد بن حبیبیت حاصل نمود و ابوحامد بن محمد		
و کرایمی ابونصر محمد بن احمد بنی از وی اخذ و روایت نمود و اندامات او بیشتر در غیثا پور بود و در همان شهر مشغول		
بتصنیف شد و شرح اسماء الله الحسنى و کتاب الفکر و کتاب الغنیة عن الکلام و امله و غیره فلک تصنیف کرده لغت از ابو محمد		
و فقه شافعی از ابوعلی بن ابی حمیر و و قائل اند که در میل نظم هم داشت این شعر از اوست نظم		
ارض للناس جمیعا	مثل ما ترضی لنفسک	انما الناس جمیعا
کلهم ابناء جنسک	فلهو نفس کففسک	ولهم حرس کحسک
انتی یوقش در ربیع الاول سنه ثمان ثمانین و ثلث مائه بمیدیه بخت بوده و بخت بضم و حده و سکون بین جمله		
شهر بخت از بلاد کابل در میان هرات و غزنه کثیره الاشجار و الانهار بختی نسبت باوست و خطابى نسبت بسبک		
هدا و خطاب ست بفتح غای مجمر و تشدید طای جمله و قبل انه من ذریة زید بن الخطاب فنسب الیه و الله اعلم		
حرف الحاء		

خارج بن یزید بن ثابت الانصاری یکی از فقهای سعه مدینه منوره است و تابعی جلیل القدر زمانه عثمان بن عفان رضی الله عنه در یافته و پدرش زید از اکابر صحابه است و در حق وی آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم فرموده افترسکم وفات خارج در سنه تسع و تسعین و قبل مائه در مدینه بوده محمد بن سعد کتاب اقدی و طبقات آورده خارج قال ترا فی المنعم کافی بنیت سبعین و بیته فلما فرغت منها تدهورت هذه السنن سبکون تتفککتمه ایس بین الی و غیره از وی نقلی ابو القاسم خلف بن عبد الملك بن سعد بن بشکوال بن یوسف الخزرجی الانصاری القطری از علمای اندلس است تصانیف غیری و دار منبرها کتاب الصلوة و آن فیل تاریخ علی اندلس است تصنیف قاضی ابوالولید عبد الله المعروف بابن الخضر و در وی خلقی کثیر جمع کرده و او را تاریخ صغیر است در احوال اندلس در وی هم تصور نگرده و کتاب النجوم و المیهما در وی اگر کسی که در حدیث بهرم آمده بود کرده و معین نموده و فیج آن بر منوال خلیف بغدادی بر کتابی که برین اسلوب است که در حدیثی لطیف است در وی ذکر او یان و طای از امام ملاک بر ترتیب حروف هم آورده و شمار ایشان بهشتا و سبکس رسانیده و مجلدی لطیف است موسوم بکتاب المستغنیین یا الله تعالی عند الحاجات الحاجات لکنه علی السجانه بالربعات و الدعوات یا سیر الکریم لعمریه الاجابات الکرامات او را غیر از این یک تصنیف باینیه است ابو الخطاب بن جلیته

از خارج خود برین بشکوال نقل فرستم کوی از ان ایست معلوم درسته اربع و شصت و پنج ساله فارغ شده و مولدش روز و شنبه
 یازدهم ذی الحجه سنه اربع و شصت و هجده و وفات و زوجه اش شصت و هشت ساله و در میان من و صاحب من شصت و هشت ساله و در میان من و صاحب من شصت و هشت ساله
 و همان روز بمقبره ابن عباس نزدیک قبر محمدرضا بن موسی بعد نماز ظهر رفون شد بشکوال بقع موصوفه و منم کادست قال المبرقع
 اتفقه سی صلاح الدین خلیل بن محمد عبد الرحمن المصري ولد سنه ثلث و ستین فی سبع مائت و عینی
 بالفن و خرج و صنف مات سنه احدى و عشرين و ثمان مائت ذکره السیوطی فی حسن المعاصره *
 ابو عمرو خلیفه بن خیاط بن ابی حمزه خلیفه بن خیاط الشیبانی البصری المعروف بشباب صاحب الطبقات متعلقا
 بتوابع و اهلهم ناس عزیز و محقق بود محمد بن اسماعیل بخاری کتب و تاریخ خود از وی راوی است و هم عبد الباقی بن الامام احمد
 بن حنبل ابو یعلی الموصلی حسن بن سفیان السمری بود آخرین وی از سفیان بن عیینه و نیز پدر بن یعلی و ابی داود طیالسی
 و درست بن حمزه و طبقه ایشان راوی است و فاش در بر و منان سنه ثلثین و ثمان مائت بوده و ابن سحر در جمیع شایع الاثر سنه
 ثانی و سی و فیصل است از سعید بن ابی اسفندیار جعفری نسبت است بسوی حمزه بن محمد بن سکون صا و منم فاجبری که بدایع را
 را که سر کنند و شایع شصتین محمد و ابی موصوفه است و در وجه تعلیق وی بدان اختلاف کرده اند که کدام معنی است

حرف الدال

ابو سلیمان داود بن علی بن خلف الاصبغانی الامام المشهور المعروف بالطاهری زانتهنک کثیر الوریع بود علم از آن
 بن ابوبکر و ابی ثور غیر که گرفته و بود اکثر التصبغ برای امام شافعی بنی الدعنه و در فضائل او شمار وی و در کتاب
 و بود صاحب سبب و نقل و جمعی کثیر تابع او شده و آثار اظاهر به خوانند و پسرش ابوبکر محمد بن محمد و بود ذکرش خواهد آمد
 ریاست علم پیدا و بدو منتفی شده و امام اصحاب الطاهر است ابو عبد الله محمد بن علی گفته نماز عید الفطر و جامع مدینه گذارده
 گفت که برداؤد بن علی در ابرم و تمنت دهم چون آدم و هری و طبیعی نهاده بود که در وی برگزای بنده با و صا در آنجا بود
 سبار که با گفت و از حالش عجب کردم و دیدم که بجا نمی آید و در دنیا است خبری نیست از نزدش برآمده بر مردی احسان و دست
 او را چوانی میگفتند و آدم بر نهاده و از خانه برآمده و گفت چکار است گفت نمی است گفت بفرماید گفت در چو شاد داؤد
 بن علی است و در دنیا و علم میداند و شما کثیر الصلاه و الرغبه و در خیر است و از ایشان خاقل بوده اید و آنچه دیده بودم حکایت
 گفت داؤد و خلق است اشب هزار دینار نزدش فرستادم تا بدان استقامت در امور خود کند آنرا باز گردانید و غلام را گفت
 بگو و اگر دلم ششم قوم را دیدی و چه چیز است مرا خبر رسانید که این را خبر ستادی برین را خبر تعجب کردم و گفت در ابرم بسیار دیده
 من آنرا می برم و مرا بداد و غلام را گفت که کینه کنیز را دیگر بیا و گفت این از طرف من است این بجنایت قاضی است
 بهر دو نفر گرفت آدم و در کوبیدم و داخل شده و منی ششم در ابرم پرورده پیش او نهادم فرمود این جزای کسی است که شما
 اسیر از خود گردانید بنهار امانت علم در خانه دارم و بروید که مرا باینجا حاجت نیست محال گوید بر ششم و دنیا و نظر کن
 سخت تحیر و منیر در آمد و بر جانی را خبر کردم وی گفت من این در ابرم را برای خدا پرورده ام حالانکه شام شاد را دل بر خفا
 آنرا صرف نمایم گویند در مجلس داؤد و هر روز چهار صد صاحب طایلسان خضر حاضر میشدند و استفاده و استفاده میکردند

[illegible]

بسیار است معنی آن ایجاب می نمود صدر صفات است که هیچ فائده باشد و ظاهرش آنست که بحدوث و قیام
 آمده و بحدوث و قیام جز یکبار بر استغنی نیست و این ظاهر اگر چه بعضی غیر محتمل السوال نباشد و باید که آنچه سوال کرده
 نیست پس از چیزی که کلام شارح محتمل است پس ایشان را بجاست چه در این باشد و برای این ایشان از
 سوال کرده روی قرآن فرود آمد و هیچ وجه نبود و چون از سوال نهی کرده شد معلوم شد که سوال ایشان فضول و خارج
 از مآل کلام بود و سوال بود از آنچه کلام محتمل آن نیست و چون این معنی معلوم شد و شک نیست در بودن کلام در یکبار
 ظاهر نفس پس این معنی معلوم گردید که ظاهر در تعبیر معنی خود و بعضی است و تکلیف بدلول ظاهرش تکلیف بدلول نفس است
 بغير فرق تا آنکه سائل بقول خود که در هر سال است گوید این سوالی بحدیث و تفسیر است و نگنج در دیگر یکبار است کرده و این
 ظاهر است بدون ترمیم و جمله تعالی حسن توفیق استمال این احوال است که در این منع سوال بعد از صدر و کلام ظاهر در
 معنی خود ظاهر نفس است معنی الله علیه و سلم و در واقع شیهه محتمل میگرد و بسیار است که همان مآل احتمال کلام برای سوال بر اکثر اهل
 و شایسته شود و جای آنکه بدسترسین چنین هم بدنی و از ظاهران خاطر داشتیم تا آنکه حق تعالی با اوامر جلایه الامر بر داشت و از حد
 و حق نمی نماند که تفتیش و نظر در کلام را حکم سوال از آن کلام است و چون معنی شد نماز سوال واقع در کلام ظاهر و معنی خود
 بقول خدا تعالی لا تسئلوا ایشان سوال نکرد و بودند مگر از قید زائد که مذکور نشده و آن قول ایشان است که در هر سال
 پس معنی کرده شدند از محض قیود کلام مطلق صادر از شارح معنی الله علیه و سلم تا آنکه موافق تفسیر امام ایشان باشند پس
 این تفتیش ایشان کاری است که قول تعالی آن تکرار کلمه تسؤل که شامل در دست یعنی اگر متبدل شود شمارا بسبب این
 تفتیش قیود و زائد بر کلام معصوم معنی الله علیه و سلم بغير حاجت مسکننده موسوی آن ناشی از کلام دیگر آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم هرگز تنگ کند بر شما و اسیر را که مباد بود از اطلاق کلام ظاهر فی المعنی موسی صلی الله علیه و آله و سلم و شما
 از تابان نبی الرحمن بعوضت بالسمه پسندید معنی الله علیه و آله و سلم و که ام سوره غلظم و اشنع تر از این نباشد
 و این حدیث در میان ما و شما و سایر اهل قرآن و اوضح من الایلی است معنی کلام الدواست و معناه مبادله توفیق و حرف الدال خالی است

حرف الاء

ابو عثمان و بیضاوی بن قریح معنی الاء الملقه المعروفه بریده الرانی فتیله اهل مدینه است جماعتی از صحابه را در یافتند و از
 مالک بن انس گرفته او سخن بسیار کرد و گفت ساکت در میان نأتم و اخر من است روزی و مجلس خود تکلم کرد و باین
 آمده ایستاد و قوف کرد و بیسگمان کرد که مگر کلام وی او را خوش آمده است گفتای اعزای چیست بلاغت خوشنیت
 ایماز با اصابت معنی پرسید یعنی چیست گفت آنچه تو آتی امروز بریده نخل شد سوار بن عبدالله گفت ما رایت احد العلم من
 بریده طرانی گفتند و لا احسن این میر بن قال لا باحوال بود در مدینه سخن ترا زوی برای استخوان یگان بران خوان خود چهل نذر و هم
 صرف نمود و فاش کرد دست و تکلیف قبل نشین و مانند شهر را شمشیر بارش انبار بنا کرده سفلح اتفاق افتاد و زیر که
 در آنجا سکونت داشت بعد با نیان نقل کرد و نام مالک فرموده تا بریده مرده حلاوت فقر رفته ذکره ابن خلکان
 رابع ابو یوسف یحیی بن عبد الجبار المؤدب البصری صاحب الماشافعی او کی اگر کتب شافعی است شافعی در حق او گفته هیچ روایتی و نیز گفته

آب و محمد از زیاد بن عبد الله القیس العامری بن بنی البکاء راوی سیرت اشعرت علی علیه السلام از محمد بن اسحق
 و از وی عبد الملك بن شام روایت نموده و ترتیب داده بکافی صدوق ثقفی و بخاری از وی در کتابهای مجمل و مسطور و غیره در نسخ از
 کتاب خود تخریج کرده اند و هم بخاری در تاریخ از وی که گفته اند که گفت زیاد و اشرف بن ابی یزید بن محمد بن اشعرت و از وی که گفته
 لقمان بخاری که وی گفته زیاد علی بن شرف بن محمد بن اشعرت این هم است و کتب دیگر گفته و هر یک گفته آن موافق با کتب است
 و اگر و کتب او را می باشد یک و بخاری از وی که گفته تخریج نمی نمود اگر چه یک حدیث باشد و در مسلم چنانکه از عمار
 ابو یسب رمی شعیب و او را یک و تخریج نموده اند و نه از ابان بن عیاش بن یسب رمی شعیب او را یک و زیاد
 از اشعرت راوی است از وی احمد بن حنبل و غیره و قاتش در سنه ثلث و ثمانین و مائت بوده و در کوفه و اندلس
 ابو عبد الله زیاد بن عبد الرحمن بن یزید الحنفی الملقب بشطون از اولاد حاطب بن ابی بلتعنه صحابی بدری است
 اولی که در سبیل امام مالک را ندانست و او را دوست و دو بار بقصد استفاده بخودت امام ولت نمود و در نه و در روح
 مستغنی از او بود و میر شام رئیس قرطبه و او را تحلیف قضای قرطبه و او و سیار ترک خود وی را بخیرت شام گفتش
 مردم مثل او میشدند که رغبت نیا از عالم بدر میرفت بعد از زیاد را تسلی نام نوشت اما آن نو که دیگر را تحلیف بن محمد بن
 پس بخاند خود رجوع کرده مشغول افتاد و علم حدیث گشت از عمار بن یسب که روزی از شام بر بعضی از صاحبان خود
 در غضب شد زیرا که یکی وقت چیزی بغایت کرده و در عرض نوشت که زانی پس فرمود که دست او را بر بند زیاد در آن وقت بخاند
 حاضر شد و گفت که حق تعالی توفیق صلاح و نیکی و دایم را من از امام مالک حدیثی شنیده ام که گفت فرمود اشعرت علی علیه السلام
 من کفرتم فایقاید علی افتاده ام که قد بر این امانا الی یوم القیامه بخیر شنیدم این حدیث ثوران غضب شام فرو
 و گفت قسم بخور که این حدیث از مالک شنیده زانکه گفت و اند من این حدیث شنیدم این مالک شنیده ام شام از من آن حدیث
 در گذشت و خود نمود و از وی تعول است که روزی یکی از پادشاهان آن یار برای او نامه نوشت زیاد بخواهش نامه کرده و فرستاد
 پرسیدند که این پادشاه چه نوشته و شما چه نوشتید گفت درین نامه پرسیده بود که هر دو بلامیزان قیامت از چه چیز بخورید
 از زریا از نفوس نوشتیم حدیث مالک عن ابن شهاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من حسن سلک
 المرء ترک ما لا یغنیه و قات زیاد و در سال وفات امام شافعی است یعنی سنه دو و صد و چهار و در وفاتش در بستان الخمدین

حرف السین

آب و کر سکه بن عیاش بن سالم از ابی طلاس الی الکوفی از ابی جریث و علی بن شاه و یکی از یهودیان قمرات از عاصم
 مولای مهمل بن حیان صاحب بود و قیل اسم کتیه و قیل شعبه و اندلس از وی هموی است که چون در جوانی مرا صیبتی می نمود
 شکایتی میکردم و گریه میکردم و میان بهت اند او را می شد اعرابی را بکنایه دیدم که می گریه و می گوید نظم
 تحلیل عوجا صمد و مرال و احل و ... و حزوی فابکیا فی المناکیل العلل الخلال الدمع یعقب راحه
 من ... فی عی البلال ... پس دیدم که گشت گفتند و الرمه است از ان باز چون مصاب میشدم میگفتیم
 و راحت می یافتیم پس گفتم قاتل الله الاعرابی ما کان البصر و قاتش در کوفه سنه ثلث و تسعین و مائت و شصت و شصت

و بنابر روایات مسلم است و از وی نیز می روایت می آید که از اکابر روایت دارند و مستقیماً چون نزد این سبب آمدی و او گفت
 نزد سلیمان بن بسیار بر روی او حکم کسی است که امروز باقی ماند و قاتلش در دست تو است و عتبات بوده و میرفتا و ده سالگی
 ابوعاصم سلیمان بن هران المعروف بالاعش الکوفی الامام المشهور عالم فاضل ثقة است پدرش از بزرگان بود و بود
 بگوید قدوم آوردنش حاصل بود و عیش و رینجا و از او بعضی گفته اند وی معروف به عین غنبت کوفی است وی متعارف با
 و انس بن مالک عیده و با وی سخن کرده و لیکن سلیم بروی ننموده و هر چه از انس روایت میکنند سر نیست از همان پیش از آنکه
 و حدیثی را صادر از عبداللہ بن ابی اوفی روایت نموده که بارها بین یارید و غفیان و ثوری و شعب بن الحجاج و خص بن غفیان
 و خلقی اکثر از ابو جریل از وی برآوی است لطیف خلق طراح بود و روزی صاحب عمر شتر برای سماعت نزد او آمدند و از خانه بیرون
 و گفت اولاً ان فی منزلی من ابو الفضل الی منکم ما خرجت الیکم و اودع بن عمر ما کما و اودع کتبه بنگونی در نماز پیش ما کما گفت لایا
 علی غیر خود گفت بنگونی در گواهی ما کما گفت تعقل مع علی بن کونید نام ابو حنیفه برای حمایت او آمدند و خبر شست چون
 بر پشت گفت من بروی که گوی که در کتف من تعقل علی بن کونید نام ابو حنیفه برای حمایت او آمدند و خبر شست
 سنگ آمد و سواد خود گرفته ایستاد و گفت شفی السدر یعنی کرم با العافیه روزی نزد او گفتند که آنحضرت فرموده است من نعم
 قیام اللیل الی الشیطان فی لیل و گفت چشم من عیش نشد مگر از بول شیطان در دوزخ من توانا و بسیار است ابو عاصم و یحیی بن
 هشام بن عبد الملک بوی نوشت که اکتب فی مناقب عثمان و مساوی علی عیش قرطاس گرفته در دهن گوسفندی بداد
 و رسول و گفت گوای که ابوبکر کتاب تو این است می گفت خلیفه سوگند خورده است که اگر جواب نیارم مرا قتل کند گفتندی
 اباحمد این رسول بپار را نجات دادنی است چون صاحب بسیار کردند بعد از رسول نوشت اما بعد از امیر المؤمنین لکان انما نشان خلق
 مناقب الی الارض ما فتنک لکان علی بن ابی طالب و مساوی الی الارض ما فتنک فعلیک بنو امیه و فتنک و السلام
 بنو امیه و فتنک و قبل یوم قتل حسین علیه السلام روز عاشورا است احدی و تین بوده و پیش و هر که عصبانیت خود و دل او فتن
 و قاتل و دین نهان را بعد از ما است قبل سبع بل ثمان و قبل تسع زائد و در قید است و گوش و قاتل و در قید خود که فتن
 بر آمده خال افشاند و گفت و فتن مسکنه و دنیا و فتنم و الی علی علیه السلام از رستاق بی و در حال و فتن و اول اصحاب علی علیه السلام
 ابو داود سلیمان بن الاشعث بن اخطی بن اشریه از وی استانی یکی از خلفاء حدیث و علم و دلال و دست بردار
 از نسک و صلاح بود و طوفان بلای و در عراق قدیم و در سانسید و شامید و در مصر و در جزیرین نوشته سنش کتاب قدیم است
 که در بغداد تالیف کرده و اهل آن نامیه روایتش از زینب و او را بر امام احمد عرض کرده و امام احمد تراجید و تحسین گفته از وی روایت
 که با صد نفر از حدیث رسول صلی الله علیه و سلم در قید کتبت در او رم و من خود از ان برآوردم و در ان کتاب چهار هزار و شش
 ایراد کردم که صحیح است یا معارب و در سببی اختلاف است ابو اسحق شیری از او را در طبقات الفقهاء بنویسید یا امام احمد
 شمار نموده و بعضی گویند شافعی بود و ابراهیم حرلی گفته چون ابو داود و کتب السنن تصنیف کرد حدیث برای او شل حدیثی را
 علیه السلام نرم و آسان گشته حافظ البیضا بر سنی این را نظر کرده و گفته **نظ** ان الحدیث و علمه بکماله
 الامام اهلیه **ابو داود** مثل الذي لان الحدیث سبکله **الذی** اهل زمانه داود

گفتای خوق و طرب از محبت یاران دلجو و ندیمان گلبویچید ایشان را با آن همه پیرانه سال که در آنوقت شصت
 خواهند بود و فوق شعرو سخن فداق جوانان عاشق تن بودیم خود سخن در فارسی و عربی و اردو و سوزون میگرد
 و هم کلام دیگر سوزون بلبلان گوش می نمودند آرزو ده مخلص باشند و مقتضای آن همیشه از فوط عشق و دل و محبت آرزو
 خاطر شفته طبع گریان بریان می بود و غزلهای فارسی ایشان آثار الصنادید تاریخ دلی می گوشت اشعار پخته اردو و زنده کرده
 گلشن چهار سطور در زمانش غزل می گوشت و آواز می شنیدند هر که غزل می شنید از زبان ایشان می شنیدند
 وی سیدان که محکم است انشا و شعر و دیباچه و سحر این چند بیت از کلام ایشان پس سفید خاطر فاتر مانده است نظم

و کنا لقصنی بآن وقت د تالفا	علی دو حنقی است لاد و اینک	بغنیها ماصدح الحام مرجعا
و یسقیها کاس السحاب مترعا	سلطین من خطب الزمان اذا ک	خلین من قول الحق اذا سعا
فقا رقی من غیر ذنب جنیه	والقی بقلی حرقه و قوجعا	عفا الله عنه ما جناه فاننی
حفظت له العهد القدير و ضیعا	ول	خواهم دم دعا بد عا تا گریستن
شد بسبکی اثر بد عا تا گریستن	از اشک یزی منزه غالی نشد دم	خواهم چو زخم از همه اجزا گریستن
وامه اگر بید قدی گریه ناروست	بازار چه روست از پی طوبی گریستن	رسوا شدن چو برق بود با طیبید نم
ای ابر یا گریستن ما گریستن	در عیش بقیارم و در غم به چیتاب	خندیدم شیه بود با گریستن
دل راه پیش خنده من خون کند چدل	بشکافدم جگر قلم آسا گریستن	سوی بزن که ترکم ابر بجا را
ای وید منا کی بدر اگر گریستن	ای دل بیا که خاک کنم ابر و برق را	از تو بخون طیبیدم از گریستن
ول	ز ابد بیا و موت شیه دل عشق بین	این موت را نزنم کی جاودان رسد
طوبی لک از لاک رحمت خود بگوشت	هر دم ندای ارجی از آسمان رسد	غالب مصرقی و مومن جز ایشان رسد

در هیچ ایشان قصائد و اشعار بسیار است و فضلا می عصر و کلام ایشان سر بلند دارند و خلق کثیر فاخته فراغ در حلقه
 درس ایشان خوانده اند و مردم بلاد و در دست بعد تحصیل و تکمیل علوم متداوله و فنون رسیدند و خدمت ایشان رسید
 یک و سبق یا مختصری در علم خوانده فراغ حاصل می نمودند و در تحصیل اهل فضیلت معدود میشدند و تصانیف ایشان
 اقل قلیل است و قوی با ایشانند اشعار اکثر عمر در رسید و اگر که شسته منتی المقال فی شرح حدیث لا تشبه الرجال
 والد المنصور فی حکم امرة المفقود و اوجوب کثیره استغناات از ایشان یادگار است و تفسیر و قوی که در تفسیر احدی و
 و تاثیر فی الف از خدمت ایشان جدا شد بطاقت سند ثبت مر این عبارت لطیف فرموده ترکوی سیدیدین حسن صاحب
 ذریع سلیم قوت حافظ و نجم درست و مناسبت تمام با کتاب مطالع الحجج و استعداد تمام دارند و عجب کتب عقول سمیه از منطق
 و حکمت و از علم دین اکثر از تجاری و چهری از تفسیر رضای و فقه و اصول و عقائد و کلام و عربیت از تفسیر کتبا بنو نود
 و مستعدانه تفسیر خواندند و با وجود آن سعادت و رشد و صلاح و نیک نادی و صفای طینت و غربت الیهیت و شرم و حیا و اوقاف
 و اناش خود مستانمانتی بقطعه با جمله در آخر عمر مرض فاج گرفتار و از هر چیز بیجا شده و یک و سال احوال

بشمس الشعر تاریخ وفات چنین گفته اند نظر	حضرت سید عالم آخرت برستند و در سینه خمس و ثمانین مائتین الف بر حمت حق پیوستند مولوی ظهور علی صاحب
زهی صدر الصدور و رئیس ربیع الاول بشت چهارم چرخ شمس تاریخ ولادت	چو لایلی صدر الدین که در عصر بروز بخشنده کرد و رحلت مکرم فرسوس آن استاد قدسی و باین حساب عمر ایشان هشتاد و یک سال میشود و الله اعلم

أبو الطیب صدیق حسن بن ابی الحسن بن ابی علی بن اطف الله العینی نسباً و الجاری محمداً و القوی
سوطاً غفر الله له و لوالديه و احسن الیهما و الیهما مع این اولاد و کثرین طلبه علم افاق است ترجمه خود در خانه مطهر
بذکر الصحاح است بهر فی نگاشته است و تخم مذکره در ارض قرطاس پاشا شده درینجا نیز فارسی آنچه مناسب است اقتدا
بجی از اهل علم که ترجمه خویش در کتب مؤلفه خود نوشته اند مثل عبدالغافر فارسی در تاریخ نیسابور و یاقوت حموی و سراج
و لسان الدین خطیب در تاریخ غرناطه و حافظ تقی الدین فاسی در تاریخ مکه و حافظ ابن حجر عسقلانی در قصصات مصر و ابی
در روضه و شاه ولی الله محدث دهلوی در جزیه الطیف فی ترجمه العبد الضعیف شیخ عبدالحق دهلوی در اخبار الاخیار و غیره
فی غیر نامی نویسد و زیبا حال و لسان مقال گوید هر گز از یکجا نمی خود را یکجا میستم در بهار آفرینش رشته گلده ام
و کیف گل از خار و گنج از یار و گل از خار و فلک از خار گرگز و گز نیست با بجا این همچنان پیچید کس میسر
نمود بی بود نور و هم جادی الاولی روزیکه شنبه نه ثمان اربعین مائتین الف لباس سستی پوشید از وسعت آبا و اجداد
به تنگنای وجود رسید الحمد لله علی کل حال پنج ساله بود که پدر بزرگوار از سرگذشت گذشته بر وی بر سرشت شعر
مرا باشد از حال طفلان خبر که در طفلی از سر بر قدم پدر از بزرگان مریدان جزا در میان مرتبتی شد
وی به قصه شایسته رفت درونی کیف با تقی بکنا و عطف پرورد و عکسار بهرمانود و بکتاب نشاند حرفی چند از آلاء
از کرمایا و تمایح و افتخارات و عز و زلالا طالع گذرانید چون زمان شور آمد در خانه هیچ شی از اسباب نیاز حرکت نداشت
متر و که و المرحوم نه بدیستی خاطر دست و کشادوی خضر بود تا آنکه در تماشای کتاب آشنایی عبارت و قدرت فهم
خطاب بهر رسید و از نجاسی لبوی علم پیداشد و طبع تقاضای طلب کرد و اهل مختصرات فنون مثل میزان شمشیر
تصریف بده تہذیب المنطق و شرح آن مختصر المعانی و غیره برادر کلان اعیانی خود به فعات اوقات مختلفه فرات
و هدایه النحو شرح ملا و ایسا و جوی قطبی با میر بر دیگران پس داعیه رحلت پیداشد و سالی چند در نواح و ملین مثل کانجو
و فرخ آباد و جراتان بنام طلب علم در راه و لعب بسر برد آخر جذب باطن بیک ناگاه بصورت ارا علم یک نشانی و اخر سته
تسع و ستین مائتین الف و درود اتجا اتفاق افتاد و سعادت حضور صلوة و سر صدر الاصل اعز الاله انقی محمداً و آله
بهادر صدر الصدور در پی دریافت کتب الشتم می راسد قاصداً در عرض یک سال بشت اندر ایشان کتب را شنید
تحصیل کشفش در ترجمه شان گذشت حاصل نبود از کتب متداوله علوم ترجمه فقر معانی آخر و عبادت شریع و قایم بود
در ایه و او اهل تفضیل و تلویج در حصول فقه و علم مالا حسن حمد الله و قاضی سبک در منطق و میندی تمام و شمس با نه قدر

و صدر انما يعلم الاجسام و غیر زاهد ملاجلال تا بحث الدلالة و میزاد شرح موافقت تا بحث الوجود و میزاد بر الحائز
 و سیم چار و خوار و سیم بخاری اما او اول التفسیر بضاوی و قراة و دیوان تنبیه نصف اول و بعضی دیوان حاسد و سیم بصفه
 و قائل اول بخوار و قلیدین و قطبی بامیر و شرح عقائد تنفی تمام و حاشیه بحر العلوم بر میزاد و از مقامات خبری و
 مقامات چند شرح مطالع سماحا الی غیر ذلک درین آئینا بعضی کتب و حاشی برست خود نوشت و بعضی تالیفات را
 سید فضل ابن علوم بیک اسطی بشاره عبدالعزیز بلوی می رسد و از ایشان تا مولفین آن کتب و بعضی که در ثبت
 شاه صاحب بحر قمر است و مشایخ فقیر علوم حدیث متعدد بوده اند که اگر آثار در خط یا نقل از اهل امانات نشان نوشته شده
 حاجت ما داده نیست آخر بن این چهارده اجازت مولانا شیخ ابو افضل عبدالرحمن بن شیخ فضل الله الحداد نزیل
 که مظهر جالافسح الله فی مدینه هستند که سمرترین چهارده اند و ششم اجازت ایشان ابن است **نظم**

حدائق الاثر و مختصلا فی الدواجر کلها	اسناد جامع بلا اعتلا	من غیر تدلیس کلا خطا
فرا الصلوة دائما ابد	على النبی المصطفی عترنا	و حصه متبعی طریقه

و بعد فان شیخ الفطن الذکی مولانا السید صدیق حسن نجل مولانا السید اولاد حسن الحداد القنوجی نفع الله
 بعلوم کل ذکی و بنی طلب بنی اجازة علامه مثلی منه یطلب است بابل ان اجازة فکیف ان اجیز و لکن احتیاجی
 و قد من الله تعالی علی المتول عن ائمة السنة النبویة و السالح منهم الامارات و الاحادیث المصطفویة و انما الاجازات
 عنهم فاولهم و اجمعهم الامام العمام فخر الاسلام العالم الربانی مولانا القاضی محمد بن علی بن محمد الشوکانی الحنفی و قائل
 بالسلف الصالحین متعنا بركاتهم و یروی عن هذه مشایخ و اسامی اکل سب اخلاق الطرق من ذی فی احوالها
 باسناد و الدفاتر فلا حاجة الی احوالها و الثاني و جید الاسلام الورع التقی مولانا القاضی عبدالرحمن بن احمد بن حسن البیکلی
 رضی الله عنه و رضاه و جعل الجنة شواه و ولده مشایخ منهم المشیخ العلامة بحلیل علی بن محمد بن احمد البکلی و منهم شیخ
 العلامة ابو بکر بن محمد المادوی القدیمی و ثالثا لث العلامة التوحیدی مولانا السید جیلانی محمد بن علی المایری رضی الله عنه
 و جعل الجنة تسکنا و یروی ايضا عن هذه مشایخ اجمعهم و اکثرهم والده المجتهد الشهیر بالسید محمد بن احمیل الایسر
 و الامام العمام المشهور عند الخاص و العام ابو یحسین بن محمد صادق السندی المدنی و اکثر راجع العلامة البهی و ارث
 احادیث النبی الامی المشیخ العلامة محمد بن احمد علی الواعظ الانصاری الخزرجی السندی یروی عن والده و جعل الفردوس
 مشواه و لا یغیب عن ذیهم منهم المشیخ العلامة و جیلان بن السید عبدالرحمن بن سلیمان بن غنی زبید و منهم المشیخ العلامة
 یوسف بن محمد بن علام الدین الرمیحی و تلمذ اسانید نبوزار المشیخ المشایخ غسکلی فی اوراق الاسانید الموصولة مع
 الاتحاد فلیتقص اسامیم مع اسامی الشیعون و هنا کذا و قرأت اکثر کتب الحدیث علی اسوة المحدثین و ارث علوم السلفین
 العلامة النبیل مولانا المشیخ محمد احمیل الشهید بقعه الله بفضله الممدود علی شیخی و مرشدی العلامة لانا الشاه عبدالقادر
 اصلی الله و رجاته و خصه بهباته و علی اکل العلم و الحق و القضاة و قدوة المحدثین جملة الکاملین لشیخ العلامة مولانا ابشار
 عبدالعزیز الدیوبی قدس الله سره و بفضله انفعی و احمیل و اسانید مشایخ الله و قدوة متداولة فی دیارنا الاعاج و التي اسطرها

اینها و اجابتی چون از ایشان اجازه عادت و غیره هم من اهل البیت فنعی الله تعالی بهم فاقول انی اجزت السیر المتکرر
 کثر الله تعالی فوائده و جمیع کتب الحدیث من الصحاح و المسانید و المعاجم و غیره و اما یجب اعماله فی الاستنباط
 من نحو مصنف و اصول الفقهاء و المعانی و البیان و البدیع و الاطعمه و کتب الرجال که اجاز فی شایخی غیره و من جمیع ما
 اعتدوا فی انوارها کما یراه فی و اهل ما هنا که لم اشترط علیه فو اهل من کذا اهل و اوصیه بقوی الله عزوجل و اتباع
 الحق ایضا کان وسیع من کان فی العمل بصحیح السنه و مجانبه البدعه و الاستقامه علی قدم الحق و الصدق و ان لا یستأثر
 من عاصه فی غلواته و جلواته و عصب سلواته بحسب الله تعالی فی دار السور علی سررتعالی من الله تعالی بخیر و یخرج الحسنین
 و یجعلنی من عباد المتقین علی الله علی رسول الغفر و کله و یخرجوا الخیار قاله بعد و حرره بعد خادم السنه النبویه
 جدا بحق محمدی عامله الله تعالی بخلقها و انفی و الجلی فی سطح رجب سنه خمس و ثمانین فی یثرب و الفاجیه و انشی کلامه
 بآل محمد و کتب علوم مذکور و حصول ترتیب اجازت و روایت توفیق آئی و شکی که کرد و در خدمت علم شریف حدث
 و مقام متعارف نشاند و من حدیث بر جلیه فو فی کالات غالب که و انهم علوم و صناعات که سرایه اعتبار فی صلیت ابنا
 روزگار است بیکجا کلی حاصل شد گوئی مگر گاهی بآن آشنائی نبود و در متعال مقول بهشتغال بقول افتا و و ادوات
 نعم البذل آن حالت یافت شعاع حرفت دای بود نگه لی زائر را علم سنت شده و فضل خدا پیشه ما
 و از برکات این علم کی گشت که خاطر از اسباب نیا و اولیای نیاجلی فسرده گشته و از آریین زیر بایش ملائک
 و من کلم و مساکین مگر که آلودگی محبت ز غار فغانیه آن چنانکه باید مرده حالا آنچه در خود می باید و در وی باقی است
 محبت علم حدیث و ذوق تدریس این علم شریف و خوض و تالیف در آن است بعد ملاحظه و فایز فقه و اهل بیت و اصول فقه
 و احادیثی که محسوس طایفه از ایشان است بهر معنی اعانتا که قرار داد و خلط و کینه باطن و نفس فاضلی و اخلاقی و اتباع طریقتین
 صواب است در نظر حاکمه و احسان که در هر دو خاطر احباب اثر از رای است من تفرج بلخ محمدان تنها
 بعد ما شود که جزو ابواب دین محلت که باعث ترویج و تجدید شریعت و موجب حفظ عقائد و احکام سنت باشد
 حکم کنند و از اثر اعتدال و حیث احتیاطی و ابرویان نرود و باشارت موجودیه و ملاحظات کلامیه و حسنات تعویذ
 معتقد بر اصول ثابته نباشند دست نرزد و سمیت کبری این در حق این سبک نیست که عامل شد بر سنت صحیح و معتقدان
 بهر نام ضمیمه و تقیم بر قدم صدق و حق و متبع صواب با هر که باشد و هر که باشد باقی و اخلاص و حق نکر و در
 حقائق و وقایع بلکه بیان ساز و علم ساحات ابرای خلق و آنچه موجب انتقام ایشان از صاحب بود و او که تکلن و ظاهر
 از باطن مقدم کند علم باطن بر ابر علم ظاهر پس بوجب این صایا طریقه این ضعیف و اکثر احوال در تالیف تصنیف
 نقل جمیع عبارات قوم و روح بکلام الله و دین و کابر محمد بن که جامع طریقتین متفق علیه فیرقمین اند و تیره و حیرت
 این مقام از فضول کلام افتاده و تحقیق این طریق اسلم و احکم است در اتفاق منی و اعتبار سخن و احتراز از لغویان
 و زلت قلم اللهم که در من بیان سخنی آورده و شود برای شرح مقام و رفع ابهام که آن نیز در کمال عمل خواهد بود و چون باست
 بعد از کلم در ترجیح بعضی اهل بیت بر بعضی بلکه بر علی بلکه مقبول است لائق اتباع از آن است که باقی سر است

و معروف است و اگر هر دو قول مخفی است اتباع چیزی میگویم که اکثر بران مانند او هر دو را برست بخیار است
همه مذاهب بلا تعصب چون یک نفر است و کذا کذا طرق صوفیه که ترجیح بعضش بر بعض اخبار بنویسند بین ایشان
چیزی نیست و نیست پیروی دلتان باب اگر چیزی را که بسنت ثابت شده و بحجاب علم از محققین آخنین بران
ماشات نموده و نعم باقیل شخص بقول مصطفی از زاری دیگران ماندم شود و پادشاه کرد و از اخبار عاشق را
و لند امر و زور و جاس و بجای نگذاشتن ایمان دینداران و عوض می نامی ستان تحلیل خدا پرستان

بجای آخری صوت و دلکش حافظ | بجای جرح می داده محبت دوست

شخصای استقامت است تعلیم و کمال هر چه بد و نیک را آنکس نگذشت محبت فرماید تا لیفات فقیر از صغیر و کبیر
در علوم بر سعید از معرفت و نحو و منطق و عروض و عربیت و ادب و فقه و کلام و جدال و تفسیر و حدیث تعلیم آمده مجموع آن زیاد
برای کتاب است و مشق آن از ابتدای علم طلب بود قوی آمده اما غالبش اهل علم است که در آوا و طلب سیرکت بطریق
استفاده و متغاضه فراهم کرده شد اکنون که عبور و عبور بر دو این کثیر و علمای اسلام و صفات و کمالات و صفات
اعلام که شمارش نیاده بر الوت است دست بهم داد و سایر مجموعه است و بویج بنظر آید و دل بهیچیک از انضام نیست
زیرا که ضمیمه القوی غلامی را روی و ابریه العده و کثیره العده است و سواي چند کتاب که آن هر دو شرح در بر سید میرزا و قاضی
و شرح بلوغ المرام و انقاد و جنبه و در سال دوم حکم کلام و در همین اخبار متواتره و معتقد و متقد و با بعض اسوله
اعلام و رساله استخوان علی سئل الاستواء رساله ناسخ منسوخ و این کتاب باشد همچنین آنچه بعد از این تالیف یا بدو
سروا و حکایت کرده که عداد و غفالی بر کلام قاضی عبدالرحیم نسائی اعتراض کرد قاضی جواب نوشت قد وقع فی شی
و اداوری اوقع الکلام لاد هو ان الانسان لا یکتب شیائی یوسد الا بقول فی مقدمه و غیره از کان حسن مولود که آنکس
اولی و نه جو عظمت و جده مستقیمه علی سئل و اصفه النقصان علی سطح الانسان انتهی و الحق چند آنکه ملکات می افزاید
ساخته و پرداخته پیشین تقویم بر این بنظر می آید این ضعیف را در بدایت کاسیلی بسوی نظر اشعار هم بود و کجای
رفع و جنت خاطر چیزی موزون سیر و این چند بیت از ان عالم است و الا درین وقت سری باین سود نیست نظم

یافته تالذت پیکان نا بر وای من	خنده بر گل میند زخم جگر فرسای من	نحت خالی نشاند ز ریزش اشک فرو
کاش آید گر چه چون زخم از بهر اجزای من	همچو آن ترکس که سازندش بهینا از بهر	کرد جاش شرم کسی اندر دل شیدای من
مردم و مردم بخود شوق شهادت نیست	تا که در درجه دست نازک و نای من	کرده ام پنهان شب غم زیر دامن خرد
سید و صبح قیامت از رخ امای من	زنت دنیا دین پرستان اسیر خود من	می تراود نام حق از شمع دیبای من
در حبابی نشاند مداحی ختمی پنهان	ریختی آب حیات معنی از بهمانی من	ذات پاک را ازین ابیان محدود شد
بلکه خود از نام تو مدح شد و امای من	کی مدح تو بنظم و نثر من کرد تمام	ای خدایت کار اعرن کار آباي من
حق از حق که آرام روی شیرین من	صبح یوم العید گردد هر شب یلدای من	رنگ آید ز خضر و عیسی را بعیش غدا
خالک گردد گر بیشتر باشد بر وای من	ای خوش طالع که سایه هم برنگ من	هر گرد و داغ داغ از غیرت سیاهی من

الى آخره و له نظم	السلمه دار بالدخول وحول	عفا انما شجر الجنوب و قفائل
فتلك رجوع قد خلت عن ايها	وامست قفارا بادرات القطل	وقفت لجبال الدرع تجري صبا
وما بصرت عينا في حيا بمنزل	ولله ايام مضين بقى بها	لقد عشت فيها بالنعيم الخضل
اقمت بها دهر بعين قسيرة	واستقيتها كاسات خم مقل	فما وصلها الا الحيرة وطيرها
وما هجرها غير الحكام المتحل	دجوجية الفرعين موصول	بعيدة مهوى القطر ري الخلل
فلا يعلم العذل مني تصبرا	بفرقتها فالصبر عني عزل	وله نظم
اخترت بين اماكن الغبراء	دار الكرامة بقعة الرعول	حل مكان فيا اطلب احقي
من دونها في البر والدماء	كيف الوصول الى منازل طيبة	فيها للمفتقر حصول رجاء
ليس بالبلوغ بارضا في قدح	شأن بين الهند والرزاء	ان بات جسمي نازح عن انهارها
فالقلب فيها عذبة الوكلاء	ولقد ثملت بنخلة انسية	من روضة مخفوفة ببهاء
نفس الفداء لربة قدسية	فيها نبي سيد البطحاء	طوبى لها من حيث حل بسوها
نور تجل فوق سبع سماء	هوركن بيت الله جل جلاله	وعاد هذي القبة الخضراء
نهر اس نادى الانبياء ونورهم	حادي حداة الليلة الظلماء	قد اطل الملل السوابق دينه
ان الضياء لم يطل الظلماء	لا غرو ان الفيت زور وكفنا	حق على الابهاء للابناء
يا سيدي يا عروتي ووسيلتي	يا عذتي في شدة ورجاء	قد جئت با بهضار متضرعا
مناوها بتنفس الصعداء	اوم فقيرا جاءه بابك راجيا	انت القين بحرمة الفقراء
اخشى مدافع معشر تتجاف	هو يقتلي وانقطاع بقائي	مالي وراء له مستغاث فكلن
يا رحمة للعالمين بكائي	لا ينبغي رخ العفاة تغافلا	شأن الكرام رعاية الغراء
فهو الذي هو سائل مترقب	اكي يحون لفخبة العظماء	يا ايها الشمس الرفع مكانه
ضاءت بنوارك ساحة التراء	للمع على عناية وعطوفة	وايزح كس مجتبي السواء
ولك الشفاعة والمكانة في عدي	ولانت اكرم معشر الشفعاء	فقطير رجوي ان تكون مشفعا
في عفونتي بيوم جزاء	وسواك مالي في القيامة شافع	انت المخلص لي من التبا ساء
اهدي اليك الهدا متواترا	دار الصلوة الزهرة الغراء	او الى معاشر صحابك لما لين
والال الكرام السادة الكبراء	ما امنتز لا رواح تنف الصبا	وتنفس الاصباح بالاضواء
وبى طويته وله نظم	انست وقراء في ظل الاشيا	ترجوى احاديث ارباب الصبا
صان الاله عن الافان ساجد	تتلو على الصبب بالاحسان ايا	فاذكرني عهدا بالحقى سلفت
وميجت في لوعات المحموت	كيف الوصول الى ارضي كسكت	غيداء فاتنة ذات اللذات

سارت فرادعت صبا و مودت	لا راء اعظم من تلك اللطائف	الخوله نظ
یا غادة فتفتی این مضاک	و حیث ما انت عین الله تعالی	عسای ان مت مراد بافتخالی
شهادة و فوادی بعدیه واک	انی عشقت و ما عشقی عبت	الافن و الجن و الاملا و افواک
وله نظ	فخذ الیک رسول الله حاکم	براه تغاکار و لب و اعواس
انت الذی طابت لذلک باطینک	غوث اللطیف و فی السائل لک	انت الشقیع لعبد لا شفیع له
ترمیه بالحن ظلمای عین التبا	ار العتب سبایوم التنا کما	ار العتب سبایام اعواس
احسنت افدیک نفسی بالحن	و قیمة من شیبان اعم عامی	یا حبذا من اوی الی حرم
و جند اساکن الایمان من ناس	اسوا الیهم سمو الخیر فی قدح	ادب فیهم حبیب السکر فی کدح
بعد از آن در آخر سنه خمس و ثمانین مائه و الف و سیست و هفت و شصت و شصت روز شنبه بعد نماز پیشین به نیت تائید و تفسیر		
نیز و ق و شوق تمام و در عظیم از خانه برآمد و بعد دو نیم ماه شرف بود و کو سطر شد و این بیت فرو خواند و بدین		
ابطال مکه هذ الذی + ارا عیاناً و هذ الانا + نیم شب بود که از بیرون پلده پیاده		
قدم بر خاکت لبیک گویند و در جم محترم رسیدیم که نظر رجال و کمال کتب افتاد و اختیار از زبان برآمد شعر		
هذه داحم و انت محب + فبا بقله الدمع فی الایماق + دست به عار داشت و گفت اللهم		
اجعلنی مستجاب الدعوة بعده اعمال عمر و با آورد و تا صبح بیدار نگذاشتند یکی از غرائب اوقات حالات آن		
کریم طواف نیم شب است و تجلی خاص و غلطی مخصوص بر در و دیوار آن مقام می افتد که تعبیر از آن جبر		
لسان وقت مکن نیست معنی بی کف و کم که میباشد و رجال آن خانه مدرک میگردد و مشاهده می افتد		
که گمانیکه بعضا صاحب خانه آشنا باشند چه میدیدند باشند و اندک در آن دیوار و در غنیمت و برکت و جذبه و اندک آن		
شبلی و شتاب مغرب یک نظر از خاطر فراموش شد شعر جمال کعبه مگر در ره روان خوا		
و در آن نیم شب درین طواف نیم شبی با آنکه عین موسم بود و عجب تنهائی وقت و خلوت کرم		
که در هر طواف استلام حجر دست بهم داد و همه آنچه در خاطر بودی گفت اختیار حاصل شد قطعه		
من انوس مجور کعبه را نشاند و میگردد	اسی مالیده با قوس کسی ریا و میگردد	درین دارالامان شتاق تیغ قاتلی بودم
زین تابی طواف خانه میا و میگردد	چون روز تروید آمد احرام حج بسته بتادیه مناسک و اعمالش پر دهم	کلی
مدت اقامت این بلده طبعی قریب چهار ماه بود و سواى صلوات کلمات و اوقات طواف و نوافل تمام اوقات		
بیل و هزار در مطالع کتب ایده کبار و کتابت رسائل محدثین برابر میگذاشت چون ماه صفر سنه ثمانین		
و ثمانین و الف آمد سفر مدینه منوره اختیار یافت در باس		
از آنکه سو مدینه چون کردم تک		
از قمر و راع قبله انس و ملک		
از رکن و مقام و مجوز مزم یک یک + آواز آمد که لبنتی گشت معک		
الحمد بعد از دست دوز و وصول به بلطیج صورت است و مشاهده آثار و ملا حظة انوار نبوی صلی الله علیه و سلم		

قدسی القاس قصابه نهیت گذرانیدند از آنجمله قصیده قاضی ذوالفقار علی بلگرامی این است قصیده
 بشوخیل چو بولام نقاب می جانان را
 که نمی کشم کف آبی بملخص ماه کفان را
 گم گویم که با قوتش هم تقدیر وصف کن
 بطرف ز لب آورده این بلبز پنهان را
 مگر با من لم تقدیر منظور نظر دارد
 اگر از ماهی یک نگه خواهند ایمان را
 صبا چون گل بختی خند بدار از دست بخت
 که تقدیر خدا مقرر غوغای کرد خوبان را
 نه وصف کن افسان می افزوده اثر
 کریم دار عادل نشان فخر و دران را
 بجا پیش تو عالم بفرش عزت گیتی
 حساب نمی دهم ز دستش تیغ نیران را
 چو بحر دین بسلامت اصل آب شمشیرش
 که شمشیرش غیران کرد خالی بر شمشیران
 بدشت مگر بی حاسد اگر خوب و فایز رو
 ندید آنگاه کس در حد عفوش چه نذران را
 عطای جز است هر وقت دهانی هدیه همت
 حساب قطره گردانده حاسب ببلدان را
 خداوند جهان می زمین باراد خورشیدی
 که جمعیت هم در هفت کشور هر پیشان را
 خدا داد است این نعمت که از عز جلال او
 بصورت گرداگرد است سامان سلیمان را
 کس که نندازد از حضور او بیک سرعت
 بعالم شد زبان شیرین بهر سخن خندان را
 گدایی زیر ابلانش روان برخاک می پیزد
 نجو دیگر بهر سدر بر دوان پای در بیان را

اینان را کسوف کم ز غیرت هر تابان را
 من این رنگ طای عارض ملکون پسندیدم
 بر نگین بان چو کوی سرخ مر و لید و زان را
 نمان در عشق این رخ بچو بکند و نین
 که در کلام ششش پسند است بجان
 شراب غلغله کی ریزد در جام من سکین
 کشش چو گل در جان چو در جیب لاله
 کنم ذکر بر می آنگاه تقدیر خداوندی
 که محال شد با تو و جالی اصل و اصل
 بعد از سایش حدش چو در افراشته خاک
 بهر سرش خدیوان را بر زمش خرمیدان
 چو آب تیغ لوله آب حیات از بهر عالم شد
 بسازد از بهر ریزد در گلدان با طغیان را
 بعد از او که ز رحمتا مبدل شد به رحمتا
 کند عفوشش با نیش چو عفو یوسف لؤلؤ را
 چه باک از جو داوود و سالی از گم دریا
 باین هر دو عالم است سامان گیاهان را
 از خوش روزی مور و کس سحرین دریا
 بشارت با دوزین ابلو عمان بچرخان را
 ز بی عالی گم زانی که در عالم وجود او
 بهر شرفش بود خور سعادت شان فاطمان را
 که بخشید علی میزان بی صحت شاد او
 کند تعلیم تا مصل افلاطون لقمان را
 چرا قصرش تقدیر همتش سخت نمی یابد
 اگر ریزد کسی در دهنش با قوت و مرجان را
 بی هباب سلم منظر آب سخت میدارد

نسید هر دو عالمی که درین از سر آبی
 که رنگین کرد رنگ گل نرنگ گلستان را
 بر نگین بطن اشارت کرده از بهر خونین
 پیرویان حنا و دوت میدارند بجان را
 بتان بین سر بلند جوی نمان فروماند
 بعشقت ای پری گویا که در حور و طمان
 ولا از شکو و مکر که صفای منی و بی صبری
 برین عدل و احسانش کند بر فردا
 لیس آسمان خست غم در مصر و اثنائی
 بحال آید شطش معلوم انداخت عرفان را
 بیک نظرش شد نصیبت و قطعش تن شمع
 بتایکی خجالت کرد پنهان آب جوان را
 بشیر زه تشبیهش کجا حکم رسو او را
 اندی تا توانان هر توانا میکند جان را
 جهان آباد کند کسیر فیض صل او لیکن
 که فیض او در صد چند سلمان از نسیان را
 شمار بخشش او هم توان است بی دقت
 عزیز اندازد و دستم هجوم ضیف نمان را
 خطا کرد و بچرخ کند باین حکم در طالع
 سعادت و فلک دلو و عزت چادر لکان را
 بهر کم نشد بگذرد بهر سحر او او هرگز
 بعلمش هر که در فراق کرد و آغاز میزان را
 سخن را قدرت تاب ناخت از طبع هنر و رو
 چو در صحن خرق این گنبد رو و لب گویان را
 نری ایوان که بکند از طاعت خیمه جوان
 چو شوق آستان بوش علی آفتاب گویان را

چون گویم فیض این لیلین که در بارش کند نائل که در عرش موعج نیست کذب زور و متنازل آلایین باشد این معنی برای حرکت بین که با فائز کدیت هست الفت هر سلمان نمیدانم چه سامان است نمبر تو زود حق محدود مضاف انسان اعمو با جنت حق ندانم و گفتار این طریقه سر و در بود چون قطره دریا گویای بی باغ و بیستان ولی از صحت اخلاقی شان امید دارم بهر چه منش گفتم گویم شکر دران را	سپه بختی نه سال چون طراوت که بجهان مردم می گران آغاز و امانی خلافت شد الاکافی ستاین سرت فیلس عرش شاک همان الفت که حیدر را با حق بود و عالم کند بیت درین آشوب محکم کرد ایمان را بنواری لقب که فضل خاص نداشت ولی بانی طوبی با وری کرد این نشان را دران جمع هنرمندان که هر یک در هر کار که تشریف قبول آید این نوزاد و خیران را الهی تالیب بران امکان وحدت آید	نظام ملک ملت و زمان است و زمانه مرکز آن دو عالم هر چه هم آن خردوران را درین وقت مبارک ای ایسی مسلمان همان الفت که با حیدر گیتی بود سلمان را خطاب تو مبارک باد و عالم را سرور افرا همان شکر احسان عطا و فضل نزلان منتهی نظر نامر بطمن آن نعمت عالی را چون قهر و اعتبار کثافتی ساز و سامان دلیم بخواست که هر دو عالمش نکست گویم عطایش چون خطای بران مسلم آباد امکان را
--	---	---

دیگر قصیده حافظ خان محمد خان شهیر شاکر و غالب و بلوی ست

خوش نغمه زلف گلستان رخ زارند از دست شایان و نافرمانی در گلشن نشاط از این نسیم ملوکی لکن ای مبارکه از شرفی بخت شاید که خون بود مگر گل گران ز رنگین و بی شکست زارند اختیار نظر طلبی که شود چرخ در کاچرخ از هر نایافتن بین آتش بخت تبریزی چرخش این روز بپایه تیر و دغا باک عالی کشمه چون برگش منهدم بر سنبله تیر خود و تکیه بر تار بخت اعتراف خدمت و ادا نمود آگاهان بجزان را که سخن انقوش سخن که بکنده و شرف نظر آبی ز سوزنم چه در دل و شرف	بر جان و شکیب و دریا رند اروی چنان بهر قدم ستوارند میدون نفس نه گمش شمسارند پهلوی سبزه زارم مرغزارند و نمک که بلیق چمن باب خارند زان تو بهان که با شکست خارند چرخ بکام هر دل میدارند روزی که توادل جبران رند در نیت هر یک کجای بیارند بر توده اجابت امر گزارند رای خورشید شکر و دود قارند نوبت که مران بهر لاف افتارند اقبال لاف بندگی نه و وارند صد تازیانه بر دل غفلت خارند مانند سکه که کسی بر عیارند چشمه چرخش از نین شکارند	خرم بر کلمات حق آیت چهرن ظهور شد بهار چو بر شکر خزان خوش و نگار عیش ابر بهار با گلشن و بیک بهشتا گفتن بودیم چو بر بلبلین که ز غمی نماند بود اگر بایست خود بهر سپاس باشد ز نظریه باطل و دماغی بخت چون گلشن بر دل و دین پرستار یعنی بی ایمان ملکستان با دوره آن قبول چایست طاس نوبت که ده از بهر شادی شهیر با صدیق حسن که از شرفم توکل در نیم راه مانده هنوز از جبر و غم صدوق سخن که از بهر خوبی خوش ای را که چه سنگ و لاجین چرخ چرخ نزد بهر حکم و دل خیرین	فرخ سر بر گل بهر شاخسارند از سر و صد غم بلبل جویبارند گلزار نیست خیمه سر کو بهارند بر روی طفل غنی از ان باربارند در بارگاهش بهر بی اختیارند وزارت بجام می خوشگوارند نقشه نشاط بر ورق روزگارند حرفی بین کسی با بهر شادارند چرخ غشی که است بهر دوازند هر لاله خواره عابد شیشه دوازند گلها ملک ثرو با بهر شهر بارند هر روز چرخ بوسه بر گلزارند بر وقت علم فراوانش بارند گلها قلم سر سخن نامدارند بر چون سخن خنده در دوز بارند گر ز بجان عیش من افکارند
--	---	--	--

لطیف ترین غریب در فکر و عزم	آنچه خطرات است که با او قرار زد	اسیرین بجای تکیه بر قدرت	برای منصبی که سر افتخار زد
چون ترسین است قلم از عیب	و دیگر شیرینده و متکثر از زد	شکلی است که بشی و نشی	کام دینین که بود و شتو از زد
بشمار از تنی بهر بطول سخن	کاین ابطول است سخن از زد	عصری بود و ابدی و عیش و قیل	سرگردان بود و غیب آشکار زد
یکه چون غنیمت شد بهر التماس	روح الامین تر از امین هزار زد	و در نظر بنامی مان این منصب	خطب خلعت چیری عمار زد

و موجب امتیاز در اقران باشد لیکن خدا شایسته کفی به شید که در چشم تا توان بین من این همه عروج و منزلت این بکارها
 هیچ بویچ نظری آید و پیش محو مراتب بنده و جاه و مناسب شرع بنال خذت حمادی جوابی می نماید حق تعالی میداند
 که این همه آرزوی من بود هر چه بود و اما اثر تقدیر از دل است و کیف که دنیا بهر طوالت می ماند غرض از آن حلال است و با حق
 است و دین و دیگر که شایسته برگردانند و غنیمت است که ما را همین بماند خشنده امید می که در دل بهر خود دارم صرف
 اوقات غرض در عبادات و تحریک مسائل و احکام و متعج او امر و نواهی شرع مطهر و وفق منطوق و مفهوم کتاب الله
 تعالی و سنت سید الانام است پس حسرتی که از فوت این چیز با دین ایام بوجه قلب فرصت و کثرت
 مشاغل لایعنی و مانگیر دل است مصرع دل من داند و من داند و دل من به او تعالی را امید دارم که حکم الله تعالی
 مژده الآخرة ترقی این دار فانی را سبب الکتاب حسنت آن جهانی و تحصیل مرصیات ربانی گردد و انبیا
 و از تبعات آن محفوظ و موصون دارد و تا جان در تن است و دین حال که بعد از این پیش آید محتاج به انقیاد و
 ملت حق و شسته حسن طین نصیب کند و ما ذلک علی الله عز و جانه علی ما یشاء و قدر و بالا جا به جید و اسلام

حرف العین

ابو عبد الرحمن عبد الله بن المبارك بن داود بن عثمان المروزی پدر ایشان قلام ترک بود و مملوک تاجری
 از چهارم ایران و آن تاجر از بنی خطار بود که قبیل از بنی تمیم است اندک ایشان را خطلی گویند نسبت بولا
 و ترانج عامری گفته پدر ایشان مبارک خلی مشهور و متقی بود مالکش او را در وقت باغ خود کرده بود و روزی
 گفت یک اندر ترش از باغ بهار رفت و آور و انار شیرین بر که گفت من ترش خواسته بودم مبارک گفت
 من چه شناسم که کدام درخت انار شیرین میدهد و کدام ترش هر گاه از چشیده باشد این فرق دی پر شناسد
 گفت تا حال نخشیده گفت او زن چشیدن نداده پاسداری که لازم خدمت من است بهجامی آرم مالک ازین
 دیانت و امانت او بسیار راضی شد و گفت تو قابل آن هستی که در مجلس من بایستی و باغبانی بدیگری سپرد
 و آن خلیکان این قصه را بحواله بعض نسخ منسوب بایریم من این هم که بعدی صالح بود و آرزو و کند اذکره
 الطروش فی اول سراج الملوک و لیکن در لیسان المحدثین موافق این کتاب ذکر کرده و گفته که مالک دی
 روزی از وی درباره که خدائی و خیر خود که بحد جوانی رسیده بود مشوره خواست مبارک گفت عرواق حیات
 و خیر خود برای حسب نسب میداند و بهر دیان برای مال و نصاری برای جلال و اسلام دین را اعتبار است
 ازین هر چهار بهر چه پسند خاطر شریف باشد اختیار یابد کرد مالک او را عقل او بسیار خوش اندکانه رفعت بسیار خیر

این مشهوره بیان کرد و گفته می‌خواهم که دختر را بطلب دهم که در ویرج و تقوی و در علمای سرآمد زمانه است
گویند بپاشا درش خبری شد و نظر او افتاد بر اندامی عبدالعزیز بن المبارک بوجود آمد تولدش در سنه سی و نه
یا نوزده و یکصد بود مال بسیار از آن تاجر و در او یافت و در ایام جوانی به شرب بنیذ مبتلا بودند و آنچه او از دم
این شغل است از استماع طایبی و سرود و صحبت یاران که از آنی نیز از دست نمی‌دادند یکبار در موسم نخست که سب
در باغ آمدند و یاران و رفیقان را هم خواندند و طعام و شراب بکفایت حاضر ساخته مشغول بهو و طرب گردیدند
تا آنکه مستی غالب آمد و بهوش افتادند آخر همه بیدار شدند و خسته شدند که چنگ گرفته بخوابیدند و دیدند که چنگ آواز نمی‌دهد
چون درین کار صارت تمام و شدند تاریابی آنرا محکم کردند باز هم صداندا و بقدرت الهی گویا شد و این آیت
تَعَاذَرُوا الْيَوْمَ لِلَّذِينَ هُمْ أَقْرَبُ إِلَيْكُمْ إِنَّهُمْ يَشْفَعُونَ فِيكُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَمَا تَزَكَّى عَنْ الْحَقِّ إِيَّانَ مَتَّبِعَةٌ
چنگ را شکسته بر تافتند و بنیذ را بخت و جامه منقش و ملون را بیدار بطلب علم و عبادت برآوردند این حکایت
ابو عبدالعزیز بن حماد همین اسلوب در تاریخ مختصر المذکر آورده و در طبقات کفوی به شرح دیگر مذکور است بعد از
ذکر قصه باغ و شرب و شکر گفته چون ایشان بخواب افتند دیدند جانور سوسه خوش الحان بر سر ایشان بالامی درخت
نشسته همین آیت می‌خواند و بستان الحشرین گفته می‌تواند که اول در خواب با او جانور خبر کرده باشند باز در بیدار
با او از چنگ تا گدازش نمودند بر حال مراد و مجذوب درین شغل ایشان بودند و اول امر از شاگردان حضرت
امام عظم بودند و طریق تفت از ایشان می‌آموختند چون امام وفات یافت و در مدینه منوره نزد امام مالک تفت
نمودند ازین جا اجتهاد ایشان گویا بهیست مجموعه بهر دو طریق است لهذا حنفیه ایشان را از خود می‌شمارند
و مالکیه در طبقات خود می‌نگارند و محدثان در طبقات خود می‌آوردند تمام عمر ایشان در سفر گذشت گاهی نجف
و گاهی به بغداد و گاهی به بصره و اقالیم اسلام گشته اند و از امام مالک و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه
و شام بن عروه و عاصم احوط و سلیمان تیمی و حمید طویل و خالد حنظل و دیگر علمای کبار تابعین و تبع تابعین
افزون حدیث نموده اند و سایر طبقات محدثین مثل عبدالرحمن بن اسدی و یحیی بن عیین و ابوبکر و عثمان
پسران ابی شیبه امام احمد و حسن بن عرفه شاگردان ایشان اند ایشان گفته کم از چهار هزار شیخ علم
جمع کردم لیکن روایت نمی‌کنم که از هزار کس از عجب آنکه سفیان ثوری که از اجل شیوخ ایشان اند از ایشان
افزون نموده اند و سفیان ثوری با وجود آن کمال که حیرت ده اهل کمال است می‌فرمود من بسیار جهد کردم
که سه روز و شب در تمام سال بروضه ابن مبارک بگذرانم میسر نمی‌آمد و گاه سه فرمود کاش که تلم عمر بن
برابر سه شبانه روز می‌بود حسن بن شقیق گفته روزی نماز عشا خوانده همراه ابن المبارک برآمدم و می‌خواست
که بخوابم و در وقت بسیار سر بود چون بر دروازه مسجد رسیدیم با او مذکور شدی بنمودم در جواب شروع کرد
بهانجام استاده ماندم تا آنکه مؤذن آمد و بانگ فجر گفت در ترویج ایشان چیزی بای عیب منقول است یک بار از مذکور

که وطن ایشان است بشمار رفتند برای رسانیدن علم که از کسی عاریت گرفته بودند و آنقدر اموشی همراه برده بودند که
 اگر درمی که در پیشگاه باشد و کم تر از آنکه یک ملک در هم صدقه در هم براهند و اوقات ایشان چنین بود
 چون کج می رفتند مردم بسیار در رفاقت ایشان را از قدامین مفرسها که کردند و هر یک نقدی و جنسی که داشت
 برای زاوراه آورد که بشکرت صرف کند آن همه را قبول میکرد و در فرست نام هر یک جدا جدا با ستاره
 نوشته میگذاشتند چون از حج مراجعت میکردند آن همه را با کتان آنها واپس میدادند چون از نیمی سپید
 گفت اگر اولی قبله ایشان را در غایب ایشان ترک رفاقت من کنند و ازین سعادت محروم مانند کسان که از غایت
 میخوریم در کسی بار خاطر تسمیه هر چه می روند و من بخیل ایشان مبلغی کثیر شد صرف میکنند و در صورت رفق
 نفقات ایشان من هم ازین عمل خیر محروم مانم و مایا و تخت که از زمین برای دوستان و قریبانیان داشت
 می آوردند هم صرف مبالغ کثیری بود و این همه از اموال تجارت بود بدشش پنجاه هزار در هم با و داد که
 تجارت کن آن راه را در علم حدیث صرف کرده بطن برگشت بد پر سپید چمنس آوردی و در نفع برداشتی و
 دفاتری که جمع نموده بود و بیدار نمود و گفت این جنس آورده ام و نفع دارین بر پوسته بد خوش شد و بخانه برد
 شش هزار در هم دیگر پیش ایشان نهاد و گفت این مبالغ را نیز صرف کن تجارت خود را کامل ساز گویند چندی از بزرگان
 در جایی جمع شدند و سر آمد اهل زمان خود در علم فقه و ادب و نحو و لغت و زهد و شعر و فصاحت حدیث و ثبوت یک
 و تبحر بگزینی و عبادت و حج و جهاد و کوب و سلاطین و ترک مال یعنی حسن صحبت با یاران و عدم مخالفت با
 و دیگر صفات حسنا بن المبارک را قرا کردند و در هر باب ازین بابها متفق و مغیرت و اقرار کردند و تفسیر بن حدیث
 گفته خیر اهل زماننا این المبارک ششم حدیث منجیل و توفیق بن المبارک تا آنجا رسید بدو که بزرگان عده بجهت او
 تقرب نداده بودند و چندی که از او شایسته شایع حدیث منجیل بزرگ کسی است میگوید مرا تا این المبارک در اجازت
 شش اسطه است و این کمال علوم است و بعد گفته و اما فی المآخیز و اما فی المآخیز بحمد الله من الله
 و العباد و الاخلاص و الجهاد و سعة العلم و الانفاق و المواساة و الفتوة و الصفات الحمیده و رزقی که این المبارک
 و شهر رفته داخل شد و درون رشید خلیفه عباسی هم آتیا بود در تمام شهر شور افتاد و غلغله بلند شد و مردم دیدند که
 از زمان خاصه درون رشید از بالای کوشک این شور و غوغا دیدند پس رسید که این جمعیست و برای کسیست گفتند ما
 از خراسان آمده است که او را عبدالعزیز بن المبارک میگویند گفت پادشاهی و حقیقت همین است که این شخص دارد
 نه پنج بار درون رشید دارد که بزوجه یک مردی میگردانند و این حکایت را بن فلکان از کتاب انصوس
 علی کتاب اهل انصوس بروایت شعث بن شعبة لاصحی آورده فاضل عیاض در حق وی گفته و رب هذا البیت
 ما رأیت معینا مثلک معنی میگوید و من در وی مایه طلب علم حدیث آمدند و گفتند یا عالم المشرق حدیثا سفیان ثوری
 آتیا است میگوید و حکم عالم المشرق و القرب و ما بین ما ان کنتم تطعون خطیب گفته از عجائب فن حدیث است
 که از این المبارک دو کس وایت حدیث کرده اند یکی حمز بن اشهد دوم حسین بن اود و ما بین وفات این هر دو

و درستان الحمد ثمین پیش از ذکر وی نوشته که هر چند رتبه این المبارک برتر است از آنکه درین مختصر تعریف
 و توصیف بآن کرده شود مثل امام مالک امام شافعی و امام احمد بن حنبل و لهذا از اطالالت در مذکور است این بزرگان
 تبار کرده شد و در حقیقت محتاج الیه نیست اما چون این بزرگ باوصف جمالتی که دارد و در این مختصر
 نامردم بر احوال او کما ینبغی مطلق شوند بنا بر آن برخی از احوال ایشان بگذاشتند آید آنچه
 ابو محمد عبد الله بن هب بن مسلم القرشی بالولاء الفقیه المالکی البصری حوالی ریجانه مولای ابی عبد الله
 بن انیس القهری یکی از اعلام و ائمه عصر است مولد و مسکن او عصر است در ذیقعد سنه یکصد و بیست و پنج هجری
 و از چهار صد و یکصد و بیست و یک روایت نموده از آنجا که حضرت امام مالک بن انس و سفیان بن عیینه و یثرب بن سعد و محمد بن عبد الله
 بن ابی ذریب بن جریج و یونس و اندر غیر ایشان این حدی گفته از احوال و ثقات ایشان بود نمیدانم برای او
 حدیثی منکر و این روایت جمع بین الفقه الدار و ابیه و العباده و این صالح گفته مارایت اکثر حدیثا منه حدیث بماند
 لطلب علم در مصر و در عزمین کرد و از وی استناد اولیث بن سعد چند حدیث روایت نمود و گویند که امام مالک
 روایت چند حدیث اهل مصر دارد منها حدیث ابن ابی عمیر فی النبی عن حج العرمان و وی در زمان خود حجه بود و وی
 بهر وراثت کمال و فوق و اعتماد داشتند و تقلید یکس و دیگر و اما طریقی گفته از امام مالک روایت که سینه خود را در
 هر ی قمری بایست کس او را یافته و علم او را ازینها انداخته و بایست سال ملازم امام مالک و دو امام بیکیس را
 عقیه و عالم نوشته الا و او را نیز امام تلامذ که خود را در تعلیم کتب علم و غنای صحبت زجر سپید کرد و او را که بجال تعلیم
 بحبت ماوی پیش می آمد تعلیم میفرمود و وی در کثرت حفظ احادیث در آن زمان نادره زبان بود یک کتبه
 زبرد داشت و در تصانیف او یک کتب و بایست هزار حدیث موجود است تصانیف هم بسیار دارد ذکر کرده اند
 ابن عدی گفته با وجود این کثرت حدیثی منکر در وی یافته نمیشود تا بسا قله موضوع چهار صد و سی و نه حدیث
 ذکر این القاسم صاحب مدونه و ابن هب کرد و فرمود این هب عالم است و او فقیه است یعنی مستوفی بود
 هر علم است از فقه و فقه و سایر و سیزده و فتن و مناقب در قاق و او مستوفی مواد فقه است پس این پوه
 فقه ابن هب بسیار جمع کرده فقه و حدیث و عبادت و اوقات سال خود سه حصه نموده یکی در عبادت و عبادت
 و گذر اندیدن در باط و دوم در اشتغال تعلیم و تدیس سوم در سفر حج آید بر او زیاده و گفته که عبادت و عبادت و عبادت
 خلیف قضا داد این هب بگریخت و در پوشش شد عبادت را شفته خاشه مارا بهم کنانید چون این خبر بمش
 عا کرد که عبادت شود یک جمعه گذشت بود که عبادت و گوشت و این حکایات را چنان آورده که چون
 به پیش شد بخانه خود روزی در صحن خانه و وضو میکرد و اسد بن سعد بروی مصلح شد و گفت بیرون نمی آئی که
 بیان ایشان حکم کتاب خدا و سنت رسول وی بکنی سر برداشت گفت چهل تو مانیا مفتی شد دندندی که
 علماء انبیا محشور شوند و فصلت با او دشمنان و بود و عالم صالح خائف از خدا انتی از عجاب حکایاتش این است
 روزی درین گفتگی ای آن گفت ای ابی محمد آن در هم کوی و زن و دلو و سر بر آمد این هب گفت

ای عزیز دستهای ماست عاریت است چنانکه بامید بندگان بشما میسر می آید که اگر آشفته و ناسازگشتن گرفت
و گفت علی علیه السلام این همان طاعت است که همیشه یکم در آن صدقات و خیرات را خدای تعالی بر دست
سناقتان این است خواهد نمود شخصی از ایل عراق در حلقه بود بشنیدن این بود ادب از جرافت و بر خاست
در بر روی سائل طلبا پنجه و سائل برین داد و فریاد زد که یا ابی حمزه یا ابی حمزه یا امام مسلمین در مجلس قاین هم حرکت میکنی
این هم برب بر خاسته تنقیدش نمود که این حرکت از کیست مردم گفتند ازین جوان است وی آمده گفت ای استا
از تو چیزی شنیده ام که آنحضرت علی علیه السلام فرمود من می گویم من من منافقین است یا جمعی اند که من النار
چون بر عایت کسیکه محض حق ایمان دارد این ثواب استوقع فرموده اند بر عایت استاد و کسیکه مقتدای خطای باشد
چه ثوابی نخواهند داد من این حرکت بر توقع امر کرده ام این هم برب گفت اگر باین نیت کرد خدا ترا جزای خیر دهد
و حدیث دیگر پیش که آنحضرت علی علیه السلام فرمود است سکون فی آخر الزمان مسکینین یقال لهم الفنا لا یفوتون
الصلوة ولا یفتلسون من چنانچه تفرج الناس الی ساجدهم و اعیادهم یسألون اید من فضله و یخرجون السائلون الناس
برون حقوق علی الناس و لا یرون بعد علیهم حق گویند روزی این هم برب در حامی داخل شد شخصی این آیت خواند
و از تاجران فی النار نادیدیم و بوش ماند وی بر خود التزم کرده بود که هرگاه غیبت کسی از وی سرزند یک وزر و زده
چون به برب گفت این امر بروی سهل شد چنان فرموده که هرگاه غیبت کند یکدم صدقه ده چون این امر بر
شاق آمد غیبت از وی او قوف شد کتاب جامع او مشهور است و موصوفتش از امام مالک سی کتاب است و در محتلف
و در دوطایع مکتوبی که در دوم صغیر و التفسیر الموطا و کتاب المغازی و کتاب القدر و کتاب الناس که کتاب المار
و غیر فلک این هم برب گفته که جمیع شیعیان حاکم خود هر سال شصت نیناز میگرفت و ما خانه نمی رسید که هر چند قصد می کرد
چون بخانه آمدی اگر ازیر فروش خود یافتی این هم او چنان این حال دید حاکم خود هم صدقه کرده در خانه آمد و زیر فروش
جستجو نمود هیچ نیافت با حیوه شکایت کرد وی گفت من خدا را یقین دارم و تو برای تفرج بردای و فائش را بیخ شد
که روزی کتاب المار را از جام کبیر خود که شاگردان میخواندند شنید حالتی از خوف بروی ستولی شد بهوش
برداشت بخانه بردند قدری بهوش آمده باز لرزه و رعب بروی افتاد و بهوش شد در همین حالت استخوانی شد
و این واقعه روزیکه شنیده است و پنج شعبان سنه یکصد و نود و هفت هجری افتاد و دو سال اتفاق افتاد و سفیان
بن عیینه و فائش شنیده گفت اما الله و اما الله را جعول باین مصیبت تمام اهل اسلام است و بعضی از صحابه
شب فائش خواب دیدند که دستار خوان بر میدارند و میگویند که دستار خوان علم برداشته شد قضای خطای
قبر عبد الله بن جرب غلبه فیه و فی جمر بنی سکین قبر صغیر خلق میر و مقبره عبد الله بن جرب قدیم سکین و فی جمر بنی سکین
ابو عبد الله بن عبد الله بن سنان بن قنبل الحارثی المعروف بالقنبنی در اصل از مدینه منوره است و در
بحر سکونت داشت باز بکمال انتقال نمود و گذشت بعد از یکصد و سی سال است شیعی بسیار را دریافته منظم امام
و طب بن سعد و ابن ابی ذریب و حماد و شعبه و سلمه بن وردان و وی یکی از زوالت موطا است زیرا که از اجله

اصحاب مالک و فضلاء و ثقات و خيار ایستادن بود و لهذا مقدم است بر جملة آنها نزد محدثین علی مدینی را پسین نمیکند
 اصحاب مالک من ثم القعنبی گفت الا القعنبی ثم مع یحیی بن عیین از طحوس نیست و حدین علم خبر داده و گفته است اینها
 من یحیی بن ذکوان و القعنبی وی چون بخندست مالک رسید ساحت ثقات این حبیب کرد چون قرار است
 پسند یافتند که کما یبغی تحقیق و اسعان بنو خود و طهارت را بر مالک گذرانیدند تا داشت در صحبت استقامت و حدیث
 اخذ کرد که بار از بر سر برین آمد نام مالک اخیر قدم او را ساندند مالک فرمود بر غمز غمز تا نزد بهترین اهل مدینه بروم
 و بروی سلام کنم چون طواف کعبه کردی میگفتند که بچکس افضل از وی طواف خانه نمیکند مستجاب الله عز و جل
 از وی درین باب قصصای بسیار نقل کرده اند جمله حدیث بن عبید الله که گوید نزد علی بن ابراهیم صاحب صنف بار آورده
 طلب علم حدیث رفتم وی با سرخ نشونت کرد و گفت از من بنویس **علاء** ایضا بهم سخت شب هنگام فرمود بخواب
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دیدم و این باجر عرض کردم فرمودند علم حدیث از جابر کس بنویس گفت کدام اند فرمود
 چند قصصی را فرمودند و کس دیگر را بهم نام بردند اکثر اهل زمانه او را ابدال می فرمودند و بزرگی صلاح او جمع علیه
 اهل عصرش بود بجهت کثرت عبادت و فضل او را بسبب میگفتند حبیب حدیث احمد بن الهیثم گفته بود خود را
 شنیدم میگفت چون نزد وی می رفتم چنان بر ما برامی گویا شرف بر جنت است نفوذ یافته نهادن
 روز جمعه شش محرم سنه دو صد و بیست و یک در بر سر بود و ابو القاسم بن بشکوال در تسمیه من ربی
 عن مالک الموطأ گفته که وفاتش بکشد عاقله سلم و قعنبی بفتح قاف و کون من فوج کون بنی بکشد
 ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قحطیه المدنی قری قبل المروزی النخوی صاحب کتاب المعارف و ابو
 الکاتب فاضل نقی بود و بنده و سکونت داشت از اسحق بن راهویه و ابی حاتم مستانی و زیاد بن ابی بکر
 روایت حدیث کرده و پیشش احمد بن در ستویه الفارسی از وی روایت دارند تصانیفش پر خوب و مفید
 منها غیر القرآن الکَرِیم و غریب الحدیث و معین الاخبار و شکل القرآن و شکل الحدیث و طبقات الشعراء
 و ملاح الفلک و کتاب القنطرة و کتاب الخیل و کتاب احزاب القراءة و کتاب الاثوار و کتاب السائل و ابی بکر
 و کتاب البیور و القدر و غیر ذلک کتب خود را تا وفات خود بنهاد و در سن یکصد و گفته اند که پیش مروزی مشهور بود
 بنده است و قبل کوزه و مدتی قاضی دینور بود و کسر و ال حمل و سمعانی گفته نفع و ال است و این صحیح نیست و آن
 باو است از بلاد کابل نزدیک قریسین و غلغلی کشی را انجامیرون آمده و بسبب قضا عسوب با او شده و لا تقش در سن
 دو صد و نود و بیست و وفاتش در سن دو صد و هشتاد و دو بوده و ناگهان بگذرد و بیوش گشت و بمرد و گویند بر سر
 خورده بود از آن جرعتی پیرانه باکی سخت بلورده تا ظهر بیوش می خواست بود و بعد از بیوشی نظر اب کرد و قیامی و شکر خدا
 سمع که خواند و تبر و قیام تصدیق نموده است بکسر قاف و احدی که است و بعد از بیوشی و قیامی است که ابی بکر
 ابو بکر عبد الله بن احمد بن عبد الله النخعی الشافعی المعروف بالمرزوی در نقد و حفظ و در
 و زهد و حیدر زمانه بود و او را در غریب شافعی آثار است که غیر او را از انبانی چنین نیست و تا تاریخ او هر چه است

و الزاماتش هم لازم خلقی بسیار بروی اشتغال کرده و انتفاع حاصل نموده منزه شیخ ابو علی السجی فی القاسم
 بن محمد و شیخ ابو محمد الجعفی و الدلام الحارثی و هر یک از ایشان امام مشار الیه گردیده و در بلاد مشرق و مغرب
 و ابتدای اشتغال وی بعلم و در کسب آن بود بعد فزای ایام جوانی در عمل اقبال و لهذا او را اقبال
 و در عمل آن ماهر بود و گویند عمر او پنجاه سال بود و در فقه سی سال بود و شرح فروع الی یوم محمد بن حداد
 مؤلف ابو خلیل حیدر افتاده است و آن کتابی است که با وجود صغر حجم خود مشکل بوده است و در وی سائل عجیب
 و غریبه واقع شده و برتر در زمره فقها کسی است که آنرا مثل تواند کرد و معنی آن که اند فقهی و فوات قبال و نه
 عشرة و اربع مائة بوده و بر این تسعین مستند و نون بیست و یک و قریه بهام معروف نیز از اقاله ابن خلدان
 ابو محمد عبد الله بن یوسف بن محمد الجعفی الشافعی و الدلام الحارثی در تفسیر و فقه و اصول است
 و ابی امام وقت بوده علم او بولایه پدر خود در جوانی بخواند بعد به یمن و آند فقه بر ابی الطیب سهل بن محمد
 صلواتی کرد و در روز قتل مذکور به ستاده نموده انتقال گرفت و اتفاق مذکور خلاف نمود و طریقه او را حکم کرد
 و بعد خروج بروی یمن و در کوفه مقدر تدیس فتوی گردید و خلقی کثیر بروی تخرج نمود و هم ولده امام الحارثی بن محمد بن
 پیش وی هم به میرفت منزل را ذکر نمی بود و تفسیر کثیرش مثل با انواع علوم است در فقه تصدیق و تذکره و مختصر
 و الفرق المجمع و السلسله و موقت الدلام و مقصیف کرده و حدیث بسیار سماعت نموده و فاش در سنه ثمان یا
 اربع و ثمانین و اربع مائة است در سن که ملت یمنیا و ابی صالح مؤلفان گفته وی هفده روز بیارید و غسل و تخریش حسب
 وصیت امین کرده چون در کفن میجدید که دست راست او جانب راست و چپ او باطن است و سیران نه به یک ختم کاین برکات
 قاضی است یعنی اکثر ازین دست نوشته بود و چون یمنیم و سکون یا ناحیه بزرگ است از نوعی نیا ابو شریل بر قزاقی کثیر جمعه
 عبد الله بن محمد بن ابی بکر الحنبلی الدمشقی بن الحافظ بن القیم و ولدش در سنه ثلث و عشرين و سبع مائة بوده
 قرآن خوانده و بر پدر و فقه و اشتغال علم نموده فطره الذکا بود و سور و اعراف در و روزیاد گرفته در فقه و حدیث
 در سن که میگفت سماعت و از اصحاب ابن عبد الدالم و غیر هم است در حجاز سماعت صحیح نموده و در علوم ماهر گردید
 و فتوی داده و در سن گفته و بار طایع گذارد و این کتبه او را بدین حلق و صف کرده و این سبب گفته کان اجوبه
 زمانه مات فی شعبان سنه ست و خمسين و سبع مائة ذکر ذلک فی الدراما کما سنه ابو محمد عبد الله بن غنم
 بن شاس بن نزار الجذامی السعدی الفقیه المالکی المنعوت بالخلال فقیه فاضل در مذنب حارف اتوا اعدای
 در مذنب امام مالک کتب فقهیه تصنیف کرده و نامش بالجوامع الثمینه فی مذنب عالم المدینه نهاده و وضع او بر قز
 و حیر امام غزالی است و در وی دلالت است بر عز و عزت فضل او طایفه مالکی صراحت برین کتاب مذنب حارثی است
 فوات بود و وی در سن بود پدر نه مجاور جامع بعد و شرف و مایه رفته و همان جا در سنه ست و عشرة و ست مائة وفات کرد
 ابو البقاء عبد الله بن حسین بن عبد الله العکبری الاصل البغدادی المولود الدار الفقیه الحنبلی الحاسب اکثر
 الفقهی الضریر الملقب بحب الدین نوازانی محمد بن الخشاب غیره مشایخ آن عصر در بغداد گرفته و حدیث از ابی الفتح

بن عبدالباقی بن احمد المعروف بابن الهیثمی و ابی زرعة طاهر بن محمد بن طاهر المقدسی و غیره جاسحات و روایت نمود
 و آخر عمرش مثل او درین فنون دران زمان یکس نبود علم خودی غالب کرده و در وی مصنفات مفیده نوشته
 و دیوان تنبیه و کتاب الایضاح الی علی فارسی را شرح نموده و کتاب اعراب القرآن الکریم فی مجلدین و کتاب
 اعراب الحدیث و کتاب شرح الطبع لابن جینی و کتاب اللباب فی علم النحو و کتاب اعراب شعر الحاکم و شرح المغفل
 للمختصری و خلقی شیرمردی در نحو و حساب اشتغال نموده و منتفع شده و در حیات او دانش نابلا و در دست خود
 و بلند آوازه گشته و فاش در بیج الاخر لیل الاحمد سنه ست عشره و ست مات بمکه بغداد بوده و بیاب حرب مد فون گشته
 حکبری نسبت ست بسوی حکمران بصره من و سکون کاف و آن شهری که یک ست بر دجله فوق بغداد بوده و فرخ
 و از وی جاسقی از عطایر ابراهیم و طبرجی است بر مقامات تحریری دران نوشته که سرزمین ابل الارس کوی بود و پنج تا
 بقدر یک میل جانب آسمان بلندی داشت در وی طیور بسیار بودند عقاب هم در آنها بود و آن خلقی در آن را از کون
 رویش وی انسان ست و از هر جوان شبی دارد و عرض که حسن طیور ست در هر سال برین کوه آمده و طائران را
 القاطط میکرد و گاهان و بعضی سالها گرسنه شد و از صید عاجز آمد تا چار بر یک چاوی شکسته او را برود دانشی غنی
 بنابر ابعاد و بعد ده دختری را بر دایر رس بسوی پیغمبر خود خطه برین صفوان شکایت کردند وی بر عقادعی بگفت
 صاعقه آمد و او را بسوخت و الله اعلم ان فلکان گفته این پیغمبر در میان زمانه فقرت میسی و پیغمبر را بود و علیها صلوات
 و اسلام و در تاریخ احمد بن محمد النعمان احمد الغرغانی نیز مل مصر دیدم که نزد عزیز تر از ابن المصراع صاحب مصر ارباب
 حیوان متبحر شده بودند که آنچنان نزد غیر او فرایم گشته از انچه یکی عقاب بود و آن پرنده ایست که از صعیبر
 آنرا گرفته آورده بودند و در طول برابر بلشون بود و در جسم کلان تر از دو او راغب و لویه و بر سرش و قایم بود
 و چند الوان داشت باینکه با مشابیه تمام داشت و ز محشری در آخر کتاب بیج الابرار در باب الطیر نوشته
 عن ابن عباس رضی الله عنهما ان الله تعالی خلق فی زمن موسی علیه السلام طائر اسمها العنقاء لما اربعه اجنحه من
 کل جانب و جمها کوجه الانسان و اعطاه من کل شیء قسطا و خلق لها ذکر مثلها و اوحی الیه انی خلقت طائر عجیب
 و جعلت رزقها فی الوحوش التی حول بیت المقدس و آنست که بها و جعلتها زیاده فیما فضلت به بنی اسرائیل
 فتنا سلا و کثر نسلا فلما قتی موسی علیه السلام اتعلت فوقه فجذ و حمار فلم تزل اکل الوحوش فخطف الصبیان
 الی ان قتی خالد بن العسیمی بن موسی علیه السلام فم شکو بها الیه فدعا الله فطع نسلا و انقرضت الله اعلم
 عبدان ابو محمد عبد الله بن محمد بن موسی المروزی الفقیه الحافظ مفتی مرو و عالم و زاهد و سالها در
 مصر ماند و بر مزی و بیج خواند و در خراسان طهارت مذمب شافعی او کرد این خرمیه و ابو اسحق مروزی برود
 تفسه کرده اند و امام زمان شده اند کتاب المعروف در صرح و کتاب الموطا تصنیف اوست و در فتاوی و حضرت
 مرجع خلافت بود و در سنه عشرين و مائتین متولد شده در سنه ثلث و تسعین روز عسره وفات یافته
 ابو محمد عبد الله بن احمد بن احمد المعروف بابن اشمش ابغدادی عالم مشهور ست در اوب و نحو و غیره

از خدا خواستم که دستم خف شود و در هر وقت که از اندیشه مردم و ندانست بر دم و قصد کردم که برگردیده از اولیای الهی بمانم
پس مرا شرم آمد شخصی که او را در میان کشندگان دیده بود خبر داد که چون نزدیک او شدم شنیدم میگفت با و از ضعیف و ناتوان
اصدی بنسبیل الله و الله اعلم بمن حکم فی سبیل الله اجاب یوم القیامة و جرحه شیعیه ما اللون لون الدم و المزاج روح المسلم
وی این حدیث ابراهان خود را عاده و تکرار میکنند بعد وفات کرد و عقب آن این حدیث را مسلم صحیح خود را خارج کرده است
ابو محمد عبد الله بن علی بن عبد الله بن خلف بن احمد بن عمر الحنفی المعروف بالرشاطی الاذلسی الحرری
اور احادیث بسیار روایتی حدیث و رجال و روایات و تواریخ و او را کتابی حسن است سنی با اقتباس الا نوافل التالیف
فی انساب الصحابة و رواة الآثار و این کتاب را مردم از وی اخذ کرده اند و در وی در جمیع و احسان تصحیح کرده و بر اساس
کتاب ابی سعید صافی است سنی با انساب مولد او جمیع روز شنبه ششم جمادی الاخره سنه ست و ستین و اربع مائه
در قریه از اعمال حرمیه بوده که آنرا اؤر فو که گویند فو فاش در مرتبه بطریق شهادت بسبب غلبه عدو بران مسلح
رو جمعه ششم جمادی الاولی سنه اثنین و اربعین و خمس مائه اتفاق افتاده رشاطی بقصرم را فتح شیرین نسبت بسبب
قبیل است و بسوی بلدیکه کتابش کو خود گفته که بسوی یکی از اجداد است که در جسم او خالی بزرگ بود خداوند عظیم که
حضانت او میکرد و وقت بازی با او او را رشاطه میگفت و بسیار میگفت پس رشاطی گفته شد ذکر او این فلکان
ابو محمد عبد الله بن ابی الوحش برمی بن عبد الجبار المقدسی الاصل المصری الامام المشهور فی الفقه و الفقه و الفقه
والدرایه علامه عصر و حافظ وقت و نادر و هر دو علم عربیت از ابی بکر محمد بن عبد الملك الشنفری النخعی ابی علی
عبد الجبار بن محمد بن علی المسافری القطری و غیره را ذکر گرفت و حدیث برای صادق مدینی و ابی عبد الله الرزاز
و غیره را شنید و بر آن کتاب عربی طبع گردید و او را کتابی است بر جمیع جوهری بطور حاشیه در وی غرائب آورده و بر
استدلال نموده و بر واضع بسیار که دال است بر سرعت علم و غزارت ماده و عظم الطالع او خلقی بسیار در صحبت وی
اشغال نموده و انتفاع گرفته از آنرا است جز وی صاحب مقدمه در نحو و بسوی او بود تصحیح در دیوان انشای که
جمیع کتابی از دولت بسوی ملکی از ملوک نواحی صادر میشد مگر بعد از تصحیح و اصلاح و بود عارف و کتاب بسوی
و علی ابن ابن فلکان گفته با حتی از اصحاب او و بصردیم و از ایشان اجازه و رعایت گرفت گویند در وی غلطی بود و در کمال
تخلت بنیکر و بتقدیر نامرشد بلکه گفت اتفاق سخن میگفت و در وی شگردی را گفت اشتراکی قلیل چند با بقر و تولید گفت
بعرفه و این حرف بر وی گران آمد گفت اما خدا را بعرفه و او علم کن بعرفه و فی المیده و ازین مجلس الفاظ بسیار میگفت
و اکثرش قبول خود میکرد و تو قه بر اعراب بانی نمود و او را حاشی است بر درة الفواص فی لوایم الفواص المحرری
و جزوی الطبع است در الفاظ فصلا و ادقش در صفا منسب سبب سنه سبع و تسعین اربع مائه بوده و وفات هم در
شب شنبه بیست و نهم شوال سنه اثنین و ثمانین و خمس مائه و بری بنیج با و تشدید اسم علم است مشایب است
جمال الدین عبد الله بن یوسف بن محمد الحنفی المشهور بالزیلی از اصحاب نجیب جماعت دارد و از فخر زیلی شایسته و علمای
و این سبیل اخذ کرده و فخری احادیث هاید نوشته و هم فخری احادیث کشاف مات فی محرم سنه اثنین و تسعین و تسع مائه

ابو محمد عبد الله بن محمد بن سلیمان الخزلی السمرقانی المشرقی الحسینی خجسته و سلامه نام قبلیست از برادر خاص
 سیدین طایفه علم بود به نفع خاص کرد و به نفع آنها کتاب لائل الخیرات تصنیف نموده و در ساحل محمد بن عبد الله اسفند که از اهل طایفه
 تیطیل بود ملاقات کرده از وی اخذ نموده چهارده سال در غلوت نشست بعد در تربیت مریدین مشغول شد خلقی کثیر بر
 دست او بود و ذکر او در آفاق منتشر شد و خوارق عظیمه از وی ظاهر گشت و به وقت نزوح و در احوال کتباب
 و سنت کثیره از او در سائر بلاد مغرب نشر شد و ذکر خدا و صلوة بر رسول خدا از وی اخذ آمده و در هر ناحیه اتباع او
 پیدا شدند مسلمانی و تناری از اصحاب و پیروی بلا درفته و محبت خلق بیک خدا و اخذ طریق میکردند تا آنکه از مریدانش در آن شهر
 و شش صد شخصیت و کسب کسب از او جمع شدند و هر یکی از وی غیر و نفع یافت زیرا که فیاض المهد و الامداد و کثیر النفع و کثیر
 طریق او شایسته است و تصوف و طریقه الیف و کلام کثیره در حزب الصالح و حزب جان الله هم ملازم او است
 و قات او در تاریخ در سیمه در مدینه اوقاف سادس شرح الاصل منه سبعین و ثمان مائة شده بعد از هشتاد و هشت سال
 او را قتل کردند و در ریاض المعروس دفن نموده بنائی بر آن گذاشتند چون از قبر برد آورند و در شکل روز و قات بود
 باین جمله طول حیدر بیخشی تغییر راه نیافتا شریک از وی سروریش ظاهر بود گوید که با هر روز اصطلح خط کرده است زیرا که
 قریب المهد بود خلق قبرا و احوالات و مهابت عظیم دارد و جمع وی از حاکم آورده و لائل الخیرات بسیار خواندند و از آنرا
 را آنچه مشک می آید بسبب کثرت صلوة بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم که از فی مطلق المسرات شرح و لائل الخیرات الشیخ محمد
 بن احمد بن علی بن یوسف الفاسی القصوی صاحب فتح الدین عبد الله بن محمد بن احمد الخزلی بن القیس
 از بیت ریاست عالی وزارت دمشق بود و متلی در از بمصر اقامت نمود و محدث و شاعر و ادیب بود و در باب
 صحیحین از اصحابه تالیفی کرده و میاطی از وی روایت دارد و مات فی ثالث شهر ربیع الآخر سنه ثلث و سبع مائة
 شریف الدین عبد الله بن محمد بن علی الغمری المعروف بابن التلسکافی امام عالم بقیعة و صلین است
 در عصر متصدی اقرط بود و مردم از وی منتفع شدند و کتب مفیده تصنیف کردند منها شرح التنبیه و شرحه حان
 علی المعالم الامام محمد بن الدین عثمان بن یوسف القلیونی ابو الیمن کندی باورا اجازت داده و در قاهره نائب حکم بود
 و فیقه مجموعی لطیف نوشته و میاطی را اجازت داده و قاتش در قاهره کشنده اربع و اربعین مائة بوده
 ابو بکر عبد الله بن محمد بن حمید بن سفیان القشیری مولی بنی امیه معروف بابن ابی الدنيا و ملا قش کوزه
 شان باینین بوده مودب کتبی باشد بود و در حدیث سن می یکی از ثقات معنفین اخبار و سیرت کتب کثیره و از
 زیاده بر یکصد تالیف از شش شیخ حدیث مثل علی بن الحنفی و خلف بن هشام و سعید بن سلیمان و دیگر محدثان عمده
 سماعت نموده و از وی جماعتی روایت کرده منهم ابو بکر الشافعی صاحب الفیالیات و حارث بن اسامة صاحب
 و ابو بکر بخار و احمد بن خزیمه و غیره هم بر ملا نهادند ایشان ابن ابی حاتم گفته کتب عن سبع ابی حاتم صد و احوال
 از او جالس احمد بن شاه اشک و ابن شهاب کما توفی سنه اثنین و ثمانین و مائتین ذکره فی فوات الوفيات
 ابو محمد عبد الله بن ابی حمزه یکی از کبار اطباءی خدا و عرقا وقت خود بود و کرامات او بسیار است و علم آنکس

در مدتی حدیث و تفسیر آن یکصد و بیست و هفت سال است اما در وقت مذکوره ابو بکر اعظم ترین همه اهل عصر بود و در حدیث و تفسیر
 همه اعتبار بر او قرار خود و در هر سال دو صد و سی و پنج آنجهانی شد الشیخ عبداللہ بن الشیخ سالم البدری
 الکلی یکی از اعلام علمای بود و دانش حدیث از شیخ ابوالدین بن شیخ محمد الباقلی و شیخ عیسیٰ خرمی و قاضی تاج الدین
 و غیره هم نموده و در هر یک تنه نوی تدریس بود و ریاست علم بلد این بوی منتی شده و جمع بخاری را در جوف کتب بسیار در
 تسع و الف و مائه خوانده و بار دیگر وقت تجدید باب و از طرف سلطان محضان بخانی در سنه تسع و ثلثین و الف مائه
 محمد الشلی در حدیث ابو بکر گفته شد اما علم تنقیح لاحد قبله ولادت وی در شعبان سنه تسع و اربعین و الف بود و وقتا
 را ربع سنه اربع و ثلثین و الف و در مدتی مدتی شد و او شرح ست برج بخاری سی و اربع و الف
 کذا فی تسلیه القواد فی قصائد ازاد المسید العلایه میر غلام علی بن السید فتح الواسطی البجرامی و شاه ولی الله محدث کاک
 در انسان المین فی ذکر مشایخ الحرمین نوشته کردی احیاً بسیاری از کتب حدیث کرد و از آنجه که سند امام احمد
 نزدیک بود که بر جراح من نه که ما از آن یافته نشود وی از معروف و اق و شام از غرناهای قدیم اطراف ما بخاری آن
 جمع کرد و در آن نه نسخ نوشت و آنرا جمع کرد و اصل ساخت و از کتب نه نیز اصول صحیح ساخت و غنیاء الساری کرج
 بخاری را بسبب ضعف پیری ناتمام نتوانست کرد و هر چه بر وایت کتب حدیث سر و او بخاندانید باطله تحقیقت حاصل
 و برین مایه متاخر وی بود و از ابتدای صبا رفت علم و علمای و صلاح و مع پیشه مرصیه وی بود و هر روز ده سیپاره از
 قرآن خواندی چون پیشدا آنچه میخوانست میخواند و هیچ وقت خالی نبود از درس یا ملاکات یا نماز یا سخن منوری چون
 شیخ سالم سپهر او سرکار شریف الشرفای که مداخلت کرد که بر روی آن بود که معلم و در علم شیخ سالم مملو نشود
 و نه طبع و نه قوایل سند امام احمد را نزدیک سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله کلام در مسجد شریف و در پنجاه و شش روز خوا
 عمری بطول یافت و آنهمه در فضیلت آنکی گذشت و آنرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خط و محبت و استحضت بود و الا سیپاره
 فی البحر توفیر یافته بود و آنحضرت شیخ عبداللہ خرمی کتب سته را بر وی خواند و لعل که اکثر ایشان بر وی جامع گردید
 ابو عبداللہ عبید اللہ بن عبداللہ بن عتبه بن سوید المذنبی یکی از فضای سبجندینه است برادر زاده عبد
 بن سوید و صاحبی رضی الله عنه از اعلام تابعین است خلقی کثیر را از صحابه دریافت و از ابن عباس و ابو بکر و عایشه
 ساعت نموده و از وی بطول ازاد و تفسیری و غیره روایت کرده و هر یکی گفته چهار روایت کرده و در آنجا که روی نیز نموده
 و گفته بسیاری از علم شنیدم و مگان کرد که اینقدر کفایت است چون عبید الله در ملاقات نمود پس گویا دوست
 من چیزی نیست عمر بن عبداللہ نیز گفته اگر مرا مجلسی نزدی باشد دوست ترست مرا از دنیا و مافیها و نیز گفت
 می خرم شبی از شبهای ملو تر از دنیا را از بیت المال گفته ام لیسر للمؤمنین تو این چنین میگوئی با وجود تحریر و ثبت
 تحفظ تو گفت شما که میرویدانی لا محذور بر آیه توصیه و هدایت علی بیت المال المسلمین بالوف و الووف بدستیک در
 مملو نه تسلیع عقل است و ترویج قلب تسریع هم و تسلیع ادب بود و عالم ناسک در سنه اثنین و مائه و تسع و تسعین
 یا تمان تسعین علی الاختلاف فافت یافته شمر و بن هم دارد و از آنجه این ابیات است که بگو تمام کرد کتاب الحار آورده و فظلم

و گفته اند که او انواع تمام دینی پیشترست بر طریق باب الفرائض ابو عمرو از ایشان نیست لیکن ایشان فرمودند که
 پس منسوب ایشان شد و وی از سببی که است و بیرونش منقطع بوده علیه ایست بسا مل شام که فرج است
 مسلمانان روز جمعه عاشور در کعبه شریف و تسعین و خمس مائه اشترک نمودند و غنویان شام حاکم کوفی و قمر
 کوفی و فقیهات لامیان ابو عبد الله عبد الرحمن بن القاسم بن خالد بن جناد و بعضی یاقوت و بعضی
 المالکی صاحب الدونه جامع بود و در میان نه و ده علم تفقه با امام مالک کرده و بیست سال در صحبت شافعیان و
 و اصحاب مالک بعد وفات مالک از وی منتفع شده و در دنیا و اجل کتب نه با ایشان است و نحو غیره را در
 اند کرده اند و در سنه اصدی و تسعین و مائه شب جمعه ششم صفر در مصروفات یافته از اهل معرفت و مجاهده بفهم
 و فتح نون و تقوی بفهمیدن و فتح غایت است پسوی حقا که از یک قبیله نیستند بلکه از قبائل شتی بوده اند بعضی از حجاز
 و بعضی از سواد العیبر و بعضی از کثانیه مصر و اکثر آنها متولیان جبارند و عبد الرحمن مذکور بالای از رسیدن اهل الحجاز و بعضی
 و نیزه مذکور از حجاز میروند و قنای گفته جماعتی از قبائل متفرق در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم متفق شده
 خانه تگری و در نهانی شیوه خود کرده بودند مخصوصا هر که باراد فاسلام و او را که شرف صحبت میداد نام مسافر میشد و او را
 در راه میرانیدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم پسوی ایشان فوجی فرستاد و فوج آنها را گرفتند و اسیر آوردند آنحضرت
 چهار را آزاد کرد و از آن باز آن جماعه عتقا نامیده شدند و هر که از اولاد آنهاست متقی است و چون عمرو بن العاص
 مصر فتح کرد و این روز جمعه است مل محرم سنه عشرين از هجرت بود و با و حق در ایل رایت سعد و دود و دوا و ایل آن
 از آن جهت نامیده شدند که عرب برای هر بنی رایتی مقرر میکردند تا بدان شناخته شوند و برای هر بنی از بنی
 اهل رایت حدی حدی معین نبود که برای هر بنی رایتی مقرر نمایند لکن عمرو بن العاص گفت که من رایتی مقرر کنم
 که منسوب به من باشد و دعوت شما بران رایت باشد پس ایشان همچنین کردند و این اسم همچو نسب جامع گردید
 و دیوان ایشان نیز بران قرار یافت چون عمرو بن العاص اسکندریه رجوع بفسطاط کرد و مردم خط خود را اختطاف
 عتقا هم آمدند و هیچ موضعی که در آن اختطاف کنند نزد ایل رایت نیافتند ناچار شکوه این بنی پیش عمرو کردند
 معاویه بن خدیج که متولی امر خط بود ایشان را گفت رای من برای شما این است که برین قبایل غالب ظاهر شوئید
 و اکثر منزل گیرید و بمش ظاهرنمید ایشان همچنان کردند از آن باز ایل ظاهر لقب یافتند این همه ابو عمرو و محمد بن
 بن یعقوب بن عقیلی در کتاب خط مصر ذکر کرده چون فائده غریبه بود و پسوی آن حاجت می افتادند او ذکرش در اینجا
 پسند افتاد و قال این خلکان و درستان الحمدین نوشته قولد این القاسم در سنه یکصد و سی و دو بوده
 از شیوخ بسیار روایت دارد و مال بسیار در راه طلب علم حدیث صرف کرده و در زهد و توحش از عجائب و زنگار
 و در صحت حدیث و حسن و ایت نادره وقت اکثر در دعای خود میگفت اللهم امنعني من الدنيا و امنعها عني
 و عطای سلاطین را هرگز قبول نکرد و عبد الله بن سبک گفت هر که خفت بفرقه امام مالک داشت شر باشد
 باید که عبت این القاسم محکم گیرد و کما یخیزای دیگر مشغول شدیم و او شفر دوا و ست و لکن از فضا غیب مالک

مسائل مدوئه و را بر جمیع روایات ترجیح میدهند و اشوب که یکی از اعیان مذہب مالکیہ است بر سید مذہب
 فقامت ابن القاسم بیشتر یافتہ است ابن ہب گفت اگر بای چہ بن القاسم را با تمام ابن ہب را بکنند
 از وی یافتہ باشند اما متحقین مالکیہ نوشتہ اند کہ اشوب و مسائل جمیع دیوات و دخل کلی بود و ابن القاسم را
 در مسائل جمیع و معاملات ابرج ہب و مسائل جمیع و مناسک و اہل علم ابن القاسم گفتہ است بلای حق
 بصحت امام مالک آنست کہ وزی و خواب را گفتند کہ اگر در طلب علم داری و علم حق را دوست داری
 باید کہ با مالک آفاق جمعی آری گفتہ آن کہ است ہاشمیت گفتند امام مالک تیر ابن القاسم نوکات سال تعلم محمد بن
 چہار ماہ در اسکندریہ میماند برای جہاد کفار و روم و ہر روز یک سہلہ و در سہ فرج و زیارت مسجد نبوی و پنج ماہ تعلیم
 روزی ذکر او پیش امام مالک آمد فرمودند ایش با فیت دار و انہائی ہر از شکست غرقی ہشتر سال الذی ابن قول
 من قرأ القرآن فی سبع فذلک حسن نوشتہ کہ ابن القاسم در رمضان دو صد ختم قرآن میکرد و اسد بن قاسم الفراء گفتہ
 کہ وی در غیر رمضان ہم چنین قدر ختم نمود چون بخدش رسیدیم ترغیب احیا علم کردیم کہ ختم موقوف داشت و یک
 ختم را آن آخر موقوفیت نمود از اجوبہ امام مالک در مسائل نزد او سہل بود و فاش در سہ یکصد و یک در مصر بود
 بعد از موت بنیامش دیدہ نہ ہر سید مذہب ہر ترازو در عالم سود مند افتاد گفت چند رکعت کہ در اسکندریہ گذارده بودیم
 گفتہ ابن ہب مسائل فقہ کبارت گفتہ ہر ندیم بدست ما شمار کرد کہ آنہما را ہبای مشغور یا فتم صاحب بیتان الحمدین گفتہ
 در نجاسی را وہم راہ نزد کہ اشتغال با علم بیست ہر بیست اشتغال بعبادت است زیرا کہ اشتغال با علم نیز نوعی از
 عبادت بلکہ بہترین عبادت است تحقیق آنست کہ نفوس انسانہ در اشتغال خود متعطل اند بعضی را از یک شغل
 تاثیر عظیم در قوای نفسانیہ حاصل شود بعضی را از شغل دیگر در عالم ہر بخ غموران تاثیر عظیم واقع میشود و آنہما اشتغال
 فی نفسا محمود اند گاہی در شغل قلیل سہل نیت حاصل دست میدہد و در شغل دیگر اگر چہ کثیر و عہدہ باشد اتعنت صاحب
 حاصل دیگر در انساہ نظر الی صور کہ و اما لکم و لکن نظر الی قلوبکم و نیا لکم قاعدہ تقریری است فیہ نفہم ذلک استی
 ابو منصور عبد الرحمن بن محمد بن الحسن بن جتہ الدین عبد الدین الحسن بن الدشقی الملقب فخر الدین الحجری
 باب ہساکر الفقہ الشافعی در علم دین امام وقت خود بود و فقہ شریع قطب الدین ابی المعالی سعود دینسوری کردہ
 و زمانہ دراز در صحبت او ماندہ افتخار حاصل نمودہ دختر او را بنی خود گرفتہ بعدہ خودش مستقل شدہ ہشتر سال را
 درس گفتہ و خطی کثیر بروی اشتغال نمودہ و از وی تخریج کردہ ایسہ و فضلا گردیدند در فتاوی سستہ و ہشتر شا فقیہ است
 متولی تدیس جاد و خیرہ تدیس نقویہ و تدیس صلاحیہ اندہ و اعتنا تقویت نمودہ و فضلا شای شلم نزدش آمد و شد میکردند
 تا آنکہ نظامیہ شامگفتہ میشد وی اول کسی ست کہ در غدا رویہ درس گفتہ از گذشتن در رواق خیابان توس میکرد
 تا بسبب افتادن در وی آتش نشوند زیرا کہ عائنا ایشان بنی ہساکر را مبغوض داشتند بہجت آنکہ شافعیہ شاعر اند
 و بروی مناصب و ولایات عرض کردند ہساکر ترک کرد و فقہ وحدیث تصنیف را دارد و ابن خلکان گفتہ ہر از ذوالی القاسم
 بن ہساکر صاحب تاریخ دمشق ست از خاندان ایشان جامع از علما و رؤسا برآمدہ بخط خودش نوشتہ کہ ولادت او در

محمد و تنایج الفقه والاصول فی الفقه ابن مالک یاد گرفت و در شتغال علم شروع نمود فقه و نحو از جاعتی از شیوخ خود
از علامه ثقفی زین العابدین شیخ شهاب الدین الشارحی که متجاوز از یکصد کتاب بود حاصل نمود و بتدریس عربیه دست
ست بستن مجاز شد و در همین حال تالیف نمودن کتابی که در اول خبری که نوشت شرح استغفار بود و چون از آن
بقتنی چون بر آن وقت شد تقریر نوشت و از وی تلمذ و نش ملازم بوده فقه آخرت نموده بر دل او اوقاف ریاضت و
اول و تنایج و نحو آن قرار گرفت و در همین وقت در سنه ست و سی و هجده مجاز گردید و بعد موت او ملازم شرفی نگذاشت
مناوی ششم در حدیث و عربیت استفاده از علامه تقی الدین شبلی الحنفی کرد و وی بر جمیع الجوامع و جزآن از کتب
تقریر نوشت و گویای او بارها بتقدم من در علوم یلسان و بیان خود و رجوع کرد تنها بسوی قول من یک بحث
زیرا که وی در عارفیه خود بر شفا حدیث ابی الحارث در باب اسرار آورده و آنرا منسوب باین ماجنه و چون باین
بخطه نوی ویدم نیافتم بچاره تمام کتاب بگذشتم بآن هم نیافتم و از مجموع صاحبان قاضی احمدیث را بر آوردم
و از شیخ آمده خبر کردم و شنیدم از من کتاب بر داشته خطابین با خطا کرده بجای آن باین طریقی نوشت ایرام
و چشم من عظیم آمد و از حکمت منزلت شیخ که در دل داشت همیت خوردم و گفتم الا تصبرون لعلمک ترا چون گفت نه
در قول خود رواه این با خطه باین طریقی که در دل داشت از شیخ انتقال نشان میدادند و ملازم شیخ علامه استاد الفقه
محمد الدین کافجی تا چهارده سال شتم و از وی تفسیر و اصول و عربیت و معانی و جزآن استفاده نمودم و برای من
اجازت تعلیم نوشت و در چند درس کشاف و توضیح و تلخیص المفتح و عضد حاضر خدمت سیف الدین حنفی گویدم
و بعد انتقال بسوی بلاد شام و حماز و من بهند و مغرب و فکر و مسافرت نمودم و چون بجز رفتم آب زمزم برآ
چند کار نوشیدم از آنجا آنگاه رفتم بزمه شیخ سراج الدین بقینی برسم و در حدیث و تریب حفاظت این حجر و شری و عفت
از سهل نه احدی و سی و هجده نمودم و اطای حدیث او سهل نه اثنتین و سی و هجده کردم و در هفت علم حق نقا
مرا بحر و زنی کرد تفسیر و حدیث و فقه و نحو و معانی و بیان و بیای بر طریقی عرب بلغانه بر طریقی عجم و اهل فلسفه و آنچه
اعتقاد دارم این است که از این علوم شش گانه فقه و لغوی که بر آن مطلق شده ام بجای رسیدم و اوقات شده ام که بهیچیکه
از اشیا ح من تا آنجا نرسیده تا بمرور نیم چهره رسد و در فقه این حرف نمیتوانم گفت زیرا که شیخ من در آن اوسع نظر
و اطول الباع است و جز این علوم مفید گانه باصول فقه و جدول و ترفیع هم آشنا هستم و علاوه آن بانشا و تول
و فرائض و جزآن بقرآت و آنرا از هیچ شیخی نگرفته ام و در آن علم طلب است اما علم حساب پس و شمار و تریب
بر من و آنچه آن از دهر من چون در آنکه تعلق بحساب دارم و بزرگوارم که بایر و دشمن کوبی قصد بیان نمودم و بعد
درین وقت آلات جهاد نزد من کامل شده و این بطریق تحت بنمت و اتالی میگویم نه بطور فخر و که ام چندی در دنیا
که تحصیلش در فقر طلبیه بشود و حال آنکه باینکه بکوی فریب سیده و پیری ظاهر شده و اهل بیت عمر گرفته و اگر خواهم که در
هر یک تصنیف جمیع اقوال و ادله فقهیه و قیاسیه و در هر یک نقوض و اجوبه آن موازنت در میان اختلاف مذکرات
در آن بکارم بر آن قادر بفضل خداوند بجز قوت خود و فلاح لا قوه الا بالله ما شاء الله لا اله الا الله و در سبک

طلبه جنیدی در علم منطق هم خوانده بود و بعد حق تعالی که است آن مرد دل من انداخته ابن الصلاح را شنیدم که
فتویٰ فخریش داده پس این علم را ترک و آدم نو تعالی عوض آن مرا علم حدیث که اشرف علوم است از زانی و دست
و شلخی من در روایت سماع و احادیث بسیار اند و جمعی آنها را جمع نموده ام و شمار ایشان یکصد و پنجاه است
و در سماع روایت بهت شتغال با هم ترازان که قرارت روایت باشد زیاده اکثر نکردم و مؤلفات من تا اینست
بسر صد کتاب میرسد سوای آنچه از کتابت مستم و از ان جمیع نمودم و این است اساسی مصنفات من انتقی و جدا ازین
و اگر کتاب خود در هر علم از تفسیر و حدیث و فقه و اجزای فقه و فن عربیت و فن معانی و بیان و فن تصوف و فن تاریخ
و ادب کرده که در کتابت می حسن الحاضره فی اخبار مصر و القاهرة و نام بنام مذکور است هر که از فوق اطلاق بر آن باشد
و جمیع بدان کند این مختصر گنجایش ذکر آن ندارد و زیر که مستغرق اوراق است و کاشغری و طبقات خود در ترجمه و تفسیر
سیوطی یک گفت از صد شیخ علم گرفته ام و عادت می چنین بود که نزد امر او ملوک نیرفت و طریقه زهد داشت
و قبل بر تالیف بود و مصنفاتش از تفسیر و کبیر چهار صد و شصت مؤلف رسیده و در اقطار ارض از شرق و غرب
منتشر و مشهور گردیده و علمای آن بدان منتفع شدند کتابت و قرارت منطق را اصولم و کرده می دانست علمای عصر
پنجاه سوال از وی کردند و جواب بر سوال اول مؤلفی پر داشت و مردم او را بسبب دعای اجتهاد و دشمن گرفتن و در روایت
و طرد وی کوشیدند و از دست علمای عصر بپا روی بر رفت زیرا که نزد ایشان علمی بجهت و بعد از آنکه از ایشان
گو یاد می حال میکنند و لیکن انبیا و اولیا با کثرت از آن تمجید شده اند و وی با علمای سلفه کرده بیان نمود که مجتهد
دو گونه اند یکی مطلق و این بر آنکه از علم ختم شده دوم منقسم یعنی تنج و دقاوای خود برای تنسب الیه و این نوع
تا يوم القيامة منقطع نیست و وی معی همین قسم اجتهاد است و گفته که مجتهد ملقم و لهذا فتویٰ میداد و بندهب شده
و اصحاب مذہب او میگفت که سائل از مذہب می پرسد از اجتهاد من و از هر سائل که جواب میگویم و وقت خود
روز حساب عرض آن جواب بر خود یاد میکنم و بطریقی که خود در وقت سوال دارد و در هیچیک جواب نتوانست نوشت که
این همه سوالات را یاد کرده میگوید که در حقیقت این همه اصول یک حال است که واضع با آنها الی آخره کیست و فایده
در سده اصدی عشره توسع مالتا اتفاق افتاده شصت یک سال و ده ماه و بیست و نه روز و عرفان کاتب حروف گوید که در وی
اجتهاد و از سیوطی غریب نیست زیرا که جمعی کثیر قبل از وی و بعد از وی این تبه رسیده اند چنانکه کتاب طبقات و تراجم
بر آن شاهان و نثر و ابوعی اجتهاد و تنسب ایشان بر عجب گذاری خود از دست علمای تنصیب و دست و نقل الامر
اجتهاد مطلق هم بعد نما و در زمانه ایشان رجه و بعد ایشان مجتهدین مطلق بوده اند و هیچکسی بر آن اکتفا ننموده
بلکه مردم آن عهد بندهبشان در آمده اند و تا قرون درازند از آنها باقی مانده و بعد بقلب دوار و دیگر اسباب
انقراض یافته و هیچ دلیل از ادله را بجهت شرعی که بر این قانع و در خصوص احوال لایال احکام از لایال غلط
اجتهاد مطلق نمیکند و درین زمانه با بعد از آن چنین کس یافته نشود زیرا که وقوع لازم اسکان نیست و بطریقی که بر
اجتهاد مطلق در کتاب اصول و فقه بر تفسیر و بحث نوشته اند اجتماع آن شخصی بلکه اشخاص هر زبان ممکن است یافته شد

مجلس نشسته و در تیرہ روزین در سنہ ثلث و عشرين و ست مائتہ انتقال نمودہ قالہ فی فوات الوفیات
 احوالقا سمع عبد الکريم بن ہوازن بن عبد الملک بن محمد بن محمد القشیری الفقیہ الشافعی در فقہ وحدیث
 و تفسیر و اصول ادب و شعر و کتابت و علم تصوف علامہ وقت بود و شریعت و حقیقت راجع نمودہ و از ناچیز تو
 از ان مہربست کہ فراسان قدم آوردند و استواء بضم ہمز و سکون ہین نامجا ایست در میا بود کہ شیر القری ہجرت
 از ان علم از انجا آمدہ و قشیری نسبت بہ وی قشیری کہ قبیلہ بزرگ بضم قاف و فتح شین می خر دسال
 کہ وقت تبارک و تعالی علم ادب خواندہ و اوراد می بود مستقل الخراج بنو احمی استوا فرست کہ میا بود رفتہ و طری از علم حسا
 آنجہ متولی بود و بیضا شود و قریہ خود را از خراج داد و ان حکما ہار چون در انجا رسیدہ و حضور مجلس شیخ ابی الحسن علی النیسابوری
 معروف بقافعی کہ امام وقت ہستہ و خلق ہما چون سخن بوشنید ہل جا کہ از عزم خود برگشتہ سالک طریقی را روت شد
 اتفاق بہرہ و بذا قبول کرد و دستہما گفتند و وی انفرس شجاعت نمود بہت خود اورا بسوی خویش کشیدہ اشارت ہشتت
 نام فرمود و در وقتہ دریں البکر محمد بن ابی بکر طوسی شروع در فقہ کردہ از تعلیق ابو فارغ گشت و بہ مدت استاذ ابو بکر فخر
 بسجدہ علم محل را اتقان نمود و آمدہ و خود و بسوی استاذ ابو اسحق اسفہانی دو شتہ مدتی درس بوشنیدہ استاذ گفت علی علم
 بسلم محل نشو و نما آن بکتابت لایست قشیری ہما انچاز وی درین روز ہا شنیدہ و بودی ہما کردہ استاد
 تعجب نمود و مرتبہ او شناختہ ہا کہ ہمیش آمدہ گفت ترا حاجت معصی نیست معنیات مراد عالم کن کہ ہمین بس است
 پس می میان طریقا و طریقہ ابن فور کہ می کردہ کہ کتابی ابی بکر بن الطیب المہاکلا فی نظر خود و ہا این ہر حضور
 مجلس ابی علی دقاق ترک نکردہ تا آنکہ قاف و دختر خود را با وجود کثرت اقارب و ریحان داد و چون ابو علی مرد وی سالک
 مسلک مجاہدہ و تجربہ شدہ شروع در تصنیف کرد و تصنیف کلان نوشتہ سہی ہا بتیس فی علم التفسیر و ابن تفسیر از
 اجود و تفسیرست و رسالہ اورا حال طریقت نگاشت و باز فقہ برای حج بیرون آمدہ و خواہ آنہا شیخ ابو محمد جوینی والد امام الحرمین
 و امیر جمین یحیی و جہاد از شاہیر بود پس از ایشان در بغداد و حجاز سماعت حدیث نمود و در فرو سیت
 و استعمال سلاح بد طولی داشت و در مجالس عطا و تذکرہ خود امام وقت بود برای خود در سنہ سبع و ثلثین ہجری
 مجلس اطاعت بیت معتاد کہ ابو الحسن علی باخرزی در کتاب بیتہ القصر و شتا بروی سہا فکندہ و در حق می گفتہ لغیر کفر و غیرت
 تذکرہ مذابہ نور لہا البلیس مجلس بیتاب خطیب کرد و تاریخ آورده و گفتہ فی قدیم آوردہ بر ابی بکر در بغداد و در سنہ
 ثانی اربعین ہجری ماتہ و تدفین کردہ و مالزی شوقیم بود فقہ حسن ابو عطاء طبع الاشارہ و عارف ہول مذہب شری و فروع
 مذہب شافعی و جہاد الفا فارسی ذکر شد تاریخ خود کردہ و گفتہ ابو عبد اللہ محمد بن فضل فراوی گوید انشدنا القشیری لنفسہ نظم

سقی اللہ وقتا کنت اخلو بوجہکم	و شعر المہوی فی روضۃ الادب من اجل	اقتدا نما نا و العیون و تدبیر
واصبحت یوما و الجفون سوا فاع	و ابی الفتح محمد بن علی الواعظ الفراء ی گفتہ کان القشیری کثیرا یبذل لہ بعضہ نظم	
لو کنت ساعة بیننا ما بیننا	و شہدت کیف نکس بالودیع	ایقنت ان من الودع محدثا
و علمت ان من الحدیث دموعا	ابن حکان گفتہ این ہر رویت از فی القرن بن حمدانست و ادا ت شہد	

و حضرت محدث دست حمید و ملاقات علمای آنجا نموده از آنها اندرز و ابیت کرد و اقامه افعال شایسته نمود و شایسته خود را به هر چه از شیخ مست و بعضی مالی خود ذکر آنجا نموده و گفته که عهده من محمد بن علی الفقیه عزلی انبار مرا خست کرد

اشعار بنماید و بگیریت نظم	ولسا برت القاد یعهم	بکوالؤلوا و بکیست عقیقت
ادامه اعلی بنا کس الفراق	و هیجات من سکرها ان نفیقا	تولوا فاتبته هاد معی
فصاحوا الغریق و صحت الحریقا	ابرق کلان گفته و ما قیل فی المعنی	تنقست الغداة غداة و لوا
و حیدرم معارضه الطریق	فصاحوا بالحریق فقلت ابکی	فصاحوا بالحریق و بالفی یقی

سماعی تصانیف مستند و از آنجمله تزییل تاریخ خطیب بغدادیست در پانزده مجلد و تاریخ مروز و یاده سیرت و کتاب الانساب و سیرت مجلد و آنجا نام و زردست مردمست مختصر است للشیخ عزالدین در ستم مجلد و آنجا و اصل لیل الوجود است وی در ترجمه پدر خود گفته که والدش در سنه سبع و تسعین و اربع مائه حج کرده بغداد آمد و آنجا جماعتی از شیخ حدیث سماعت کرد و در درسه نظامیه و وسط میگفت و هر وی حدیث میخواندند و تحصیل کتاب میکردند بعد از آن از آنجا به سمرقند شتافت و از جماعت کثیره ساعت نموده و فراسان برگشت و مائه تسع و خمس مائه و شصت و نیم و پنجاه سال و رفت و مرا و پدر مرا آنجا برد حدیث از ابو بکر عبدالغفار بن محمد الشیرازی و غیر وی از مشایخ شنیدیم چون بمرو و محمود مرگ اورا دریافت دوی جوان بود چهل سه ساله و ولادت ابو سعید در مروز و شنبه بیست و یکم شعبان سنه ست و خمس مائه ست و وفات غره ربیع الاول سنه اثنین و ستمین و مائه پدرش محمد امام فاضل مناظر محدث فقیه شافعی حافظ بود و اورا المانیست که مثل آنج سید بوق الیه نیست برستون و احادیث و اسانید کلام کرده و مشکلات اورا بیان نموده چند تصانیف ارد و اشعار خود را پیش از مرگ بآب هشت فاقش وقت فراغ مردم از نماز جمعه در سنه عشر و خمس مائه اتفاق افتاده و آن تصور هم امام عصر بود بلا داشت مخالفت و موافق بر آن او اقرار این معنی کرده اول حنفی مذرب ستمین نزدایم و نفی بود چون در سنه اثنین و ستمین و اربع مائه حج کرد و در حجاز اورا متقاضی انتقال بسوی مذرب امام شافعی ظاهر شد بعد خود بمرو و بسبب لعلن هرب محنت و تعصب شدید بر ذرات و صبر کرد و امام شافعی شد در سنه اثنین و ستمین و اربع مائه تصانیف بسیار و در دنیا مانده و از آنجمله و الاقتصار و الرد علی القدریه و غیره و اصول قواعد نوشته و در خلاف برلمان تالیف نموده که شتمل بر یکصد و سی و خلافیه است تفسیری از تفسیر حدیث کتاب الف حدیث عن مائه شیخ و بر آنرا تکلم نموده و خطا او شصت و هجده است و فاقش در ربیع الاول سنه تسع و ثمانین و اربع مائه بوده و در خانه اش جماعتی کثیر از علمای رؤسا گشته سماعی از شیخ نسبت بسوی محمد بن الطینی از تیم و ابو سعید و الکرم و البیسی بود ابو المنظر محمد الرحیم که همراه پدر در بلاد خراسان و ماوراء النهر سماعت حدیث نمود و آنجا جمع کرده برای شاخ خود جمعی نوشته و در سمرقند خبر و دعای او در مجلد سیم و شغل او بقصد و ادب و حدیث بود تا آنکه از هر یکی از اینها طریقی حاصل نموده و بسیار حدیث گرد و طلب است و او در حلقه ما نمود و در بلاد خود محترم می زیست و فاقش در سنه اربع عشر و ست مائه اتفاق افتاده و ذکره از این کتاب

که در شفقته بر خلق خدا و محبت درویشان عزیمت علی و فضلای آن علو شایق رفعت بختان کنی شویست بنی غیر عالم بود
 شهید ولایت دلی شد پیش از آنکه ملاقات واقع شود و مدت دو سال بکبابیش در شهر طبرستان و بعد حیات بود و آخرت
 نشان بگویند چنانچه در حجت حق پرست قبر او درون قلعه دلی است در میان کوه غریبان افتاده است شیخ صاحب الحق
 در اخبار الاخیار فی اسرار الاولیاء را برین حال او نوشته فصلی چند از سیر او و صفاتش و نقل کرده است که نقل آن بی نیافزاید
 ابوالفرج عبدالمستحکم بن ابی نعیم مدلولو بابین بعد بر حدیثی که نقل کرده است که نقل آن بی نیافزاید
 المولد والد را بحسب المذهب تاجری بود و او را در حدیث طاعات و عبادت و بیوی او فاضله بود و از اقطار ارض را
 را با کار طریق ساخته و شیعیان و پیروان او را در هر یک شرکت ندارد و در نه است و تسعین جنس باشد و در قیام و وفات یافته و توفیق
 امام احمد بن حنبل موفوفش غزو و در وجود خود و نامرک صحیح المذهب بن ابی اسحاق و یکصد و چهل و شش جلدیه و در نه است که نقل آن
 عبدالحق بن عبد الرحمن بن عبد الله بن الحسن بن ابی محمد الازدی الاشعری بیروت باین المرحله روایت از شیخ
 بن محمد و ابی بکر بن یحیی و غیر ایشان دارد و این عساکر او را اجازت داده و در وقت فتنه اندلس نزول جایگزینت عالم
 بهانجا بنشیند و ولایت خطبه و نماز داشت فخری عالم را در ماریت و عارف و حدیث و علل او و رجال او است و موصوفت بود
 به غیر و صلاح و زهد و ورع و تقوی از دنیا مشاگرد و ادب و گفتن شعر و احکام و نسخه تالیف کرد کبری صغری جمیع
 بهین صحیح خود و توبی که و کتب است در این جمیع ساخت که کتاب فی المقبل بن الحدیث و کتاب الزهد و کتاب بالغة
 فی ذکر الموت و کتاب القاف و غیر ذلک من المصنفات النافعه و او را در افت کتابی حاصل است که بدان مضامین

کتاب بروی کرده ابو الحسن معافری از وی روایت دارد از شرط و نظم
 ان فی الموت و المعاد لشغلا
 و انکار الذی بالنهی و بلا غا
 فاعلمت و خصلتین قبل الملتایا
 حصه الجسم یا اخي والرضی اغا

وفات او بعد از محبت موم از طرف ولایت در سنه اصدی و ثمانین و شمس مائه اتفاق افتاده و رحمت خدا
 ابوالجحد شیخ عبدالحق بن سعید الدین بن محمد اندلسی الکرکلی البغاری در زمانه اخبار الاخیار
 در احوال خود نوشته اند که چهار سال بود که والدش محمد بن ابی طالب الف و کلام جان این جمیع ریخته ترمیمت باطنی را
 شفقت ظاهری ساختند بعضی از این سخنان با خصوصیات وقت هنوز در خزانه خیال مانده است غالی از غریب
 و غریب تر از وی آنکه تغییر احوال انتظام خود که مدت چهار و سال بود و نیم سال خواهد بود آنچنان در خاطر است که
 گویا حکایت دیر و زیست قرآن مجید برین کسب و پیشانی می نوشتند و من میخواندم و من مقدار تعلم کرده ام در کتاب
 قرآن تمام کرده ام و مقدار یک ماه قدرت کتابت و سلیقه انشاء پیدا شد از کتبهای نظم و اشعار شاید چنانچه از
 یونان بکاستن و دیوان حافظ تعلیم کرده باشند بعد از ختم قرآن نیز از آن یاد و اندام اصباح و کاف و قاف و غیره
 و از کتب و اشعار و جزوی می نویسم و در آن سال بود که شرح شمسیه و شرح عقاید میخواندم و در پانزده سالگی
 مختصر و طول گذرانیدم بعد از آن مختصر قرآن نیز میخواندم و در چهل و پنج سالگی بر سر اکتب عبور کرده و در نه است
 هشت سال ملازم در بعضی از دانشمندان ما و او را اندام میگفتند که اقوال و مستفیضیم و باین نحو است

الشيخ محمد بن يوسف	الشيخ محمد بن يوسف	الشيخ محمد بن يوسف	الشيخ محمد بن يوسف
ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية
ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية
ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية
ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية
ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية
ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية
ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية
ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية
ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية	ونظم السيرة الفريانية

تجلى الدين عبد الرحيم الاسنوي شيخ شافعي صابغ صابغ سائر دهره الاربعة وست مائة تسون شدة
 واز تقي سبكي زكوتي في حيان غيرهم منة نوده ودر اصول غريبه عروض باره شده ودر فقه شافعي
 امام زمانه شديوي رياست شافعية انتما پذيرفت واز تصانيف اوست هيات جواهر شرح منهاج والعالم وفتح
 ومختصر شرح صغير ودر ابل اوام الكفاية وفتح واحكام الخثاني وزوائد على منهاج البيناوي وطبقات الفقهاء
 ورياست ناصر في الرد على من يعظم اهل الذم وكتاب الاشهاد والنظار وشرح الغنيابن مالك وشرح تيسيل
 مات في سنة سبع وبعين سبع مائة وانه البرهان القوي على تصفية طولية تبلغ ثمانين بيتا اولها انظر

فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل
فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل
فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل
فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل
فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل
فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل
فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل
فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل
فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل
فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل	فهم قضيت على الفضايل

انتفى غضبا وما سفي حسن الحاضرة للسيوطي عبد القادر بن محمد بن محمد بن نصر الدين بن سلام محي الدين محمد
 بن ابى الوفا القرشي درس گفت وفتوى بود و تصنيف كرد و شرح معاني الآثار و شرح خلاصة نوشت طبعها في
 و تحريج احاديث الهداية وغير ذلك از تاليف اوست مات في سنة خمس وسبعين و سبع مائة
 عبد المؤمن بن خلف بن ابى الحسن بن شرف التوني الشافعي الامام العلامة الحافظ الحجة الفقيه النسطب

شیخ ابوالدین که خلق صاحب عقلی و عبادی بوده اند بعضی از اسلاطین ایشان از بلد کربلا می آمدند و رخت آفامست میزدند و
 انداختند از آن باز وطن ایشان همین شهرست همیشه محترم و مکرم ماندند و درین بلد خاندان علم و سیاست ایشان بود
 اسلاطین ایشان هنوز درین بلد و وطن دارند اما علم و فضل باقی نیست فیصل امداد ایشان و حکم مایه
 ابو محمد بن عبد الحمید بن حمید بن نصر الکاشی صاحب سند مردم در نام او تحفیت کردند و بر عید اکتفا نمود و عبد
 بن یحیی گفتند و همان شهر گشت بر سر و در سال هجری از وطن خود رحلت نمود و در میان شیخ ابو محمد حدیث و تفسیر را و شد
 از یدین بار و ق عبد الرزاق و محمد بن بشیر و دیگران در فن حدیث استفاد و این علم نمود و سلم و در نزد یحیی و دیگر
 محدثین اجل از وی روایت دارند و بخاری و در دلائل النبوة و صحیح خود تعلیف از وی روایت کرده و داشت
 عبد الحمید برود فیصل گفت و معتبر و از این فن بود و از حدیثش تفسیر نیست که در دیار عرب و اول شهرت داشت
 در سند ثلث یا قس و در جمیع مائتین یا ثمانی شده بر حمت حق پیوست و ذکر فی بستان المحدثین
 ابو الحسن بن عبد الملک بن ابی بن قانع بن مرقوق بن واثق الاموی بالله و الله البغدادی الدار روایت دارد از حدیث
 بن مسلم و ابو ایوب حمیری و محمد بن مسلم و اسمعیل بن الفضل البجلي و ابو اسیم بن الیثم البجلي و طبقه ایشان حیات
 بسیار کرده و احادیث بسیار فرما آورده و در قطنی و ابو حلی بن شاذان و ابو القاسم بن بشران و دیگر محدثین از وی
 روایت کنند بر قانی گفته و علی بن احمد او را توثیق کرده اند و معتبر است ناخست و در جمیع حدیث است و از قطنی است
 حافظ خوب است اما خطا می کرد خطیب گفتند در آخر عمر او را اختلال عقل و سوء حفظ در وی داد و در سند
 خمس و مستدرک مائتین پیداست و در سند احمدی و حسین ثلث مائتین و اشوال انتقال کرده و جمیع او شریف است
 ابو القاسم عثمان بن حمید بن بشیر الاحول الانطاکی النقیه الشافعی از کتب اقصی شافعی بود و قاضی و در جمیع
 بن حیان حمیری گفته اند وی ابو العباس بن یحیی و غیره و اند نموده و سبب نشاء و مردم اجداد که شافعی و معتزلی آن وی بود گفت
 از پنجاه سال در بلاد شافعی نظر میکردم هر بار یکم نظر کرده ام زیرا که در هر دو چیز بنی بسیار کنی شناسم متفاوت بود قاضی
 سنه ثمان و مائتین بن احمد او بوده انطاکی نسبت بسوی الانطاقیه جزو و سکون آن جمیع آن و انطاکیه سکون که اکثر قاضی
 و چون از آنکه فروش از انطاکیه و وسائد و اهل صرا این کالات را انطاکیه و بنو بائع او را انطاکی خوانند قال ابن عساکر
 ابو یحیی عثمان بن عبد الرحمن بن عثمان بن یحیی بن ابی النصر النضری الکوردی الشافعی زوری المعروف ابو یحیی
 الشافعی الملقب قی الدین النقیه الشافعی یکی از فضلاء عصر بود و در تفسیر و حدیث و فقه و اسامی احوال و در جمیع تعلقات
 بعلم حدیث فاضل اختصار اشراکت ابو و در فنون عده و قاضی ابو مسدد می بود این فلکدان گفته می یکی از اشیای
 مرتبت که ایشان منتفع شد م فقه اولابر پدر خود صلاح خواند و وی از جمله شریفی و مشایخ الکرام بود و اجداد پدرش
 بموصل برود و انجامدنی شغال کرد و مرا رسیده است که وی حکم را جمیع کتاب مذهب بگرد و هنوز بر ترو او سبزه نشاء بود
 و بموصل قاضی قلیل ماند و غرض خراسان کرد و زبانی طویل را بجا گذارید و تحصیل علم حدیث نمود و بیست و شام رحلت کرد
 متولی مدریس مدرسه مشاهیر و در قدس که منسوب بسوی ملک ناصر صلاح الدین ابو سلف بن ایوب است که در دیده و قی در آن

بن ابی موسی اشعری صاحب منزل المدینه علی علم امام رسول الله علیه السلام بنی بخت بود و اما اشعری
 مشهور باوست و شهرت می بینی از احوال اوست قاضی ابوبکر اقلانی نامش بود و یزدی به اوست اشعری
 ایام جمیع و حلقه ابی اسحق روزی در جامع منصور بغداد می نشست و در آن سید جمیع تلمیذین باشتین بهر متولد شد
 و در آن تلمیذین فاش شد که هر یک مغایبات در گذشت اشعری بیخیز و نسبت است بسوی اشعری که باشت بن ابی اسحق
 پیش است چون وقت ولادت می برتن داشت لور اشعری گفتند که ما قاله السماء فی حافظ ابوالقاسم بن عسکر
 در سابقه و جمله ی نوشته وی اول معتزلی بود بعد از قول اجل خلق قرآن در مسجد جامع بصورتیکه در روز جمعه بالا
 گری رفته باز از بلند گشت هر کس را شانه شانه و هر کس را شانه پس بن فلان بن فلان قائل بودم بخلق قرآن بلکه
 البصائر را نمی بینند و فاعل افعال شتر نم و حال اسن تائب بقلع ام و معتزله و مخرج فضا و مخرج و معاب
 ایشان در خارج و داخل و عادت بسیار بود کتاب اللع و کتاب الموجز و کتاب الضیاع البرهان و کتاب
 التنبیه عن اصول الدین غیر ذلک از توایف اوست در رد ملاحده و معتزله و فقه و جهمی و خوارج و سایر
 اصناف بت عین تصنیفها دارد و اکل از غله صنیعه بود که جدی بطال بن ابی برده بر عقب خود و وقت که بود
 و فقه روزانه و فقه در هر روز بود و قاله الخطیب ابوبکر صیغی گفته معتزله بسیار سر به کشته بودند تا آنکه او انکار
 اشعری را ظاهر کرد و وی ایشان را در اقلیاسم مجبور نمود و حافظ ابن عزم گفته بود که اینها و فقه تالیف است از علم
 ابوالحسن علی بن محمد بن علی الطبری الملقب عماد الدین المعروف بالکلبا هراسی الفقه الشافعی از اهل
 طبرستان است بنیشتان بود و رفته و بر ایام آخرین فقه کرده و بصورت بلند آواز خبیص عبارت شیرین کلام بود
 از نیش پور به بیق آمده مدتی بدرس گذرانید و از آنجا بخراسان فقه تدریس رشتن میسبب یافت حافظ
 عبدالغفار فارسی ذکر او در سیاق تاریخ بنیشتان بود کرده و گفته ثانی ابوالعلاء غزالی بود بلکه اصل و اصل و طیب در
 صوت و نظر نزد محمد الملک روق بن ملک شاه سلجوقی مال جاه و ارتفاع شان یافت و متولی قصا آن دولت گشت
 محدث بود در مناظره و مجالسه خود که استحال احادیث میکرد از کلام اوست از احوالت فرسان الاحادیث فی بیاتون
 الکفاح طهارت رؤس المقائیس فی جواب الریاض حافظ سلفی گفته از وی در بغداد و در سنه خمس و تسعین و اربع مائه
 بنا بر جریان کلام میان بن فقهی مدینه و فقهیه استفتائی کردم صورتش این است اما قول الامام و فقهیه و فقهیه
 رجل اوصی بکثرت مال العلم و الفقه و اهل تغزل کتب الحدیث تحت هذه الوصیه اما وی در زیر سوال نوشت فقه و کتب
 و قد قال النبی صلی الله علیه و سلم من حفظ علی اربعین حدیثا من امری یا یسهل الله لیه فیهما عالما انتی فیکون
 جوابی خلیج است که صریح ضعیف نمی بود و احکام بطلان احتجاج ساقط نمی بود و تیر از وی برید بن معاویه پرسید
 گفت من لم یکن من الصحابة لانه لدنی ایام عمر بن الخطاب صلی الله علیه و اما قول السلف فی اعنه فیهما لاصح قولان تلویح و تصریح
 و اما لک قولان تلویح و تصریح و لا بی ضیفه قولان تلویح و تصریح و لا قول واحد و تصریح و لا تلویح و لا یلیق
 کذا لک و هو الالاعاب بالنزوه و المتصیب بالفتور و من النحر و شعره فی النحر معلوم و منه قوله نظم

اقول انما یجوز انما یجوز انما یجوز	وداعی صیبا بان طوی یذکر	خالد بن صییب من نعم ولید
فکل من طال المدی یبصر	ولا تترکوا یوم الشمس الی غد	فوب غدا یأتی بما لیس یعلم
فصل فی بیان نبوت و ورق بارگرنده بگشت کوه دت میاض اندوت انسان فی مخزن فی هذا الرجل کثیر	بن فلان ابرغ کان بعد من نقل فتوی امام غزالی در عدم لعن زید نقل کرده گویا وی نیز را بجانب ستم باهم و ولادت	در زین حسین و اربع سالگی وفات و دو و خشنه وقت محرم سنه اربع و خمس و القدر بغداد و در تربت این می باشد
دانش شیخ ابو طالب بنی وقاصی القضا ابو اس بن الداسانی که مقدمه ظاهره خفیه بعد از میان او و میان این	در حالت حیات متافقه و غیر بود و فن او معرشفه ندکی نزد سرایستاد و دیگر ندی آری الداسانی باین بیت نقل کرد	وما تثنی التواب و البواکی وقد اجبت مثل حدیث اس و زین بن شمر خاند بشعر
عقم النساء فلا تدر شیعه ان النساء بمثل عقم	این خلکان گوید ندی نام که اورا کیا	بکس کاف و شمر یا بکدام معنی گفته اند کیا در لغت مجتبی معنی کبیر القدر قدم برین الناس است و این ابراهیم بن ابی
که در در ظاهره معرشفه می بود و شاعر مشهور است و باین ابیات با ترجمه نقل شد علی با حکامه الحافظ این عساکره		
تاریخ الکبیر نظم	می الحوادث لا تنق ولا تنق	ما للبدیه من مجموعها و ذر
لو کان یغنی علو من بواجمها	لو تکشف الشمس بل لم یخف	قل للعبان الذی یأس علی حد
من الحاکم منی رکا الودی الحد	بکی علی شمسه الاسلام اذ قلت	بأد مع قل فی تشبیه المطر
حبر محمد ناه طلق الوجه تبسما	والشیر احسن ما یلقی بالبشر	لئن طوالت النایا تحت اخمصها
فعلما یجم فی کافاق منتشر	سقی ثرا لعماد الدین کل ضعی	صوب الغم لمثل الودی و صم
عذالوری من اسی باقیده خبر	فهل اناک من استقیم شهوید	احیا این احیای رخس کنت تویدا
تخار فی نظمه لادمان و الفکر	من فاز منه تعلیق قصه علق	عینه بشها لیس یتکدرا
کانشا مشکلات القدر و صفا	بجاء و هم طام من لفظه غرا	ولو عرفت له مثلا دعوت له
و قلت دهری الی ثروا و افتقر	ابو الحسن علی بن الانجبابی المکارم المفضل بن ابی الحسن	
بن ابی الفیث مفرج النعمی القندی الاصل الاسکندرانی المولد و الدار المالکی المذهب فقیهی فاضل در مذکر	از کاکا برضا شامس پیر و حدیث و علوم اوست صحبت حافظه ابو طاهر بنی یافعه و سنذری ملازم صحبت بوده برو	
تخرج کوه زوی فضل کثیر و صلاح خیر بیان نمود و از اشعار اوست نظم	تجاوزت مستین من مولد	
فأسعد ایا می المشتراک	یسألنی زاعمی حاکم	و ما حال من حل فی المعتد و
ایانفس بالماثور عن خیر مرسل	واصحابه و النابین تمسکی	عساکرا ذبا لفت فی نشر دینه
بما طاب من نشر له ان تمسک	و خافی غدا یوم الحساب جمنا	اذا لفت نوا انا ان تمسکی و له
ثلث بات بلینا بها	البق و البرغوث و البرغش	ثلث او حش ما فی الورع

[illegible]

مستند شده و در بیان مکرر گفته اند که در حدیث از وی مایه‌ای گرفته و تفسیر او برای و در کتب ترقی بن الرقیع و اصول و اصول
از حلالی حاجی و قاضی حیان حاصل نموده در تصوف صحبت شیخ تاج الدین بن عطاء الله در یافتند و باست علم مصر که
وی متقی گفته است و گفتگان انظر من اینها من اهل العلم فمن اجمعهم للعلوم و حسنهم كلاما فی الاشیاء الدقیقه و احسنهم
على ذلك صلاحی صنفی گفته مردم میگویند که خطای غزالی با تفسیر وی بنامه و در ضمن ایشان بعضی در قیاس علم
مردم نیست مگر مثل سفیان ثوری شهر اهل الدین بنسب صاحب تصوف لکفایه گفته در که میان گروهی از علمای شافعی و حنفی
اگر کسی اهل تعالی تقدیر کرده باشد که بعد از ابراهیم درین زمان مجتهدی حارث بنده است و جمیع ایشان بود و برای نفس خود
مندی از هر چهار مذہب جدا اعتبار این را به حسب مختلف ترکیب و زمانه متفاد او شود و رای بگنجان بر این قرار گرفت که
این تفسیر شیخ تفسیر الدین سبکی تجاوزه نمیکند و بسوی غیر او منتفی نمیشود و حتی کاتب حروف گویند اگر این تفسیر سبکی
ثابت شود لازم آید که مرتبه شریف این تفسیر و این القیم بالآثار از و باشد و تجاوزه او که اهل علم و علمای ذریه که تفسیر طاعت شیخ
با علمای حنفی و شافعی اند و جمیع بودن اینها و جمیع شدن آلات اجتماع و مطلق بر وجه کمال درینها و احاطه با هر یک از اهل علم
و علوم و فنون چنانکه حاصل ایشان بود و غیر ایشان نشان نداده اند تا با احاطه با هر یک از فرق از هفتاد و سه
فرق اسلام است چه رسد و با جمیع سبکی بر مصنفات جلیل القدر است که بسبب نفائس بدیع و تدقیقات نفیس که
در دست سزاوار نوشتن باب زویرت قال السیوطی منها الدر النظیم فی تفسیر القرآن الکریم که شرح مجتهد و
آشنای تفسیر الایضاح فی شرح المنہلج تاج المباحث طلاق الرقم الایرنی شرح مختصر التبریزی فی تحقیق فی مسئلتی
رفع الشقاق فی مسئلة الطلاق احکام کل و ما علیه تدال السیف المسلول علی من سب الرسول التعظیم و للمنفی بن
بر و لتقصیر المحقق فی مختصره فی المطر مستنی قول الامام المطلبی اذ اصح الحديث فهو مذموم شفاء الاسقام فی زیارة خیر الانام
و در وی رد کرده است بر شیخ الاسلام ابن تیمیّه در مسئلة زیارة قبر برای زیارت قبور و جواب این ساله الصادر من
علی بن عمر السبکی از علامه ابن عبد العادی المقدسی است و در وی جواب شافعی و دوافی داده و رد سبکی چنانکه باید کرده
دیدنی است سیوطی کتب بسیار از تالیفاتش نام برده و گفته اند تا وی کثیر و جمیع اولاد و فی ثلثه مجلدات استی گویم
این بزرگ را تعجبی کمتر بود و این تفسیر و لیکن در آخر عمر از ان باز آمده حافظ ابن ناصر الدین و شافعی شرح دیگر گفته قاضی القضاة
ابو الحسن سبکی خطی بسوی فخری نوشته در آن تحت شیخ الاسلام ابن تیمیّه کتب عبارت می نویسد اما قول سیدی فی اشیخ
فالملوک محقق کبر قدره و زخامة مجر و توسع فی العلوم الشرعیة و العقلیة و فطر ذکا و اجتهد و بلوغ فی کل من
ذلك المبلغ الذی تجاوزه الوصف الملوک بقول ذلک انما و قدره فی انفسی اکبر من ذلک اجل جمیع العلماء من الورع
و الزاد و الدیانة و نصرة الحق و التقیام بملایع من سواه و جریه علی سنن السلف و اخذ من ذلک بالمأخذ الا و فی
بغیر اینها مثله فی زمانه از ان باقی و این عبارت بر لیکن نوشته شد که تا سماع الفین و او که بر و سبکی بروی خط
از و غرور و انداختن سبکی با علم تقوی و علوم و غایت وجود امثال او هم معلوم شود و وفات سبکی در جزیره الفیل
علی شاطی النیل یوم الاثنين یابع جمادی الآخر سنة ست و خمسمائة و سبع مائة بوده شاعر ادیب و محقق اهل الدین بن

نزد فقیر مست و شرح مختصا کبر و جزبای عظمی اشهر و کائنات مست و همه توابعش مقبول است و در اهل علم مست اول
 پس بودن نزد علم این معنی چه بگوید و قمرای خفیه که کسی مثل او نصف از تحقیق صبح درین ریه خاسته و او را در تحریر
 عبارت عربی بطوری خاص و طرز بی مخصوص است که اگر اسمایک وضع مسجع و معنی می نویسد و در تحقیق نقد و حد
 و دریافت علوم کلام و مقول و بطولی دارد و از هر کتاب و تریه تحقیق نمایان است و دستگاه او دران علم عیان و غیر
 او را ارسال مالک اصحاب شافعی و بعضی مسائل در از راه عصبیت بود است بلکه بنا بر وضع او در خلاف آن و این قسم
 اختلاف و جمیع اصناف علم قریبا و حدیثا موجود است مخصوص بوی نیست در زوال المتقین که شرح علی متقی نوشته
 که مردی بود از اهل علم خوش خط و اعلی قاری گویند بجای خلاصه فضیلت و الهیت و افلاک و انفسیه و جلالین و از جمله
 خردمند و هنوز میگفتند که عجائب مشقت کشیده است زیاد و میتوان گرفت و تفسیر و تخریص اهل کبریا که جدید بهم میرسد
 ابوالحسن علی بن الفضل المالکی المقدسی ثم الاسکندانی الحافظ العلامة شریف الدین و در سه اربع و در بعضی ممالک متولد
 و با سلفی تخریج کرده از خانواد حضرت و اینده نهیب بود و او را تصانیف است مات بقا و حق فی شعبان منتهی بعد از شرف و است
 الهی الحافظ نور الدین ابوالحسن علی بن ابی بکر بن سلیمان رفیق ابی الفضل العراقي در سنه
 خمس و ثلثین و سبع مائه متولد شده در سامع رشتی عراقی بود الف و جمیع و مات سنه سبع و ثمان مائه
 علی بن حسام الدین بن عبد الملک بن قاضی خان المتقی جوینوری الاصل بر بانپوری المولد بود در سنه ثلث و شصت
 و تسع ماله جوین بن شرفین خراسید و در که معظمه محل اقامت انگلند از کثرت ریاضت و تقوی و فشر علوم ظاهر
 و باطن فقلید بجای اعلی رسانید خواص و عوام آن نقطه مقدسه بحال فضل و ولایت او اعتراف داشتند شیخ ابن حجر
 بیته کی معنی حرم محترم و موقوف صواعق محرقه در ابتدای حال استاد او بود و آخر خود را تلمیذش منجوا و در هر امر او
 بها آورد و خرقه خلافت پوشید عدد تصانیفش را صد و پنجاه است شیخ عبد الحق دلوئی که در شیخ عبد الوهاب
 خلیفه است و در کثرت تصانیف خود آورده و در زوال المتقین اخبار الاحیاء اطال در بیان او احش و بسیار
 و گفته شیخ عبد الوهاب و جمعی از احوال ایشان بر آن نوشته مسمی با تحوات النقی فی فضل شیخ علی المتقی و از فی نقل
 که گفت خاندانیم نهایت آراسته و پیراسته بصفت بهشت پرانوار و انوار روی شیخ علی متقی است اند و انهار
 و جداول مختلف و صغر و کبر و در محن خانه جاری بوده اند اشارت بخمری کردند که این جامع کیست و نهی میگردد
 این جامع صغیر است و بعد ولی اشارت میکنند که این فلان سال است و بعد ولی میگردد که این فلان همچنین کتب
 در مسائل خود نام می ریزد و هر یکی را بنوی و بعد ولی تعیین مینمایند میگفتند که آنچه از وجه طلال کسب کنند بگرانش
 و اگر آنرا کنند باز بایند و از غریب حالات ایشان دعوی حمد و بیت است که بخت خلیفه وقت و شکر حال بوجود آمده
 و مدت فانی آن بجز و ز بود شعر من نیگوید انا الحق یار نیگوید بگو چون گویم چون مراد لاریس گوید بگو
 در مرض موت گفته که من قطمیر و شدت موت لازمه مقام قطبیت است برای دفع درجات پس اگر بر من شدت
 سکرات بیند افتقاد خود را کم نکند و در ترجمه مشکوه نقل از شیخ عبد الوهاب نوشته که میفرمود یکباردی بخانه شیخ علی

بسیار شنواییده بعد به نفس خود برای افاده مستقل شسته عمری تخریث کرد و اصول را یادداشت جماع حدیث از ابی القاسم سمیه الدین بن عبد الواحد بن حسین ابی اللواهب احمد بن محمد بن کوکله الوراق و ابی الحسین بن الراسخ و ابی غالب بن البیان و ابی القاسم سمیه الدین بن عبد الشریطی و ابی القاسم سمیه الدین احمد الحریری قاضی ابی بکر بن عبد الباکی الانصاری ابی منصور بن زریق و اسمعیل بن احمد السمرقندی و عبد الوهاب الاناسطی و خلقی کثیر که شرح ایشان در ازست دارد و سماع او با تحکیم علی که در دست صحیح بود در آخر عمر سفر بسوی شلم کرده و در اثنای راه با بیل و موصول و حران حلب و شق و غیره را تخریث نموده و خود بسوی بغداد کرده و در آنجا روایت حدیث نمود و متوفی شد بر ولایت بانهما به نسیم الفقیه ابو الحسن علی بن عبدیاسم بن الراسخ و ابی کوکله و شریطی و ابی غالب محمد بن احمد بن قریش و ابی البرکات بن محسن بن عیسی بن غیرهم و ابی المدینی برای او شیعه بود و جو فر اعم نموده و شیعه را شیخ را ذکر کرده اسناد عالی داشت و برای سماع حدیث طوفان نموده و افاده کرده و اصاغرا با کابر سینه و زمین را با سماعات و اجازات بر نحوه حیات تمتد یافته زمانه برای او خالی گشته در وی صلاح و خیر بود و مولد ذی الحجه سنه ست و عشرين و خمس مائتست وفات عصر يوم الثلاثاء تاسع رجب سنه سبع مائت و یغداد روز دیگر از مرگ با سیه بجه فوفون شد طبرزد و فتح طابا و سکون ای احمد و فتح زانام نوئی از شکرست قال ابن خلکان سراج الدین ابو حفص عمر بن رسلان بن نصیر بن صالح الکنانی شیخ الاسلام البلقینی محمد عصر و عالم مائت و ثمانه در سنه اربع و عشرين و سبع مائت و از و هم رمضان مولد شده فقه از ابن علان قمی سبکی و نحو از ابی حیان گرفته و در فقه و حدیث و اصول با سیه و دید ریاست مذہب فخرت بسوی او منتهی گشته بر تبه اجتهاد رسیده بود و اوراد و رذایب و مرجحات خلاف مرجحات نووی و اختیارات مست خارج از مذہب بجا از خارج فلو س و زکوة قوی داده و گفته که این خارج از مذہب شافعی است و در فقه و حدیث و غیره تصانیف دارد منها شرح البخاری و شرح الترمذی و حواشی الروی و حواشی الکشاف و متولی تدیس خشیایه و تدیس تفسیر در جامع طو لونی و غیره بود و بهادر بن عقیل قمی وی احو مردم است بعضی یوزیان خود مات عاشق ذی القعدة سنه خمس و ثمان مائت و سیوطی گوید و ولد او شیخ ما قاضی القضاة علم الدین را شنیدم میگفت شیخ کمال الدین بن میری ذکر میکرد که بعضی از اولیا اورا گفتند که قائمی برادیدم میگفت ان الله بعث علی راس فلانة کونه الامانة من محمد و له ویرنا بدت بحر و ختمت بحر گویم از صفات آنست که شرط مبعوثی بایس قرون صومین اندمخر بن محمد الغریز در اولی وجود و شافعی در ثانیه و ابن حقیق العید در سابعه و بلقینی در ثانیه و مرقط کسبوت بر اس مائت و ثمانه هم از ایل مصر باشد حافظ ابن حجر عسقلانی یقین ثناء ابی افضل عراقی در مرتبه او گفته که

یا عین جودی لفقد البحر بالمطر	واذری الروع ولا تنقی کا کذا	لورج ترداد مع ذاهبا سبقت
شهب الروع ببینی جریة النهرو	تسقی الوری فمتی لام العدل اقل	دعها مما ویتة تجری علی قدرها
لحقی علی حافظ العصر لکن استعجز	اعلامه کاشتها الشمس فی الظهور	علم الحدیث انقصی لک منی و تف
والدهر فجمع بعد العین بالآخر	هذا علی ان زرع الشیخ فلیس له	عندی انقصا علی ان یقضی عمر

دع الله جبارا يقرب طلبة العلم	وسبق لي كما بالعلماء السواك	وحيث زما ما بينهم قد الفته
طليق الحيا مسنن الجوانب	الاخوانا بالله فيها تذكروا	معاهد جارا ومودات حب
مدحت لهم من يوم وانخفاهم	كالي في اهل وياين اقا رب	ودر زراعتي قدري لان لا كاشته بود
نظرنا في اقامه وادب وادب	انما هو لادب وادب	و تشبيري بنما ترش افندي نظم
انظر الى الزرع وخامسا له	يحكي وقد ماست امام الياح	اكتيبة خضراء مهزومة
شقائق النعمان فيها جراح	خامس بني قصبة رطيب از زرع مست	وانشد ايضا لادب نظم
الله يعلم اني منذ لم اركم	كهاثر خاند ريش الجناحين	فلو قدرت تركت الجهر فوكم
لان بعدكم عني جني حين	ابو حسن بن بارو الما لقي درج اوفته	خلوا عيانا وهو يعلم عنهم
والعلم بين العالمين قد يدور	جلوه مكان الراء عينا في اسمه	كي يكفه فانه معلوم
لولا ما نأحت ابا طح سبله	والر من حول غناها معدا	حاضر كبر من معد وفتح است وحب

فتح يا وسكون ما وضم صاد وفتح وكرن نسبت لبوي بحسب بن مالك قبيلة از حمير و سبته مدني مشهور
بمغربت وچنين غرناطه فتح فين مسكون امدنيته باليسر است وفات قلبي در سنه اربع واربعين و خمس اله
در بلده مراكش روز جمعه سابع ماهي الاخره وقيل في رمضان بباب ايلان اخل عينه مدفون شد ورحله
الزادوي عيسى بن سواد الوالروح فحقه عالم متفنن بود مرمومي منتفع شدند ورياست الكليه بدمصر برك
وي في كشته وادب وادب است نهما شرح علم شرح مختصر ابن الحاجب شرح المدة و تاريخ و من قبل تلك الدخلى ابراهيم
في مسئلة الطلاق في سنة اربع و ستين في سنة و مات بالقاهرة سنة ثمان واربعين في سبع مائة ذكره اسيد في تاريخه

حرف الغين

حسن الحنظلي غلام علي بن السيد فخر الحسيني نسبا الواسطي اصلا البكرامي مولدا ونشأ اخفى ندره
ابن حشيش طريفة المتخصص في الفارسية بازاد ولا تشيست و في خم صفر روز كيش بنه ست عشرة و مائة والف يوم
منشأ ايشان قصبة بگرام تابع صوبه اوده از سرزمين پورب است نسب ايشان بزرگ شهيد بن امام زين العابدين
مي رسد در بيان آگاهي سر رشته نتجصيل علم هست و در كتب درسي را از بد ايت تا نانيت در حلقه و در رس
استاد محققين مير فضيل محمد بگرامي مرتب گذرانيد و لغت و حديث و سير نبوي و فون و ادب از مير عبد الجليل بگرامي
مدفاسر خود اخذ نمود و عروض قوافي و غيره از خال خود مير سيد محمد حاصل كرد و سند صحيح بخاري و اجازت صحاح
وسائر مقررات از شيخ حميدية مدني و سماعت بعض فو اند علم حديث از زبانه شيخ عبد الوهاب بنظاوي در كره
بنظاوي اشعار عربي ايشان را به بسيار تحسين فرمود و در هر گاه از ادخل شخص شنيد معني آن فهميد فرمود سیدی يانت
من عتقاء الله ازاد گفته از بن بنس مبارک حضرت شيخ که در حق اين سر با گرفتار سر زده اميدوار بيا دارم انتقال
بنظاوي در سنه سبع و خمسين مائة والف بوده ايشان از علمای مصر بودند و در مکه نزول انتهي و رسم بيت بسيد

وعدت مخلصها من الصياد	بدر البدر و ملكا مملين محمد	ما اثنى الله على محمد الا ما اثنى الله على محمد
ولم	افنى الخجارة للآثار و ابلية	وقل لها خجارتها من الاثار
ان كنت تنع على دعواي بينة	فقتل رجل رسول الله في الحجر	ليكن ذنبه ثوبان نقش بر حجر
ايل حديثه ان كنهه سيد محمد بن عبد الجليل بگرامي در تصريف النظم در واقع سنه اثنین و ستین ساله و		
نوشته اند که درین سال زنی بیاس محمد بگرامی دارد شد سنگ انور قدوس بی غلام عداد الدین عطار و دیوید میرزا طوسی		
که در کتب تواریخ و سیرت و حدیث دیده شده که پای شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر سنگی نقش شده باشد		
چنانکه پای مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام نقش شده بود اگر چه این کار از پای سحره آنجناب است بی سلام نقش سنگ		
بر سنگ و محقق است حتی بعضی کاتب حروف گوید نقش بر سنگی که صلبه دلی است برای اثبات آن درین حضرت		
از اهل علم تسک احوال صوفیه و کلمات بعض اهل سبک و تحقیق امر نوشته اند که ده و هجده یعنی آن پا و ده شریف		
دارند و درین مسائل کتب تالیف یافته و حق عدم ثبوت اوست از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و الله اعلم و له العظم		
لقد قال النفس الطویل مطوق	عليك بتكرير الطيور السواح	اولئك من اخوان و قراء العجب
جواب رسول الله خير الدائم	ولم	حصلت مطوقا المراض عافية
لقد شفا من الامقام معلول	كأنما اظهر الحسناء مكتهلا	بتر ب نعل رسول الله مكحول
ولم	لما لو اثنى من الضريب	فناولي حصة الغريب
تمج في عينك الحميا	فأين من كاسها نصيب	نذير راحا على يد بها
وفيهما احد الكعيب	يعينها مطمع الشاوى	جبينها صارع اللبيب
رايت بالحقى عذولا	ليفوز بالمنطق العجيب	يقول للصبا انت سالي
وعنده شاهد الوجيب	وقال له عاذل مسن	خضابه كاشف المعيب
انت تقبول العوايف	وانت في حالة المشيب	فقلت كنت السلام عني
وقعت في كفها الخضيب	حدى غداة الرحيل حادى	خناؤه صوت عندليب
جرت دموعي فقلت محلا	تسير والغيث في السكوب	ذكا مرام على فواد يه
فبك أنفخر عن قريب	احرق شوقا الى الشدايد	حنين جذع الى الحبيب
محقد فأتع البرايا	وان اتانا على العقيب	جماله فأتع بنوا
وخلقه فأتع بطيب	دعاؤه جاء بالفوادى	وكفه جاد بالصيب
نواله واسع فأتع صلا	بعتني زرع الخضيب	قد ارتقى في السماء حقا
وحل بالمفزل الرحيب	لغاية اللحم خا طبته	ودعرت الشاة بالحليب
إتاه شر العدى بقلب	فكبه الله في القلب	من ابتقى ههنا جانا

سورة النور	قلت في نفسي يا ربنا	وحدثني شيخنا
انما هذا في سقام	وانما المعبود طيب	وليس للمعبود مستقام
سواء يا احسن الرقيس	عليك حصل اليها ما	ترثم الصديق بالانبياء
وقال ايضاً	شئت السمع عام بعد	هو من جودتنا خير بشير
وسرت بأرقه بأرحه	بستأما بصرت عين ضو	ان تأدون سداي اضم
والمرؤون او امي بعصير	ايها العشر ابقى قد حا	ولمن جاء به حل بعير
خمره لوجليت في ظلم	لكستن جلابيب مجد	انا ظمان رجيق عطر
من اباريق بشير وندي	سيد منفرد في كرم	يا به كهف غني فقير
ولقد ارسله الله مدي	نقد الامه من مس صير	وقتني آدم اياه نعم
سبق الاول ايحدا خير	يتسنى وصر في عشر	من سنا طلعت عشر عشر
وله دولة فقر عجب	بمخ العا في اقبال امير	موجد في غسق الليل سنا
عادم عنصر وشكل نظير	نضر الله صبا طيبته	تظهر اليها كبح حسن نظير
مدحها ورث نظمي عظما	انما العفة في عرف عير	سلم الله على السيد ما
رق الواحد في اوج كثير	وقال تنظر لافظ	تاومت شوقا والبروق جلت
لعل ظباء الفجر اصغت قلبت	لقد عطرتني من شماء جدي	خداكم من بخول لا طحمت
انت ووشاة اكي يشون حولها	فاومت اليها بالعين وموت	ذوا ثليل بسط الله ظاهها
لثيلات قدر لا تلوح لقلبي	لكين مدي لا يام ايضا صابة	ومن اذت الجار السليم تاذ
ولله	مي سلى جالها يكفياك	في العيون المراض ما تشفياك
شكر الله سعي وانصة	مي عن سهم مخطها تصفياك	صاح تشكو الى متى عطشا
شم من الفجر ارقايريك	صانك الله رح الى اضم	شرعني غزالة تسبيك
يا ندي اقص واقفة	عرضت لي لعلها تسليك	اقبلت اعجمية سعرا
قلت بالفارسي انزدك	فاشارت الى مقلتها	في حضور الرجال لا اتيك
قلت مهلا سلمت راضية	حان ان يذموا بلا تحريك	ذموا كلهم فقلت لها
اجلسي اجلسي حراس ابيك	رغبت في الجلوس ائنة	قلت دومي بهجتي اذ يدك
انت شرفت منزلي كرمنا	يخدم العبد خدمه يرضياك	والله
ودع عنه وفوادي اسفل غننا	وبعد مالي علم ايها ذهبنا	حققت ليني ان لا يفارقني
قلبي ومن هو تاذ فيه فقلنا	داينه يوم سارا القوم من اضم	بروح في عبا المشوق مضطرا

ولدت فداي في كربلاء يا القباية ان يكن حيا لله قال له رايت فداي الله اكبر ما اشد نفذا ولعطفنا على اهلها تخلصها من عبس القناص وله باع الاناس قلوبهم عين وقفتنا ما على الاطلاق ابكي فيا من لام لانك يا شمس اين كرامة الابلح ادرك حيا داما ليها يا ايها القوم قولوا كيف اسليه قارينا وليس بعضي لثان مده در دست زنگار بوس مبارك از غيرون سبزه بجان چرا حلقه احباب ميروي بيرون بريديت همچو بگزار بيار مرا وله روخت از پر تو خورشيد چيني دل را دم ميزند ز جهر را و الف را وله دامن حشمت و آخر شستم بار خد ز دست و تنج تو مردن نهى سعاد وله رفت زوده سالها چنگ خم ساي در و ن خانه چراغ و شيشه حلبى است وله دش صد دست عا در هر خمى نكحت گل فاش از خاك سر كوي تو بود وله از زاد و موضع پر تو خورشيد خوش پيال نوش و مكش انتظار سال اگر	من بعد ما نقتل الخيرة و احبا وله نال انك مذبذبة فنى لا اذا انحروا الصارم لحظها اشجا اذا ازاد من بحر النبوة كارع جاء الربيع ومن في الافاق وله داوى محبا على اسلي للرض وشرت سعاد بقمته الا لحاظ حيث باطفال الدموع قوير لله انصف كيف اغر سائلا وله طوبى لطيد من في الافاق فمنين حسن تبسم القاص الغير فلك وى كشد من ان التي ناله كرمي دل و يوانه مارا رحسن غويش كن آبا جبر تحانه مارا وله رانك انك داهم غنيرين دل را لكن براى خدا بى چسراغ محفل را نا بدست آورده ام مانند گل شست را اتشى شيشه بود چشم تماشا بى آخر شود دكت غزال رسیده لب چايى غنيمت ميشود گم كرده نزال به شد خنده بر آفتخت ترشى بوشنام ومده سال پيش نيت دوره اكنى با رياختى كشت درياب لذت خوان ليلة القدرى كه ميگويند سيوى تو بود وله دل در برين چسان نشيند سحرگر بر زمينى مى نشيند شام خيزد قد تو نشو و نما كرد در دل خوابان	اكاظها المرمى فتلن مربية نار الواد مذبة افلاذها اصمى الخلاق لحظها في رما ويراعه نهر المدينة هذا من الذي يسى لوجها الله في ان مات فالدم ولا ياتيك بالتم وله لا نملك العين المومع لاها يلعن في كمي في اذيا لي وله وله اخى علي السليل داج ادرك دولة اصعب القناص وله راي فداي ذكر الفدا شجبه تحي و ان يرس ان تستقى و اما اشعار كر است كن نهال تشدين دانه مارا الريمان انظر بر شتى همان نمى باشد بعلم شانه شكس اين طلسم شكل را وله اى معالج دیده گر نرس يار مرا هكر ايدم طلك گارست دستار مرا وله ام و ذم كسرا كيست جر قلم ازاد رسته نگه انتظار ما وله اگر خاطر عا طر بود شهادت ما انار ميوش او هميش كرد ضياع وله دل كه آينه مهر احر عسرى است كه آب امزه خوش بقدر تشنه بى شب ما آواز پا زد و ديت سودى شست او همچو دولستان نشيند وله زمانه جلوه كند بر نفس بحال اگر بجان نهال كه رو بيد و نزال كر
---	---	--

اولیای پیشرو و رهبران گوییم	از جابر میگویم که در سبزه گزیده	پیش غیر ما من نامناست و پیش
زاده از گنجینه یاقوت میگویم	و در سبزه در قدم سرور از توام	مرید سلسله کیسو دراز توام
مجلس است باز او پیش از درگاه	غلام معتقد حسن امتیاز توام	و به بارار دیدن من در عرق شرمنا
از نگاه غلط خویش پشیمان شدم	و له حقوق بنده صاحب فارغیت کن	تصدیق بر خود بوسه عنایت کن
امیدوار گرفتارم درین محسرا	ز دام جذب خود حلقه گریست کن	و لکه زابر و خود و انکر و قاتل من
شید این دو گمان مهر است پس کن	بحال مجلسیان طرغ گرم و سوزیست	خداوار کند عمر شمع محفل من
و لکه چرخسن آفتاب زلف غمناکم	سایه و چاه ست ای دل اندکی را کنم	و لکه میر سدا خانه آئینه سرشار جنون
این پری از سبزه خود شد گرفتار جنون	و لکه آئینه وار تصفیه گر آرزو کنی	دل را ز آب دیده خود شست و شو
گفتم با و چو ز شکنی دل جواب داد	کز ملک من تر از سدا گفتگو کنی	ز سید تر اگر بلباس بر تنگی
از نقش بوریامی قناعت الکنی	از او پیر میکرده ارشاد میکنی	در پای خم نشینی و می در سبزه کنی
و لکه در لایانه بوی روانه می آید	میتوان یافت که از شهر فامی آید	طرز شوخی نگذار که نشینی یک جا
بما شای چنین با بچامی آید	میتوان بخت عبیری ز خبار کن	از گنگشت مزار شهرا می آید
بر سر مشهد از او شنیدم امر نو	که تویی آبی و بسیار بجای آید	آبی غیر ذلک فات نامم بمهر شاد و جا
ساکلی آید سنده مائید الف واقع شد در روضه دفون گردید تاریخ وفات	چو رحلت بست ز دنیا بعالم حقیقه	امام اهل سخن فخر اتقیا آزاد
که بود سید و الا نژاد نیک نهاد		بیابا روضه قدسی فلک نداد و داد

حرف القاف

ابو محمد القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه یکی از فقهای سبزه مدینه است و ذکر شش کس از ایشان پیشتر درین کتاب در حروف اسمای ایشان گذشته از سادات تابعین افضل اهل بانج و بود از جماعه از صحابه را وی است از وی هم جماعتی از کبار تابعین روایت دارند و یکی بر بن عبد گفته ما احسن کما احسن الفضله علی القاسم بن محمد و مالک گفته کان القاسم من فقه ائمه الامه مودی از وی پرسید انت اعلم ام سالم ذاک مبارک سالم محمد بن اسحق گفته که ان یقول هو اعلم منی فیکذب او یقول انا اعلم منی فیکذب و لکن القاسم اعلم ما وی در سجده خود میگفت اللهم اغفر لابی ذنبه فی عثمان و ی پسرخان زین العابدین علی بن حسین السبط است زیرا که مادرش دختر نرجه و در آخر ملوک فرس است و فاش در سنه احدی و مانده بود و چون غیر ذلک گفت مراد جامعی است که در آن نماز میخواندم و دفن سازید یعنی قیصر از آن وارد او پیشش گفت یکدو جامه زیاده نکنیم گفت بکن از کفن ابو بکر فی ثلثه اقواب و الحی احوج الی الجده من المیت عمرش هفتاد و سال بود ابو عبید القاسم بن سلام پیشید لام پدرش بنده رومی از اهل هرات بود وی بحدیث و ادب و نحو فقه اشتغال کرد صاحب بن سیرت جمیل و نه هر چه حسن فضل با بر عیون قاضی احمد بن کامل گفته کان فاضلا فی دینه و علمه

در هرگاه که ضرورت بود در چشم سپید و رخسار شست و بیرون می آمد و سر که شستیدن این علت مرض مکرر و صید
 تمام ایشان را بود و گویند آن سیاه و این بابت در وی نقش بود صید الله تعالی و گویند مطهر قلی و وی وجه اختیار این
 نقش پسید فرمود و او قالی در کلام خود بحث و منین گفته قالوا صید الله و نعم الوکیل و استم که معنون این کلمه
 نصب العین بن خورشید من باشد و بر دروازه خوانین کلمه نوشته بود ما شاء الله و چون پرسیدند گفت حق تعالی
 فرموده و لولا اذ خلعت جنتک قلت ما شاء الله و جنت من خانه من است خواستم که هر بار خانه در آیم بن کلمه
 در زیر باغ جاری شود و خانه ایشان در مدینه خانه عبدالعزیز بود و که از کبار صاحب پرست و جای حلوس و مسجد بی
 مجلس لایق و منین عمر فاروق بود و میگفت من تمام عمر اسفندی و سبک علی بن هشتمی نکرده ام امام احمد گشت این امر
 عظیم است که اگر از غیر امام باشد عیسایان و در هر حال قضیه بنی بقر ازین نیست زیرا که نصبت مستحقان نور علم را
 تیر کنند و الاقل بنشین ایشان تنزل از در و تحقیق محضیت تفهید رود و در این معنی در زفاست علم قدح میکنند
 عمر سلوک و بدقی تعالی طبیعت مر ازین برین خلق آفریده که هرگز دل صحبت غیر علی اگر چه برای دمی باشد خضانی بود
 و که در حصول آن همین که از زمان عمرت تعلم دارد و با چار و عرض آن نامکن است از جلوت تکلمت میکند و نام و در طاعت
 این بر گزینان روز شب می آرم و باشد التوفیق امام مالک و کسی در خوردن آتشامیدن ندیده و در خلوت این بر
 و این بر خجسته و قار در حسن خلق با اهل اولاد و خدمت چشم بر تیر عظیم بودند و درین باب عایت اتباع سنت و طریقه
 صحابه کرام میفرمودند در حسن طلب علم و پایشان عالی و در بدایت طلب که سرایانها هری چندان نبود حق خانه را برکنند
 چون آنرا فرستد و کار کتاب صرف نمودند بعد از آن نیاز ایشان بچشم آورد و فتی عظیمه و او این خلکان گفته و
 قرابت حضرات نافع بن ابی نعیم اخذ کرده و سماعت حدیث از زهری و نافع مولی ابن عمر و محمد بن المنکدر و جماعه دیگر از
 تابعین و تبع تابعین نموده و از وی انوعی و یکی بن سعد فر گرفته و همراه ربه الراجی نزد سلطان فتوی داده میگفت
 که کسی است که از وی علم آموختم که اگر کسی نزد من آمده فتوی پرسید این پرسیده در مدینه سناده شنیدم که فتوی
 در مجلس مردم را که مالک بن انس را این ذریع خط در جبهه داشت میفرمود و چنین نشد که چیزی را در حافظه خود
 احاطه با هم و باز آنرا فراموش ساختم تا این شستن در مجلس افتاده و تعلیم در هر مده سالکی بود و در آن ایام زنی عده
 در مدینه تهنه کرد و خسل ایچون و غسل و دست و فرج آن زن گذاشت گفت این فرج چه ناکار بود دست بفرج بچسبید
 تر و در علاج کردند دست از آن موضع جدا نمیشد و علما رجوع کرده چار کار حسنه هم از علاج فرمودند اما در تحت
 گفت این عسل احد قذف بنید همین که پشاد و روز دزد دست از فرج جدا شد از آن روز و امانت ریاست ایشان
 در زمان مردم مستقر و اس گشت میفرمود بدست خود نه در حدیث نوشته ام این جیب که از گزیده اصحاب بدست گفته و
 در تمام مجلس افتاده و اسامی حدیث بطوری نیست از او بدل نمیکردند و با حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و ایشان در این باب نهایت اعتقاد بود و چون شخصی را طلب علم بدر ساری او آمدی جاریه خود را میگفت برو و بهر پس که
 فتوی بخوابد حدیث گفتی فتوی میفرمودم و چون جواب فتوی او گفتی و اگر گفتی حدیث بخوابم و او را بنشاندید

و علی بن ابی حمزه و ی و لبا سی پاکیزه پوشیدی و خود را مطیبت منتفحاتی و ساد و نهادی و بر بالای سر
 ایستاد و تا خوشبختی الحاکم سوری وادی تا آن شخص برآمدی و او را حدیث شنواید چون در پیش باب
 گفتگو کردند فرمود آجتان این عظم حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا احدث به الا مکتنا علی طهارة و در رو
 و استاده و جعل حدیثش نیکو کردند و میگفتند احب ان اتقدم ما احدث به عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و با وجوب
 ضعف و کبر سن محمد بن سوار نیشد و میگفت لا اکرک فی حدیثه فیها جسد رسول الله صلی الله علیه و سلم مدفون
 این الملبا که گفته روزی نزد امام حاضر بودم امام را روایت حدیث میفرمودم و کردم نیشد و دوده بار یا زیاد و دگر
 روی امام تغییر شد و دگر دیدار او ایت حدیث قطع نکرد و لغرضی در کلام ظاهر نشد بعد انقضای مجلس و تفرق
 مردم گفتن این چه بود فرمود این مهربان برای اظهار تجمل و شکیبائی کردم بلکه محض برای تعظیم حدیث این تحمل نمودم
 سفیان ثوری در مجلس ایشان حاضر شدند و عظمت و جلال و شوکت و اہبت آن مجلس و کثرت انوار و برکات

[illegible]

چون بر عود حق نگذاشت امام احمد فرموده هر کس در ستم و دوات و قلمت شافعی را برگردان او منت مستحق است
 گفته اصحابی است خوابیده بود شافعی آمد و ایشان را بیدار ساخت از دعای اوست اللهم یا لطیف اسالک
 اللطیف فی باجرت به المقادیر و این عادت در میان علما مشهور باجابت و مجرب است مولی و زو فانیات المومنین
 در نجاسات این غیب و شافعی نیز است حنفیه گویند امام شافعی بود تا آنکه امام با انتقال کرد شافعی گویند چون امام با
 ظاهر شد امام شافعی سخت نرنی در وقت مرگ بر سر وی رسید و پرسید چگونه رسیدی گفت صبیح کردم بر سر
 احتمال از دنیا و مفارقت از خواندین بر آتش آمدن جام موت و رسیدن بیدیهای خود و وارد شدن
 بر حق تعالی و در گریه شده و ابیات خود در جاهای غنوه و غفرت الهی برخواند و جان او و وفاتش و زجر جمیع
 سنده اربع و مانعین جهان و زجر بعد عصر و قرائت صغری و فون شد قبرش را یار نگاه است برین سلیمان گفته از جفا
 او برگشته بود که مال شعبان می دم و در خواب آورده پرسیدم که خدای تعالی با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی زلفش
 و لولوی طبع بر من نهاد که در ابوالهشام پسر شافعی گفته پدرم بهم پنجاه و هشت سال قضا کرد علمای اهل حدیث و فقه
 و اصول فقه و لغت و نحو و جبر آن قاطبه بر لغت امانت عدالت زهد و ورع و نزاهت عرض و محنت نفس حسرت
 و خلوقه و رعای او اتفاق کرده اند امام شافعی را اشعار بسیار است میگفت در ابتمای امر امیل بشعر بود پس از من
 آنرا رسیدم به یکباره بنیاد مثل آنرا اگر دو خط عظیم روزی در سایه خانه گوشت بسته بودم و در یکسختی من نبود از عجب
 که گویند یگوید یا محمد علیه السلام با فقه و دع الشعر و هم از وی منقول است که پیش از او ان بلوغ آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 را در خواب دیدم که فرمود یا صبی گفتم لبیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی گفتم از قوم تو فرمود نزدیک من آی و در پیش کشا
 همچنان کردم آن من مبارک خود مقداری گرفت بر دامن زبان لب من فرو کشید و فرمود امض یا رک الله فیک
 دیگر بعد از این افعه درس لحنی و خطای در حدیث و کلام عرب اقع نشد و گفت چون نزد امام مالک گفتم و کلام مرا شنید
 ساختی نظری بآن من نمود و مالک افرستی بود پرسید نام تو چیست گفتم محمد گفت ای محمد پسر پیر و ترس از خدا و از خدا
 مجتنب باش پسر تنیکه ترا شافعی عظیم دست دهد در میان است محمد صلی الله علیه و سلم پس من بی ملازمت کردم او را
 تا او تحصیل علمی کند زاده و وفادار گشتم و اجازت منفر خودم در وقت و دایم گفتم ای جوان بد رستیکه خدای تعالی
 نوری در دل تو القاف فرموده است آنرا اطفأ کن بطلت مصیبت از اشعار شافعی ستاین چند بیت نظم

ان الذي رزق اليسار والمصيب	احمد ولا اجرا الفير سوف	الحمد يدي كل امر شاسع
والحمد يفتح كل باب معلق	واذا سمعت بان مجدا حامي	عودا فامر في يديه فصدق
واذا سمعت بان محرم ما اتى	ما عlishه به فغاض فحقق	لو كان بالحيل الغنى لوجدتني
بجنوم اقطار السماء تعلق	لكن من رزق المحي حرم الغنى	ضدان مفترقان اي تفوت
ومن الدليل على القضاء وكونه	بوس للبيت طيب عيش لا	ول
كلما ادبني الدهر	اراني نقص عقيل	واذا ما از دوت علما از ادبي علما بجهيل

شافعی گفته در کتب ذی الاثر قریش بنی نوفل بن ابراهیم و من البلیدان محب فلا یحک من تحب
 و او سیفت شعر و یصد عنک بوجهه و قطع انت فلا تغبه این خلکان گفته یکی از اقبال
 مشایخ ما را خبر کرده که در مناقب شافعی سینه در تصنیف بجا آورده است گویم بلکه زیاده بر آن آنچه در کشف الطوفان آورده
 این است کتاب ابی احسین محمد بن محمد بن عبد الله الرازی زمریل مشق المتوفی سنه سبع و اربعین و ثلث مائه قال ابن الصانع
 هو کتاب جلیل حاصل و کتاب ابی عبد الله محمد بن سلامه القضاوی المتوفی سنه اربع و خمسين و اربع و ثلث مائه ابی احسین
 محمد بن محمد بن السجستانی الا بیری المتوفی سنه ثلث و ستين و ثلث مائه و کتاب الامام داود بن علی الطاهری الاصبهانی
 صاحب المذهب المتوفی سنه سبعین و ثلث مائه و کتاب ابی بن شاکر القحطانی کتاب ابی منصور عبد القادر
 بن طاهر البغدادی المتوفی سنه تسع و عشرين و اربع مائه و هو مختصر مختص بالرد علی الجرجانی الخفی الذی تقرر بالامام
 و کتاب امام الحرمین ابی المعالی عبد الملك بن عبد الله الجرجانی المتوفی سنه ثمان و سبعین و اربع مائه و در وی مناقب ابی
 باری خجندیه است و کتاب امام احمد بن حنبل البیهقی المتوفی سنه ثمان و سبعین و اربع مائه و کتاب ابی محمد بن الفرات اسمعیل
 بن احمد الهروی الشری المتوفی سنه اربع و عشرين و اربع مائه و کتاب ابی علی محمد بن الحسین العدائی المتوفی سنه ثمان و خمسين
 و ثمان مائه و کتاب ابی عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری المتوفی سنه ثمان و اربع مائه و کتاب ابی محمد عبد الله
 بن یوسف الجرجانی القاضی المتوفی سنه تسع و ثمانین و اربع مائه و کتاب عبد الرحمن بن ابی حاتم الرازی المتوفی سنه
 سبع و عشرين و ثلث مائه و کتاب ابی عبد الله محمد بن محمد بن محمود بن النجار البغدادی المتوفی سنه ثلث و اربعین
 و ست مائه و هو کتاب جاف و کتاب ابی امام فخر الدین محمد بن عمر الرازی المتوفی سنه ست و ست مائه اوله الحمد له الذی
 لا خالق الا لاشیاء الا هو و کتاب امام ابی الفضل احمد بن علی بن محمد الحسین المتوفی سنه ثمان و خمسين و ثمان مائه
 اوله الحمد له الذی جعل نجوم السماء هدایه و کتاب امام عطاء الدین ابی الفدا اسمعیل بن کثیر الشافعی مسماه الوافی فی
 فی مناقب الامام ابن ادریس و کتاب حسین بن محمد کاه العدائی المتوفی سنه اربع و سبعین و سبع مائه و کتاب ابی امام یحیی
 ابراهیم بن عمر الجعفری المتوفی سنه سبع و ثمانین و سبع مائه و کتاب القاضی قحی الدین ابی بکر بن احمد بن شریک الشافعی
 المتوفی سنه اربع و خمسين و ثمان مائه و کتاب ابی امام نصر بن ابراهیم المقدسی المتوفی سنه تسعین و اربع مائه ابن اللقی
 و رحمه الله بنی بگفته الیف در مناقب وی قریب چهل مؤلف می رسد بلکه زیاده در حدیث آمده الناس تبع لقریش و آیه
 و آورده البخاری بطریق بنی و ثمانیت که شافعی از قریش است پس روحی لالت بر ترویج مذاهب است قال العیاض

اما ما شافعه	التجو من خلفه و طمش	لفی قول الذی لنا دلیلا
علی ان الایمة من قریش	و قال بعضهم نظم	الشافعی امام الناس کلهم
بالعلم و الحکم و العلیا عوالباس	اصحابه خیر اصحاب و مذهبه	خیر المذاهب عند الله و الناس
این خلکان گفته چون شافعی بر خلقی کثیر ثریا و گفت این مذهب منسوب بابی بکر محمد بن درید است ذکر الخطیب	المرقأ ان ابن ادریس بعده	احلالها فی مشکولات لوا مع

[illegible]

و حتی صاحب حرمت و ستونج و محکم بود و در هر روز صدق و بقرای خود و طالبان علم حضرت را وایت
 بسیار میکرد و نهایت قلیل الاکل بود چون پادشاه اهل بیت گفتند که این عرض محبتتان بفرستادند و ما عرض شد است
 پس بالذات شربت بانان اختیار کرده و سر وی است که از وی در نماز خود و زجر و زنده و نیت او را بخشیده نماز را قطع ننزد
 بخاری را و غیر این جامع صحیح که بهاست مانند کتاب ادب مفروضه و رفع الملبسین فی الصلوة و قرآن طاهر و الاطعمه و الاکله
 و تاریخ خلاصه و تاریخ مختصر و خلق افعال و باو کتاب پند و عقاید جامع که هر یک و کتاب الاشرار و کتاب بچه کتاب و غیر
 و کتاب طالع و کتاب کیمی و کتاب طب و طاعتی و کتاب در بیان الحشون و شصت و هشتاد و نه کتاب که یکی از محدثان عصر است
 سیکوید بخاری و او من و طالب حدیث پیش شیخ وقت آمد و رفت سیکوید و هرگز دوات و قلم و جوهر و هر چه در دستان
 و حتی نوشت مال و او گفتند که ترا ازین آمد و رفت چه فائده است چون شیخ نمی توانی بنویسی بطریق از یاد میرود و چو
 باو در یک گوش می دادید از گوش دیگری براید بعد از شازده روز گفت که شما بسیار را نگاه کردید و حالا بسیار یاد آنچه شما
 نوشتید و منظر طاهر باو مقابل کنید در بیعت تا پانزده هزار حدیث نوشت بودیم این همه از یاد خواندن گرفت افتاد
 بصحت بخیر و آنکه نوشته های خود را از خواندن او صحیح میگوید و بعد از آن گفت که شما می پندارید که من جث سرگردانی کنم
 از همان روز تعیین کردم که این شخص شننی است و کسی باو می برآوردی بخوابد و اگر از خواب بیدار می شستی که میگفت من
 امیدوارم که امروز حساب از نصیبت کسی بپرسم که بچسب از نصیبت نگردم و این تو رجوع و تصف بسیار عجیب است
 بخاری را نگاه نگه اخیل انعم هم بود یکی در طبقات بکری این قطعه ابوحنیفت کوه
 قصصمان یکون موات بغمه | که صحیح دایت من ظفر سقم |
 اغتفر فی الفراغ فضل ر کوع | ذهبت نفسه العصبه فقلنه |
 انشی ایکن مشهور است که بخاری گاهی شعر و کلام می خواند و جز اشعار دیگر در روایت حدیث وارد است تا بشمار کوی چهل
 شاه ولی الله محدث دهلوی در بعضی کالیفات خود نوشته اند که دلی در حدیث او کان الايمان عند القويان له و بال
 او را بل من و الا زین الی فارس فی روایت تکرار و بال من و الا بلا تشک خاک و سیکوید و غیر گفت امام بخاری درین یکم
 داخل است ندید که خطی الی علم حدیث در دست می مشهور گردانید و ما ندان ما حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم و
 این مرد و ما ندان ما صحیح و فصل خانی ما ندی شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث نقاری داشت مانند حال اکثر متقدمین
 بهرام محدث و قالی طریق الصواب این سخن اخیر را ندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت نه علم وی قوی بود و در
 حفظ حدیث ضعیف بود و در فقه و فهم معانی از مذهب اهل آن عزیز روی باز نشدیم که فائده نداشت و متوجه بهاران خود شد که
 و گفت که شیخ غایب بود تقریب سیکوید به بن سخیل امام الله زبانی فقه حدیث و این سخن نزدیک کسی که متبع حق حدیث
 کرده باشد بدین است قابل تشکیک نیست بعد از آن چیزی از تحقیقات علیه که منش آن بخاری بوده است و حال
 لوای آن غیر بخاری کسی دیگر نبود میان مردم و در آن باب شیخ الی الی هر چه خواست نیز زبان جاری ساخت و خداوند
 گفتند آنچه که نوشته بابت مضید است اما حافظ ما گفته ای ش خط آن ندانم مگر آنکه حاصل آن بنام تصار و ایجا و انعم
 مضبوط گرد و موافق است معای ایشان و درستانی از آن نقل مضبوط کرده باید است که بگوید نه تا به نسیال از بهجت

از طرفین پیشترش نمی تواند شناخته شود اگر کسی گوید که غلامی خوانده و طبعی دارد که در قافیه و سجع و استقفا و نحوه است و آنچه
 یاد گرفته ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده است بطریق بداهت دانسته شود اما حکم جزئیات و کلیات قانون را
 مستحق ساختن است و نیز آنکه خدای تعالی در سینه او طوره هر یکی را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که غلامی در حدیث
 ابو الطیب ثنی را انتقاد نموده است بآیه ایه و ان الله یستودعکم و یعرف ما فی سواکم و در زیاده و اداسیاء آنرا استماع نموده و آنچه گفته
 است انتقاد میسر شد از آنجا دانسته شد که بخاری باین علوم را نیک و در زیاده و اداسیاء آنرا استماع نموده و آنچه گفته
 یا حدیث صحیح بطریق ساحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی بکافی فضیله و نقدها و اگر انصاف را
 کار فرمایند و بچگونگی از علمای تقدیم نمی یابیم که در جمیع این فنون کلام کرده باشد کلام ایشان نیز تصریح یک فن است یا دو
 فن غالباً و بچگونگی از تقدیم نمی یابیم که در استلال از اشعار حدیث بر این علوم بیشتر بخاری سخن گفته باشد
 و نیز انصاف را اگر کار فرمایند دانسته شود که احصای این علوم از احادیث صحیح بر آوردن انتقاد نمودن کار بی غایت
 در شریعت و محتاج سرعت انتقال از هر حق حفظ طرق حدیث است و مستحضران علوم تا آنکه امام احمد بآنچه تصریح خویش کلامی
 گفته است حاصلش اینست که از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر و زهد باشد عاجزیم زیرا که اکثر آن بر مسلک ضعیف فطری آید
 باز زیاده کرده است بخاری در هر یک از این فن فوائد جلیله از موقوف و محایره و تالیف و آثار او در این باب بیشتر گردانیده و
 طرق تخصص از احادیث در مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است و طرق استدلال باشد از مضامین خود اختراع نموده است
 آری در استدلال بخاری چند نوع است که متخلفان آنرا قبول نمیکنند و مانند استدلال بر یکی از اصول الفقه برای سنجیدن
 و الناس فی ما یشتق من هذا و بچگونگی نیست زیرا که محل اعتراض در بعضی مواضع نشده باشد و نیز در حدیث
 سوره تیرتیه بقره و در میان می آید و پیش آنست که پیش از وی فن توبیخ چندان هم نشده بود و اهل علم در این نظر
 مطالبی می باشد و در جمیع ترتیب شعر شریفه صان را نباشد که سفال بدین رندی آتشها را باین تکلفها چه کار
 استی با فقه و هر طور گوید تفسیر بخاری و غرض فهم و در معانی کتاب سنت چیزی است که هیچکس را در متصفین علم انکار آن
 نمی تواند کرد و نمی گوئی که شریک کتاب و قدیم و حدیث از آن من تالیف بیان چگونگی و سجع و تالیف تراجم ابواب باشد
 ابواب کرده اند و نمیکنند و هنوز چنانکه باید بی وجه و ملل مراد خلف نبوده و لهذا اتفاق کرده اند بر آنکه وی در نقد حدیث
 از هر نوع فهم مقاصد کتاب سنت بی نظیر کوشش عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ و فوات و چنین نوشته که وی چون
 از طلب علوم و رحلت بلاد و از دست شایخ خارج شده به بخارا که وطن مولود او بود و از گشت اهل بخارا نظم و نظم و نظم و نظم
 او و بعد یک فرسخ برای او استقبال کردند و قیام بخارا فرسنگ برای او زدند و در این فرسخ و در این فرسخ و در این فرسخ
 پس آنی در بخارا بود و بدرس احادیث و افاده علوم و انتقال داشته بعضی از اصحاب غرض حسد حکم بخارا را بر آن گذاشتند
 که بخاری را استاده نمود که صحیح جاس خود و تاریخ کبیر را بیاور تا سماع این کتاب بآیه نایم بخاری گفت من علم را نخواهم گذاشت
 و اگر بجز برای مردم نمی برم اگر او را حاجتی است نزد من حاضر شود و در مسجد من در سراج من علم بشود و در آیتی آنکه
 والی بخارا است عاقل و مکر مجلس خاص برای اولاد او تعیین سازد که در آن مجلس خبر ایشان کسی نباشد که سماع صحیح بخاری

و اهل معرفت بقسم تا می خوانند و هر یکی بای دعوی خود مدعی بریان میکنند انستی باین شکلان گفت که یک یا شش یا هشتاد و نه
 پیر سر یک کمان بدیده در ناحیه خوان زمست یا ناحیه و ارا النهر گرفت بلکه در حساب ارا النهر است از آن جانب و اندام
 ابو بکر محمد بن احمد بن محمد بن خضر الکفانی المعروف بابن الحداد الفقیه الشافعی المصری صاحب کتاب الفروع فی
 المذهب باین کتاب با وجود صغر عمر کثیر الفایده و دقیق المسائل است جامع از احوال و احوال ابو الطیب طبرست
 و ابو علی بنی بر این شرح و بسط نوشته اند وی از احباب ابی احمد رازی است و فقه فخری خاص علی المعانی است
 قصدا بصرف تدیس بود و لو که در عیال تعلیم و تکریمش میکردند و در فتاوی عبادت بسوی او رجوع می آوردند و روایت
 حدیث از نسائی و غیره نموده تصحیف بود و در علوم کثیره از تفسیر حدیث و فقه و شعر و ایام عرب نحو لغت و غیره ملک
 در زمانه او مثل او نبود و خاص عام او را دوست میداشتند بجز بغداد و در چهار ماه و دو روز در گذشت و در کتب
 در رمضان سنه اربع و ستین بود و وفات وقت الفلوات از حج در سنه اربع و در بعضی گفت مال بمینیه
 حرب بر باب مدینه مصر و گفته اند در موضع قاهره امیر ابو القاسم الفوج بن خلیفه و کا فوج و جامع از اهل علم
 حاضر چنانکه او شد نزد حداد و بشد دیدال نسبت است بسوی شیخ حدید که یکی از اجدادش باین کار کرد
 ابو بکر محمد بن عبد الله المعروف بالصیر فی الفقه الشافعی البغدادی از جمله فقهاء است فقه از ابی العباس
 بن سرخر گرفته و تحقیق نظر دران شته گشته او را در علم اصول کتابی است که مثل آن بسبوق نیست فخال کفری
 اعلم الناس بود باصول بعد شافعی و اول کسی است از اصحاب که شروع در علم شروع نموده و در آن کتاب بسیار نوشته
 و فائز سنه ثلثین و ثلث مائده و صیر فی بیض صا و مکنون تخمین نسبت است بسوی کسی که دانی و در او هم صفت
 ابن خلکان گفته ذکر این لفظ برای ضبط کردیم زیرا که مردم بسیار را دیدیم که بکسر حروف را میخوانند و اما علم
 ابو بکر محمد بن علی بن احمیل الفخار الشافعی امام عصر المائده و فقه محدث اصولی الفقه
 شافعی بود در ارا النهر مثل او در وقت او برای شافعی کسی نبود بسوی خراسان عراق و حجاز و شام و ثور و کث
 و دیگر او در بلاد و در دست رفته فقه از این سرخر گرفته و صفات بسیار دارد وی اول کسی است که در جبل
 حسن از فقه تصنیف کرده کتابی دارد در اصول فقه و فقه شافعی در بلاد و از وی منشتر کرده و در فقه
 دارد از محمد بن جریر طبری و از وی حاکم نیشابوری و ابن مند و ابو عبد الرحمن سلمی جماعه کثیره او است
 در وفاتش اختلاف است بمعانی گفته توفی سنه ست و ستین و ثلث مائده و شش شهر است برای هر یک
 که از وی جامع از علم آمده و این فخال غیر فخال مروزی است که ذکرش در عباد که گذشته و تا خزان فخال
 ابو الحسن محمد بن علی بن محمد بن محمد بن الماسرجسی الفقیه الشافعی یکی از ائمه شافعیه خراسان معروف
 ایشان بذهب ترتیب فروع مسائل است فقه بخراسان عراق و حجاز کرده و در صحبت ابو الخضر مروزی اند و در
 بهر آمده ناموت او طاهر بود و بعد رجوع بغداد کرد و در نیشابور در سن گفت فخری اینجا از وی اخذ کردند و در
 قاضی ابو الطیب طبرست فقه نموده حاکم گفته برای او مجلس اهلاد و ارا است بهار و در سنه منعقد شد و فائز

بن محمد بن احمد كاتب و ابو محمد بن الفخاس كره محمد بن بركات سعيد و خطيب بغدادى و عبد الجليل نيشابورى كره
 سماعى گفته دوى حج گذارد و در سنه خمس و اربعين در اربع ماهه صاحب چند تصنيف است منها كتاب الشهاب
 و كتاب مناقب الامام الشافعى و اخباره و كتاب الانباء عن الانبياء و تواريخ الخلفاء و كتاب خط مصر و كتاب
 معجم الشيوخ و كتاب دستور الحكم و تاريخ مختصر كه مشهور است بجمع القصص است قريبا پنج جزو خواهد بود و ان جزو
 تا زمان خود بطريق اختصار صحيح كرده اين كوالا كوش در كمال كرده و گفته كان متقنا في عدة علوم و فائز در سنه
 اربع و خمسين در اربع ماهه بمصر بوده قضاي بصرى فاضل است نسبت مستقيمى كند كه از سعد بن ناس است قبول از حرم و الاكثر الامم
 محمد بن عبد الله بن ابى بكر بن عبد الله بن عبد الرحمن الحافظ العلما ابو عبد الله القضاى البلسنى صاحب كتاب الا
 المعروف بابن الابار در سنه خمس و تسعين فخرى كماله مستول شده خيانت داشت بحدith و در اندلس حلى كرده عالى
 و نازل نوشت بصيرت و در حال عالم بود بتاريخ امام بود در عريت فقهى فطن اخبارى فصيح و بلاغت افشا و نگاهداشت
 صاحب ياست افقيه و است و محمد بن افرود در مصنفات اوست كتابه مسلاما بن كوال و كتاب تحفة القادرم و كتاب
 اياض البرق در تونس بر دست حاكم آنجا مقبول شد بنا بر آنكه در خيال مى خروچ او و شوق حصا از دوى در آمده
 و گويم بعض اعداى او ذكر دوى نزد صاحب فطن كرده و دوى تاريخى نوشته دوران و حق چاعتى كلام نموده حاكم او را طلبيد
 احساس مال كرده و غلام خود را بگفت بنگه كير و بر و هر جا كه خواهى كه اين از آن است تا اين در سنه ثمان و خمسين در سنه ثمانه

گفت این چیزی کسی است که دنیا را بر عقلی بگیرد و عالم چون جهان را بر علم خود کند و ترک نما یخت و او بروی خوف لوق
چیزی است که او را به نماید تراک او را قتل کرده و دوباره نمود بر سر دشتی آویند تو فی سترایع و نشانی ثلث است
ابو عبد الله محمد بن ابراهیم الاسکندرانی المعروف بابن الحار صاحب التصانیف اخذ علم از اصغر بن الفرج و بعد
بن الحکم نموده ریاست خربش ملک بوی هندی شده و بسوی ما دیو هندی در تفریح مسائل او را اختیارات است خارج
از دین ملک و نهما وجوب الصلوة علی النبی صلی الله علیه و سلم فی الصلوة مات سنة احدى و ثمانین و اربع مائة و اربع و عشرين
محمد بن فضل الرمزی ابو عبد الله امام الفقه در بغداد پیدا شده و در نیشابور نشو و نما یافته و مدتی بمطابق نشو و
بعده وطن در سمرقند گرفت از او علم ناس ابو جاحظ و صاحب و تابعین فمن اجد هم او را تصانیف جمیل است و در حد
وفقه و عبادت راس الخشوع وی محمد بن عبد الحکم وی امام است نزد ما تا بحال هر سال چه رسد و غیره گفته بود و وقت دیگر
شافیه مثل وی و از وی بغول است که گفت مدتی در مصر ماندیم هر سال است و بهم صرف مینمودات فی الحرم سنة
اربع و تسعین و ثمانین و بیست و فی عشر التسعین این کثیر در تاریخ خود گفته مروی است که در دیار مصر به محمد بن نصر و محمد بن جریج
و محمد بن هند و جمیع شدند و دو خانه برای کتابت حدیث داشتند نزد ایشان قوت نبود و قرار داشت تا نام هر کس بر آید
وی صی برای کل دیگران بکنند و قرار نام یکی از ایشان بر آمد و وقت قبول بود وی برخاسته نماز شروع کرد و از خدا دعا
نائب کرد و آن وقت خواب بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم خوابیده که میفرماید تو خواب میکنی و نزد محمد بن جریج نیست
که بدان قوت کنند ما میسر پیدا شده حال دریافت مردم ذکر این هر سلسله نمودند فی القوم هزار و پانصد نفر از ایشان
و هم این کثیر مشایخ این حکایت در جریج و حسن بن سفیان القسوسی محدث خراسانی کر کرده که حسن بن الجاحظ و قوم
ابو اسحق محمد بن القاسم شیبانی افس قضاوی مالکیه بود و در وقت خود بمصر و اخطای ایشان برای هر باب گفت و شنید
و حافظ بلد ریاست مالکیه بسوی بی هندی شده و او تصانیف و اقوال است در مذہب ترجیحات فی سنه خمس و عشرين و ثلث
الشیخ تقی الدین ابو الفتح محمد بن شیخ محمد الدین علی بن هب بن مطیع القشیری القوسی المنفلوطی المصری المالکی
المشافعی برقیق الصیقا قاضی القضاة احدث الاحلام امام متقن محدث محمود فقیه مدق اصولی او و شیخ عروخی کی خوش
معانی مجتهد وافر العقل کثیر السکینه بحیل بالکلام تام الوریع شدید التذین مدیم السهر کرب علی المطالعة و الجمع مع جواد
ابن السبکی گفته شیخ الاسلام الحافظ الزاهد الوریع الناسک المجتهد المطلق ذو الخیر القانتة بعلم الشریعة الجامع بین العلم
و الدین السالک بسبیل السادة الاقدمین کمال الشایخیزج لا و نشایر پشت دریای طرح قریب باطل منبع الاتفاق افتاده
مادر پدرش از قوص توجه جج بود که روز سبت بمسجد خیم شعبان نه خمس عشر بیست و ثلث متولد شد در قوص و شصت و ثمانین
و پانجا تفقه کرده و رحلت بسوی مصر و شام نموده و ساعت بسیار نموده و از شیخ عزالدین بن عبد الله السلام اخذ علم کرد
و تحقیق علوم انبیایت رسانیده و اصل در خطا اجتهدا و شد ریاست علم در زبان او هندی بوی شده با لانهما بسوی او نشسته
حافظ فتح الدین بن سید الناس گفته که از من ایت و لاحت اعنی باجل منقذی ما رایت و رایت جامع علوم و تاریخ
در قوص مقدم در معرفت مصلح حدیث و اقران مغربان فی نقیض ساهل مان بصیر بدان شدید النظر و ان کی المصلح

ذی اوزنی بود و لا یشق له غبار و لا یجری منه سواه فی مضمار حسن الاقناب طریقه برای احکام و معانی از سنت و کتاب مکتبه
ساعتی طالبان بقدر مستغنیات ابواب باستعانت علوم و استبانت ملایک مفهوم مبرز و علوم عقلیه و نقیضه خفا
اشریه و معارف نظریه بر وجهی که در هر علم جمیع آن علم برای وی حکم توان کرد و هر چه و شام و حجاز یا تحری و احتیاج سماعت کرد
فرض خود را وقت علوم کرده بود و منع ذلک تخلق تجرید و تحقق بکرامات صالحین داشت و صاحب ادب و کرم طبیعت
تا آنکه محمود کاتب گفته لم یطیعی ائادب منه و اوجیان گفته بود که شریف اینان میل الی الاجتهاد تاج الدین سبکی گوید از
آنچه که بر اندیدیم که در این قریب العید اختلاف کنند که وی عالم بیوحت بر اس مائت سابعده شار الیه و حدیث نیست زیرا
وی استاد زمانه خود است و علم و دین او را مصنفات است منها الامام فی الحدیث و شرحه الذی لم یؤلف اعظم منه لم
من الاستنباطات العظیمه و شرح مکره و اقتراح فی مصطلح الحدیث و شرح العنوان فی اصول الفقه و کتاب فی فصول الدین و

و چون طلبت شرح حسن بن شریح و نظره	الاصحاب قلبی الذین بذکرهم	و تر داده طول الزمان تعلقه
لکن غاب عن عینی بدیع جالکم	و جار علی الابدان حکم التفرق	فما ضرینا بعد الساقه سیند
سراشرا تا سری المکمل فلتقه	و قال یخرج رسول الله صلی الله علیه و سلم	لم یبق لی اصل سواک فان بغت
و دعت ايام الحیوة و دأعا	لا استلذذ الغیر و حجاب منظر	و سوی حدیثک لا اریته احا

در فوات الیغایات گفته تفقه بر پدر کرده و با پیش در حیات مشایخ او شهرت پذیرفته اول مالکی المذهب بود و بعد شافعی گرد
سماعت از ابن المقیر و ابن روح و ابن الجبیری و السبط و ابن عبد الله ثم درین خالد و غیر هم دارد و از تصانیف او ست
و علوم الحدیث و شرح مقدّمات الطرز و اصول فقه و جمیع الاربعین فی الروایه معربا با العالمین بود و کثیر التشری و التفتیه
و لو را چند و لا و ذکر و انات بود با سماعی صحابه شریفه بمشرفه بالبحر در باب میاه و نجاسات متعمد و سواس بود و درین
حکایات و وقایع کثیره از وی نقل کرده اند اتشی در کتبستان المحققین نوشته در مشق سماع حدیث نموده و چهل حدیث
بسنده خود و با جناب سالت سلی الله علیه و سلم جمع نموده از او کیمای زایل خود بود و علم واسع داشت اکثر در شغل علم
شب بیداری میکرد و بسیاری نوشته در دیار هر چند سال قاضی بود تا آنکه وفات یافت و از طریق تصوف نیز
بهره وافر داشت چون بهنگامه تنار روداد و افواج ستم امواج اشقیایا بدار شام توجیه نمود و حکم سلطانی نفاذ یافت که
علم جمیع شده ختم صحیح بخاری خوانند یک عتاد باقی بود که از برای روز جمعه گذاشته بودند و نتوانستند که روز جمعه تم
شیخ و جامع تشریف آورده از علمای حاضرین استفسار نمود که ختم صحیح بخاری نمودید گفتند و طیفه کرد و باقی است بخاری
روز جمعه تم کنیم فرمود بنزد فیصل شدد و روز و وقت عصر فرج ستار شکست قاضی غروره بر گشت و مسلمانان در فلان محفل
فلان به مجال خوشی و غرضی مقام کردند و دم گفتند این خبر شائع کنی فرمود آری بعد چند روز مطابق آن در برید سلطان
خبر رسید روزی در مجلس انحضری ابی اوی که در فرمود خود را بدست مرکب پیروی این کلمه بسیار فرمود آن شخص بعد سه روز بر
یکبار بر او را امیری ظاهر نمایند در حق او گفت ملاک شود و چنان شد ازین جنس قصص و حکایات و بسیار است و قاضی با
منقسم کرده بود پاره و بر طالع کاتب حدیث میگذازانید و باره ذکر و صلوة تسبیح و بعضی اوقات بر الوتیک لایت اکتفا میکرد

و باطلی غیر از کلاوت میگردشیم از شربهار و تجمیع این کتب رسیده فاذا انفع فی الصور فلا انساب بینهم یومند
ولا یثما لون تا دم صبح همین آیت را بخواند امام تووی بسوی خطی نوشته در این آیت بود و بدیت
کحل زمان واحد بقدری به و لهذا زمان انت لا شاک لحد ازافاضت طبع اوست قطعه

ثمنیت ان للشیب جاجل لعیته	و قریب منی فی صباى مراى	لاخذ من عصر الشباى شاطه
واخذ من عصر الشیب وقاره	ول	الا ان بنت الکرم اغلی مهرها
فاخذ من اضی لذلك باذلا	تروح بالعقل المکرم عاجلا	وبالنار وبالعسل ان الجمل اجلا
ول	یقولون لی حلا فحضت لی العلا	فما لذ عیش الصابر المتق
و علا شدت العیش حتی جعلها	عصر الی ظل الجباب المرق	ففیها من الاعیان من فیض کف
اذا شاء رقی سید کل بلغم	وفیها ملوک الیس غفی علیهم	تین کون العلم غیر مضیع
وفیها شیوخ الدین والفضل الی	یشیر الیه بیا العلم کل اصبع	وفیها وفیها والمها به ذلة
فقم وابغ و قصد باب نهج افزع	فقلت نعم ابغی اذا شئت ان ارى	ذلیلها ناستغنا بموضع
واسعی اذا ما کذی طول او قعی	علی باب محجوب النفاذ منع	واسعی اذا کان التفات طوی
اروح و اغد فی ثیاب التصنع	واسعی اذا لم یبق فی تقیه	لداغی بها حق التقی والنوع
فکرین ارباب الصدف و مجالسا	تشب بها نادر الغضابین اضلع	فکرین ارباب المعلوم و اهلها
اذا یخو فی مشکولات یجمع	مناظره تقی النفوس فنتقی	وقد شرعوا فیها الی مشر مسرع
من السقم المذی بمنصب اهل	والصمت عن حق هنا لمطیع	فاما ترق مسلک الدین التقی

با کماله شریفی متقی این فن شریف اجماع دارند بر آنکه یکس از زمان صاحبان زمان
شیخ در عالی سخن حدیث تقدیر دقیق و اسعان نموده که این عزیز را آورده و هر کس را این مقال مطلوب باشد شرح او کرده
و قطعه از امام نوشته است با معان نظر معاینه نماید که چه غور و وقت نموده و در حدیث بر این حازب رضی الله عنه امرنا
رسول الله صلی الله علیه و سلم سبع و نه ما عن سبع چهار صد فائده استنباط نموده و آن همه را بتقریب شایسته ادا فرموده
جزاه الله خیرا وی در عظیم علم حدیث و اهل کن به الله تمام نموده اهل نیاراد نظر او قدری و وقتی نداده بود نه جز فیض
بر جمیع کتب این فن شریف داشت و اکثر بیون مقرر و می بود بسبب خریدن کتابهای این فن و اوراقی تعالی کشف
و قلوب کشف و قانع و حوادث هر دو برابر عطا فرموده بود و چنانچه ملازمین مجلس او درین هر دو باب فتر و تفرات ازین بزرگوار
حکایت کرده اند و نصف بود روزی شخصی پیش او آمد و گفت که من نزد روشی جاهل فتم مراد نماز و سوا من خطرا
بسیار می آید و رنجیده میشوم آن درویش در جواب فرمود افسوس بر این فل کد روی غیر خدا بگذرد و بسبب این جزا
علت و سوا اس از من با کماله انک گشت شیخ این فقیه العید گفت این درویش جاهل نزد من بهتر از هزار فقیه است
را تم حروف گوید بعضی از متشقه ضمه درین سخن او در او نیمه اند و گفته اند که این خلاف حدیث صحیح است فقیه احد شد

ابوبکر محمد بن احمد بن الحسن بن عمر الشاشی بالاصل الفارسی المولد المعروف بالسمنطری الملقب بقراسم السلام الفقیه
 فقیه وقت بود تفقه بر محمد بن بیان کازرونی کرده و پیغمبر او رفته از شیخ ابو یوسف شیریازی گردید و کتابش را برابر العیاض
 مؤلف فی خوانده و ربوری امام الحرمین و سلسله حکم کرده و بر وجه خوب در عراق برای فقه متعین شده و در ایستگاه طبرستان
 یوسفی منتفی گشته از تصانیف اوست حلیه العلمانی المذنب بعبده در وی مذمتی با احتیاط و تلمیح و تخریج فرموده و
 نام که در کبریا استظهر بانه الف کرده بود و در بغداد مستولی تدیس شد و نظامی شده بود و اوقات خود را در مجلس درس
 بزمی که در کبریا استظهر بانه الف کرده بود و در بغداد مستولی تدیس شد و نظامی شده بود و اوقات خود را در مجلس درس
 این سخن کلان گوید بانه تصانف منه و اعتراف من تقدیر بفضل و التواضع لثقتی یوم سبب بحث در شوال و جمیع محافل
 محمد بن احمد بن عثمان بن قایم از شیخ الامام العلامة شمس الدین ابو عبد الله الفقهی حافظ الاموال جاری و احاطه الایام
 متقن بود و در حدیث و رجال آن فاضل بود و در احوال آن حارف بود و تراجم ناس و ابانته بیام در تواریخ ایشان بسیار کرده
 و بسیار کسان انفع بخشیده و در تصنیف کثیر فرموده و طوولات را در تالیف مختصر ساخته شیخ کمال الدین بن الزمکان
 چون تاریخ کبریا که سسی است بحدیث الاسلام جزا بعد جزو واقع شده و گفته این کتاب جلیل القدر است آن در حدیث
 و کتاب تاریخ البلاد نیز هست مجلد است و از تصانیف اوست لدول الاسلام و طبقات القراء و طبقات محدثان و جمل
 و نیز ان الاعتدال سه مجلد و المذهب فی الاسماء و الانساب یک مجلد و بهاء الرجال یک مجلد و تندیب التندیب یک مجلد
 و اختصار سنن جعفر بن محمد و تفریع حدیث التعلیق لابن الجوزی و استحقاق اختصار المعنی و المقتنی فی المعنی فی الضعاف
 و اختصار مستدرک الحاکم دو مجلد و اختصار تاریخ ابن عساکره مجلد و اختصار تاریخ خلیفه و توفیق فی التوفیق
 علی مناقب الصدیق یک مجلد و نظم السمر فی سیر عمر یک مجلد و التبیان فی مناقب عثمان یک مجلد و فتح الطالب فی احبار
 بن ابی طالب یک مجلد و تاریخ حیدر بن ابی نزار و سید کس و ذکر نموده و اختصار کتاب الجهاد لابن عساکره یک مجلد و بعد الموت
 یک مجلد و ناله البدر فی صد اهل بدر و اورست تراجم اعیان برای هر یکی صنفی قائم الذات نوشته مثل ایما را چه
 و کسیکه جاری مجاری ایشان است و لیکن همه را در تاریخ العلل و النبل و ادخل نموده و مولودی جاه ریح الاول سنه ثلاث
 و ست مائت و دو از اشعار اوست قطع هـ

وست مائت و دوازده هزار و ست قطع هـ	فاخل موضعاً لوفاء مثله	فما جازی بأحسان لانی	ذا قوا الحدیث علی شخص
وقال ایضا قطع هـ	وحدان من مصنفه اختلاف جهالک	بین الرسول و بین امی فقیه	ارید حیاته ویرید قتله
محمد بن عبد الواحد بن احمد بن عبد الرحمن بن اسماعیل الحافظ الحجة الامام ضیاء الدین ابو عبد الله السعدی الدمشقی	الصالح صاحب التصانیف در دیر مبارک سنه تسع و تسعین و خمس مائت متولد شده و از اصحاب حافظ عبد الله بن کرمیه بود	مخبر کرد و قرآن حفظ نمود و تفقه کرد و او را ملت بسوی مصر نمود و در سنه خمس و تسعین و آنجا شنیده و بغداد رفت بعد از	این کلیت باز ابن الجوزی سماعت نمود و داخل بهران شده و در شریعت مجتهد است و در روز وفات فخری صنف کرد

بجز شتافت و جلب عود کرده است و ساحت نمود و بخران موصول رفته با حکم کثیر و فضل کثیر عود بر شوق فرمود و بر مانی
اصول انجیسیه بهر ساندیشتر از و نخواست و بهم یک شنید و نگب بر اشتغال شد و بتصنیف پرداخت حافظ سلفی و شخصه
و ابن تهری و خلق کثیر را اجازت داده جمال الدین مری گفته بود اعلم من الحافظ عبد الغنی از تصانیف او است کتاب الحاکم
سه جلد فضائل الاحمال یک جلد الاحادیث المختاره نو در هر کتاب صفة الجوده و النور کتاب نقاب اصحاب الحدیث
النهی عن سب الصحابه غیر ذلک بر باطن منصفی مدرس بنا کرده و اهل خیر او را بران اعانت نموده و اکثر اوزار و کتب
که او اندک شب خود بران وقت فرموده و الی الان حافظ عبد الغنی و ابن الحاجب و ابن سلام بودند لیکن در کتاب صلیحیه
نوبت غازان بن تبارج رفیه و شی کثیر از ابن بدر گشته و فاقش در سه شمس و در بعضی دست مائه اتفاق افتاده
محمد بن محمود بن الحسن بن بهتة العبدین محاسن هو الحافظ الکبیر محمد بن النجار البغدادی صاحب التاریخ
در ذیل قنده سه شان و سبعمی فی خمس مائه ولادت یافته سماع از ابن کلیب ابن الجوزی و اصحاب ابن الحصین و جماعت از
اهل علم دارد و او را رحلت و اسماست بسوی شام و مصر و حجاز و اصحابان خراسان و مرو و هرات و تبار و سماع
بسیار نموده و اصول و مسانید فراهم آورده و بر تاریخ خطیب بنی نوشته و دران بروی اهدا رک نموده و ابن تبار
او در سنی جلد است ذلالت اند بر تبحر او در بیان سعت حفظ و می بود امام ثقه حجت مری محمود حسن الحاضری کتب متناضع
مشیح و اشتمل بر سه هزار شیخ و هفت سال در سفر گذرانیده و او را است کتاب القم النیر فی المسند الکبیر و
ذکر صحابی با عدد و بیات و ذکر نموده و مکتف و مختلف بران بل بر ابن ماکولا نوشته و متفق و مغرق و نسبه
المحدثین الی الایاد و البیادان کتاب عوالی و کتاب معجم و جنة الناطرین فی معرفة التابعین و الکمال فی معرفة اصحاب
والدرة الثمینه فی اخبار المحدثین و زمره الوری فی اخبار ارام القری و غیر الفوائد در شش مجلد و مناقب النبی
یا قوت در معجم الادبا گفته اند در نفس لفظ

و قاتل قال يوم العيد لي و رأي
كان قلبك فيه النار تستعمر

و فاقش بربنه اتفاق القامه

تقلی و دموع العین تقهملی مالی ارا الحزینا باکیا اسفا
فقلت انی بسید الدار عن وطنی و خلق الکف الا حبا قد هجر

محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الشیخ الامام الحافظ العلامة فیه العصور شیخ الزمان امام النعمان
اشیر الدین ابو حیان القرطابی قرآن کریم را بر روایات خوانده و حدیث سلما و اندلس جزیره افریقیه و ثغر اسکنه و یبلان
و حجاز شنیده و اجازات از شام و عراق و غیر ذلک حاصل ساخته و در طلب اجتهاد نموده و تحصیل کتبات کرده بر
طلبه از کپاخیلی توجه میفرمود و تعظیم ایشان میکرد صاحب نظم و شریست و شحات بعیده دارد و در نقل خود ثبت
و در قول خود محرم است عارف و ملتفت و ضابط الفاظ او و اما صرف و نحو پس دران امام دنیا است و تفسیر و حدیث
ید طولی داشته و در شروط و فروع و تراجم و طبقات و تواریخ و حوادث و تفسیر اسما کس خصوصاً صغار به موافق
لفظ شان از امانه و ترخیم و ترقیق و تخفیم دستگاه قوی داشته حسن العمر طبع الوجه ظاهر اللون بشرط بحر و شریک الشیخ
مولد او در غرناطه و شهر سه اربع و خمیس فی ست مائه بوده الی الحسن ابی بن المصالح و خلقی بسیار شیوخ او بنید و در

حسن الغمیر صاحب المیزان حسینی گفته در صدریه و ضیائیة در سن گفته و صدرا کجا بوده و می گفته انقیث بهما و اقله
 سنه کتاب الاحکام او در شهرت مجلد است و محرز در حدیث و آثار از الامام اختصاص نموده بغایت جمید و نیز اختصار
 تعلیق ابن جوزی فرموده و بران افزوده و محرز ساخته و شرح تسبیل دو مجلد اورا مناقشات صحت بالابحان بت
 اعتراض او بر ابن الکک الفقیه غیره و کلام است بر احادیث مختصر ابن الحاجب شرح کتاب العلل بر ترتیب کتاب فقه و فیه
 مسند نوشته لیکن کامل گشته و اورا است در بر سبکی در رد او بر ابن تیمیة محرز سطور گوید و شاید این دهان کتاب است
 مسمی بالصامد المنکلی علی بحر السبکی که فقیه بران مطلع شده و در سفر حج وقت روانگی در کرب پورانی نوشته و علی طبع
 و تحقیق مسئله زیارت خود و سفر برای آن حق اینست که مثل آن کتابی درین باب الی الآن دیده نشده دلالت دارد
 بر سرعت علم و کمال اطلاق و نهایت اهتمامت برین صحت حافظه و وقوف مع الانصاف و اولاد علم ذہبی گفته
 ما اجتمعت به الا وقد استغنیت منه و چون می برد تا سف بسیار و بر انتقالش کرد بر جنازه او از و عام بسیار شد
 تا آنکه شمارش دشوار است ذکر ذلک الحافظ ابن حجر الصقلانی فی الدرر الکامنه فی احوال اهل المائتة الثانیة
 ابوبکر محمد بن علی بن حسن المصری نیز بتیس النقاش الحافظ الامام الجوال الموصلی الاصل البغدادی
 المولود المنشأ عالم بود بقرا آن یوسف بن یونس که نامش شفاء الصدور است و جز آن هیچ اشاره
 فی غریب القرآن الموضح فی القرآن معانی و ضد العقل والمناسک فہم المناسک اخبار القصص و ذم الحسد
 و دلائل النبوة و الابواب فی القرآن غیر ما و سفر شرق و غرب بسیار کرده و در کوفه و بصره و مصر و شام و غیره و
 و جبال افتراسان ماوراء النہر سماعت نموده و در حدیث و بی مناکب است با سانیة مشہور و چون کرا و پیش محمد بن جعفر که گفت
 کان یکنز فی الحدیث الغالب علی القصص و ایت او از جامعتی از اجله علم است از وی جامعتی را دستی بر فقه
 کل حدیث النقاش نکر و لیس فقهیہ حدیث صحیح و ولادت او در سنہ خمس یا ست و تین و یا تین و بیع ده و وفات نمود
 ششم شوال سنہ خمسین و قیل ثلثین و ستین و ثلث مائت و نقاش نسبت بسبکی می که مقوف و حیطان غیر ما و منقش بسیار
 چون می در سبک امر خود و تعاطی این صنعت میکرد پس بجان معروف شد سیوطی گفته سمع النسانی و اباعلی عطاء الدار
 شمس الدین ابی عبد اللہ محمد بن ابی بکر بن یوسف بن سعد بن حریر بن القیم الزری الدمشقی الحنبلی الامام العالم
 الکامل الفقیہ الاصولی النحوی المفسر المحدث الحافظ الحجة المتقن المفضل المتکلم مولد او سنہ احدی و تسعین و ست و اکت
 سماعت بر تقی الدین سلیمان ابی بکر بن عبد الدائم و شیخ الاسلام بن تیمیة حرانی و شهاب الدین ابی العاصی و فاطمہ بن جعفر
 و عیسی المطعم و ابن الشیرازی و تعلیل بر مکتوم و جماعة از کبار علما نموده ابن رجب طبقات خود گفته در مذہب تفسیر نموده
 و فتوی داده و بار عر دیده و در علوم اسلام تفسیر کرده عارف بود بتفسیر اصول ابن الجاری و فیما الیہ الملتزم فی عالم
 بحديث و معانی و فقه و دقائق استنباط از ان لایحی فی ذلک و نا بود بفقہ اصول و عربیت ادب و فیهما الی الطوط
 و می شناخت علم کلام و علم سلوک و کلام اهل تصوف را و اشارت و دقائق ایشان اورا در هر یکی از این فنون دستگاہی
 صاحب عبادت و تہجد و طول صلوة تا غایت قصی و نا آلود و بی ذکر و شغف بعبادت انابت و افتقار الی الله و انکسار لہ

و اطراح بر آستانه عبودیت اوست ندیدم مثل او درین امور و نه وسیع تر از وی در علم و دانش است از وی بجای قرآن
و سنت و حقائق ایمان نیست و بی محصور و لیکن مانند او و کما او دیده نشد به این گنج گدازده و مجاور که حکم نماید
با دل که از شدت عبادت و کثرت طواف او تعجب بود و ندیدم از یکسال از مرقم محاسن و قبول از نبوت او بودم تصدیق
طوبی و او را که در سنت مست بر وی سماعت کردم و از دیگر تصانیف او متعجب شدم خلقی پیش ما را از وی ناخدا علم نموده در حاشا
شیخی او تا آنکه بزرگ فضلای مانان تعظیم او میکردند و مقلدان او می نازیدند این عباد الهامی و غیره از شاگردان او و نیزه
برهان الدین زرعی گفته است تحت اویم السواء و وسیع علم من در درسه صدریه درس گفته و در هر یک از اینها مست
و اقتدر بر دست خود نوشته که بسبب کثرت و صفت نتوان کرد در باره علم و کتابت مطالعه و تصنیف و اقتدای کتب
شدید الحاح بود آنچه وی از کتب چیده هرگز نمیخواند و حاصل نموده بارها جمع شده و بمرات ایذا داده شده و او را شیخ فاضل
بن تیمیزه در آخره و در قاعه جلاله از وی حبس کردند درین مدت مشغول بکلام و قرآن بنده و تفکر بود و فیخر کثیر از آن بزرگ
مفتوح شده و از اذواق و مواجید و محبان عظیم او را حاصل گشته و بسبب آن بر کلام در علوم اهل معارف و دخول در
غوامض ایشان مسلط گشته چنانکه تصانیف او متمثل است بدان مانی او ازین قید بعد نبوت شیخ او این تمییز شد استیلا
این جبهه حافظ این جبهه عسقلانی در در کما من در ترجمه وی نوشته که عربیت را بر این الفقه و مجدد توسنی خوانده و فقه
بر محمد حرانی و این تمییز پدیدار و در فرائض سنگاهی بود و این علم از وی فرا گرفته و در اصول بر صنی هندی و اینها مشغول
جری باهمان وسیع العلم عارف بخلاف و غماهی سلف بود و حب این تمییز بروی غالب شد تا آنکه در هیچ شای از اقوال او
بیرون نرفت بلکه در همان انتصار او می نمود و اوست مذهب کتب و ناشر علم او بود و او را حفظ وافر زود امای مشرق
و عقیده و عقل شد این تمییز بقلعه جلاله طواف بر شتر و مقرب شدن بدیده و چون بی بورد و مالیش کردند و کان
بنال من علماء عصره وینا لون من ذی سبی در خضر گفته محبوب منند مانی بسبب انکار او شد و اصل ابرای زیارت و تحلیل
و مقصد شد برای اشتغال و نشر علم و لیکن معجب برای خود بود و جری بر امور قدرت ملازمت او باین تمییز از زمان
احمد و او از صرافاتش بود و این کثرت ملازم اشتغال بود و روز و شب کثیر الصلوة و التلاوة و حسن الخلق و کثیر الصدقة
بی حسد و حقد بعد گفته نمیشنا سمع زمان خود از اهل علم کسی را که اکثر عبادت باشد از وی نماز را خیال دراز میکرد
و کوی و مسجد را ممتد می نمود و برای افتاب مسئله طلاق قصدا و میکردند تا آنکه میان او و میان این اسکی درین سبب
روداده چون نماز صبح میخواند و در جای خودش دست زده تا ببلند شدن روز میکرد و میگفت این غذای من است
اگر نکندم توای من ساقط شوند و میگفت با صبر و الفقر تنال الامتن فی الدین نیز میگفت لا بد للساک من همه نیسوة ترقیه
و علم بصبر و بیهوده و کج کتب موعود تا آنکه چندان بهم رسانیده که حاضر توان که در حقش که اولاد او بعد از وی زمان طول
آفراف و ختم بعرف آوردند سوای کتب که آنرا چیده نزد خود میهند و بی محتمل رفقه آنرا میخواند که بهار ربیع الاول سبکی او را
طلب کرده بخت فتوای او بجزو مسائلت بخرید و حل بروی درین حکم انکار کرده آنکه از فتواد لون بزرگانه و هو القائل نظم
بنیابی بکر کبیر ذنوب

[illegible]

صاحب موفات علیه السلام است فقه شافعی و در اصل بر کمال ابو یوسف و ابن نجیم گفته بیهوده است فی الحدیث فخره و لذا اکثر شیوخ از او
 الموقوفات فی کتبه و اکثر فی کتبه من مقالات الفلاسفه حتى قال صاحب ابوبکر بن العربی مع شدة تعظیمه لشفا ابو یوسف
 فی بطین الفلاسفه ثم اراد ان يخرج منها فاقه و کرم کتاب التماثف و احیاء العلوم سنادی و اندر بر خلاف آن فی ابن العربی گفته
 او را در طوایف دیدم بروی مرقع بود و گفته ترا برین جامه نیست حال آنکه تو صد مرتبه می توانی که ایستاده و بنور تو بسوی عالم
 راهی یاب گفت میراث چون فرسوات درین ارادت طالع شد بوسه ای بر صلیح اصول بدشید و طالع بر این ارباب الیها
 و بصائر متین شد زیرا که رجوع و حیرت هر یکی بیوی چیزی است که بران بطبع و ذوق این آیات خواند آیات

تو کت هوی لیلی و لیلی غفرل	و صورت الی محبوب اول منزل	و نادانی الا کوان حق اجبتها
الا ایها السادی وید و خافزل	فصست فی دار المندی یغفرل	قلوب فی وی الترفیع منها یجزل
غزلت فمخز لا یقینا فیلما جلد	الغزل ساجا فکشتی مشکو	چون اینها شنیدی چشم بوی گمان

تو این که و کتایب ترافات فلا شسته می شود و بعضی از شیوخ او را در وی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیدند که شکوه و
 طاعن وی میکنند آنحضرت عمر بن عبد المنذر بن زید را که با کس فرمود چون بیدار شد اثر ضرب موجود بود و این حجره گفته در کتب و
 عباد تمامه سوس که خواند و این یکی گفته سبغ بن خنیس را که عاصم بن زید بن قیس گفتی کلام اخلاقی شیخ کمال الله
 و میری در حقه الحیوان الکبری در مجلد اول زیر ذکر جام و باب الحار و المعمل نوشته وی یکی از اصحاب جو در مذہب است
 و از پیله احکامیت کرده شده و شکر گفته و روایت کن پس جمع از شیخ عارف بالله تعالی ابو الحسن شافعی را که گفت
 وی گفته دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و وی سبایات کرد و موسی و عیسی را علیهما السلام با نام غزالی و گفت بایشان
 آیا بود است در امت شما کدام خبر مثل این اشارت بنمائی کرد گفتند که شیخ عارف است از رکن الشریعه و احتیاط ابو العباس
 المرسی وقت که غزالی شهادت بعد بقیعت علمی برای او داده و گفته حسبک من یا پی یا الذی صلی الله علیه و سلم موسی
 و عیسی و شهید الصلواتون بالصدیقیه العظمی و شیخ با جمال الدین اهنوی در حیات برای او ترجمه خوب نگاشته
 و گفته بود قطب الوجود البرکة الشاملة اکمل موجود و روح خلاصه اهل المایان الطریق الموصلة الی عزاء الرحمن مقرب
 الی الله تعالی به کل صدیق و لا یتخلفنا الا طحا و زید بن قیس قد انصرف فی ذلک العصر عن اعلام الزمان کما انصرف فی هذا الزمان
 فلا یرحم معانسان انتی و کتب و افاضه نموده است لاسیما احیاء علوم الدین فانه کتاب الاستغنی عنه طالع الیها
 انتی کلام المیری طاکا تب جلی و کشف اللطون نوشته کتاب احیا اول دخولش در غرب بود بعض مغایره
 چیزی را از ان نگار کردند و اما فی الراد علی الاحیاء نوشته بعد راد خوابی دید که در وی که است شیخ و صدق
 ظاهر شد پس از اعتقاد به خود در حق وی تا نب گشت و این السکی نقل کرده که شیخ ابن جریر هم بر این خود بر او شباهت
 کتابی بود و گفت میشناسید که این احیا است و شیخ طاعن بود در غزالی و نمی سیکر و از خواندن این کتاب پس
 ظاهر کرد جسم خود را که مضروب بود بسیار و گفته غزالی در خواب مرا آمد و گرفته پیش آنحضرت برد و گفت ای رسول خدا
 این مردم میکند که من بر تو چیزی میگویم که تو آنرا گفته آنحضرت امر بضر من کرد پس نه ده شدم که ان الله الما و

فی طبقات ابوالفرج بن البرزنجی گفته است اطلاع این کتاب را جمیع کوه اعلام الاشبیا باطلاع الاشبیا نامیده اند و در کتاب
تبیسین طیس بسوی بعضی آن اشارت نموده ام سبط دی ابوالمظفر گفته وضع این کتاب بر مذاهیب و فیهست قافله
نقد را در آن ترک نهاده اند از احادیثی که بصحت رسیده است انکار کرده اند و آنچه گفته برین احادیث انکار نتوان کرد زیرا که
ایر او آن در غیب ترمیب جائز است گویم این علی الاطلاق نیست بلکه بشرط آنکه موضوع نبوی و حافظ بن علی بن
در تخریج احادیث او و کتاب نوشته یکی که بر دوم صغیر و حافظ ابن حجر عسقلانی در جمعی است در کافات عراقی و
و هم تخریج او از زین الدین قاسم بن قطلوبغا انقضی است سخی تجمه الاحیاء و خود غزالی را در حل مشکلات و کتابی است
سمی بالامار علی شکل الاحیاء و نیز تفسیریه میشود با چه میسکت عن الاستسکه للبهوت انتهى کلام الجلی سیدی الجلی
محمد الرضی الحسنی الواسطی البصری ثم الزیدی ثم المصری در کتاب کافات السادة المتقین شرح هر ارجاء معلوم اند
نوشته الامام ابویزید هم فتح بن علی بن فتح البنداری الاصبهانی در ذیل خود تاریخ بغداد گفته یونانی الغزالی ممن
ثم الزعین بن ساسا و نطقا و ساسا و مناظر او و کار و طبع او چون فخر الملک زبیر شد و کمال فضل او شنید بدو تکیه گرفت
و استادی طریق اخلاص مردم معلوم و اقتباس از او از مردم از وی کرد چنانکه تیسارورفته در نظامیه آثار سیر گفت
و قاصدین اخلاص مردم بهادی اختلاف کردند و روی افتادند و از هیچ اثر ازین امر نشد و مشتعل بچای طایفین
بلکه درین انظار فخر شیخ ابی علی فارمدی افند کرد و دینی در صحبت او مانده امتثال امر او در قیام بوجاهت عبادت
و استادت ذکر فرموده اند که حاضر ملک حقایق تکلیف شاق گردیده و اصل و اصل شده بعدد جری بسوی علوم کرده و آن
و متذکر بود باب خوف بروی فتوح شد و بر معانی و تاریخ خود گفته چون بچون گشت مدرسه خانقاه ساخته و تزیین
برو طالع حاضرین از ختم قرآن و محاسن اهل ذل تقدیس علوم نمود و روی کدی کوسیکه یا او بود یک خط از لحظات
خالی از فائده و بی اهمیت کار و خانه امر و اقبال و توجیه و طلب حدیث بنی صلی الله علیه و سلم و محاسن
اهل حدیث و قرات آن نسخ آن تا آنکه از ابوالفتیان عمر بن ابی الحسن استاده عالمی و ایت بطوس نمود و او را اگر آمد
و ایام او را بنیست شمر دو روزی که بنشیند و گمان بنشیند که پیغمبری حدیث کرده باشد و اگر حدیث کرده است پس آن
قلیل تر نیست زیرا که روایت حدیث از وی منتشر نشده انتهى کلام الامتحان محرم بطور گوید شک نیست در آنکه
امام غزالی امام بود و در فقه و کلام و مناظره و مهادله و فلسفه و حلاله علوم معقول و معانی و با علم حدیث در سبب امر و
آن کم بود و در احادیث ضعیفه و اخبار و ایهیکاذب بلکه موضوعین در تصانیف و بسیار یافته میشود و چون
خوض در تصوف کرد و سخن از باطن انداخت و بعضی مواضع مواعظات و با فلسفه و آرا ایشان صورتیست زیرا که
بیشتر امور تصوف با فلسفه بوجه اتحاد و عقولیت گویند و متحد اند ازین جهت کبری محدثین مثل ابن عربی و شیخ الاسلام
این تفسیر غزالی و هم جدا نموده و روی و در کتب بنی جمیع و قدح کرده اند و ایشان در بطن محدثانند زیرا که
انحصار شریعت حق و ذباصرح ملت محمدرقیضی همین امرست و الا در نفس الامر ایشان ابا امام بلکه سایر علما
اسلام هیچ شخص معادوت نیست هر چه است بعد فی الله است و محتمل که چون حال انسان بطوری نیست بلکه

و تعلقب فی ذلک ایات اوست و غزالی بر آخر عمر از همه ادرگذاشته تسک با حادوث صحیح و کتب محدثین نموده تا آنکه
 ملا علی قاری گفته که چون می پرسیدند مبارک او بود انتهی این لیل حسن خاتمه اوست ایشان ازین
 حال علی اطلاعی دست بهم نداده باشند و از این ملائکه علیه بان حق قومات و در کتب که در بابت حال تألیف
 مستقر مانده و موجب تباحث من شده و آنکه بعد از ایشان آمدند و جلیله الامر در یافتند و بی بر جمع امام از ان کلام کردند
 و در اثبات علیه او را در علم و عمل و معرفت و کمال شایسته نمودند حکم با ما است و جلال او و قبول و کلمات او در نقطه
 و تمام نمودند و آنچه حق بود و صواب اضع فرمودند و همین است نشان علمای مضطرب و کمالی تحقیقین در ذوب
 از سلف صالحین و کمال اقرمانوی و انما الاحمال بانحوه اتیم رقت الله تعالی حسن انجام بحاجه النبی علیه الصلوٰه و السلام
 ابو نعیم محمد بن عبد الله بن احمد بن عبد الله الراغبی النقیه الشافعی از بلد خود بغسیا پور آمده و شغال را برای
 الحزن کرد و در فقه جامع شده امام مفتی و روح کثیر العبادت بود حدیث از ابی الحسن علی بن احمد واحدی صاحب التفتازانی
 و تفسیر قوله تعالی انی لاجد فی محمد یوسف از وی روایت نمود که این برج الصبا است از ت ربه با غریب ان تا قی
 یعقوب برج یوسف قبل ان یاتیه البشیر یقیم صافن لما فاتته بملک فلذلک یستروح کل محزون برج الصبا
 و هی من ناحیه المشرق اذ هبت علی الابدان اخوتها و لیستما و لیجبت الشوق الی الاوطان الی اصحابه انشد نظم

ایا جلی نعمان بالله خلیا	النسیر الصبا یخلص النسیما	فان الصبا یرجی اذا ما تبسمت
علی نفس محمدا تجلت محمدا	مرسوطه کوعا ین وجهه و جیه سمت برای	انخذ شعرا و کر این شهر را در اشعار

اگر روایت بر آن صحیح گردد و در حدیث صحیح آمده حضرت با الصبا و اهلک عباد بالذکر و تحمل که احتمال شعرا صبا را از شایگان
 و الله اعلم وفات وی در سنه ثمان و عشرين من نفس مانده بوده و فتاحی متخرجه از کتاب نهایه المطلب سبب بگوشت
 ابو عبد الله محمد بن عمر بن حسین بن الحسن بن علی التیمی البکری الطبرستانی الرازی المولود الملقب بخرالد
 المعروف بابن الخلیف النقیه الشافعی فریض و حیدر و دهر فائق اهل زمان در علم کلام و عقولات و علم الاوائل او را
 تصانیف مفیده است در فروع حدیده از ان جمله تفسیر قرآن کریم است که در وی هر غریبه و غریبه جمع کرده و خیلی کسیرت
 لیکن کامل نموده و شرح مسوده فاتحه میک جلد و در علم کلام مطالب علیه نهایه العقول و کتاب الاربعین و محصل
 و کتاب البیان البرهان فی الرد علی اهل الزیغ و الطغیان و کتاب المباحث العادیه فی المطالب المعادیه و کتاب
 التذیبات الدلائل و معیون المسائل و کتاب ارشاد النظار الی لطائف الاسرار و کتاب تحصیل الحی و کتاب الزبده و المعالم
 و غیر ذلک و در علم اصول فقه کتاب المحصول و المعالم و در حکمت ملخص شرح اشارات لابن هدینا شرح معیون الحکمه
 و غیر ذلک و در فلسفات مکتوباتی شرح اسامی الله الحسنى و شرح و جیز و فقه الفرائی و اورا سوا فاضل جمیده است بر نخاع و طریقه
 در خلاف و در طب بشر کلیات قانون نوشته و در علم فراست تصنیف کرده و معنی دارد و در مناقب شافعی جمله کتب و متن است
 و در آنها سعادت بخیر روزی ما و شافعی که مردم کتب تقدیر با گذارنده شغال بکتب او نموده اند و وی اول کسی است
 که در کتب خود اختراع این ترکیب نموده و در آن خبری غیر سبق الی آورده و در خطبه طولی داشت و در هوزان علی و

و عطف میگفت و در خط او را دیده ام و بعد از آنکه میفرمود بسیار میگفت که من در این شهرات بجز اینها هیچ مقاله ای نگذاشته
 و سوال میکردند پس جواب خوب میداد و بسیار از اینها گفته که اگر کسی خلقی کثیر بنویسد باین سنت و در حدیث و سیرت و مناقب و غیره
 بود و بعد از اشتغالش بر اینها بزیارت آنکه میبرد بعد از قصد معانی کرد و مدتی بر روی اشتغال نمود و پسوی روی خود کرد و بر وجه
 بینی اش قندازد و بر روی حکم کلام و حکمت خواند گویند که تا شمل امام ابوحنیفه بر حکم کلام از برداشت بعد از علوم بخواند کم
 و بسیار او کسان از آنجا کلام در جمیع مذاهب اعتقاد و رفت و از بلد خارج کرد و شد تا او را انور رسید و بجا میآمد و بعد از آن
 از او ادما خارج بودند خودی بگشت در روی حبیبی مازق بود و نعمت و ثروت داشت و او را دو دختر بود و دختر او را در پیر
 طبیب بدیراض شده یقین موت کرد و هر دو دختر را بهر دو پسرش در زنی داد و دو سگ داشت فخرالدین بر جمیع اسوال او تسلط
 و صاحب نبوت شد و سفر را کرد و در اسوال مذکور او را با شهاب الدین مخوری صاحب غزنی مسافر بود و او چون نزد او
 استیفا میفرمود و رفتی در اکر ام او و انعام بروی مبالغه بجا آورد و مال طائل از طرفش او را حاصل شد و بخراسان برگشت
 و سلطان محمد بن تاشم و معروف بخوارزم شاه متصل شده خطیر داشت و با سنی اراتر برید که بچگونگی او را در تیره تیره میزبان

بیشتر است این علوم نظمی بود و از او است	و نهایت اقدام العقول عقال	و اکثر سعی العالمین ضلال
و از احسانی و حشده من جسون	و حاصل جنیان اذی و بال	و المستفاد من جنتنا طول عمرنا
سوی ان جمنافیه قیل قالوا	و که قدر اینان من دجال و دوله	فبا و جمیعاً کسیر من وزالوا
و که من جبال قد علت شرفاتها	و جبال فزالوا و الجبال جبال	علا از بلاد و در دست قصد او میگردد

و بالا نهایتی بود از اقطاری استند حسین اسطی گفته روزی بر منبر در هر یک کلام که در وی کتابی بل بود این سخن
 المومنان حیا کستنه آن به و عظیم الزحفیه حیان یفتقد و کتاب خود تحصیل الحق ذکر کرد که در کلام
 از پیر خود ضیاء الدین عمر گرفته و سلسله او باین علی جیانی میرسد و رفته هم اشتغال به دلد خود کرده و وی به نغوی و این سلسله
 با امام شافعی قنبری میشود و ولادت او در رمضان سنه اربع و اربعین هجری مائه بود و در وی وفات روز عید الفطر سنه ست
 اوست تا تیر مدینه هرات آید نکلان گفته او را وصیتی دیده ام که در مرض موت خود بر یکی از تلامذات مانده دلالت میکند
 بر حسن عقیده وی انتمی محمد بطور گویش خراسانی و لوی حدیث المخرج ابوحنیفه که از شما بهیر تو ایضا نشان است و بقا بطبع
 نوشته نامدار تا خبر این که در عوض فلسفیات فلکور و ابطال آن نمود و دست راه باجمیع خفته شد امام فخر الدین از وی است که مصداق
 و مقاومت غریب باطل نمود اگر چه بعضی مباحث مکار به و جهل نیز راه یافته باشد باجمیع نقیض بجز نبوت عاقبتش خبر داد و باجمیع
 آن بعضی از ارباب کشف که بصفت معنوی حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم شوق شدند از حقیقت حال فخر رازی تمسک نمودند
 فرمود ذلک جعل معائب و چون از حال او علی سینا پرسیدند فرمود ذلک جعل احضار الله علی علم و در شان شهاب الدین
 مستقول فرمود من متعجبم یعنی وی نیز از تابعان و پیروان ابوعلی بن سینا است و اندک مسلم انتی کلامه +
 ابو الفتح محمد بن ابی القاسم عبدالکریم بن ابی بکر احمد اشهرستانی المشکک علی نهجها الماشعری امام مبرز فقهیه و حکام
 فخره و اخبر خواتی و ابی نصر شیرازی کرده و کلام بر ابی القاسم انصاری خوانده و تاریخ و رفته و فخر در کلام کرده که بنیای الاقطار

فی علم الکلام کتاب المجلد والنحل و مناج و بیان کتاب المضارعه و تفریع الاقسام اندازید و الاقسام تصنیف است
 اکثر المصنف در حسن الخضر و اعطای هجده سال در هند و در سروده قبول عظیم نزد عوام بسیار کرده و حدیث از ابن المدینی و غیره
 در شبایور ساعت کرده بود و ابو سعید صفائی نازوی نوشته و در کتاب الفریل ذکر وی کرده و در شهرستان و سنه شصت و نه
 و اربع هجری پیدا شده و با پنجار دهنه فلان در بعدین و خمس مائه در گذر شده و اول کتاب سالیانه الاقسام گفته فقط

لقد طفت فی کتابها کما کما و سیرت طریقی بدین العالم | اقلار اول و اقصا کف حاشد

علی ذقن او قار کما کف نادیم | شهرستان بنفش شریف سکون نام سه شهرست یکی میان خوارزم و نیشابور
 در آخر حدود خراسان قبول بر تل متصل بر ناحیه خوارزم و در همین شهرست و در قم قضیه تحریه سا بوراز سرزمین فاکر
 سوم در مدینه و بمبلمان بر نهر در نند و این نملکان گفتند این است که با نلفظ شهر بعضی مدینه و لفظ استان
 بعضی ناحیه گویند و این است که در ذکر کما کف قوت الحموی فی کتابه الذی سماه المشرک و صنفا و التعلف صفا
 ابوی عیسی محمد بن عیسی بن وریه بن موسی بن ضحاک السطی الضریر البوغی الترمذی المألف المشهور یکی از ان کما کف
 که در علم حدیث معتدی بوده و اندک با الجامع و العلل الیه است و در اتفاق ابوی ثعلب در نند که در محمد بن سعلیل بخار
 و مشار که بعضی شیوخ او است مثل قتیبه بن سعید و علی بن حجر و ابن بشار و غیره و ابو خلیفه بخاری گویند قریع و در نند و
 بعدی داشت کفوف آن تصویر نیست چون آبی ساله اگر به وزاری کرد و نایمانا شده و در استان الحشر که نند و کما کف
 و حفظ است که در املد بخاری را شیوخ طلاقات کرده و سابق از ان شیخ و در جزو حدیث نوشته گرفته و فرصت غرض قرات
 نفاذت در وقت الاشخ است و حامی جامع نمود شیخ قبول کرده و گفت اجزای هر قصه بسیار و در دست از تاسن بخوارزم و آنرا
 مقابلین اتفاقا آن و در جزو کم کرده بود و بسبب کمال شوق به صورت کلامه نشست و شیخ آنکار قرات نمود و انکار شیخ نظر کرد
 و یکصد دست و اجزای هفتاد و سی و هفت بنام شده فرمود با من است و از این یکی گفت من اجزای تو یکم کرده ام لیکن
 اعلی شد و محفوظ دارم بهر از نوشته گفت بخوان همه از یاد بخواند و شیخ زانند و گفت مرا با و بی آید که بخواند
 یکبار یاد گرفته باشی را سابق یاد داری ترمذی گفت استخوان باید که شیخ چهل حدیث دیگر از انسب خود کند و دیگری از خود
 وی آنقدر با اسنادش فی الفهرست داده که در هیچ با خطا نیست و این قسم امتحان او و پایه حفظ را واقع شده بعد از صحبت
 بطور فاعله که در است کفیت با بی عیسی از صنف ابن ابی شیبه و سنن ابی داود و غیره ذکر کرده ضرورت تعلش در نجات
 وفات ترمذی در روز و شب به پنجاه و شصت و سبعین و ثمانین در زمانه اتفاق افتاده و معانی گفته و تالیفات و شیخ
 در غرضه سبعین و ثمانین بوده و این نملکان گفتند شیخ عظیم بلای موحده سکون او قریه است از قریه ترمذی در بخش فرسخ
 از ان انسی در استان پاره کرده که ترمذی شهری قدیم است که کنایه بگوید که آنرا همچون تهر بخیر گویند و لفظ او را و انهر
 مراد بین نهری باشد و ترمذی شاگرد بخاری است و روش او را آنوقت در بصرو کوفه و واسطه و خراسان و حجاز را
 و طلب علم حدیث سروده و تصانیف بسیار درین بخش ریخته اند و یادگار است انشی علی قاری گفته ای از محمود بن غفران و ابن بشار
 و امام بن سنیع که در این شیخ بمبلمان بن کعب و غیره هم گرفته اند و از وی نقلی که از نند و در داشته اند و ترمذی یکی از

بنامی اعظم و تحت طاعت حضرت عبداللہ امام و اوقات مجمع علیہ وجودم اور در حدیث و فقه صالحی هست الا در رسالہ دوم
 و نہ بودا متنی گویم کلام بر نسبت ترمذی و اختلاف در آن در ترجمہ ابو جعفر محمد بن احمد فقیہ شافعی گذشتہ فقیہ حج الیہ
 ابو عبد اللہ محمد بن یزید بن ہاشم المزی بن ابوالوارث القزونی الحافظ المشہور مصنف کتاب السنن ابی سعید بن امام در حدیث
 و عارف با علوم آن بر پنج بدان تعلق دارد بودہ و علت بسوی عراق و بصرہ و کوفہ و بغداد و مکہ و شام و مصر و سیر
 قوسشن حدیث نموده اورا تفسیر قرآن کریم و تاریخ مملکت و کتاب و یکی از صحابہ است در سنہ شمس و التبتین گذشتہ
 از جبار بن الخفس و ابی ایمن بن الخضر و ابن خیر و شام بن عمار و دیگر اہل آن طبقہ اخذ علم حدیث نموده و از ابو بکر بن
 استفادہ فرمودہ ابو الحسن قطان کہ صاحب کتب است از احیان تلافیہ اوست و صحیح آنست کہ صاحب تفسیر جیم
 ماوراء و بودیس الای بن الف با یوفت تا معلوم شود کہ ابن ابی جعفر محمد بن سعید بن عبد اللہ بن سنان بن عبد اللہ بن
 ابن جیمہ اندکی صحابی مشہور و بدو تسامحیل بن ابی ایمن ابن علیہ حاضر امام شافعی و فائش یوم الاثنین با یضاح بن
 سنہ ثلث و سبعین و مائتین بودہ برادرش ابو بکر بروی نماز گذارد و پدرش عبد اللہ بن قریب و بی بفتح را و سکون با
 نسبت است بسوی ربیعہ کہ نام چند قبائل است معلوم است کہ این نسبت بسوی کلام کی باز انداست و قزوینی بفتح قاف
 و سکون نسبت بسوی قزوین است کہ از اشہر مدن عراق عجم است جماعتی از اہل انسابیرون آمدہ در اشعہ الامعات
 گفتہ وی یکی از پیشوایان اصافان حدیث و ثقہ و مجمع بہست از اصحاب الکتاب است سماع حدیث کرد و علت نمود طلب
 حدیث و بلاد و کتاب و یکی از کتب اسلام بہست کہ بین اہل اصول و کتب است و صحیح سنہ مشہور شدہ چون محدثان گویند
 رواہ البخاری و ابی یوسف کہ این شش تن در پیش کش کتاب وایت کردہ اند چون مدوہ الاربعہ گویند مدوہ این چہار تن در پیش کش
 و مسلم باشند و اورا چند حدیث ثلاثی است و در فضل قزوین حدیث آورده کہ منکر بلکہ موضوع است ازین بہت طعن کرده اند
 و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده کہ نزد محدثان آن ہمہ موضوع است و سیر نام فحشی آنہا را وضع کردہ و اما عالم
 ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ بن محمد بن محمد بن یحیی بن احم القصبی الطحانی الحاکم النیسابوری الحافظ المہرب
 بابن البیہ امام اہل حدیث بود و در خود و در ان کتابا بہا تالیف کردہ کہ مثل آن سبق نشده عالم عارف واسع الغل
 نقد بر ابی سہل محمد بن سلیمان معلوک کردہ لعراق آمد و بر ابی علی بن ابی ہریرہ فقیہ قرات نمود و طلب حدیث فرمود و حدیث
 بروی غالب شد و بدان شہرت یافت حدیث از جماعتی کثیر لا تحصی شنیدہ و جمعی شیوخ او بد و ہزار کس ہر سدا کہ سیکہ
 بعد از زندہ ماند ہم راوی است بنا بر سحت روایت و کثرت شیوخ تصانیفش در علوم و یکہ از روایند جزوی رسد
 سند اہل العلم و الامانی و خواص الشیوخ و اہل الشیات و تراجم شیوخ و انچہ باخراج آن متفرگ شدہ معرفت حدیث
 و تاریخ علی بنیسا بور و المدخل الی علم الصحیح و المستدرک علی الصحیحین و ما تفرغ بہ کل احد من الامامین فضائل الشیخ
 اورا بسوی مجاز و عراق دور علت است و علت تأیید و سنہ ثلث بودہ با حفاظ مناظرہ کردہ و شیوخ مذکور کردہ
 و از انہا نوشتہ و یاد اقطنی مباحثہ نمودہ و حی آثار پسندیدہ جمعی در کتاب الارشاد گفتہ حدیث در سنہ ثلثین شنیدہ
 و اما ماوراء النہر در سنہ خمسین بنجدہ و عراق پسندہ سبع و ستین و اقطنی لازم او گردیدہ ابو بکر فضال شامی و انظار او

سوی الهدیان من قبیل و قال	فاقلل من القاء الناس	الاخذ العلم او اصلاح عال
و می دیند و او را بیک خطیب یاد یافته و از وی و از خبر وی روایت نموده و خطیب هم از وی روایت کرده و ولادت او را در شیراز	و می دیند و او را بیک خطیب یاد یافته و از وی و از خبر وی روایت نموده و خطیب هم از وی روایت کرده و ولادت او را در شیراز	و می دیند و او را بیک خطیب یاد یافته و از وی و از خبر وی روایت نموده و خطیب هم از وی روایت کرده و ولادت او را در شیراز
و این مائت بود و رستبان الحی شریف گفته و او را ظاهر می گویند نسبت به ذهاب ظاهر از قضایای دیگر محدثین عمده استفاد نموده	و این مائت بود و رستبان الحی شریف گفته و او را ظاهر می گویند نسبت به ذهاب ظاهر از قضایای دیگر محدثین عمده استفاد نموده	و این مائت بود و رستبان الحی شریف گفته و او را ظاهر می گویند نسبت به ذهاب ظاهر از قضایای دیگر محدثین عمده استفاد نموده
در کتب معتبره یا که بر وزنیه را و نیز بخاری ملاقات کرده و روزی با او بکربن میمون بر در حجره او آمد و متحضر در اجرت داد	در کتب معتبره یا که بر وزنیه را و نیز بخاری ملاقات کرده و روزی با او بکربن میمون بر در حجره او آمد و متحضر در اجرت داد	در کتب معتبره یا که بر وزنیه را و نیز بخاری ملاقات کرده و روزی با او بکربن میمون بر در حجره او آمد و متحضر در اجرت داد
تا استیذان باشد جمیدی را از آن غفلت شد وی دانست که امر آنست که از آن دست در حجره در آمد و بر آن جمیدی گفت	تا استیذان باشد جمیدی را از آن غفلت شد وی دانست که امر آنست که از آن دست در حجره در آمد و بر آن جمیدی گفت	تا استیذان باشد جمیدی را از آن غفلت شد وی دانست که امر آنست که از آن دست در حجره در آمد و بر آن جمیدی گفت
این امر جمیدی شاق آمد تا دیگر بگریست و گفت از آن باز که تمییز و شعور پیدا کرده ام تا این وقت در آن امر کسی بر من نهاده بود	این امر جمیدی شاق آمد تا دیگر بگریست و گفت از آن باز که تمییز و شعور پیدا کرده ام تا این وقت در آن امر کسی بر من نهاده بود	این امر جمیدی شاق آمد تا دیگر بگریست و گفت از آن باز که تمییز و شعور پیدا کرده ام تا این وقت در آن امر کسی بر من نهاده بود
و فرمود حرفت علل حدیث تحقیق معانی آن بر طبق اصول همارت تمام داشت و در علم عربیت و ادب و حل قرآن نیز آن	و فرمود حرفت علل حدیث تحقیق معانی آن بر طبق اصول همارت تمام داشت و در علم عربیت و ادب و حل قرآن نیز آن	و فرمود حرفت علل حدیث تحقیق معانی آن بر طبق اصول همارت تمام داشت و در علم عربیت و ادب و حل قرآن نیز آن
و دریافت لطافت بلاغت آن و سنگا بی کلی انصیب بود و از تصانیف اوست تاریخ الاسلام و کتاب التمهید	و دریافت لطافت بلاغت آن و سنگا بی کلی انصیب بود و از تصانیف اوست تاریخ الاسلام و کتاب التمهید	و دریافت لطافت بلاغت آن و سنگا بی کلی انصیب بود و از تصانیف اوست تاریخ الاسلام و کتاب التمهید
فی وعظ الملک و کتاب مخاطبات الاصدقا فی المکاتبات الاقا و کتاب حفظ البحار و کتاب التمهید و مجلس فغانه	فی وعظ الملک و کتاب مخاطبات الاصدقا فی المکاتبات الاقا و کتاب حفظ البحار و کتاب التمهید و مجلس فغانه	فی وعظ الملک و کتاب مخاطبات الاصدقا فی المکاتبات الاقا و کتاب حفظ البحار و کتاب التمهید و مجلس فغانه
بسیار را و استقامت کرد و در هرگز ذکر دنیا بر زبان او نرفته شعری هم دارد لیکن در وعظ و نصیحت و ترغیب و تنبیذ و نظم	بسیار را و استقامت کرد و در هرگز ذکر دنیا بر زبان او نرفته شعری هم دارد لیکن در وعظ و نصیحت و ترغیب و تنبیذ و نظم	بسیار را و استقامت کرد و در هرگز ذکر دنیا بر زبان او نرفته شعری هم دارد لیکن در وعظ و نصیحت و ترغیب و تنبیذ و نظم
کتاب الله عز وجل قوله	وما صحت به الاثار دینی	وما اتفق الیهم علیه بدع
وعود افهون عن حق مبین	فدع ما صعدت عن هذا وخذ	تکن منها علی عین الیقین
و از این گفته او معلوم میشود که در فرغ نیز ظاهری بود چنانکه جهات از احوال نویسان او نیز نوشته اند و گفته اند که	و از این گفته او معلوم میشود که در فرغ نیز ظاهری بود چنانکه جهات از احوال نویسان او نیز نوشته اند و گفته اند که	و از این گفته او معلوم میشود که در فرغ نیز ظاهری بود چنانکه جهات از احوال نویسان او نیز نوشته اند و گفته اند که
ظاهریت خود را فی الجمله اخصا و کثیرا و شفا بالمدین قری و در فرغ الطیب گفته از تصانیف اوست کتاب اربع الایمان	ظاهریت خود را فی الجمله اخصا و کثیرا و شفا بالمدین قری و در فرغ الطیب گفته از تصانیف اوست کتاب اربع الایمان	ظاهریت خود را فی الجمله اخصا و کثیرا و شفا بالمدین قری و در فرغ الطیب گفته از تصانیف اوست کتاب اربع الایمان
من اهل الایمان کتاب السبیل الی علم الترسیل و از نظم و این ایهات فشتیطا	من اهل الایمان کتاب السبیل الی علم الترسیل و از نظم و این ایهات فشتیطا	من اهل الایمان کتاب السبیل الی علم الترسیل و از نظم و این ایهات فشتیطا
روض و اهل الحدیث المأثور	من کان قول رسول الله حاکمه	فلا شغف له الا الاولی ذکر و
وله ان القیام حدیثیستغفر	عند الحاج و الاکان فی العلم	ان ناله ذو مذبه فی قنوسه کل
لاح الحدیث فی الوقت کا علم	من لم یکن للعلم عند فناء	البح فان بقا کف فناء
ما العلم یحیی المرء طول حیات	فاذا انقضی حیات	الفت النوی حتی انست جفون
و من هذا فی الصبا به موعلا	فلم احصل کما افق من مرافق	ولم احصل کما خیر فی الاضواء
و من بعد جواب که از شرف او معز	فلا بدلی من ان او افی مصر	و فائش و سینه ثمان و شرف و اربع
بما و ذی الحیر بوده ابو برکات سی که از شایسته فضایی شافیه است بروی نماز بنماز گذارده نزد پدر شیخ ابو اتحق شیرازی	بما و ذی الحیر بوده ابو برکات سی که از شایسته فضایی شافیه است بروی نماز بنماز گذارده نزد پدر شیخ ابو اتحق شیرازی	بما و ذی الحیر بوده ابو برکات سی که از شایسته فضایی شافیه است بروی نماز بنماز گذارده نزد پدر شیخ ابو اتحق شیرازی
مدفون شد وی قبل از موت بار بار بخاطر شمس الروسای بغداد که بنزد پدر وی تمام شهر بود و وصیت کرده بود که مرا نزد	مدفون شد وی قبل از موت بار بار بخاطر شمس الروسای بغداد که بنزد پدر وی تمام شهر بود و وصیت کرده بود که مرا نزد	مدفون شد وی قبل از موت بار بار بخاطر شمس الروسای بغداد که بنزد پدر وی تمام شهر بود و وصیت کرده بود که مرا نزد
بشرعانی دفن بخوابی که وی بسبب باطنی غفلت آن کرد و بعد موت او را بخوابید که نهایت گداز شکایت این امر میکنند باچا	بشرعانی دفن بخوابی که وی بسبب باطنی غفلت آن کرد و بعد موت او را بخوابید که نهایت گداز شکایت این امر میکنند باچا	بشرعانی دفن بخوابی که وی بسبب باطنی غفلت آن کرد و بعد موت او را بخوابید که نهایت گداز شکایت این امر میکنند باچا
در سینه احدی و تسعین یا صفر از آنجا نقل کرده نزد بشرعانی مدفون ساخته گشت او تازه بود و بدن او هرگز نه کاهیده	در سینه احدی و تسعین یا صفر از آنجا نقل کرده نزد بشرعانی مدفون ساخته گشت او تازه بود و بدن او هرگز نه کاهیده	در سینه احدی و تسعین یا صفر از آنجا نقل کرده نزد بشرعانی مدفون ساخته گشت او تازه بود و بدن او هرگز نه کاهیده
و خوشبو از وی تا دور میرفت و انتی این مکان گفته جمیدی باضم حاد و فتح میم نسبت بسوی جدوی حمید نام است و اصل	و خوشبو از وی تا دور میرفت و انتی این مکان گفته جمیدی باضم حاد و فتح میم نسبت بسوی جدوی حمید نام است و اصل	و خوشبو از وی تا دور میرفت و انتی این مکان گفته جمیدی باضم حاد و فتح میم نسبت بسوی جدوی حمید نام است و اصل
بمنشیه که سر صاوست و جمیدی و فتح میم و فتح میم یا جزیرا است و در بحر عربی در تبیب جزایر اندلس و الدار اعظم	بمنشیه که سر صاوست و جمیدی و فتح میم و فتح میم یا جزیرا است و در بحر عربی در تبیب جزایر اندلس و الدار اعظم	بمنشیه که سر صاوست و جمیدی و فتح میم و فتح میم یا جزیرا است و در بحر عربی در تبیب جزایر اندلس و الدار اعظم

ابو عبد الله محمد بن علی بن عمر بن محمد الصمیمی المازنی الفقیه المذکی المحدث یکی از اعلام مشایخ ربیع و حنفیه
 حدیث و کلام بران بوده شرح صحیح مسلم و موسمی بکتب العلم بغیر کتاب علم شرعی حیدرست قاضی حیا خلتا کمال
 هم بران بنا کرده و گویا خطایان کتابت او را در ادب کتب متعدد است که کتاب فیض المصنوع فی بیان الاصول نقل
 مستقر بود بعمر ثلث و ثمانون سنه یوم الاحد ثانی یا ثامن عشر ربیع الاول سنه ست و ثلثین و خمس مائه
 در گذشت مازنی پنج سیم و زای مفتوحه نسبت بسوی مازست که نام پلیده ایست در خبریه و صفیه
 ابو موسی محمد بن ابی بکر عمر بن ابی موسی احمد بن عمر بن محمد الاصمغانی المذنی الحافظ المشهور امام عصر خود
 در خط و معرفت و حدیث و علوم آن تالیف مفیده دارد که کتاب النبیث ابو مجلدی است و بدان کتاب الفریحین هر دو
 از کمال کرده و بران استند که خود کتابی نافع است و او را زیادت است در جزئی لطیف بطور ذیل بر کتاب شیخ او
 ابی الفضل محمد بن طاهر المقدسی باسمی بکتاب الانساب و وی باطل او را ذکر کرده و تفسیر در آن نموده و از اصبهان
 بطلب علم حدیث حلت نموده و بران صحیح کرده و تفسیر شده ساله بود که بر او تبرک او را بر او خود مجلس سماع حدیث
 ابو سعید محمد بن طرزی بر چون تیسر رسید از ابو علی حداد و این طاهر مقدسی و ابو القاسم سمعی باخذ این علم نمود
 و از حافظه سمعی بن حنبله در بغداد استفاده کرد و تفسیر عظیم داشت و در معرفت علل حدیث ابواب آن معرفت رجال
 و روایات و بطولی داشت درین فنون یگانه عصر خود بود حافظه عبدالغنی مقدسی و حافظه عبدالقادر راوی و حافظه ابوبکر
 مازنی و دیگر عزمان همه شاگردان تصانیفش که بدان برده و مسبق برده و چند کتاب است منها کتاب تقسیم
 معرفه الصحابه و آن گویا ذیل کتاب ابو نعیم است کتاب الطوالات و لیکن دران موضوعات و ادبیات بسیار است
 و کتاب اللغات و کتاب عوال التبعین و توفی حافظه ابوبسیار بود یکبار کتاب علوم الحدیث حاکم در مقابل خزانة
 خواند از اهل انبیا مستغنی و معتض بود و از چکس نذر و نیاز قبول ننیکرد و جزئی قلیل از مال داشت از صنعت تجارت
 بمسراوقات میکرد و خیلی متواضع بود کسی را بر او میگرفت راوی گفته یکین سال نزد او آمد و رفت کردم
 درین مدت چیزی که خلاف شرع و مروت باشد از وی ندیدم و ولادت او در قنده سنه احدی و خمس مائه بوده
 و وفات لیله الاربعاء و ناسع جمادی الاولی سنه احدی و ثمانین و خمس مائه و هرو با صبهان اتفاق افتاده هنوز از
 دفن او فارغ نشده بودند که باران بسیار بوم آورد و موسم گرما بود آب دریا صفتان دران روز با کم بود بعضی از کجا
 اگر زمان نبودند که من آنحضرت علی اند علیه السلام را خواب دیدم گویا وفات یافتند پیش من بگری زدم گفت اگر خواب
 راست است نامی از این مسلمان که بی نظیر وقت باشد رحلت نماید زیرا که همین قسم خواب نزد ولت امام شافعی
 و وفات سفیان ثوری و امام احمد بن حنبل نیز دیده بودند پیغمبر خواب گفته هنوز شام نشده بود که خبر وفات ابوبکر
 در کوچه بازار شائع شد بدین پنج سیم و کسوال و کسول و نسبت است بسوی مدینه اصبهان حافظه ابو سعد سمعی
 در کتاب الانساب گفت این نسبت بسوی چند مدینه است اول آنما مدینه رسول است علی اند علیه و آله و سلم
 دوم مکه سوم یسایو چهارم اصبهان پنجم مدینه المبارک و ششم حاکم و هفتم مرق و هشتم نیشابور که در کتب است

نخا

موسی بن حمزه بن یونس بن عیسی بن ابی حمزه ثمالی علیه السلام در سال سی و ششم
 ابو الفضل محمد بن طاهر بن علی بن احمد المقدسی الحافظ المعروف بابن القیس طریکی باذرحالین در طلب علم
 سماعت در حجاز و شام و مصر و ثغور و جزیره و عراق و جبال و فارس و خوزستان کرده و در همان وطن خود از مشهورین
 بخط و معرفت با علوم حدیث است و درین باب با او مصنفات و مجموعهات است و ال بر غایت علم وجود معرفت او
 تصانیف بسیار از در منهاطراف الکتاب المسته و صحیح البخاری و مسلم و ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه
 و اطراف الفرائض تصنیف در قفنی و کتاب الانساب فی بنی هاشمیت و هو الذی فی ذیل الحافظ ابو موسی الاصبهانی و غیر ذلک
 من الکتاب باو معرفتی است با علم تصوف و انوای آن متفکر است در ان تصنیف دارد در وی باو را اشعار حسن است غیر واحد
 از حفاظ از وی نوشته اند منهم ابو موسی المذکور و لادش ششم شوال سنه ثمان و اربع مائه بوده در بیت المقدس قایل
 سماعش در سنه ستین و اربع مائه است و در او و بیضا و در سنه سبع و ستین و اربع مائه اتفاق افتاده و از انها به بیت المقدس
 برگشت و از انها با احترام موسوی که است و نزد قدوم از حج و زیاده در سنه سبع و خمس مائه بغداد و وفات یافت پیش از
 ابو زرعطه بن محمد بن طاهر از مشهورین با علم و استوار و کثرت سماع بود و معرفتی با علم نداشت لیکن پدرش باو را در طبعی
 از جامعیتی سماعت کننده منهم ابو محمد عبد الرحمن بن احمد الدوبی در ری و ابو النخس عبدوس بن عبد الله و ابراهیم
 بن عثمان الکافحی و ابو الحسن بن بن منصور السلال و او را بغداد و هر که در حدیث و الفقه سماع علی بن احمد بن یونس و غیره شنانید
 بعد وفات پدر ساکن همان شده و برای حج از بغداد میرفت اندک بسیاری از سماعات خود را در اینجا حدیث کرده و در اینجا باو المظهر
 بن هبیر و غیره از وی سماعت دارند و ولدش در ری است سنه احدى و ثمانین و اربع مائه و وفات روز چهارشنبه پنج و بیست و اثنی عشر
 سنه است و ستین و خمس مائه بهمان قیسری فیمنع قاف و سین جمله نسبت موسوی قیسری است که بلیده ایست در شام
 بر ساحل بحر اربعین چنان گفته و الا آن بدست فرنج است خدام الله تعالی گویم ملک طاهر رکن الدین بیهیوس مدلی
 و شهرور سنه ثلث و ستین و ست مائه آخر از دست ایشان باز گرفته و ایران ساخته که بنوز خراب است + +
 ابو عبد الله محمد بن یحیی بن منده العبدی الحافظ المشهور صاحب کتاب تاریخ اصبهان یکی از صحف
 ثقات بود از محدثان کثیر حاجتی از علم از ان برآمده و نبودند عبدین و لیکن چون مادر وی بزرگوار محمد از بنی عبد لیل
 منسوب موسوی احوال شد و وفاتش در سنه احدى و ثلث مائه بوده و سنه و بیعیم و ال است +
 ابو عبد الله محمد بن یوسف بن طر الفزری را وی صحیح البخاری و لادش در سنه احدى و ثلثین
 و ثمانین بوده و موسوی باو برای سماعت این کتاب رطبه کرد و وفاتش در شوال سنه عشرين و ثلث مائه بود و غیر
 فتح خاور و سکون بوده و ایست بطور و چون متصل بخارا و وی آخر کسی است که جامع صحیح را از بخاری وایت کرد
 ابو عبد الله محمد بن الفضل بن احمد بن محمد الصاحی الفرادی النیسابوری الملقب بحال الدین الفقیه المحدث
 آمد و شد مجلس امام الحرمین ابی المعالی داشت از وی اصول گرفته و در میان جو فیه نشو و نما یافته فیه محدث مفتی بنظر
 و اعطای و طعام برای سافرن بخارین بروی خودی برود خدمت میکرد با وجود کبرن برای حج بکشتافت و بغداد و کابل

و از اکثر شیوخ این کتاب در حدیث بروی غالب آمده و در آن باره شده و کاتبان را گرفته و در وی تصنیف کرده و منها
 النسخ و المستخرج فی الحدیث و کتاب الفیصل فی مشقه النسبه و کتاب العجالة فی النسبه و کتاب ما یقنع لفظه و اقرب من
 فی الاماکن و البذلک المشتمل علی الخط و کتاب سلسله الذهب فی بار واه الامام احمد بن حنبل عن الامام الشافعی فی شرح الایام و غیره
 و در جانب شرقی بغداد و کتبت در شهر نزل و اغلب غفلت ملازمه خود و ناگاه در عین شبان بست و در هرگز نماند که فی
 اربع و ثمانین و خمس مائت و در چند روز دیگر بنابر ذکر بنابر مفعول و کتب و بر صاحب بیت تفریق یافت و ما را می بقضای حاجت
 ابو بکر محمد بن محمد بن محمد بن احمد المعروف بابن العیاضی الازدلی الشیعی الحافظ المشهور و حافظ شجر
 خاتم علمای اندلس را تحریر و حفاظت او است این شکل و در کتاب الصلح گفته و در او را در شریفی میخیزد و در شصتین سوم
 جمادی الآخره سنه ست و شصت و شصت و شصت که وی همراه پدر یوم الاحد متعل شریف لافاقل سنه شصت و ثمانین و اربع
 و صلت بسوی شرق خود و داخل شام شد و بر ابو بکر محمد بن الولید الطرطوسی گفت که در بغداد در آمده از جماعتی از اعیان شام
 اجتماعت نموده داخل حجاز شد و در یوم سنه تسع و ثمانین حج گزارده و عود بسوی بغداد نمود و در صحبت ابو بکر شام
 و ابی حنیفه غزالی و غیره حاسن العلماء و الادباء ماند و از نزد ایشان بهر و اسکنندریه آمده جماعتی از محدثین به ابرخه و دهان الشام
 نوشت استفاده کرد و اقامه نمود باز در سنه ثلث و تسعین با ندلس برگشت و در شام بیلید با علم کثیر قدم آورد که بچند
 قبل از وی پیش او را ایجاد داخل نشد و بعد از کسانیکه صلت بسوی شرق کرده بودند و ناچار بقیض در علوم و دست تجارت را
 و صاحب برای آن مقدم در جمیع معارف و اشکال و انواع آن نافذ در هر حریص بر او و نوشته آن ثاقب الذهن در تفسیر صواب
 ازان است با این همه جامع آداب اخلاق حسن حاشیه و ولید کثرت و کثرت احتمال و کرم نفس و حسن محدثات و قوی و در
 بلوغ و قاضی گشته و اهل اتقان از وی بهر است و شدت و نفوذ احکام و منتفع شدند در نظام المعیین رت مرهوب و داشت از
 خصما منصرف شده اقبال بر نشر و بیث علوم گردان و مولدش بر سپیدم گفت پیدا شده ام شب شنبه شب است و دوم شعبان
 سنه ثمان و ستم و اربع مائت و وفاتش در سنه ثلث و اربع و شصت مائت و در مدینه شافعی در ریح الآخر بوده و اشی کلام ابن
 بعده این بندگان گفته می که این حافظ را صناعات مست از انجمله است کتاب ریاضه الاحوذی فی شرح الترمذی و غیره
 و العارضه القدره علی الکلام و افعال قلان بنده العارضه و اکان و اقدرة علی الکلام و الاحوذی التخیف فی اشی الخدقه
 و قال الاصحی الاحوذی للمشرقی الامور القاهره لهما الذی لا یشد علیه مناشی و هو یفحق العره و سکون الحار المعطه و وقع الحوا
 و کسل الذل المجره و فی آخره لایا و شده انشی کلام این بندگان در استان الحدیث نوشته وی و صلت نموده از علمای اهل الکرام
 اخذ علم نمود و در روایت و دست تمام حاصل ساخت و علم اصول و خلاف و کلام و دیگر فنون را اتقان علی نمود و در شام از
 طراز بن محمد زبیر و ابو الفضل بن الفرات و قاضی ابوبکر سعید بن علی و ابن شرف و حافظ مکی بن عبد السلام علی و حسین
 بن عبد الله طبری و دیگر بزرگان آن عصر استفاده نمود و محمد بن یوسف بن سعاده و حافظ ابوالقاسم سبیل و محمد بن یحیی
 عینی شاگردان او بودند و او را فرقت تل و ثروت و جاه و انتشار صیت بسیار بود و گویند بر تبه او بهتر در سیده بود و در حدیث
 و فقه و اصول و علم قرآن و علوم ادبیه و نحو و تاریخ تصانیف گزیده از وی یادگار است و بسبب ثروت کثرت مال و خا و در آخر

شهر بنامه شهیدیه را بر اقبال خود ساخته بود از تصانیف عمده او تفسیر انوار الفخر است که در دست حال غرض ساخته
 برشتاد و هزاره رنق دارد و در خزانه المکتب ابوعیان فارس بن علی بن یوسف درشتاد و مجلد موجود بود و کتاب فائز
 و کتاب حکام القرآن و کتاب المناهج و تریب المسالك فی شرح خطب الامام الکاف و تفسیر خطب الامام الکاف و کتاب الشکلین
 یعنی شکل القرآن و حدیث کتاب النیرین فی شرح الصحیحین و شرح حدیث امام زهرا و شرح حدیث الافک و شرح حدیث ابرار
 فی الشفا و کتاب الکلام علی شکل حدیث السحاب و الحجاب یعنی حدیث حجاب النور که شفا لاحرق سبحات و جسمه اتنی الله
 بصرون خلقه و کتاب تبیین المعنی فی تفسیر النبی و تفصیل التفضیل بین التخصیص و التعلیل و مسابحات و سلسلات
 و مناجات المبرر و کتاب التوسط فی المعرفة لصحة الاعتقاد و الرد علی من خالف السنة من ذوی البدع و اللاحاد و الانصاف
 فی مسائل الخلاف در دست مجلد و شرح غریب الرسائل و تملیص محمول در علم اصول و عوام و قوام و نوابی و دوا
 و کتاب تریب المجلد و کتاب طبی المتفحصین الی معرفه و غوامض التعلیل غیر ذلک و کتاب ارحله او شمل بر فوائد
 غریبه است از انچه گفته در دین اسلام از ابو الوفا بن عقیل امام حنبله شنیده می گفت و در تابع امام است و درایت
 و در حکم است در رقیه و حریت زیرا که چون از پدر جدا شد نقطه بی قیمت بود و هیچ مالیت نداشت انچه از قدر و منزلت
 پیدا کرده در شکم مادر کرده پس تابع او گشته چنانکه اگر کسی در زمین کسی خواورده و استخوان انداخته رفت پس درخت
 بار داشت آن درخت ملک صاحب زمین است نخورنده و خا زیر که در وقت خوردن انداختن استخوانش هیچ
 قیمت نداشت و نیز میگوید که از نابینان سوره در زمین بابل شنیده که هر که آخر آیه ت از سوره نوشته در گوی خود انداخته
 سحر بادی کارگر نشود و نیز میگوید که یکبار که در یکد قاست و شتم الترام کرده بودم که هرگاه از آب زمزم جرعه بخوشم
 غیت علم ایمان در خاطر بگذرا هم خدای تعالی بر من علم را بود فوراً تمام شده ساخت و درین فیهو سم که چرا بنیت عمل
 یکت و جرعه نوشیده که توفیق عمل بر من کمتر از میل علم است و نیز میگوید روزی در مجلس ابو الوفا بن عقیل درین باره
 حاضر بودم مذکور تفسیر قرآن بود قاری این آیه بخواند خیمه یوم یوم یلقونه سلام شخصی جانب چپ من نشسته بود و پشت
 بر ابو الوفا نشسته بودم بان شخص آیه ششم این آیت دلیل صریح بر رویت ماری تعالی است در آخرت زیرا که عرب نیگوید
 لغیت قللاً الا و صورت رویت ابو الوفا شنیده و در مقام حضرت خرب اعتزال بر زودی این آیه بخواند و گفت فاعتصم
 اعتصافی قلوبهم الی یوم یلقونه سال آنکه منافقین با جماع عرک رویت نخواهد بود من در آن وقت بیاس مجلس علم و هیچ گفتگو
 و کتاب الشکلین و تفسیر این آیه ششم که تفسیر یلقونه راجع بفریق است بقدری جزای اتفاق بدلیل آنکه اگر راجع بجماع
 باری تعالی بود با اختلافه ما و عده مدعو و انوار لفظ السرا و جمعی تداش پستی کرد و نیز میگوید روزی شاعر شنید
 این منبهاره در مجلس من آمد و دشمن و منجر آتش که خاسته شش بالای آتش گشته بود نهاده بود و گفتم درین باب شعر
 نظم کن فی البیدیه گفت شمع شایسته غواصی النار بعد مواد و تسقوت عناب بنور ماد
 و از من در خواست که تمهید این بیت شاعر را بدین من فی البیدیه نظم شمع شایسته غواصی النار بعد مواد و تسقوت عناب بنور ماد
 و کما ناکد علی ميعاد را قهر و کویده خندان بیت چندان لطیف ندارد لیکن بر قوت طبع او

<p>یهو علی الخ عظمی محققه ولکنه دعوته و ثانی و ثالث</p>	<p>لعبوب بالباب البریه حاکم شرح اشعار او در تعیین ثانی و ثالث اختلاف است بعضی گفته اند قدوگاه است</p>	<p>و بعضی خبری که گفته اند هیچ نزو را قهر و عفت آنست که مراد از روح واحد یکیا جنبه نیندین است از ثانی و ثالث نیز که از آن است</p>
<p>و نیز از اشعار او است قطعه فقلت اذا استحضت عینکم</p>	<p>انتهی بکم نوبتی بالکما امرت جفوانی بتعذیبها</p>	<p>فاهلا لهادینا نیها و در شوق و یا رشامی گفته نظم</p>
<p>استحضرت و اللیل یخرج بالبحر و لم یخض الظلماء بالبحر</p>	<p>خیال حبیب قدحی خصب الفخر و لم یرض بالارض الا رضه کما</p>	<p>جلا ظلم الظلماء مشرق فخر فصار علی الحور الی فکاک یحور</p>
<p>و حث سطا یا قدم طاماً لندیره و سارت عجلاً تنقی الم الزهر</p>	<p>فاوطاً ما بقه علی قبه النسر و جرت علی ذیل البعیر ذیها</p>	<p>خصارت تغال بالجلال فوقها فمن شریب و ما هنا العین لیسر</p>
<p>و مرت علی الجوزاء یواضع فوفا المیق لی سول و لا مطلب</p>	<p>فاثار ما مرت به کلف البدل مذمرت جار الحبیب الحبیب</p>	<p>و در هر مقام اقامت مدینه گفته نظم لا ابتغی شیئاً سوی قربه</p>
<p>و ما انامنه قریب قریب لا تسال المغبوط عن حاله</p>	<p>من غاب عن حصرق محبوبه جار کریم و محل خضیب</p>	<p>فلمست عن طیبه من یعیب العیش و الموت لم یسأل طیب</p>
<p>بطیبه لی کل شیء یطیب وفات و در سنه یا نقد و پنجاه و سه بوده در سفر مرده و وقتی که از مرگش گشته رنج</p>	<p>و من خود بود در دیو از دیهات فاس اهل او در رسیدن از آنجا نفس را بر داشته بغاس آورده و در وین باب مرگ و فتنش کرده انشی کلام البستان محرر سطور گوید این یکی از دور وایت وفات اوست و این خلکان گفته و فن</p>	<p>بمقبرة الجبانی و این غیر این جسی صاحب فتوحات مکینه امام طائفه وجودیه است چنانکه ترجمه اش بسیار آید که محمد بن ابی محمد قاسم بن محمد الانباری الخوی علامه وقت بود و ادب صدوق ثقه دین خیر کثیر الحفظ</p>
<p>از اهل سنت در علوم قرآن و غریب حدیث و شکل تصنیف کرده خطیب در تاریخ بغداد ذکر او نموده و در وی شایسته ابو علی قالی گفته دی سه لک بیت شایسته قرآن کریم یادداشت و خود وی گفته سینه مرده صدوق یادوارم که حدیث</p>	<p>تفسیر قرآن با سانیه محفوظ و بود و کتاب غریب حدیث او چهل و پنج هزار ورقه است در سنه احدی و سبعین و الثمین تولد شده و روز عید الفخر سنه ثمان و عشرين و ثلث مائه جان بحق سپرده در بعض آمانی خود نویسانیده</p>	<p>نظم انها لم نعلمه اذ منعه کلها وان کن قد ابدین للناس مکیا</p>
<p>سقی الله اطلالا بالکتابه الهی انقال الصکایا صاحبی الزلابیا</p>	<p>من ازل لومرت بهن جنازتی و اما الاضانی مجلس آخر قطعه</p>	<p>و بالعرفی البیضاء ان زرت اهلها و بالعرفی البیضاء ان زرت اهلها</p>

مہاجلات ما علیہ من شائس | اخبر عن محمد بن یحییٰ بن غیر بن سید | عفاقت باخی اللہ عنہ من اش

ابو عبد اللہ محمد بن محمد بن یحییٰ بن عفاقت باخی اللہ عنہ من اش
 و محمد بن یحییٰ بن مالک بن اش و فوری و غیرہم داروقاضی شریقی بن ہاد و مسکر محمدی بود و اور
 حدیث ضعیف کردہ اند ہمہ مختلف و شش سال در سنہ سبع و اثنین بمرو ابن خلکان در ترجمہ و لطالت کرد
 ابو عبد اللہ محمد بن محمد بن یحییٰ بن عفاقت باخی اللہ عنہ من اش
 بن محمد بن یحییٰ بن مالک بن اش و فوری و غیرہم داروقاضی شریقی بن ہاد و مسکر محمدی بود و اور
 و خلفا تا وقت خود خلی خورج جید واقع شدہ در پانزدہ مجلد است صدوق فقہ بود و کثیر العلم غیر احمدیث و اولو ایتہ
 کثیر الکتاب کتب احمدیث و الفقہ و غیرہما و فاضل در تفسیر و اثنین در بغداد بودہ و ہوا بن الحنفی بن سید محمد احمدیث
 ابو یحییٰ محمد بن محمد بن یحییٰ بن عفاقت باخی اللہ عنہ من اش
 حدیث در شام و عراق شنیدہ محمد بن یحییٰ بن مالک بن اش و فوری و غیرہم داروقاضی شریقی بن ہاد و مسکر محمدی بود و اور
 بن حیان البستی ہم از روایت کردہ اند تصانیف سفیدہ و در تاریخ و مسواید علماء و وفیات ایشان
 و اعتماد باب ابن فن در فصل بروست قوفی سیہ عشرین و ثلث مائتہ دو لایبضم دال و فتح آن تحریر است
 از احوالی و او ہوا بن ہاد و محمد بن یحییٰ بن مالک بن اش و فوری و غیرہم داروقاضی شریقی بن ہاد و مسکر محمدی بود و اور
 ابو عبد اللہ محمد بن محمد بن یحییٰ بن عفاقت باخی اللہ عنہ من اش
 بسوی شیعہ و مذہب حدیث از بغدادی و ابو ہاد و مسکر محمدی بود و اور
 فقہ و دیوانہ اش سہ کراسہ است و شعر نیز باقت در نہایت حسن است از اہل شیعہ و ابیات عینہا است و در نہایت حسن

اذا دمت من لیل علی البعد فظرفہ | اقطفی جوی بدین الحشا و اکھضالہ | تقول نساء لعلی تطمع ان تری
 محسن لیل مت بداء المطامع | و کیف تری لیلہ بعین تری ہما | سواھا و ما طھرھا بالکدامع
 و تلذذنہا بالحدیث قد جرم | حدیث سواھا فی خروق المستمر | ابلک یا لیل علی عن العین انما
 ارادہ بقلجنا شاع اللہ خاصع | وفات مرزبانی در سنہ اربع و ثمانین و ثلث مائتہ بودہ صاحب تصانیف کثیرہ است

و کما یستہر و روی ابی ہاشم بن علی بن ابی طالب و ابی القاسم بغدادی و ابی بکر بن یحییٰ بن ابی النہار بنی ہودہ و از وی
 ابو عبد اللہ محمد بن یحییٰ بن عفاقت باخی اللہ عنہ من اش
 و ابن نام جزیرہ جزیرہ قدیم و ہمہ مطلق تفسیر شریعی حافظ الحدیث و الراجح البقی فی کتابہ المغرب کہ ہا بن خلکان
 ابو عبد اللہ محمد بن محمد بن یحییٰ بن عفاقت باخی اللہ عنہ من اش
 الخطیب ابو اعطی الفقیہ الحنبلی فاضل متفرد بالعلم بود و بلا و خود و مشارالہ و در بن جامعہ از علماء را دیدہ و از اہل
 علم آموختہ و بعد از سیدہ فقہ را بنی المقرب بنی المثنی کردہ و حدیث از شدہ بنت الابرہی و ابن المقرب و ابن البطل
 و غیرہم شنیدہ و در مذہب امام احمد بن حنبل تفسیری تحسن نوشتہ و لیوان خطبہ او مشہور است و در غارت وجودت

تفسیر قرآن عظیم و حکم حسن در خطبات عزرا بن یحیی و کواکب کمال جاری بر سداد و صلح حال با مذهب و کمال کمال
 سنا و تحقیق و تباریک و خمس با دست بهر یک در آن وقت هم آتیاست در سده احدی و عشرتی است تا یازدهم
 ابوالعزیز بن علی بن الحوزی در حق گوشتگان ضعیفان بخران می تیغ فیما احدی بنیال و راه حتی بخر چندین و بیعجه
 محاسن بن سلاطین در تاریخ عزرا بن کر و قاتش یوم الخمیس بعد العصر و عشرتی است تا یازدهم و این المستوفی
 در تاریخ ابریل آورده که بعضی صحیح و در ابریل شده و در سده اربع و بیست و سه و روز در تفسیر میگفت حاصل تصحیح و کمال
 طبع الشامل بود و در خاص عام قبول تمام داشت و پیش کی با ابدال و در دود و تصحیح عزرا بن کر و در و تالیف و کمال
 مختصرت در نقطه نوشته و در خطب سکون سکالین بنیال و نمود و خارج بود و تفسیر و جمیع علوم در آن زمان با ریاضه داشت حدیث از

مشایخ بنیاد و شنیف و تالیف و نظر	سلام علیکم ماضی ماضی	خواری الکواکب بن عن رضا
سلوا اللیل عنی مذ خیر	اجتنبی بالنوم مل اغضاً	الاحباب قلبی و حق الذی
بمراقبات حلینا قصه	لأن عاد عید اجتماعی بکرم	وعوفیت من کارش امرضا
لافتین مطایا کم	بوجهی وافر شه فی القضا	ولو کان حبوا علی جهتی
ولو لم یح الوجه هم الغضا	فاحباً و انشد من فوخته	سلام علیکم ماضی ماضی

ابو بکر محمد بن عبد الغنی بن ابی بکر بن شمعل احبلی المعروف بابن نقطه الملقب حین الدین البغدادی المحدث
 از طلبه مشهورین حدیث و کتب و کلمات و کتابت و راحلین در تحصیل و دست اهل خراسان و بلاد و جبل و جزیره و ا
 و مصر و هند و مشایخ و ملاقات نموده و از ایشان گرفته و استفاده نموده و بسیار نوشته و تالیف یافته تعلیق نموده و
 بر کتاب الکمال المایمون کوالاوری تصور کرده و در دو مجلد است و اورا کتابی دیگر است در انساب اهل بکر کتاب
 ابن طاهر قدسی و کتاب ابی حسی و اغنیانی و کتاب التقیید و معرفة الرواة و السنن و المسانید ابن خلکان گفته است
 اسمع بنی و قدی و لم یجمع بکین ابوالکجیات بن المستوفی ذکر او در تاریخ ابریل کرده و محمد و احمد بن ابریل شده
 و گفته اینجا حدیث شنید و بروی شناس کرده و توفی ابن نقطه فی الثانی و العشرین من جمادی الثانی و عشرتی است
 بغداد و هو فی سن الکونین مشهور بود و بقل و ابی تار نقطه بضم فون سکون قاف و فتح طاست
 ابو عبد الله محمد بن ابی المعالی سعید بن ابی طالب یکی المعروف بابن النعمانی الفقیه الشافعی الملقب بالکواکب
 حدیث بسیار شنیده و تالیف مفیده نوشته و در محفوظات حسن است که در موارد استعمال میکرد و در حدیث
 و اسامی رجال و تاریخ از حفاظ مشهورین و بنیالای مذکورین است کتابی بطریق ذیل و تاریخ ابی سعد سمعانی
 نوشته و در وی ضبط احوال و اغنیای صحابی نموده در سه مجلد است در وی تصور کرده و تاریخ و اسطازت
 ابن المستوفی ذکر او در تاریخ ابریل آورده و لاوتش در سده ثمان و خمیسین و خمس با تالیف اسطازت بوده و وفات و در
 سبع و ثلثین و سن تا در بغداد و بیتی نسبت است به وی و دنیا قریه ایست در ریواجمی و اسطازت و مجلس از کجاست
 قاضی القضاة شمس الدین ابوالخیر محمد بن محمد بن علی بن یوسف بن عمر الشافعی ثم الشافعی الملقب

بابن ابجرزی مؤلف کتاب حصصین و دیستان الحشرین نوشته نسبت بجزریان عمر که در ملک یمن بکبر متصل بر وصل
واقع است این جزیره دریای شوش نیست مابین دجله و فرات زمینی محصور است بدین تاج بود نامت در از او را
فرزندش روزی نمیشد چون پنج رفت آب در غم غور و طلب و لا و خود حق تعالی را و این فرزند بزرگوار عیانیه فرزند
بسیخ بن رمضان بعد نماز تراویح شب شنبه بر نهادهای و حسین و سبع ماله متولد شد بدینش و بهانجا نشو و نمایافت از
ساقط عماد الدین بن کثیفه و حدیث که سخت اما بیائنا استعداد او از فن حدیث پر شد طلب علم قرات کرد و از ابن سبکله
و صلح بر عمر و جامع رسید تحصیل این علم نمود و از ابن جهم و محمد بن عمار اجازت گرفت بقا هر که در الملک حضرت و اسکن در
و دیگر بلاد مغرب گردید و کلیل قرات خود در آن مهارت کلی پیدا کرد و در مصر در ساخت و تاسمش و امر القرائن نهاد و بعد
در بلان و دم داخل شد و نشر قرات و حدیث نمود و مردم را از وی نفع عظیم رسید خصوصاً ریاست علم قرات و دیگر ملک است
بر وی مسلم شد و مردم خوش شکل لباس بود زبان فصیح و بلیغ داشت در ملک دم و او امام عظمی لقب شد و در آخر تفسیر از
مستقر گردید و اوقاتش محصور بود و بیست و شش قرات قرآن یا اسرار حدیث یا عبادت و اوقات او برکت محسوس بود
با وجودیکه مردم طلب این و علم بر وی هجوم داشتند و او را در عبادات و طیفه داشت آفتد بر هر روز تصنیف میکرد و
کاتب جدید بر سر خط کتابت توان داشت و در سفر و حضر بیدار و قائم اللیل میماند هرگز در روزه و شبیه و جشن بزمی نمیگشت
و سده روز و از هر ماه نمیری نهاد و مولفانش همه مفید و نافع اشهر آثارها النشر فی القرات العشرست و مختصرش تقریر النشر
و منظومه و لطیفه النشرست و له اوله الوصف فی تفسیر سورة الفاتحه و الجمال فی اسرار الرجال و درایه الهدایه فی علم الحديث
و الروایه و توفیق شرح مصابح ساجد و المسند الاسمر فیهما تعلق بسند احمد و التعریف بالمولد الشریف و مختصر شرح
عروضا لتقرین است و اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب الجوهرة العلیه فی علم العربیه و جزآن قریب بقی نکات

الاهی سواد الوجه الخطا یا	ظلمی دارد این روایت از قصیده نبویه او محفوظ خاطر است
و ما بعد المصلی غیر قبری	و بیعت السون سواد شعر
کل الامور فیا و یل الذی ظلماً	تجنب الظلم عن کل الخلاق فی
روزی که ختم شامل تریزی و مجلس	و ارجم بقلبك خلق الله کلهم
اخلائی ان شط الحبیث ربه	و شاگردان از خواندن فارغ شدند این روایت لطیف انشاء نمود
فما فاتکم بالسمع هذه شما کلامه	و عز تلاقیه و ناعت منازل
و وافیتوم بعد حج بعضی	و در شوق که سبغ کف قطع
و در باره مدینه کف قطع	فصوحو علی جبرانه و اسأل لی
و قد قیل فی رزق العیور شامه	مدینه خیر الخلق تجلوا نفا
اوقات او یوم الجمعة سنه ثلث و ثمان و ثمان ماله بوده و رحله رقا	و عندی ان الیمن فی عنیا الزرقا
ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ بن معاذ القیمی البستی زیرا که نسب او بنزده مناه بن تمیم سیر	

و در شهر بیهست که در سیستان است ساکن بود شاگرد سانی سبب و از ابوعلی موصلی حسن بن سنانی ابو بکر بن حنیفه
 نیز تلمذ نموده از خراسان تا مصر سر کرده و از هر عالم فیض گرفته سوای علم حدیث علوم دیگر هم داشت فقه و لغت و طب
 و نجوم حاکم از وی اخذ کرده مشایخ او بسیار اند وی گفته اند که کتبنا عن الفی شیخ ضعیف است بسیار روایات منها ما لا یصح
 و کتاب الضعفاء و علل حدیث از هر ی و علل حدیث مالک و ما انفرد به اهل المدینه من الشاسیه و ما انفرد به المکیون
 و ما انفرد به اهل العراق و ما انفرد به اهل خراسان و او همی است و کتابی در مناقب مالک و کتابی در مناقب شافعی
 و کتابی از اعیان العلوم و او صاحب جلد و کتاب بالمدینه الی علم السنن و حیدر آن و او ابوالکلیلی پیش آمده که در بعض کتب خود توفیق
 النبوة العلم و اصل موم بین حرف اشکار کرده رسمی نزد وقت نموده و روایت حدیث از وی و ملاقات ترک نموده این ماجرا
 بخلاف وقت رسانیده غلیظی تحقیق حکم بکس او کرده تا آنکه بعض محدثین ثقات هم حق وی گفته اند که نفس فاسق یکی از اصحابنا
 است که برین کلام چندان دروز از حدیث نیست مراد آن نیست که نبوت کسی است بر یافت و عظم علم اصل نبوتی
 چنانکه مذهب فلاسف است بلکه عرفانست که نبوت را لازم است که نفس ناطقه انسانی در علم و عمل و ادب و عین است
 بعد بطریق موهبت و انبوت عطا میشود و اما اشار الیه و عمل الیه علم حیث بحمل سیالند و اعتقاد آنکه انبیاء را هیچ مرتبه
 در قوت و جلوه علیه بر سایر افراد نیاید که باشد و بطریق حکم محض یکی را از میان افراد متساوی نبوت سرفراز می نمایند
 اصلا از شریعت ثابت نمیشود یا مراد آنست که انبیاء را بعد از عطا نبوت تفوق در هر دو جانب علم و عمل حاصل شود
 لهذا مصوم می باشند از گناه و خطا و این معنی جمیع علیه معنی اهل اسلام است ذمهی در تذکره گفته و نه اله
 محل حسن الذم بر وجه المبتدأ فی الخبر و مثله الحج عرفه فمعلوم ان الرجل لا یصیر حاکما بجماله و لا توفی بعفته و نه
 ذکر هم الحج و وفات او در سنه اربع و خمسين و ثلث مائه بستم و م ماه شوال روز جمعه بوده که ازانی بستان از محدثین
 ابو بکر محمد بن عبد الله بن ابی ابراهیم بن عبد رب الحافظ البزاز بدوز ازیر که با صاحب فرودخت یکی از محدثین عراقی
 در بغداد سکونت داشت در جبل که شهری است متصل واسطه در سنه ستین و ثمانین متولد شده آغاز طلب علم او
 در سنه ست و سبعین بود از موسی بن عیسی که آخرین اصحاب اعلی بن علی است استفاده حدیث کرد و از محمد
 بن شاذان که خاتم یاران نجی قطان بود نیز تحصیل و تکمیل این صنعت نمود و بانی بکر بن ابی الدنیا و ابو قلابه رقاشی
 و دیگر محدثان جمله تلمذ نمود و موسی جزیره و مصر و بلاد دور دست برای طلب علم شریف سفر کرده ارقطنی و عمر
 بن شاپر بن الحامل و ابو طالب بن خیطان این بشارع ابوعلی بن شاذان و دیگر رؤسای این فن مشاگرد او بودند
 و ارقطنی و خلیب بروی شن گفته اند ما فی سینه اربع و خمسين و ثلث مائه که ازانی بستان از محدثین
 شمس الدین محمد بن عبد الله بن موسی بن عبد الله بن عبد الله النعمی بصیغه تصغیر مشهور است نیم محمد بن عبد الله بن
 در اصل حقیقی است و باعتبار سکونت بر مادی مصری مذہب شافعی داشت خاص عشر و قیعه سنه ثلث و ثمانین
 و سبع مائه متولد شده نشو و نما و از به و عمر و شفا علم شد علم حدیث از بر ثمان بن جلاء و حاج الدین بن النعمی
 و بر ثمان الدین شامی و ابن الشیخ و سراج الدین یحیی و زین الدین عراقی و دیگر اجلا این فن تحصیل نمود و در فقه

و اصولش و علوم عمیه مارات تمام داشت در آن خبر ملازمت به الدین زرکشی اختیار کرد و از آنرا شد ملائمه و کوفه
 از جانب دیگر بود بدست خود کتاب بسیار نوشته که بیشتر را تشبیه نمود و تعلیقات نگاشت و فوئی و حسن نظامت را
 وسیع پذیرا خوش معاویره و نیک دیار که گفتار باوقار بی تکلف زیست میکرد و فوئی از محبوبیت و مقبولیت داشت
 از تصانیفش یکی شرح بخاری است سنی بالا معالج گویند منتخب زرکشی بود که فوئی است فواید چند از مقدمه شرح
 ابن حجر نیز در آن افزوده الغیبه دارد و در اصول فقه که در رعایت جودت و خوبی و قبیح شده و مثل آن از مستقرین بهر مذهب
 و بران شرعی نوشته مستوعب تمام این فن حلدن تخریر از باب اصول بیان بر وجه حسن پروانه اکثرش را خود از کتاب
 زرکشی است باین جهت بنیاد عجیب الموضع افتاده و همه الاحکام را نیز شرحی نوشته و رجال آنرا نظم نموده و نظم
 شرح کرده و شرح او بر ابنته الافعال این مالک در رعایت جودت و تحقیق واقع شده مختصری دارد در وزن سیرت و علوم
 در فرائض ولیکن این کتاب و بعد از انتقالش از فخری و انتشار یافت قوفی یوم الجمعة بعد الصلوة ثانی طایفه ای از
 سینه اصفی ثلثین فی صفت مائة و در سجد قصبی قریب قریب شیخ عبدالقدیر سی قدس سره و گوشت زرکشی در بستان المحدثین
 ابو الخیر محمد بن ابی حمزه بن محمد بن عبدالرحمن بن یحیی بن جمیع الصدادی الغسانی المعروف بابن الجمیع صاحب جمیع
 صاحب طاعت بود در بلاد بسیار گشته و از ابوسعید بن الاعلی و ابی العباس بن حمزه و ابو عبداللہ المحاملی و دیگر علما
 آن عصر سماع نموده و در کتب و بصرو و کوفه و بغداد و مصر و دمشق علمای هر را در یافته چنانکه جمیع او بران آلات و در حافظ
 عبدالغنی و تمام داری و حافظه صوری پسرش حسن بن جمیع و دیگر مردم بسیار از وی گرفته اند و در سینه فحس و فحس مائة
 مستول شده و در سینه ثلثین فی صفت مائة و در سجد قصبی قریب قریب شیخ عبدالقدیر سی قدس سره و گوشت زرکشی در بستان المحدثین
 وفوت نشد غلبه دیگر علمای این فن توثیق و تعدیل او کرده اند غلبه گفته بودند اسناد من یقی بالشام که فی بستان المحدثین
 ابو عبداللہ محمد بن علی بن حسین بن بشیر المؤمنون ملقب بکلمه ترمذی رئیس آن مادی وقت خود بود و روایت میکند از پدر خود
 علی و قتیبه بن سعید بنی و صالح بن عبداللہ الترمذی و اقران ایشان قاضی یحیی بن منصور و دیگر علمای نیشابور از وی
 روایت کرده اند در سینه و صد و بیست و هشتاد و در نیشابور شد مردم ظاهرین چون در کتاب ختم الولاية و کتاب
 علل الشریعة اول نظر کردند از آنها استنباط تفصیل و لایب بر نبوت یعنی فضیلت اولیا بر انبیاء و بودن آن پنج باب ایشان
 نمودند و احتیاج ایشان نیز شاهد همین معنی است زیرا که تمسک نموده اند بلفظ لعنهم الله و ابی الشهداء و گفته اند اگر
 بعض اولیا افضل از انبیاء و شهداء نیستند غلطی است مردم ترمذی بسبب این حمیده و حشمتنا که ایشان از انجا
 اخراج نمودند چون در پنج رسیدند مالی آنجا ایشان را قبول کردند و ایشان پیش از و شان عذر این کلمات بیان
 و گفتند که من مذمت نمی نمایم شما را غرض تفصیل اولیا بر انبیاء نبود و زنی ایشان را از صفت خلق پرسیدند گفت
 صنعت ما خبر و دعوی عریضه که از طوائف اوست که گفته اند کس را به طریقی جمعی نیست که او را از کتاب و جهان اسکان
 و طالب علم و پیر اسمع و زان اخلاص خود و موزی از ندان بستان المحدثین بعد از این نوشته که در تصانیف ایشان از حدیث
 غیر معروف و موضوعات بسیار مندرج است بسبب این حادثه خود ایشان بیان کرده اند که من هیچگاه باطل و فکرم و تدبیر پیش از آنکه

تصنیف کرده ام و در غرض من آنست که کسی مایلین بکوفات را نسبت بمن کند بلکه چون مراقب وقت میشد
و آرام خاطر تصنیف بجهت مردم و هر چه بطریقی رسیدی نوشتم و از اینجا معلوم شد که اکثر مصنفات ایشان از تعلیل مسود است
متعلق نظر ثانی و تدبیر و تتبع و حذف و اصلاح مانده و فی رحمه الله تعالی سیصد و هشتاد و هشتین و هشتاد و هشتین شهید
محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن ابی بکر بن احمد بن محمود بن ادریس بن فضل الله بن شیخ الاسلام
الی سنی الکاف و فی الشیبه الشیخ محمد بن الدین الشیرازی الخیر و زاده بودی اللغوی القشیری البکری الشافعی نزل
الهم الشریف المکی و المتقی الیه در کاف و در نوحه رابع الاول سنه تسع و عشرين سیم الله متولد شده و همان جا
نشو و نما یافته و در هفت سالگی قرآن یاد گرفته و هشت سال بود که نقل بشیر از کرد و او در لغت ایدر خود و شیخ عبد الله
بن محمود و غیره تا سن هجده شیر از اخذ کرد و بتجویه خط نمود و اقبال بر علم لغت کرده و در اختصارش فرید زمان گردید و فقده در
بلد خود کرده بود و بطلب حدیث بعراق و واسطه بغداد و دمشق شتافت و از عبد الله بن بکباش قاضی بغداد و در سن هجده
و حافظ محمد بن ابی بکر بن القیام الجوزیه و غیره مسامت و روایت نمود و مدتی در بغداد و متصدد تدریس ماند و فضائل او فاعل
و با هر گشت خلقی کثیر از وی اندو استفاده نمودند و امام الصفدی و الیهما در تعلیل و الجلال الاسنوی و ابن رشاد طبر
داخل قاهره و شد و اتقی یکی و ولدش تاج الدین قاضی عزالدین بن بجامه و غیره هم اخذ نمود و در بلاد شرقیه و شامیه
جولان کرد و در روم و هندوستان داخل شد و بدین رسید و در قاسوس از بلاد هند و ملی و قنوج را از کرده است پس
و جمعی از فضلا ملاقات کرد و اشیا کثیره از ایشان نگذاشت و کثرتی که در شیشه او که در تنج جمال بن موسی المکرشی است
در آن از رویه و یا تشکب سه حجاج و سه بیعتی بودند الا امام احمد و شیخ ابن حبان و شیخ ابن خزیمه و مصنف ابن ابی شیب
و غیر ذلک شمرده و گفته که قرائت آن بر جمیع غیر از مسایح نموده است بعد در راه رمضان سنه ست و عشرين و سبع مائه
در زبید داخل شد بعد وفات قاضی القضاة جمال بن یحیی شایح تنبیه ملک اشرف و تعلیل در تلقی او با کرام و احقاق
سبب الغر با آورد و نیز از دنیا صرف نمود و جز نیز از دنیا که صاحب عدل و در تجنیزش داده بود مدتی در آنجا در کف رفاقت
و حایتش بر نشر علوم و تقیم ماند و انتفاع بسیار از وی بخلق حاصل شد قضایای تمام ممالک محروسه بین بوی تعلق داشت طلبه
از هر سو قصد او نمودند و بسوی بی سملتهما فرمودند سلطان هم بروی قرائت کرد و دختر خود را که زانرا الجلال بود بملک
کمال او در تزویج وی داد و باین جهت رفعت و شرف او و تراز نگشت وی که کتابی تصنیف کرده در اطباق پیش سلطان
فرستاد سلطان آن طبعمه را بریز کرده و سپس نمود بیست سال که بقیه ایام خلافت ملک اشرف و ولد او ناصر بن
در زبید گذرانید و درین اثنا بارها بملکه سملطه قدوم آورد و در مدینه منوره و طائف مجاورت کرد و اکثر حسنه از وی در چای
یا و گاه با نامسایب خود بسوی مکه دست داشتی و بخت خود نوشتی التبی الی حرم الله تعالی و در هیچ بلده داخل نشد مگر
والی و حاکم آنجا لوازم قدر شناسیش می نمودی ساخت و در تعلیم و تکریمش مبالغه نمود و مثل ملک منصور و صاحب تبریز
و سلطان یازد بخان بنی ثار بنی روم و پاشای صوابین ادریس صاحب بغداد و امیر تیمور ملک هند و غیره که کتابها
بسیار بقتضای کرده و با آنکه از وی نقل کرده اند که گفت کتب بجامه بنیر اشتغال نذر خرید کرده ام و در غرض از آن احمال

انجمن بهره داشت و هر روز در منزل در آن نظر میکرد و قضای خیش بسیارست منها ابصار ذوی القیامه انکشاف
 دو مجلد و تفسیر القیاس فی تفسیر این عباس مجلد و قاضی الامام تفسیر فاتحه الکتاب مجلد و مآل الدار النظیم المشرقة
 علی فضائل القرآن العظیم و حاصل الخفاص فی فضائل سورة الاخلاص شرح خطبة الکشاف و شوارق الاسرار العلیه
 شرح مشارق الانوار العزیزه مجلد و شرح بخاری بلیغ آن در سبست مجلد و الاسعاد بالاصعاد الی درجه البهائم مجلد
 و التفتحه العزیزه فی تولد خیر البریه و الصلوة و البشیر فی الصلوة علی خیر البشر و الوصل و النبی فی فضل نبی و الیقین
 فی صالح طایفه و ترجیح العزم الی البلد الحرام و افاده الحجون لزیارة الحجون و آنرا در یک شب لیف خود و احسان الطائف
 فی محاسن الطائف و فضل المذنب فی فخره فی فضل السلاطین علی الخیر و این نام دو قریباست و طائف و روضه النظار
 فی ترجمه اشخ عبد القادر و القمقاة الوفیه فی طبقات الخفیه و البلقه فی تراجم ائمه النجاة و اللغه و الفصل الوافی
 فی العدل الاشرقی و ترجمه الاذکار فی تاریخ اصحابان یک مجلد و تعیین الغرفات للمعین علی عین حروف
 و منیه السیول فی دعوات الرسول و التبیان فی فوائده متعلقه با حدیث المصابیح و تسهیل طرق الوصول الی
 الاحادیث الزائده علی جامع الاصول و الدار الغالی فی الاما دیت العوالی و سفر السعاده و المتفق موفدا و المتعلق
 و اللامع المعجب العجایب بین الحكم و العباد فی زیارات استلزامها الوطاب تمام او در یک صد مجلد تقدیر کرده بود و هر مجلد از آن
 بر ابر صحن جهری میشتخ مجلد از آن کامل کرد و القاموس المحيط و القاموس الوسیط و مقصود ذوی الالالباب علم الاعراس
 یک مجلد و تحف الموشنین فیما یقال بایدهن الشیین در وی او نام مجمل ابن فارس او در یک هزار موضع شتبع کرده و المثلث الکبیر
 در پنج مجلد و الکر و من المسکون فیما لایسا ان الی الاول و تحفه القامعیل فین بسم من الملایکه و الناس با سطلیل
 و اسماء الشراخ فی اسماء الکناح و المجلس الانیس فی اسماء الخند ریس یک مجلد و انوار النیث فی اسماء اللیث
 و ترجمه لیس فی تصنیف لیس و زاد المعاد فی وزن بانی معاد و شرح او یک مجلد و انتخاب النظرات فی التکات الشرا
 الی غیر ذلک بقی کرانی گفته در زبان خود و عید النظم بود و نظم و نثر فارسی و عربی جولان بلاده کرده و با شتخ بسیار جمع شده
 و در بلده و بانی فی بلده سلطان آنجا تقطیر الحسیا ریکه کرده سال مجاور که معظمه باز و تصنیف قاموس جدید مجلد پر و حمت
 و الدین قرایش ختصار کرد و پس در مجلدی آنرا مختصر نمود و وی فوائده علی غیره اعترافات بر جهری است سفر مند کرده
 و با ترجمه فرهم شده و بی بسیار تعلیم کرد و یک ملک در سمر با و او دسیوطی در بغیه الوعاة فی ترجمه اللغزین
 ذکر او کرده و گفته در بلاد روم از وی استخانا پرسیدند که معنی این قول علی کرم الله وجهه چیست الصق
 انفاک بالجوب و دخل المسطر و شناط و اجمل جمحناک الی قیجلی حتی لا انفی نفیه الا
 او دعها حانه جلیلان معنی علی البدیهه در جواب گفت الرق عضرناک بالصله و خذ المزید
 با شأ جعت و اجمل خذ و نریناک الی انتبانی حتی لا انتبلیسسه الا او عیها حانه ناطح
 حاضرین مجلس ازین جواب که اصعب از سوال است بجز تعجب فرورفته خردی در تاریخین شکل کرده که وی همیشه
 دراز و دیو و از علویان و مکانست و خود شغلهاست و او امری قصاص و لایط مصارنا که در نهم و تسعین و سبعین

تقصود حصول بکوه عظمی که در بسلطان نوشت مسمای نهیه الی العلوم الشریفة تصفیع العبد و رفته و در وقت مجتبیة
و علمونه و قد آمل امره الی ان صار کالمسافر الذی تحریم و انتقل اذ و من العلم منی و الی اس شستل و تفضیع من یقع
المش من فاجوا الاعظام فی جراب و ضیان قد اشرف علی الخراب و قد ناهز العمر الذی لیس حید العرب و فاقه الرقاب
و قد مر علی المسامع الشریفة فخره فی صحیح البخاری قول سیدنا رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ بلغ المرءین سبعة
فقد احذر الله الذی یفیکت من نبوت علی السبعین و اشرف علی الثمانین و لا یجمل بالمومن ان یضی علیا رب منین
و لا یتهمه و شوق الی بیت رب العالمین فی زیارة سید المرسلین قد غبت فی الحیرة الغیبی ذلک و العبد له
ست سنین نا عن تلک المسالک و قد غلب علی الشوق حتی بل عمر و عن الطوق و من یقضی غایته ان یجد العبد
بتلک المعاهد و یفوز بها فخری بتلک المشاهد و سواد من المرحم العلیة الصدقة علیة فی ذلک العالم قبل شستل و امر
و غلبه الا و امر فان فیفضل الطیب الرج از یب ایضا کان من عادة الخلفاء سلطو خلفاء انهم کانوا یروون البریه
لتبلیغ سلاحهم بخرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه الی یوم الدین فاجعلنی یا سواد الی جعلنی ایضا کان تلک
فلا اتنی شیئا سواد الا زید قطع

اشوق الی الکعبة العترة اذ دخلت فاستقبل الفاصل الواحدة الزاد
واستأذن للملک المنعم زید
و استودع الله احصاها و اذکذا
چون این کتاب بسلطان رسید بر طرف

نوشت ان هذا شیء لا یبلغ بلسانی و لا یجری بقلی فقد کانت الیمن عییا مستنارت فکیف یکن ان تقدیمت
تعلم ان الله تعالی قد احیا بک اکون بیتا من العلم فبانه علیک الاما و هبتا بقیة هذا العمر و الله یحمد الدین بختا باق
انی اری فراق الدنیا و فیهما و الا فراقک انت الیمن و اید انتی فاسی گفته اورا شعر جید و نشر علی ست کثیر الاستعداد
برای تحسنت شعر و حکایات خطی جید با سرعت می نگاشت حافظ اش بسیار بود میگفت گاهی خواب نکرده ام تا آنکه بخیر
یا و نمودم اورا خانه بود بگو سطر بر جیل صفای اشرف ملک یمن بطور مدرسه برای اود را نجا بنا کرده بود و در ان خانه
صاحب دی میماند و برای اود رسیدن طلبه مقرر بودند و همچنین در مدینه منوره خانه داشت خانهای اود رسیدن و در آن
هم بود و بیستاتی در طائف و می آخر کسی است که در از روسای علم آنکه سفر بود و هر یک از انما فنی و علی و کما فی فانی
در ان بر اقرار معاصرین خود و فاقش در زید شب بستم شوال سید سبع عشرة و ثمان مائة اتفاق افتاده و بعد
ستمع بود بمع و بصرو حواس خود و تجاوز کرده بود از نود سال و در فون شد در تربیت شیخ اعلی جبرتی
فیروز آباد بکسر فاکون یا و ضم را بلده الیست در فارس فکرو السمعانی فی الانساب و غیره و گفته فنج فاق
که فی الدرر الکامنة الحافظ ابن حجر العسقلانی و الضوء الملامح الحافظ السخاوی رحمه الله تعالی
عجل بر طاهر الفتنی مؤلف مجمع البحار فی غریب الحدیث قدوم حدیث بنوی و ناصر سنن مصطفوی است
بلده نهر و الدرس ربیع عشرة و تسع مائة متولد شد تحصیل علوم و تکمیل فنون از عظام عصر و فضلا فی هر خود و خوش
استاد از زمان ملا حقه و مولانا شیخ ناگوری و شیخ برهان الدین سهرودی و مولانا ید الله و بی بعده جاده نور و شریک
و از عل و شیخ آن یار که است آثار هت فاده و هت فاضله گرفت مثل شیخ ابی عیسی بن سید عبد الله فی شیخ عیسی بن سید

خصوصاً اعتبارش اینست که شیخ محمد طاهر عالم متقی نبلی بعید نیست ولیکن قول خود و نیست مذکور حقیقه نیست از آنکه در حدیث
 صدیقت اوست قطع نظر از آنکه از جانب ماوراء باشد یا پدر و اندام علم ولیکن این معین است که بوی هر وجودی در عالم
 نوشته که شیخ محمد طاهر از ایشان نبوده یعنی بوی هر کسی گفته بود هر قوی است حج غیر اصل ایشان بود که تجارت است و بوی
 ایشان بود اگر تجارت پیشه و وایل حرفه و غالباً شهرت ایشان باین لقب بسبب اشتغال تجارت است که در پیش
 می‌پایانید و در قرائت یکی شیعۀ اسماعیلیه که تحصیل بن امام جعفر صادق را امام میدانند و از باقی ائمه منکر بودند
 و اخای عقیده خود بنمایانده و ایشان را جماعت خردگویند و تمام ملک مالوا را و جبین سر و پنج و جز آن از ایشان
 مملو است و فضائل و شوائب و رسوم و عادات ایشان بسیار است از آنکه ایشان را در عصر امامی شیخ
 و الاثری در او جبین است و وی کسی نمیکند و مثل ملوک و ایشان حکمرانی میکنند و اینان مثل صاحب اطاعت و فرمانروایان
 و بی‌خاندانند و قد از حکم وی تجاوز جواز ندارند و چون کسی می‌آید و در وقت بیست پیش امام یا نائبی که در شهر شریف
 میرود و برای بیست سفارش نامه میجوید و وی بقدر حال مقداری از مال مقرر کرده میگردد و چنانچه نوبت هزاران رسید
 بدان مقدار مال مکانی از بیست بدست وی میفرودند و بسوی جبریل علیه السلام نامی نویسد باین مضمون یا خ
 جبریل فلان المیت بن اسمای رحل صالح فادخله فی جنة الفردوس او اعدلن فی فلان القصر او تحت ظل الرمان
 او اتفاح همچنین بگوید بکنز نگیزی نویسد که در گفتش می‌نهند از خیر ذلک من الفتوات و المذیبات در حدیث
 و عالمگیر ثانی در بلد سورت علی بن اوزان نام حاکمی بود سالی امام ابن بویه را از او جبین در سورت آمد علی بن اوزان او را
 پیش خود طلبید گفت ملو شامی آمدیم و بهشت میلش آدم با و شامی رسید حالاکه شامی بهشت بدست بود
 فروختید و حدیث ما را هم زعفران و تصرف آوردیدی باید با چیزی بدید تا بر دوازده بهشت مکانی منحصر برای خود بیا
 این گفت و بفرموده بیدید ملک و بگرفت و دوم اهل سنت و جماعت و ایشان را جماعت کلان گویند و ایشان
 در پیش گجرات و اصحاب و ساکنانند و جمعی از ایشان در بند سورت و جده و حرمین و نجفین تجارت و حرفت
 اشتغال دارند و بعضی اهل غیره صنعتند و رسوم و عادات ایشان بسبب تکیه علماء و اکابر دین که درین قوم گذشته
 اکثر و افای سنت است شیخ محمد طاهر مذکور هم از ایشان بودند و زمان سابق هر دو فرقی با هم نداشتند و استیلا
 در میان نبود شیخ محمد طاهر در پیش رسید محمد جعفر و احکام داد و عالم نزدیک بودند بشارت نبویه علیه الصلوة و السلام
 هر دو فرقی را از هم جدا کردند و درین باب سعی بلیغ مبذول داشتند تا هر دو فرقی از هم جدا شد و بعد از آن اختلاف
 با هم امکان نماند و جماعت خرد و اصولی گجرات برآمده و صوبه مالوه متفرق شد از عجائب حکایات که باعث تحریر حال
 این قوم شده است که بزبان بولی فی المثنی شده و بعد از آن از حرمین بحال المدین نام ازین قوم که در سفر دریا
 شریک یک بود نیز تصدیق آن سمعی گشت که در وقت شیخ محمد طاهر در پیش هر ویشی سافوار شد از بعضی سالکان
 آنجا بوی سلوکی غیر مرضی بطور آمد آن درویش بدو کار و گفت خداوند از وی این قوم در سفر مقدر گردان چون
 این خبر شیخ محمد طاهر رسید و دانست که دعای درویش محل اجابت رسیده ایشان را عاگرد که خدا یار وی بایشان

ثم دخل منها العظمى شهر رجب سنة تسع وستين في مائة والع وقلوبها القضاء فذكرت لذلك لما علمنا من احوال قضاء
عصا وكان حاله قبل ذلك حال العزمين من الولايات الاتصال بالملك والقبائل في مكان من غنم الستين **نظم**

ذبحت نفسك لكن لا همسكين	كأروينا عن طه وياسين	ذبحت نفسك والستون وقد
عليك في العمر ما ذا بعد ستين	ذبحت نفسك يا لطف علي	كنا نذكرك للفقير وللدين
اي الثلاثة فقد وفي غداة حد	اذ جمع الله اهل الدين	فواحد في جنان الخلد منزله
واثنان في النار دار الخزي المون	يا أي القيامة قد غلت يداه فكن	يوم الثغابن فيها غير مضنون

الى آخر ما في طويته الذي قال من اوصى الاشرف المشرف وهرسلها بيد اخيه العلامة ابراهيم بن محمد الامير مع غرض ذلك في

شهر جدي الذي سنة الهجرة	الى الاشرف اعيان الانام	واهل البيت والبلد الاحرام
بنو حسن وال ابي نجي	وابنا احمد خير الانام	سلام لا يزال على رؤسهم
من الرب السلام على الامام	انا ناعنك خد غيب	تواتر عن يساني وشايع
بان عبيدكم انصوا الصوام	يحييوني الحجج بكل عام	اذ اظفوا بمال عند شخص
بطن الجيب او تحت الحرام	تواشوا بجميع ليا خدوه	ولو في الحجر كان او المقام
وحاشا انكم ترضون هذا	فما يرصاه ذو الهم السوامي	ودفا والحجج لكم ضيوف
وانتصفوه الال الكرام	فقل للمساءد الملك المفدي	لما ذكرا تذب عن الانام
انتق نصا وهي طويته ايضا ولد	سوال فهل مفت عليه يحل	ويبرز برها ناصحها ويزر
ويتركنا من قول زيد وعمره	ولكن كتاب او حديث محمل	رواه ثقات ليس فيهم مدس
ولا علة فيها بها يتغير	يبين ما وجه المكوس التي عند	على كل حال في البلاد تصد
اجاء عن المختار حرف باخذ	فيا حذا ان كان ذا الخبر مخبر	ولو ضيع لي من كان مكاس احمد
بطيبة اذ فيها النبي المطهر	وفي مكة من كان من بعد فقها	يفتح اموال الحجج وسنثا
ومن كان في هذي السواحل	يا شر اموال العباد ويعشر	ويعطى اهل العلم منها جارية
وهذا العرس في الحقيقة انكر	فبينا نرجيه هلا نكار منكر	اذ اطم قسط من النعت الكبر
كفى حزنا في الدين ان حمانه	اذ اخذ لوه قل لنا كيف يصير	متى ينصر الاسلام من اصابه

الى آخر الامايات وهي افضيته جردا وكلها حق وصواب فسدوره وعلى الملاحه

كما اني فيها وفي غير ما من كلامه بحسب العجايب في رايه واخذات ست برتقدين في اختيارات ست در فروع احكام
وير في قلبي وضطراري عظيم ست از العجايب انما اسلام وضعف شريعت وترك طريقت اتباع سنن اخذ بدع محدثات
وفتن كمثل ان از معاصرين او بلكه متقدمين بردي هم الاما شاه الله تعالى مسود غيبست توفي رحمة الله تعالى في سنة
الستين في ثمانين في مائة والع وقلوبها سید عبد الله بن محمد الامير رحمة الله تعالى برانين كلامی محققين بود اخذ علوم

از جمعی کثیر مثل محمد بن عبدالرسول البرزنجی و ملا محمد شریف کورانی و سید سلیمان بن یحیی قبول الماده ایوسف همچو ابوالحسن
 و عبدالقادر بن کدک و عبداللہ بن خلیل و محمد سعید و غیر ایشان نموده و بعضی از ایشان بکلاسین شیخ محمد حیات
 و ابوالحسن سندی اندوخته استفادہ از والد علامہ خود نموده و بعد بدربجای باور درس گفته و تخریفات نموده و فتوی و ادوات
 تفسیر المثنی المانی الاثر فی الاصل فی الاحیاء من الخبر از دست و غیر فلک در حدیث و فقه و اسمای رجال تصنیفها دارد و کتاب
 بسیار از تالیفات والد خود و دیگر متقدمین بدست خود نوشته خطش بنایت صحیح و بیاض مست و در بعضی مواضع تحقیق
 از پدر است بحدیث برده بیک واسطه شیخ محرز سطور است سبیل السلام شرح بلوغ المرام قلی وی باین فقیه حاصل شده و در لایحه
 شیخ محمد حیات سندی بعد از از علمای ریائین بن عظمای محدثین بود نام والدش ملا علامہ است از قبیلہ چاچر ساکن
 اطراف عادلپور و چاچر و زن ساغر قومی از کشور سند و عادلپور است از توالیع بهکرم ولد بنشای شیخ محمد حیات است
 و غفوان شباب توفیق زیارت حرمین شریفین یافت در مدینه منوره توفیق تامل کرد و کثر تحصیل علم پرست با وجود
 افتد آن مجید معاش به تقاسم را کار فرمود و نزد علمای حرمین شریفین سیما شیخ ابوالحسن سندی نیز مل مدینه منوره
 کمالات نمود و در پیش شیخ عبداللہ بن سالم بصری و شیخ ابی الکلام محمد بن احمد تکرار دو تمام عمر خدمت حدیث و فقه
 صرف ساخت و حموی عظیم درین فن اشرف انداخت و همیشه ناشر علوم لطیفه و عام اوقات تشریف بود و خواص محوام
 حرمین کریم و مصر و روم و شام اعتقاد و اخلاص خاص داشتند و از ذات بانیون اسب برکات یمین و نیر آزاد در
 آثار الکرام نوشته و فقهی که فقیه از مدینه منوره بکده معتبره معاودت نمود شیخ قدس سر و مکتوبی نامزد فقیه نموده و اسم فقیه رسید علی
 بی اضافت غلام تخریر فرمود و از جهت آنکه در حدیث شریف آمده که هر کس عباد الله اند اطلاق جودیت نسبت بمخلوق
 نباید کرد و فقیه در جواب نوشت مسلم روایت میکنند از ابی هریره رضی الله عنہ ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا تقولن
 احدکم عبدا و انتی و انتی کلکم عباد الله و کلکم اهلکم باء الله و لکن لیس فی غلامی و جاریتی و فتای و فتاتی و جاری و جاریت
 لا یقول احدکم عبدا و انتی و لیس فی فتای و غلامی و ذین قلی ستم که اگر واضح اسم غلام را یعنی عباد را کرده باشد دیگر
 بمعنی فرزند تلفظ نماید و امر میرسد کل امر و ثانوی شیخ محمد رسول خط و ادا انصاف داد و بعد ازین اسم فقیه غلام علی تخریر فرمود
 و چنانچه واقع شد آنچه این بخار در تاریخ بغداد در ذکر احمد غزالی آورده که فویتی قاری در مجلس او این آیه خواند قل
 یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لای قال شر ففهم براء الاضافه الی انفسه بقول یا عبادي ثم انشد فظ
 دهان علی اللوم فی جنب جها و قول الاحادی انه تخلیج اعم اذا نودیت با مبی و انی
 اذا قیل لی یا عبد الله السميع شیخ محمد حیات در تاریخ نیست و ششم صفرو در چهارشنبه ثلث و شنبه ثانی و ثالث
 و بدیعت حیات سپرد و در بقعه مبارک بقیع مدفون گردید رحله شیخی تاریخ یافت ام تک و حلت شیخ مدح و محسوب است زیرا که مستر در
 قاصد جل صورت کتابت باشد نه تلفظ انتی کلام محمد رسول گوید که نامند شیخ محمد حیات جمعی از اهل است نسیم الشیخ صاحب بن عبد
 الشیخ الشیخ محمد سعید و محمد و الشیخ عبدالقادر خلیل کدک و السید عبدالقادر بن احمد بن عبدالقادر و السید غلام علی بن نجیح
 البلگرامی و الشیخ محمد فاضل المتخلص بن ابرار الال آبادی و هر یکی از ایشان فرزند و حیدر و شیخ سلاسل حدیث و فقه و کلام

در وقت خود و شیخ محمد حیات در تبه اجتهاد داشت تقلید هیچکس نیکو در زمان خود نداشت و گفته است نظم

بدر روی صفی و دوران	محصل آرای حلقه انشان	شیخ الاسلام عصر علامه	بر فزون حدیث قیاسه
موت لنگان و قافای ایمان	رازدان حیات ایوان	رسته از حبس بقدر تقلید	بسته بر اجتهاد رای مزید
درس سرامی سجده جو	بطریق رشیدی صطفی	آن محمد حیات بخت بلند	بحدیث نبوی قوی پر جو
شیخ اندر زمره الاحیاء	با فاداته الی الازمان	سرمزن خاک پای او بادا	جان من در رضای او بادا

انسی کلاس من المثنوی و اور انصاف است منها رساله فی ردیه القریه و رساله فی رد التقلید و اما مختص الانام فی کل
بحدیث النبی علیه الصلوٰه و السلام و روی گفته ان المثنوی من السنه فی خاتمه القاعه و قد جمعنا من الجوزی فی و رقعات
وقال ان قد فیما قد را مع نسخا و احتل و اعرض جمالا و لا نسخ و لا احتل و قال فمن سمع بحديث يدعي النسخ وليس فيما
فما تيك دعوى بوقد تدریقا و احواد و عشرین حدیثا و ان الانتقال من مذہب الی مذہب کان موفیاً بالصدق الاول
و قد نقل كبار العلماء من مذہب الی مذہب کما کان من کان من الصحابة و التابعین و الائمة الاربعه یقولون من قول
الی قول و حاصل ان العمل بالحدیث بحسب ما بدی صاحب الفهم المستقیم من المصلحة الذمیه و المذنب عند الكل و غیر من
من یدعی عدم فهم الحدیث لاذ قیل لکم العمل بالحدیث مع ادعائه الفضیله و تعلیه و استدلاله لمن قلده و هذا من
اغرب الغرائب قال فی البحر الرائق بحوزة تقلید من شاء من المجتهدین ان دون المذہب کالایوم و لا الانتقال من مذہب
و رساله فی المنی عن شق صور المروءات و روی نوشته کما لعمد الفتنه الکبری و البلیه العظمی سعتت للنفس
لغیر خاتمه و ملکت القلوب اسیرها و انوار من عشا قما و الفت الحریب بین العشق و التوحید و دعت الی الاله کل شیطان
الی قوله و اما حکم الله العشق من الکفر و قوم و امراه عزیز و کانت لاذ کان شرک و الفتنه بعشق الصور تنافی ان یکون فی الذم
کل شیء بل انقص من ذمیه بحسب جمل امر فتنه العشق و ربا اخبرت صاحب من ان فی محشی من الذین المثنویان
مخالف بقوله تعالی قل الیونین و ذم من اجارهم و یخلف و ذم ذلک انکی لحم و المبتلی به الیس بغاض به و ان ذم
العلم و بالقیع فی الزنا الی قوله فان اخذ القلب الشوق شرک و قد ثبت المثنوی علی اذ علیه سلم اسم التعلیه علی المجتهد فی تعالی و قد
تقریر عبد الدین و عبد الملک من التبع الی القاف علی سبب الاختلاف و بعض این سائل اختیار از که معطر آورده و بعد
شیخ محمد فخر و مختص ذم رب شیخ محمد بنی المعروف بشاه خوب بعد الذی الی العباسی ترجع ایشان بر آواز و در
باین عبارت نوشته اند صاحب صفات ضمیمه و مناقب سید اسام حکم دارج علی قیاس شیخ ولایت کبری بن علی
انکلیات بر این فقه عقیدات شرعیه و یکمال داشت همیشه حمت و بعد علی سطر شریعت میگشت بسبک کاشا و
و شگفته پیشانی بود فوج و خیره ساخت بیکانه و بیکانه را با حسان بیدریغ می نوشت اکثر اوقات در سفر گذرانید
در جمیع اسفار جمعی کثیر از بنای جمیل باده می پیوستند شیخ از ماکولات و مبطوسات خبر می گرفت و اما داسیکه عارفه و
المصالح هم غیر سید خود با کل تمامی پرداخته و نغوان خود خدمت و الواجد و برادر کلان خود شیخ محمد طاهر طرند و خود و
تخصیصی ترتیب گزیده و بعد استانی نشست و در سفر جبار به خدمت طراز علم در اندوختن و استاذ شیخ محمد حیات

سند و وجهی هم در کتابی از ابن علی افتاده بود و در مقدمت نامه فقهی از حضرت امامت سید صاحبان شریعت شیخ محمد باقر
 او را در سفر من برید ساخت و در توفیق و توفیق شیخ محمد باقر کرد و در نیکو بدر بزرگواری توفیق یافت و مجاز و خضر کرد و بعد از توفیق
 والد با نشین شد و در دست قس و اربعین بعد از الف عام حرمین شریفین شد و در دست قسین بایر سعادت یافت
 در همین سال اقامه الحروف احرام بیت اقدس و سفر و با انجام رسانیده بجهه منزل شد از جد با اتفاق بکه رسیدیم
 و درین زمان از استان سببا لغزت مالیدیم شد الیه و احوال احمدی و حسین بر جباری که اقامه الحروف رفتند و چون رفتند
 و در دست اربع و حسین کثرت ثانی و در حرمین شریفین هم ساخت و در وقت کوچ از آبادی بزیست و در دست خنجر کشی
 ناگاه در آن بحر شور جباران قوم نمیدان که از جندی بنده بی ما از دست فرنگیان استراخ نموده در دیار قطع نظر
 شعرا ساختند و خود را شد بضر و بهما آتش حرب اشتعال گرفت و جباران قاضی گردیدند و همان را با استماع و طاعت
 به بند بستی بردند و حال شیخ محمد باقر را دیدیم که در آنکه سواری از جانب خود داده و بجهت رسانیدند و اشیا و اسباب
 ایشان را بر صندوق کتب و اشیاء تصرف نمودند شیخ با نظار و هم جبار در صورت توقف کرد و در راه صفر دست و حسین
 و مانتا عاف بر جبارانم کرد و در قضا را جباران تهاه شد و بکنار بند خاری شیخ چند ماه در بندر محاق است کرد و در هم
 کشتی متوجه مکه سفر کرد و در دست دوم رمضان سنه ست و حسین محرم آمدن اصل شد و هم درین سال حج روزه جمعه که
 از او در عرف حج الکوین دریافت و در دست شمس و حسین باز بندرستان عطف عمان نمود و در دیار الاولی سال ظهور
 از بندر صورت را و انچه بیشتر گردید برادر محمد یوسف قلی نمود که شیخ محمد باقر در جبهه شمس و حسین بشنید و همانا که
 میرزا حاجانانانانان طهارت ملاقات ایشان بسیار محظوظ شدند و با هم صحبتها گذشت انتهی شیخ یکسال در آباد ماند
 ماه شوال سنه ستین و مانتا الف از له بگالده عازم دریای محیط شد که از آنجا در جباران شمس سربو کشت و عظیم آباد و بند
 و مرشد آباد و دیگر امصار سر راه خدمت ما بقدم رسانیدند از بندر یوگی بر جباران شمس قضا را ساخت چند روز
 قطع کرده چینی از جباران شکست سهاه جبار در دیار تهاه ماند آخر الامر بوضع چاک کام که فتوای دیاری شریعی عمل با دنا
 به دست از جباران فرو آمد و بعلت موسر بر شکل سهاه راه در چاک کام گذرانیدند از راهی که رفته بود آباد برگشت
 درین مرتبه نیز حکام سر راه نذر فراوان گذرانیدند و در ماه در آباد ماند قصد شاهی جهان آباد کرد و دست و پنجم رمضان
 سنه شصتین و ستین اصل آن شهر شد و چندی با قاضی استخار و اخت و باز اتفاق جهت زیارت حرمین شریفین بزیست
 و محض باراد ملاقات اقامه الحروف اول قصد کن کرد و غرضش بیان مساریع و ستین از شاهی جهان آباد روانه شده
 پنجم ذی الحجه سال کور بر پا بود رسید فلک ناتوان بین فرصت ندا که برویت یکدیگر گشته تبار آید بعد عبور دریای نریله
 بیاری سر راه را حاضری شد پس از وصول بر پا بود بیاری قوت گرفت باز و پنجم ذی الحجه و یکشنبه وقت اشتراق
 سنه اربع و ستین و مانتا الف جان غریز را در راه بیت اقدس ساخت تا در حج ولادت کند و در سنه شصتین و ستین و مانتا الف واقع شد
 نورشید دست تاریخ انتقال زوال نورشید عشرین چهل و چهار سال و حالت مرض و صیت کرد که از منشا حج بر پا بود شیخ
 عبد اللطیف قدس سر و در کمال تشرع بودند و بر قدوسها که ایشان بدو عنای ایل زمان بمل بخی آید و در جوار ایشان دفن

موافق وصیت بعمل آورده و احسن کتابین چنین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و در غم مفارقت بیل
 یاران گذشت سپهر و اراک عمر با چرخ زندگش شکل کچنین خات قدسی صفات هم رساند قول میزبانان بسیار است
 بسیاری از کبرای دین با مشاهده نمودم بعد از آنکه استقلال یک شخص که عبارت از شیخ محمد فاخر باشد روانی کتب
 دست دریا فتم و نیز قول میزاست که بسیار باب کمال ابر خودم آنقدر که نزد شیخ محمد فاخر از آن شده هیچ جای
 بقا لایمی میرا اخلاق وضع خود بملاقات شیخ محمد فاخر اکثر سیر و شیخ محمد فاخر صاحب یوان است این چند بیت

از انظار گرفته شد شعر	بسیار عاشق از بهر عین کمال	کنو و نام و کس افغانی چو کیم	الکامین میباید بخت و کمال
کمالش ازین بزرگتر نیست	دادم کبر و من رفیع را	در کمال شرم با وجود سیکاهو	در بر بیان زده دلمان کجاست
هر جا که بیکار دل می کشد	حب نیست غیر از او	گوشتالی میوه و باغ و غیره	که از آنکه از او نفس و شش
القبول جهان و من و دل	ایکولو کنند که بران زیارت	کند که کتب و ستار زنده	که با سیر و چار را بخیار نه
از چهار اصول پنج دربار نه	در طبع تو این چهار عنصر	تا هست با عدل و یار نه	استی کلام آزاد قدس سره

فی سواد آن و محروم و کوی شیخ محمد فاخر اگر چه جمیع فنون و تمام علوم و بیضا داشت و علم بقت بر سایرین می افروشت
 لیکن علم حدیث بروی بحدی غالب آمد که گویا غیر از او آشنایان نمانده است غالب تصانیف و در انتصار سنت و مختار
 اهل حدیث در رد بر بدعت و اهل بدعت متماقو العین فی اثبات دفع الیدین و سنن انعم عبادات سفر السعاده و
 رساله نهجیه و کتاب حدیثیه و سنن شریف و در تحریف علم حدیث دیوان شاعر و اویدیم علوم و بضایین تقدیم حدیث بر
 و تفصیل سنت بر بدعت و منی از کلام و محمولات و جز آن است و مع ذلک قانون شاعری را از دست نداده و این
 مطالب آنچنان بلند پروازی میکند و صید معانی بیکانه سیف را بد که عقل حیران مستقیماست پیشان پستی چند از دیوان

چه حیدر در پناوشستی آید	بقول مصطفی زائر ز راجی بکران مانم	شهر و دیار رخ کرد و از انظار	شهر و دیار رخ کرد و از انظار
وله سرور خاطر احباب زائر ز راجی	سرخ قعرج باغ محدثان تنها	وله زائر ز راجی قوم مرا نیست	وله زائر ز راجی قوم مرا نیست
علم حدیث کرد و خود بنیجر مل	وله زائر ز کسکول اهل ای قنار	یر سر خوان رسول الله معانیم	یر سر خوان رسول الله معانیم
وله در نشر محنت نرود بهمانچند	زائر بکارای برد اهل حبان	وله زائر ز احمدیث رسول الله مام	وله زائر ز احمدیث رسول الله مام
نیست غیر از گوهر شرم و در کان	وله زائر ز کوهیث و رخ یاران	خسعت به کوه بود از قلم تقدیر	خسعت به کوه بود از قلم تقدیر
وله چو منتش نمانده و در مقام قیل	زائر تمام دفتر بدعت دریده است	وله و کد سنت شد و بدعت جهان	وله و کد سنت شد و بدعت جهان
دانه رفت و خوش فاشان خمر نیست	وله زائر که میباش همه از سنت نبی	حتی بقصد از حکم کلام نیست	حتی بقصد از حکم کلام نیست
وله زائر از آن گویش کشد کاین حدیث	ای سید رسل که بر کان لعل تست	وله خط و افر که از سنت سرور دار	وله خط و افر که از سنت سرور دار
زائرین قوت ایمان تو بر چندی	وله زائر ز کوهیث و رخ یاران	گره نخون شهوات بود و گریبان	گره نخون شهوات بود و گریبان
وله زائر غم از کشتن زمره تقلید	سلطان رسل که سر باد کشته باشد	وله زائر ز کوهیث و رخ یاران	وله زائر ز کوهیث و رخ یاران
کار این یوانان فرانه نتوانست کرد	وله ای دهنده اطبا و دای در گناه	بجاک سنت اگر میری شفا باشد	بجاک سنت اگر میری شفا باشد

والبعد والكمال وكشف الاستار عن حكم الشقة بالجوار فحقه على من لا يجد على من لا يجد على من لا يجد	للبدر نجل علي الشوكا في	للبدر نجل علي الشوكا في
فلقد بان من العلوم جواهر	قد اشرفت اكو اننا بعلوم	تنبيهك منه على حلول الشان
شان البدور يفتي في الاكوان	عن وصف الجارى على الاكوان	ولئن حوى كل الكمال فانه
بجان من جعل الفضائل كلها	وعليه من العت الفتحية	فيه وفضل على الاقران
اما غرت وقرأ على الاخصان	والاشراق النيرين في بيان الحكم اذا اتفقت من الود واحد الخمسين في مائة طيف تسعين اجماعا	والاشراق النيرين في بيان الحكم اذا اتفقت من الود واحد الخمسين في مائة طيف تسعين اجماعا
لقد ابدعت في التحرير يا من	اليد حقائق الالجات شح	لقد ابدعت في التحرير يا من
اضاءت انجم الافلا بعينها	يقول القوم ان وافي وفيه	اضاءت انجم الافلا بعينها
وكان به حوسه قال وجه	سيدظهر وهو في التحقيق شح	وكان به حوسه قال وجه
تبدت حل له لحدثت شها	ولما جاء هم بعتوا وقتا لولا	تبدت حل له لحدثت شها
وذكر كتاب بل الغمام على شفاء الاولاد ثم شرعوا في تحريرها وكتاب باب الطلب منتهى الارباب ارشاد الفحول الى التحقيق بحق	من علم الاصول بوسيل الجوار المنفق على حدائق الازهار مجلد ثم ذكر كتاب في الاشتقاق وكتاب الفتح الرباني	من علم الاصول بوسيل الجوار المنفق على حدائق الازهار مجلد ثم ذكر كتاب في الاشتقاق وكتاب الفتح الرباني
في فتاوى الشوكا في اربع مجلدات مخفية في غرائب مسائل وعما لب مسائل وكتاب ارشاد النفاذ الى ايقاف الشرائع	على التوحيد والمعاد والنبوات رد على موسى بن يعقوب الاندلسي اليهودي في طاهر مستند الزنديق في باطن	على التوحيد والمعاد والنبوات رد على موسى بن يعقوب الاندلسي اليهودي في طاهر مستند الزنديق في باطن
ومن سائله الطود المنيف في الانتصاف للسعد على الشرف في مسئلة المشورة التي تنازع فيها بين يدي تيمونيك	السمرقندي ومنها شفاء العلل في زيادة الثمن لجد الاجل وطيب النشر في مسائل العشر جواب على القاضي عبد الله	السمرقندي ومنها شفاء العلل في زيادة الثمن لجد الاجل وطيب النشر في مسائل العشر جواب على القاضي عبد الله
والصوامع الهندية المسلمة على الراية الهندية لا ابطال قول بن اوجب غسل الفومين والقول الصادق في الامام الثاني	وتشيعت السمع باطل الدولة الحجج ورسالة في جد السفر الذي يحجب عن قصر الصلوة والقول المحرر في لبس المعصر	وتشيعت السمع باطل الدولة الحجج ورسالة في جد السفر الذي يحجب عن قصر الصلوة والقول المحرر في لبس المعصر
وسائر انواع الاحكام والبطال على تحريم السماع ونهر النسر في الفالح بفضائل العزير في حقوق الجمان	في بيان حدود البلدان في احتجاف المهر في الكلام على حديث لا عدوى ولا طيرة وارشاد الغبي الى نذهب الى بيت	في بيان حدود البلدان في احتجاف المهر في الكلام على حديث لا عدوى ولا طيرة وارشاد الغبي الى نذهب الى بيت
في صحيح النبي ووقع الجراح عن باقي السباح بل هو مأمور به لم لا وارشاد المستفيد الى دفع كلام ابن دقيق العيد	في الاطلاق والقييد واثبت العلم بقوله تعالى الا من علم والتجتم المشفر عن تحريم كل سكر والرسالة المكملة في	في الاطلاق والقييد واثبت العلم بقوله تعالى الا من علم والتجتم المشفر عن تحريم كل سكر والرسالة المكملة في
ادلة البسطة ورسالة عجيبه في رفع المظالم والمآثم الى غير ذلك من المؤلفات وكلها بدعيه في بابها نافذة بطلانها	لم تيسر شها علماء معصرون فضلا عن جياؤا بجمع غايته انه نادرة الدهر وعلوم علماء المعصر وكثير رسائل واجبة	لم تيسر شها علماء معصرون فضلا عن جياؤا بجمع غايته انه نادرة الدهر وعلوم علماء المعصر وكثير رسائل واجبة
سوى هذا لا يحصى كثرة فمنه رسالة في بعضي عنه وبعض ابن كتيب نزهة محرر سطو موجود مستحق فيج من سعيك في	وهم وواسطه فضلا عن كماله في حصر احوال معروى قصائد اشعار يسيرة صفت كحضر نتوان كرد ومنها الشيخ العلامة	وهم وواسطه فضلا عن كماله في حصر احوال معروى قصائد اشعار يسيرة صفت كحضر نتوان كرد ومنها الشيخ العلامة
عن احمد كفاف ايمنه نطهر	لكن تحيزت لافلا حوث لا	عن احمد كفاف ايمنه نطهر
لما وئدى الطلاب لجم السنة		

بقصوت كقصوت القطان
 لغرض ما خذ ما ونطق الدقة
 الحافظ الخبر الحري محمد
 والا فاعرن طامها بجامح نية
 الفت اليك امورها الاحكام اذ
 وجبت بحكم الله في الازلية
 وشرحت من نضاج عين السنن
 بن علي الحلال يعني رحمه
 وكل من يشق سائر وفاد بة
 من اجلها صيرت لهو لهو لهو
 متير كلما حنت مطوقة
 يوم الريح رباها كركيا لو
 وكلما افترغ للافراج راي
 توبده ما يرا في محيا لو
 وهل لمنعوده نطق بها حرقا
 في كل فقر لقتل المير مراد
 قد جرت فيه بأشبال مررت بها
 قد سالت كل ركاض ورتا لو
 الى ديا الذي حاز العلو وحو
 اقلامه في الاعادي فعل تبا لو
 مجد العلم في هذا الاوان ومن
 بمنصل لدم الفجار سفاد
 ابدى لنا في تأليف له ظهرت
 معظما بين زهاد ونشاد
 ادام الله بنى للعباد معا
 فرائد ما نظمنا ما باسلا لو
 ويريد مجد او علو الشأن

والنساق والعلو الخفيد لسورة
 وما لت ظفرت به النقاد
 بن علي البحر الخضم النجدة
 وابان عن عضد تلك منكب
 وجدك عند الخطباء ريشة
 الا فض فوك نصبت اعلام الهدى
 الغرا وقت لها باكل دعوة
 يا دار عزة صوب المزن حيا لو
 يكي بدمع مشوق عنده فاك
 يا صبحي الرنا بالحنى وسلا
 اطال بين نساء الحي ذكر لو
 وكلما مال غصن في خلا فاك
 به شنبية ما من في ثنيا لو
 يا غزل الذي قد مر من سبي
 من الظنا نالها بالجر مظنا لو
 ومهمه مقفر فيه السباع فيه
 وكل اشوس الوى غير ضحا لو
 ناديتها وى في الانفال جامدة
 كل الكمال بعقل نير ز لو
 انجيز العالو الغرير مخضمت
 قد انقذ الناس من فسق الشرا لو
 مفسر الذكر بالقول المبين فقد
 مقالة خاب منها كل فاك
 محلقين على العلم الشريف بها
 لكل بحث دقيق خير فكا لو
 وبيض اوبار سقطني حمة غظم
 غايات نادى خبرها وعميد ما

وضا عنما او سطا ظفر بها
 فاقا قد اتى بسبل الرشاد بنوة
 جمع الذي يروى من الايات
 العليا وادرك ما من كل فضيلة
 من يستطيع ينال رتبنا التي
 وفلت بالقديق سيف المبدل
 ومننا السيد الجليل فخر الاسلام عليه
 وجاد بهما جون الحاكم الباكي
 على بكرة في تلك الربا خلس
 ديارها عن محب ظل يرعا لو
 وكلما كعبت الاديح في جهة
 سالت مدامعه شوقا لمراد
 وكلما احمر ورد في الريا من حكي
 الى الوجع وهل يخطى بلفيا لو
 هيهات من دون هذا كل حامية
 الريح تسرى وقد شيدت باركا
 قطمية ما مون غير دانية
 يا ناق خبي لقد ابدت مراد
 محمد بن علي والذي فعلت
 له الرقاب خضوع الخال لشا
 مشهور العلم في بدو وفي خطر
 علا به فوق اعلام واملاك
 ان جئت حضرة العلي اخلصها
 على امام سر ديع الفهم فاك
 اليك يا ابن علي قد بحث بها
 يا من اتى صنعته يبغى مخا
 قطب الكمال محمد الشوكاني

حرف تدقیق مثل بحر علمه	هذا وليس له بصنعاً ثانياً	وليفهم نظم
علامة المعقول المنقول من	حكمت له العليا على اترابه	فزال زمان ولوم الجدم من
فان الاكابر في اوان شبابهم	بدر الهدى النظار سلكه مقبلا	كفيه ملتصا لرد جوابه
شوكانی در قسم هم دستگاه کامل دارد علم عربیت و ادب اچنانکه باید اتقان کرده و سابق بر فرسان این میدان گشته در مدیده از کلام او نظم کشیده شد این چند بیت بنماظر مانده است ابیات		
يا نائلين الحيمان عرقو بكر	عنى وضاعت بنا دار و اوطان	فلى اليك تحيات من ذكوة
مع الشير واشواق واشجان	قالوا لآيت مواخر	فاجبت دار الخلد بالخو
وختم خير الرسل صار	من الجميع اجل قدرا	وتأخر الا محارص صيها
بحسن الوصف احسن	واختصر الصفى علت	وتحققت تبرا و ذترا
وترا السنان وان تاخر	فى الرواح يعزل صبرا	سبق الحلال الهدى را
کن لم یص بالسبق بديرا شوکانی نسبت بسوی قبیل است و سخانی نسبت بعنقا که اشرف علماء دین و متفکرات امام مجتهد در ترتیب السالک گفته فاکش همه محدث غیر امر و علم حدیث چنانکه در اشاعت گمان نمیرود که بانی قرآنی و باری هست بجای دیگر باشد انتهی شیخ احمد فرزند شوكانی بهم عالم کامل فیه محدث بود پسر بجای او درس گفت و فتوی داد و برای طالبین اجازت و اسامع حدیث فیه بر سال و فاکش اطلاع دست بهمند و وفات شوكانی در سنه خمسین و ثمانین و الف یوم الاربعاء ایشتم شوم جادی الاثرة بوده و میان وفات او و وفات لرد علی بن محمد قریب یکا تفاوت افتاده اول سپهر بود پسر هیچ خرج و فرج ظاهر نگرد با آنکه در مصالح عالم میزد و هیچ علوم بود و با وجود صغر سن که در حدود بیست سالگی باشد نوره وقت آمده بود و رحم الله الجميع بر حمت تلمذ شوكانی و کسانیکه سلسله اسناد روایت حدیث ایشان را حتی اشیاء اکثر اینها در فروغ عقیده دینی خاص نیستند بلکه عمل بر احادیث بعد علی جمیع مدارج تحقیق و تصحیح مینمایند و هرگز از ایشان نوعی از اجتماع و بهم پیرساند که حسب اجتماع خود میکنند موافق آنچه او را ظاهر میشود و شوكانی با آنکه تربیه اجتماع داشت در کتب مؤلفه خود هیچ جا لفظ دائره مذاهب اربعه بیرون نرفته الا ما اشارت الله تعالی و در آن خلاف جماعتی از سلف و اکابر اهل حدیث همراه او است در وقت او بیست علم حدیث و فتوی و تدوین قضایا بلدان بوی منتهی شده بود و قوت و کما و مرتبه تحقیق او بجائی رسیده که مسائل اصول فقهر از هر چهار مذهب در جمیع خصوصیت متعین نموده و صواب آنرا از خطا جدا ساخته و در هر مسئله بحث نفیثش کامل بر روی کار آورده و مانند مثل اشد الفیول فی تحقیق الحق من علم الاصول نموده و این امری غیر مسبق است زیرا که تا ضوابط و قوانین این علم درین عالم مشهود نبود پس بجز تقلید دشوار تحقیق در آن نرزد و گران شخص که درین آخر زمان گوی سبقت از بگمان بوده و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء موافق و مخالف معلوم فغسل او و اعتراف از نزد کتب مصنفه او را بجان خریداری مینمایند و بوی آن محتاج اند شخص از مذهب با دلچسپانکه او میکنند دیدنی است و هیچ حکم در محل خلاف و اختلاف از وی شنیدنی و آنقدر		

و جزاه آسان بین علم استی که از سجده درین ساله سخن در فرج مسلمان اعتقاد مثل کرامات اولیا و توسل با نبیا و اشک
 از او نیست و طاعت غیر از این واجب ندو کرد و اینها و فرقی الوهیت در یو بیت و استدلال بآیات و آیه در این کتاب
 برین است و مجاز رتی و تمام بطریق تحقیق انصاف نموده که ذکرش در اینجا ضرورت ندارد و جمعی از اهل علم که
 اطلاع کامل بر حال و اندیشه ستانند یا داشته اند اما اگر قضا تعصب انصافیت بوده اند تا تغییر و تضلیل ایسکند بدون برآ
 از حدیث و قرآن هر موعود متبع را تحت اتباع اوی کنند و اگر و او میداند حال آنکه دعوت و از سر زمین برین مجاز
 بیرون رفته و احدی از علمای انداز عموما و تا این دم سلسله تکلیف از ادت خود بوی درست نساخته و نه بمطالعه اخذ
 از تصانیف و پرداخته و ندان تصانیف و درین ملک و لوح و شهرت دارد پس مع ذلک متبعان این ملک و موصدان برین
 اقلیم از اتباع و مشهور و عظام و از دست و درین شهرت و درین علم انصاف کردن در حق حق صواب بخیر است و نمیدانند
 هیچیک از خلق متعبد بقوال و افعال و یا غیر از علما و فقها نیست بلکه اصل تعبد باتباع قرآن کریم و سنن رسول اکرم
 باینکه موافق افتد و از هر که مخالف شود و آنچه سید محمد امین بن عمر المعروف بابن العابدین در در الحما را شایسته و در خفا
 در جزو سوم در باب البغاة در مثال خارج نوشته که واقع فی زمانه فی اتباع عبدالوهاب الذین خرجوا من نجد و تعلیموا
 علی الحمیری کافوا یتخلون مذہب الحنابلة کثرتهم اعتقاد انهم هم المسلمون ان من خالف اعتقادهم مشرکون
 و استباحوا ذلک قتل الی السنه و قتل علمائهم حتی کثر اندک و کثرت و خرب بلادهم و کفر بهم عساکر المسلمین عام
 ثلث و ثلثین و سائین فی الفاتحه استی کلام پس درین کلام و مساحت مست زیر کلام و محمد بن عبدالوهاب ست
 ز عبدالوهاب از اینجا این نیز معلوم شد که در نسبت بسوی او محمدی باید گفت نه و ابی و از رساله عبداللہ بن محمد
 بن عبدالوهاب که در وقت فتح حرمین شریفین همراه امیر محمد بن سعود بود و قضیه قدم او را سفلا در آن کر کرده و قوم
 که وی انکار این مذهب که بر پایه یسته اند میکنند و از حقایق خلاف اهل سنت و جماعت تماشایی مینماید و گفته با عقیده
 خود را بر علمای هر چهار مذہب که در حرم محرم بودند در مجمع عام عرض نمودیم و هیچیک بران عرض نشد مگر عجز و رت او
 بعینه در اینجا نقل کرده میشود زیرا که این رساله درین مان خصوصاً درین باره از وجود دست میگوید و این خبری است که
 مذہب اهل السنه و الجماعة و طریقنا طریقه السلفه التي هي الطرق الاسلامی الا حکم خلافاً لمن قال طریقه اهل الحق و الحق
 انما قرأت الصفات الاحادیث علی علمائهم و کحل معنا ما الی الله كما قال مالک فی الاستواء و یستقلان غیر و الشریک
 بمشیة الله فی الدنیا و لا یكون فی ملک الا ما اراد و ان الله لا یقدر علی خلق افعال بل له کسب یترب علی الجرا و الثواب
 فضل و العقاب عدل لا یحب علی الله عبده شی و انه یراه المؤمنون فی الآخرة بلا کیف لا اعاطه و نحن ایضاً فی
 الفروع علی مذہب الامام احمد بن حنبل علی ما لا نکر علی من قلده احد اسن الایمة الاربعه دون غیرهم لعدم ضبطنا ذلک غیر
 کالرافضة و الزیدیه و الکرامیه و نحوهم و لا یتحق لمزبته الاجتهاد المطلق و لا احد علینا یدعیما الا اننا فی بعض المسائل
 اذا صحت لنا نص علی من کتاب و سینه غیر منسوخ و لا خصص لا سارض باقوی منه و قال به احد الایمة الاربعه انما
 و ترکنا المذهب کانت الحد و الاخوة فانهم المجد بالارث ان خالف مذہب الحنابلة و لا نقش علی احدی مذہب

ولا تفرق علیه الا اذا اطلعت على اصل حلی مخالفت بمنزلة حد الایمة وكانت المسئلة مما يحصل بها شفاطها بکار الصلوة
فانما الامر الحقيقي والمالکی مثلا بالمخالفة على نحو الطائفتين في الاعتدال في الجلوس بين السجدين بوضوح دليل في کک بخلاف
جهرا الامام الشافعی بالسبلة فلما امره بالاسرار وشتان بين السئتين فاذا اقوى الدليل ارشدناهم للنفس وان خالف
الذهب في ذلك انما يكون نادرا ولا مانع من اجتهاد في بعض المسائل دون بعض فلامنا قضية لعدم دعوى الاجتهاد
المطلق وقد سبق جمع من ائمة المذهب لادبته الى اختيارات لهم في بعض المسائل مخالفتين المذهب بالحقبة بين نقلية
صاحبه ثم انما نستعين على فهم كتاب السبلة بالتفسير المتدولة المعقولة ومن اجلها لدرنا تفسيرا من جبرير مختصرا لابن كثير
وكذا البغوي والبيهضاوي والحاازن والحدادی والجلالدين وغيرهم وعلى فهم الحديث بشرح الملازمة المبرز في الاستقلا
والقسطاني على البخاري والنووي على مسلم والمنادوي على الجامع الصغير ونحوه على كتب الحديث خصوصا الامامات
وشروها ومنتقین بسائر كتب المذهب في سائر الفنون اصولا وفروعا وقواعد ومبرها ونحوها وجميع علوم الکلام
ولا نكتف بمشايخنا من المؤلفات اصلا الا ما اشتمل على ما يقع الناس في الشكر كروض الریاضين او يحصل بسببه خلل
في اعتقادك لعلم المنطق على انما لا تفصح عن مثل ذلك الا ان تطاهر به صاحبه معاندا او التفت عليه بعض المبهدي في انما لا
بعض كتب اهل الطائفة انما مخرج منه بحدود قد زجر به وغيره عن مثل ذلك لانري سبى العرب لم فعله ولا انقال غيرهم
ولا نرى قبل النساء والاطفال انما لا يکذب علينا ستر المحرم وتبليسا على الخلق بانما تفسر القرآن برأينا وانما نحن من الحديث
ما وافق فهمنا من دون مرادنا شرح ولا اصول على شيخ وانما تفصح من رتبة نبينا صلى الله عليه وسلم بقولنا النبي روية
اقرب وعصا احدا الفع لئلا نوليس له شفاعته وان زیارة غیره روية وانه كان لا يعرف معنى الا الا لا استجنى انزل
عديرا لانهما اقول العلماء وتنفق المؤلفات اهل المذاهب لكون الحق والباطل فيها وانما نجتهد وانما نكفر الناس على الاطلاق
ايضا لاننا ومن بعد ست مائة الاسم هو على ما نحن عليه ومن فرغ ذلك انما لا نقبل بجهة احد الا اذا اقر عليه بان كان شريكا
وان يجوز ما على الشكر بانما نحن على الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم ونحوه زيارة القبور المشروعة مطلقا ولما لا
حقا لاهل البيت انما نخرجهم على ترويج غير الكفر والهم وانما نخرج بعض الشيعة على خلاف رتبة الشاي لتكنك شاي بالامر اقتلنا
ولا وجه لك في جميع المخالفات واشبابهم لما استغننا عننا من كراكان جوابنا عليه في كل مسئلة سبها كباستبان
فمن يردى حاشا تينا من كرا وسبب الدنيا فقد كذب علينا واقتري ومن شاهدنا وحضر مجالسنا وحق ما عندنا علم
قطعا ان جميع ذلك ضد علينا واقتراء اعداء الدين في اخوان الشياطين تنفير للناس عن الاذعان لاطلاص التوحيد
لندعالي بالعبادة وترك انواع الشكر الذي انص الى ان لا يغفرو ويغفروا دون ذلك لمن يشاء فانما اعتقدان من قبل
انواعا من الكبار كقتل المسلم بغير حق والربا وشرب الخمر وتكرير منه ذلك لا يخرج بفعل في كرا عن ائمة الاسلام
ولا يخلد في دار الانتقام اذ ماتت موصدا لدعالي في جميع انواع العبادة والذي اعتقدان رتبة نبينا صلى الله عليه وسلم
اعلم ان الملقين على الاطلاق انما في قبحه مستقرة انما خرجة الشهادت المنصوص عليها في التمثل اذ هو فضل منهم كرا
وانه يسمع سلام من يسلم عليه وتس نزيارته الا انه لا يشد الرجال الا لزيارة المسجد والصلوة فيه واذا قصد مع ذلك لزيارة

علی بن ابی طالب من ائمه ائمه فی الصلوٰۃ علیه الوارده عنه فقد فاز سعاده الدارین کفی به و تمسک ما جانی فی التوحید
 ولا تنظر کرامات الاولیاء و تفرقت لهم بالحق و انعم علیهم فی حقهم هم حاسدوا علی الطریقه المشربیه و القوانین المبرحیه
 الا انهم لم یستحقوا شیئاً من انواع العبادۃ لاحال الحیوة و المایه المات بل نغلب من احدیهم الدعلقی حال الحیوة بل
 و من کل مسلم فقد جاهد فی الحدیث دعاء المر مستجاب لآخره و وثبت الشفاقة لتنبیها صلی الله علیه و سلم یوم القیامه
 حیثما ورد و کذا سائر الانبیاء و الملایکه و الاولیاء و الاطفال حیثما ورد و الاضواء سائرهم من الله المالك لما و لذلک
 فیما لم یسأل من الموحیدین اللذین هم اسعد الناس بها کما ورد بان یقول احدنا متضرعاً الی الله فی الشیخ فینبأهم
 صلی الله علیه و سلم فینبأهم القیامه او عبادک الصالحین او ملائکلتک و تخذ ذلک لا یلزم ان تكون محبته ان قلنا
 بالجهت کما ورد الحدیث به و یقول فی من مات تلمک الله فقد خلقت له ما کسبت و کلم کسبت و لا نقول بکفر من صحت یاتیه
 و شهر ضلایه و علمه و وزنه و حسنت یمیرت و بالغ فی نصح الامته و ان کان مختفیاً فی نهج لیس له او غیره کما رجح البصیحه
 المکی فانما تعلم کلامه فی الدر المنظم و لا تنکر سقه علمه و لهذا البقی کتبه شرح الاربعین و الزوایر و غیره و افتخر علی نقله هذا
 ما نحن علیه غافلین یمین له عقل و علم و هو متصف بالانصاف عال عن المیل الی التصبب للاعتصاف بی نظر بالانصاف
 الالی من قال و اما من شانه لزوم الوقوف و عاده سوار کان حقاً و غیر حق مقدر و من قال تعالی فیهم انا وجدنا آباءنا
 علی امه و اعلی آثارهم مقتدون عاده جمله ان امیر الحق بالرجال الالرجال بالحق فدا فخالطه استماله فجدوا التوحید
 بحمد الله ضروره و لا یتیم بالسعد و الاقبال مشهوره انتهی کلامه لمخاضه فی الشیخ محمد بن عبد الوهاب فی سنه ست
 و مائت و الثمانین فیما مضت تقریر این مابین ظاهر شد درینکه وی خیر خود را شکر میباید است اسلام را تحسیر و طریقه خود
 می پسنداشت و این نیز معلوم شد که عقیده او بریه و اهل سنت و جماعت است بر چشمت و میگویند محقق بر موضوع
 دوی برای اضمی نیست این افترا و کذب مدحیات می بروی کردند وی از ان بیکر کرد و در ان تجارت خود پس او را
 محدثین میدانند بغیر سید ذوق من بر مانع شرک و بدعت از اتباع او شمرند و از طریق انصاف باشد اگر بعضی متعصبان
 با عقائد وی موافق افتد زیرا که هیچ فرق از فرق اسلام نیست مگر از بعض عقائد و اصول و فروع وی موافق فرقین است و استماع
 ان مخالف می باشد باطل است کلی یا از دیگری خود را اسکان نیست کمالاً فی حق المتبع لاجل علم الصواب به و اللطیف الخیر
محمد اسمعیل بن شیخ عبد الغنی العمری من مستند الوقت الشاه ولی الله المحدث دهلوی رحمه الله تعالی علیه
 از ایزد دین و قنهای مستغنی و بنمایان محدثین بود و پدرش میر سید و شست سالگی دنیای فانی را پدر و در مدتی که
 الطبع بود وی المعی بود بسبب اخترام دنیا و او شهرت مثل دیگر اخوان خود دست بهم نداده و بی تعدد وفات پدر بزرگوار
 در کنان رحم نادر شاه عبدالقادر دهلوی بخلاف موضع قرآن تربیت ظاهری و باطنی یافت و بجای فرزند او بود و هم از ان
 ادب تحصیل کمالات غریه و مضایع خاندان خود بخیرت اعمام را خود نموده بذره اعلی از علم و فضل رسید
 جوهر و گاهی او بنیای عالی افتاده بود مقدمات عریضه و ششکلات علوم را زود تر از انکه سیکرد و بمنظر سخن میر سید کایات و
 و فطانت وی هنوز نقل هر مجلس و زبیر بر محض اهل علم است و لاوت و تقریر بار سنه اثنین و الف واقع شده و جماعت

باسید احمد بریلوی میرید شاه عبدالعزیز دهلوی بجا آورده بود و سرخیل قافله خجای و مجاهدین بری خود این همه ترویج شریعت از
 شرق تا مغرب رفیع بین و محدثات که می بینی و این همه مذاکره علوم و کثرت صوم و صلوة و زکوة و آبادی مساجد و
 مردم هند و شاهان و سکنی هم بدولت جد و اجتهاد او و مولوی عبدالحی مرجمست گوئی در سرزمین هند مثل این بزرگوار
 که بجای بود و نیز پیش خود بودند درین کار درین دوازده صد سال کسی نبوده است اسلام را بهر ایشان رونق می
 حاصل شده و مندرج با توفیر و محو شده ابرق ریزی ایشان حیاتی تازه دوست بهم داده و لایسما کایات و کرات و عطف
 و نصایح محمد طویل و کثرت به تلمیذی مردم به پند و اندرز آن بانی جلیل چیزی است که موافق و مخالف در آن یک زبان است
 نتوان گفت که چه قدر مردم اشراک و بدع از هم ستلاشی شد و محدثات و کفریات از عالم بدر رفت نظم

ماکتبه بدع تصادی عمرها	ادهرکوا کاذبا لا یجلی	فعلی به اسلام ارفع غضبه
و برسا سواه فی التخصیض کلاسل	عظما مرء بآبی علی قاسه	هیهاک قنصر عن علاه ابوعلی
لوان وسطا لیس یجمع لفظه	من لفظه لمرته هزه اکل	ولوا نه جمعا لیدیة یتقنوا

ان الفضیل لم تکن لاول
 تمام این معنی است و اجتناب از بدعت که چندی شاه ولی الله محدث نبی الله

درین دیار گشته بود و در حدودی بر یک بار آورده و بدایت او از وی نهایت پذیرفت در علوم محمول و مقبول با بهر شینین
 از غلطی برد و در علم و فروع و اصول این آثار و در ترمی نشان در هر علم که با او سخن می دانی که وی امام این فن است در هر فن
 که با وی متاکر و کنی شناسی که وی حافظ این علم است اصول فقه بر نوک زبان اشته و علم حساب در انگشتان قرار گرفته
 خود و محض سیه ای بود و فقه و متقول شوق دیرینا و هر چند مثل گیر عمل اشتغال بتدریس و تعلیم نگردیده و عمری که سبک آن
 نگذاشته اند و گردید این امتحان بر خیزد کای خدا داد و جوهر طبع نقاد و سبقت بر تمهیدین اکابر علمای مشهورین می برد
 بتقریب حج و جهاد و سفرهای عرب مجرم کرده و در هر دو جهاد و بعضی سائل علمای عصر مثل شیخ محمد عابد سندی و مولوی
 فضل حق هندی با او طرف شده هر چه درایت فتح و اقبال بخت او ماند و حجم شکست شکرست خود سائل در حال
 این بناظر و مشهور عالم است احتیاج ذکر ندارد تمام عمر خود را در احادی کلامه اسلامی ای می نویسد و سائل الله جمادی فی سبیل الله
 و بدایت خلق الله گذرانید و می آید در میان از بلاد اسلام نیا سواد تصانیف او که بفرورت تمام العالمات می آید
 اعلام او وجود آمده غالب در اسفار تحریر پذیرفته و نفوذ نظر ثانی در آن صورت نیست و ذلک بلاغت و فصاحت
 و لطافت سبانی و تحقیق معانی و روش مؤلفات قرائن امثال بلکه بعضی سابقین اعیان است اگر در دکان بکرا اهل علم
 فرصت تالیف می یافت و با علمیان خاطر جوانی نشسته مشغول تصنیف میشد خداوند آن چه کار میکرد و در دنیا و آخرت
 وجودت خاطر و علوی بایه اتفاقا و در دین کمال تشریع بآدای تشریع معین بسبب سبب اهل مانع اقرای صداوت عبادت
 گاهی تحت تحکیم حقیقت نمودند و گاهی بر می بویانیت کردند بلکه نوبت آن رسیده که منسوب بنزله منزلت و خروج خست
 و باین افرات روی خود چون ناسد اعمال خویش سیاه کردند اینک کتب مؤلفه او موجود و مشهود است نشان می دهند که
 سفری شده و کجا خارجی گشته مقصود این بنیاط طلبان ازین بیرون و تغیر خلق انداز تعبد خالص خود حقیقی می گردی

باز از بدعت خود بود تا پاره از روی نگار ایشان نیفتند و آبروی بزرگان که از عمری دراز در مآذ با جمیع امامان شریف
 به دریافت ابطالان طریقه ایشان چنانست از اوضاع شریعت محضه نرو و لیکن شور و غوغای این فریق کاری از پیش
 و آنچه حق تعالی از هدایت بعضی افراد بلکه اکثر عباد خواسته بود از کهن عدم بعرضه وجود آمد و خلقی بیشمار تهافت مجرولان
 و تو به از سلوک طسریع جمیع اختیار نمود و بعد از آنکه بمکات آن هدایت هنوز از دور و دیوار پند نمایان است در
 مثل باران بر دلمای صاحبان نیران مخالفین اگر دمی با نضاف گرانید و دفعم توانند کرد که این بهره اعتنا
 و مصلوئه کفری الحال حاصل و زگار ایشان است هم بدولت دوست الا احوال شایخ و علمای هندوستان الامام شایخ
 معلوم نگذشت که کار داری از احکام اسلام و اتباع دین نبی داشته و سوری بسوی هدایت نفوس خود و تقیید
 و تعلیم فقه و حدیث و فنون شرعی و علوم دینی نبی برداشتن و کل محل کمالات ایشان محصور تحصیل حقوقات و کسب
 نصیبت و شیفت با ترک علم به معرفت دینی حق انکار بود و با دعاوی طویل و غریبه و مناظر و مناقب جلیله و چون حق تعالی
 وجود با وجود او بر ای هدایت خلق مقصوب نمود و داعیه حق گوئی و صواب گائی در دل او انداخت از جاهل تا عالم و از فقیر
 تا امیر و هرگاه که از خواب بیدار شدند و حق را از باطل و صواب از خطا و حرام را از حلال باز شناختند اگر چه در بعض
 یا اکثر مسائل با وی مخالف بوده اند تصبلا الاضا فاف مع دلک حق ابر است که وی بلکه جمیع علمای تقدیم متاخرین
 در عدم تقلید حکم واحد است هیچکس از خلق با افعال ایشان تبعید نیست و نیز هیچکس اطاعت و سماع ایشان واجب
 آنکه مستعبد است شارع علیه اسلام است حق تعالی و است و حکم حکم او از معاینه کتب تقدیم و فقها و محدثان مشهور
 که آنچه است و در صورت سنن و روایع و اشراک گفته و نوشته اند عشرت شیرکان از مولوی محمد طویل بر روی کار نیامده و لیکن
 چون نظر باین می افکند تصور برکتش برب خود و خصوصاً متاخرین ایشان است و با مؤلفات باطل اهرسنت و عت
 و توابع و میر و طبقات ایشان کاری ندارد بر حقائق امور و وقایع دهر ایشان اطلاع حاصل نیست امروز اگر یک
 حرفی از اتباع می رانند یا در مسئله از مسائل فروع خلاف مذہب بترجم می کنند میدانند که ایجاد مذہبی کرده است
 و از دأثر اسلام بدر رفته و خلاف جمهور نموده و حاشا عین لک بلکه وی درین باب مقتدی سلف و اتخاذ حوط
 و حامل پیوست است لیکن فاسد جبل و مقصوب بسیار است حق تعالی برادران نبی ما را انضام و زری کند باجماع از
 مؤلفات نبی در فقه و حدیث و اصول و جبران بعضی مسائل موجود است و همه نافع و فزاد اهل حق مقبول از انجمن و الا شکر
 مشتعل برده باب در فنی اشراک و رسوم کفر و بدعات از احادیث و تفرقه الایمان ترجمه یک باب است هم از مؤلف
 و تفسیر العینین فی اثبات دفع الیدین و اشغال نقد ذکر است و آمده و مشرق المستقیم و شاکه امامت و انضاح الحق و الحق
 فی احکام الملیت الضحج و این هم در تمام است و ششوی مسلک نور نام تمام و تنقید انجواب و اثبات دفع الیدین
 و جز آن گاهی میل غلط هم می شود و مدح اخضر علی سلم تصدیقه دارد این چند بیت از انجبات ایشان

هزار حد بر حکیم صاحب جود	ظهور کرد کمالش ز جزر هر موجود	از آفتاب جمالش بیافست در صفت
از سبک فقر زمین تا سماک جریخ کبر	از اقصای ظهور جمال لم یزل	بخواست تا که شود عکس آن جمال

مروجهت بسوی روایات دیگر که هم در آن صحیح است آن تقدیر منقول شود بخلاف مسلم که وی الفاظ را بسوی سق لک
 و از رجال آورده که اصلا در نسخ آن تحریفی واقع نیست و در وی در سنده و صد و شش او ده وفات بالاتفاق
 شام کشیده است و پنجم رجب سنه و صد و شصت و یک عمر او پنجاه و پنج سال شده روز و شنبه خوش کردید
 گویند و مجلس آنکه حدیث او را از حدیثی پرسیدند آن حدیث را نشناخت بنقل خود آمد که کتابهای خود و شمس آن
 سید و بار و روی او نهاده بود بجان بجان بطریق نقل از آن بر داشته میخوردند آنکه خرماتام شد و در فکر حدیث مشغول ماند
 و حدیث یافتند شایسته کثرت کمال سبب نبوت و شهادت احوال و تازی که از اجله محدثین است مسلم را بخوابید و حدیثش سپید
 گفت بر من حق تعالی جنت را مایل گردانیده هر یک که خواهد می پرسید و ابوعلی زاعفری را بعد از وفاتش کسی بخوابید
 و پرسید چه چیز نجات یافتی گفت بسبب این حجر که در دست من است آن حجر صحیح مسلم بود که ذاتی بستان المحدثین
 و هر طور که بود اگر بخوای از صحیح مسلم حاصل کن ای محبتی که نیست کسانیکه همه اجزای آن صحیح بلکه صحیح است
 بلکه سواي آن از بعض کتب حدیث دیگر نزد خود دارند و تمام همگی ایشان در تحصیل تدریس و تدارک آن بمر میروند و تحقیق
 بوجوب غرضش حاصل ساختن این خبر نیک سبب شادی هر که رود و مالک علی ابدا بجز مشعر
 آتی تا غفور است شنیدم گفته را مست شادی هر که یدم اللهم اجعلنا ممن غیرتهم بسبب این
 صلی الله علیه و سلم و احتسابی فی نه الدار و دار السلام هر چه ملک یا رحم الرحمن این خلکان گفته اند محمد بن فضال
 پس می آید که از اصحاب مختلف بود بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجا و زی و روایت دار و نه
 مامون است سبب جنت میان بی و بخاری سئل اطلق اللفظ شد بخاری از وی سماع دارد و ترک وایت از وی مخفی
 زیرا که در صوم و طلب جنات و حقوق و غیر ذلک مقداری موضع از وی روایت نموده است پس تصریح بنام وی نکنند
 و حدیث محمد بن یحیی الذبلی بگوید بلکه صرف حدیث محمد بگوید و بران زیاد میکند و گاهی محمد بن عبد الله بگوید نیست
 محمد وی و گاهی او را منسوب بسوی حدیث را و میکند و وفاتش در سنه و یا هفت یا هشت پنجاه و یا شصت شده
 حسن بن عیسی بن یسار الدمشقی القزحی و دوزای محمد نسبت بقزحی است و قزحی ششم نام غیر منسوب را گویند و
 اشجی است بولایینی از موالی بنی اشجع بود از کبار اصحاب امام مالک مفتیان و محققان آن عصر بود و گویند در میب
 امام مالک بود چون بارون رشید بود و پیرو دایم مامون بشوق استماع موطا نزد امام مالک آن قدر می خواند که
 مومن بن عیسی بود چون امام مالک کلان سال شد و محتاج عصا گشت مومن بن عیسی بجای عصای او بود و در و شش و
 تمکین کرده تا مسجود بسوی برای اقامت جماعت میرفت از نهجست او را عصای مالک میگفتند روایات او در بخاری
 و مسلم و ترمذی و دیگر کتب معتبره بسیار است چهل هزار سند از امام مالک شنیده بود در شوال
 سنه ثمان و تسعین و مائت و هجده بمصره علی صاحبها الصلوٰه والسلام بر حمت حق پیوست
 و غلطاتی بن قلیح اخفی الامام الحافظ علاء الدین سنه تسع و ثمانین بمصره منقول شد و عارف بود و فیه من حدیث علماء
 و در انساب تصانیفش زیاده بر یکصد کتاب است منها شرح البخاری شرح ابن ابی عمیر و غیره از این صاحب فیه من حدیث و سماع

و سی سال انتظار ننموده و پنجاه و پنج حج گزارده و این همه غلو بیجست گویند اما منصفین خدا و حق را در امور این حق خود گرفته
 پس می نویسند که در کتاب طوطی و یافته حیات که در شافعی را امام محمد تولید می ترسیده بود و این همه کجایان را می آید
 یک حدیث روایت نموده است و خطیب گفته اند من او دیده و زهری گفته یعنی دو صفر من این همه گفته همین صحیح است
 و نقل بروی حدیث ثعلبی و ثعلبی سماع او از جمعی از صحابه نقل کرده و شیخ قاسم حنفی بروی درین نقل نگذاشته و علی
 قاری از سخاوای آورده که معتقد به روایت او است از احمدی از صحابه به بنابر خبر سال و او در نه مائده ایشان از شیخ
 توان دریافت که وجود صحابه در زمان او را محض از ثبوت دارد اما روایت و نقل غیر ثابت و آنکه گفته اند که شافعی و
 چهار نفر کس پیوسته محتاج نیستند از انرا همین به انصاف است که خطیب این چیزی و غیره جاری می طعن کرده اند
 و ابو نعیم و حلیه که از خود و حمل من بر حصد و عدوت نه بسبب چنانکه زهری و غیره گفته اند محل نظر است لیکن این احتمال
 باشد خطیب یک وجهی دارد و مع ذلک در هیچیک از اینها نه اندیشه این قسم طعن از کسی معتقد بنقول نیست و در درختا گرفته
 که عیسی علیه السلام حکم بنزیه و کند و سید علی و قاری بروی درین حکم کرده اند و همچنین بعضی گفته اند که حدیث
 معتقد او باشد و خضر اندی عمری دراز تعلیم یافته و ابن عربی و قاری بروی رد نموده اند و قول شعرانی کشف که در این
 آخر از این است در انقطاع چنانکه اول از این است درین خطاست اما بر جمیع اینها غیب بعد محمد می بیند
 چنانچه در غیر آن زمان مائده و هم از اینها غیب است اما باطلای معتقد حکم نقل او کنند چنانکه کشوف ابن عربی است
 و محمد بن ابی هریرة که از النبی صلی الله علیه و سلم وضع ید علی سلمان فقال لو کان الایمان عند الشریکان
 رجال من هؤلاء و درینجا گفته اند که هؤلاء اسم اشاره جمیع است اما اشارت الیه آن حدیث تنها سلمان را
 است رضی الله عنه بر اواده و جنس و محفل که تمام اهل محمد را بدست می گیرند پس این حدیث اصل صحیح معتقد علیه است
 در اشاره بسوی ابو حنیفه و شامی صاحب سیرت گفته اند شیخ مایه علی بر این خبر کرده ظاهر است بلا شک بلکه
 از ابن ابی فارس در مبلغ علم و یکس بابی حنیفه زرسیده و سلمان فارسی اگر چه افضل از دست من است و صحبت
 و لیکن در علم و اجتهاد و نشر و تدوین احکام مثل ابو حنیفه نبود و گاهی در فضول چیزی یافته شود که در فاضل نبوی
 انتهی محرم شود و گوید درین عوی نظر ظاهر است زیرا که از ابن ابی فارس جمیع کثیر کمال العلم و العمل و التقیه فراتر است
 حصر آن در ابو حنیفه یعنی چه الا سیاقی که گفته حدیث در حال من هؤلاء باشد نه اصل و اگر این حدیث را مخصوص آورده
 فی حدیث ندارند و عام گیرند چنانچه محدثین مثل بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود و ابن ماجه و اشعری و ابی یوسف و ابی حنبل
 بمصدق بودن آن زیرا که بر این ایشان از محمد و سرزمین فارس بوده اند و در شهر علم و عمل و نشر و تدوین تقیه و جز آن
 خالق بر او اثن سابق بر محمدان مانند چنانکه کتاب مؤلفه ایشان از ان اللات دارد و در فضیلت صحبت نبویه روایت امثال
 محمدیه شریک سلمان فارسی اند اگر چه صحبت وی صوری بود و صحبت ایشان نمی که اقبال شعر اهل الحدیث هم اهل التقیه
 و ان از بعضی انفسه انفسه محبوا و بنام ابو حنیفه که سلسله روایت حدیث از ایشان بر پاشد و اصل نقل
 اقران ایشان من بعد بر ایشان اصح بسوی محمد و نقد و اماست و قیاس است و در ترقی قیاس از ترقی حکم است و

به یکی شبیه است بلکه بعضی هم از وی استیلا می نمایند و می گویند که اگر انصاف عالم
 بود این عالمی بود که در آن نبود و می گویند که اگر انصاف عالم بود این عالمی بود که در آن نبود
 که هیچ کس در آن نبود و می گویند که اگر انصاف عالم بود این عالمی بود که در آن نبود
 از امام ابوحنیفه وجود بسیار بار و جوش در ایشان و در وی حال آنکه قده امام بر ایشان در قده قده
 مسلم گمان است و الله اعلم و از اینها ثابت شد که صدق حدیث مذکور کسی است که شاکه صفات سلمان فرست
 و اگر انصاف بود و صفت وی است چنانکه شامی گفته که سلطان ختمه بنو و امام ختمه است حاشا عرف الله صلی الله علیه و آله
 هم امام و از این اصل است و هم چون حدیثین فرس با اشاره النص الله اعلم و گمان کنی که نبودی و اوست حدیث از امام
 یا بعد از آنست از وی حدیثی نیست بلکه درین باب قتلی سلطان علی بن ابی طالب و در حدیثی از امام
 در روایت و تحریف از حدیث کلام خود میگوید و کافی است از او را از حدیث خود در وقت منزلت تألیف کردن اصطلاح علم
 معذرات جلیل و کتب مستفید در بیان مناقب او اگر خیالی از سابقه و اوراق نیست اصحاب منافق گفته اند که لا یحکم
 مستفید امام است که عارف احوال امام خود باشد یعنی معرفت مناقب و صفات و سیر آن امام حاصل نمی تواند شد
 پس لابد است از این مناقب که نیست نسبت عصر و بلد و شیوخ وی و معرفت اصحاب تلامذ او و از اینجا است که هر یکی از اصحاب
 مذکور در مناقب امام خود را که امام یگان بر تالیف کرده اند شیخ محمد باقر دلووی در مقصد ثانی از اوقات تعقیب و احوال
 شیخ عبدالوهاب الحلی الشیخ خود نوشته اند که وی از تقلید مذہب حکم آن پرسیده شد فرمود که درین بار
 در تقلید و اتباع مذہب است که تراجم مناقب اینها بعد از شخصی القا میکنند و میگویند که احوال و اوصاف هر کدام
 از ایشان این است باینکه تراجم خاطر و اعتقاد باطن بیشتر و راجح تر است تا علی حلقه کن فی هر که اعتقاد خود بیشتر می باشد
 تقلید و میکنند و از آنکه شخص چهار سوارد هر یکی در مذہبی از این مذہب است اصحاب اینها بپور اشتغال گیرند و از
 محرم سطر گوید این مناقب بعد از درین زمان پیش ایل عصر خلی مذموم افتاده است لغرض درین مذہب امر است میگیرند
 و ترک آنرا حلفی و تالافتی می شمارند و این معنی خود بخاسته و مقصد جعل شده و الا سیدان شریعت علی شانده است
 و احدی بر تقلید احدی مجبور و مانع خود را می تقلید ختمه باشد خواهی شیخ محدث اختیار بدست است هر چه را افضل
 و اسعد دانی و موجب سعادت و ابروی نجات نشأتین مستناسی همان را اندکن اما انصاف شر است در باب
 علی که تا خود در مشکوٰۃ نبی است و الله که سیر علی بازان نشنه ایست جایگاه بود و جلوه حق حاکم و وقت
 تابع شدن حکم خود بولی نبی است آتیم بر یک حقیقه را در مناقب امام خود و تصانیف بسیار است از آن جمله
 عقود و الحارثان فی مناقب ابی حنیفه النعمان مختصرش عقود الدند و الحارثان بر و از نظامی است و الله اعلم الله و الله اعلم
 المینشی و مناقب امام ابی حنیفه و کتاب الشیخ محمد بن احمد الشیخی در دست خود که در الحاکم فی تاریخ و کتاب بنی الدین
 بن احمد الشیخی الخوارزمی المتوفی ۵۹۰ هجری در مناقب النعمان الشیخ محمد بن الدین القرشی صاحب لؤلؤ المصنوعه و کتاب
 الاثر خشری و کشف الاستار و بعد از این محمد باقر دلووی و کتاب الشیخ طاهر الدین الرغینانی و کتاب الشیخ مریم بن الخضر فرموده است

شیخ را تصانیف بسیار است و در بعضی تصانیف او که در حواشی بر او است و حق این تعصب آنکه در عینک باید بود
 تصانیف او را در دو پنج پندرش تحریر کرده و مشکوته دست احسان کشاد او نیز در ترجمه صحیح بخاری و مسکن
 فیض علم او در دو سال عمر یافت و در سنه ثلث و سبعین و الف بمحرم رحلت آموخته و در کنگره علمی که در آن
 نور الدین بن شیخ محمد صالح احمد آبادی علامه زبان بیکان اقران بود و درین محضر شلو که گذشت و در ملاقات
 و ملاقه نور الدین احمد آبادی تذکره دوسر آمد ارباب دانش گردید و در سنه ثلث و الف بعد از آنکه الف شریف زیارت
 حرمین شریفین دریافت و سال دیگر مراجعت نمود و در خدمت محبوب عالم احمد آبادی بیعت و خلافت خانواد حاصل نمود
 و در سوختن افتاده رفیع البیان تغییر کرد و از ابتدای تحصیل تا انتهای عمر بتدریس و تصنیف پرداخت عالمی را به تحریر
 رسانید و زیاده بر یکصد و پنجاه تصنیف صغیر و کبیر در مسلک تحریر کشید مثل تفسیر کلام الله و الفقهی شرح صحیح البخاری و اشعاع
 قوی بر حدیث قدیم و حواشی شرح حواقیق و شرح مقاصد و شرح معالک و تلویح و حصدی و معول شایسته منقول و معانی
 شرح و فواید و حاشیه شرح ملا و طرق الامم شرح فصوص الحکم و ولادت او در احمد آباد سنه اربع و ستین و الف
 و وفات شب جمعه شبان سنه خمس و خمسين في الف و الف عمرش بود و یکسال قبرش قریب خانقاه اوست که از آثار الکرام
 نور الحسن بن صدیق حسن بن اولاد حسن القزوی البخاری مقصود اول و وجود ثانی محرم سطور است و در شان
 بست یکم رجب سنه ثمان و سبعین و الف و الف وقت صبح قبل طلوع شمس در بلده بمحیطال متولد شد و این روزی است
 که در آن یونس بن یسیر علیه السلام متولد شده و فتح جنگ احزاب آنحضرت صلی الله علیه و آله در آن زمان در
 اقصی بود و احباب تنبیهها نگاهداشتند و تاریخ گفتند مولوی علی عباس چچیا کوئی نوشته اند که در الیک المسطور التنبیه
 و التبشیر والولد الصالح الفاضل النقیه الذی ملاح کوبه فی غیبکم و ارجو من اعدان کون عالما بار عا و اما تافها و انیرا
 عدا و لا کربا و لا و قد وجدت امین و انین علی تاریخ خلیلاد و انیر حسن فی تلمیز الاسلام و مصرعین کذلک بهایمیت
 شگون و در زمانه یکام یافت و همای اوج سعادت بهام بافتاد و ایضا قلت اشعار

لیکنی بخت اله داد و سخته	لا زال یسطا و الخلاق خفته	اعطاء مصبح السماء و ارضها
ولدا منیراً ضعیفه او فخته	قد قال لی ارج و سره لافته	قد قلت تارخیا باکره مخنه
و شیخ زین العابدین بمقنی بمحیطال بن القاضی محسن الحدیدی نوشته اشعاع	در من البحر بحر العلم قد ظهرا	بشری لقد طلعت شمس العلما
بل السیادة فی افق الکواکب	وانبت الله سعد اخیر انبات	نور اقیع من روض السعادات
ابقاه رهبا الورع بالصکحات معاً	مدنک الله فی الحیوة مدا	وقد قلت عند حصوانی و النور و ورعاً
مکان تقوله العرب عند التمانی ببولودنا	شماک لاجمعه و عدا	حتی تری یخلائک هذا احداً
کانه انت اذا ابتدع		هناکم الله بولده و قرن باخیر مروره

و اطال عمره و ساعده و جملته قریباً فی جنابه و ربه فی ظلال السادة البررة اهل الله فی غیر ذلک شیخ حسین محسن اللضا
 گفتند هنگام آمدن ابو لود السید الشریف و جمل من جمله القرآن و الهدیث الثمینیة منی ازین تمانی و انفس من کلام و اید

قرآن عظیم خرم کردم و کتب فارسیه و مختصرات خواندن شروع نمودم در سال پنجم حلا میخواندم راه طالع علی را که گفته شده
 سال چهاردهم تروج صورت گرفت سال پانزدهم باوالدی بیعت کردم و با شغال صوفیه خصوصاً نقشبندیه مشغول شدم
 و بهان سال طرانی از بیضاوی خواندم و اول طعام و آخر میا ساختند و خاص عام را دعوت کرده فاکه با اجازت در خان
 فراغ از فتون تخرافه بحسب رسم این دیار در پانزدهم محفل شد از علم حدیث مشکوٰۃ تمام آن خوانده شد و صحیح بخاری
 کتاب الطهارة و شمائل النبی تمام و طرانی از بیضاوی و مدارک و چند بار در مدرست قرآن کریم باند بزمانی نشان قبول
 بروج بتغایر خدمت ایشان حاضر شدم و اینمغنی سبب فتح عظیم شد و از فقه مشرح و قایم و پاریه بتاحمالا طرانی بمسیر
 از هر دو و از اصول ششای و طرانی از توحید و تلویح و از منطقی مشرح شمس طرانی از شرح مطالع و از کلام مشرح حقانی
 همه با طرانی از خیالی بشرح مواقف و از سلوک طرانی از عوارف و پاره از رسائل نقشبندیه و غیر آن از صالحی شرح رباعیات
 مولوی جامی و مقدر بشرح لمعات و مقدر بنفذه القصور از خواص اما و آیات مجبوتها خدمت ایشان را مائت خوانند و از طب
 موجز العالمون از حکم شمس طرانی از توحید و کافیه و شرح ملا و از صفاتی مطول و مختصران هیئت و حساب بعضی مسائل مختصره
 و درین میان سخنان بلند در برفن بخاطر میرسید نسال هجدهم ایشان عرض شد بر حجت حق پیوسته و اجازت بیعت
 و ارشاد دادند و کلمه کیدی مکرر فرمودند و از هر عالی آتست کلمه نهایت ضامنند از فقیر گزینشند و توجیه ایشان
 بتفسیر توحید آبا با بنامی مانست بعد از وفات ایشان ده و ده سال کما بیش بدر کتب بنید و تعلیه و انطبقت نمود و بعد
 ملاحظه کتب مذاهب را بعد از احوال فقه ایشان از اصواتی که متسک ایشان است قرار داد خاطر بدو فوضی روش فقه
 محدثین بافتاد بعد از آن در آخر سنه ثلث و اربعین حج مشرف شد و یکسال بحجارت حرمین روایت حدیث از شیخ ابوالحسن
 مدنی و غیره مشایخ موفق گشت و باستوطنان حرمین از علما و غیر ایشان بحجبتای نگین اتفاق افتاد و در وقت استخفاف ابوالحسن
 که عادی حج خرق صوفیه توان گفت پوشید و آخرین سال حج گذارده و اوائل سنه خمس و اربعین بتوجه وطن شد و روز جمعه
 چهارم بهرجب کشف محبت و سلامت بوطن رسید خدمت عظمی برین صفت آتست که او اعلت فاحتیت داند و دفعه
 باز پسین بر دست می کردند و ارشاد فرمودند که مرضی در فقه مصیبت آنرا جمع کرده فقه حدیث از سر بنیاد کرد و اسرار حدیث
 و مصالح احکام و ترضیات و مسائل آنچه حضرت صلی الله علیه و سلم از خدای تعالی آورده اند و آن فنی است که پیش ازین
 فقیر ضبوط ترا سخن این فقیر کسی اکثر ادا کرده است باوجود جلال کن فن اگر کسی را درین حرف شبهه باشد گو کتاب
 قواعد کبری بهترین که شیخ عزالدین الحنظلی چه جدا کرده بشر عشرین فن فائز نشده و طریقه سلوک که این فن مانع فی حق
 و درین دوره فائز میشود و الهام فرمودند که در جماعات و الطاف القدر منبر کرده و عقائد قدیامی ابل سنت به ازل حج
 اثبات نموده و آنرا از خص فاشاک معقولیان پاک ساخته و بوجی مقرر نموده که محل نماند و حکم کلمات اربعین بداع
 و حق و تدریجی با این عرض طول و علم عقائدات نفوس انسانیه جمیعها و کمال مال هر کسی را فاضله فرمودند و این برود علم
 جلیل اندیش ازین فقیه کسی گردان گشته و حکمت عملی که صلاح این دوره در آن است بوسعتی تمام افاده نمودند و توفیق
 تشدید آن بکتاب سنت و آثار صاحب دادند و بر تفسیر آنچه علم دین است بقول از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچه منقول است

و انچه نسبت است انچه فرقی برعت کرده است افاده ساختن معیت و لون لای کل منبت شمس
 لسانا کما استوفیه واجب حمل انتی کلامه تصانیف ایشان بسیارست و بمنافع مفید و بعضی از ان در
 باب خود صریح التفسیر بر سبوق منها کتاب جملة البانی و از انکه انصار و مخالفان خلفا و امین و وزیرین قرطی
 بصرف همت دارالمقام صاحب بجاد و سرسوط بقا البلیغ رسیده و متضمنی شرح فارسی و طوطی و سوسنی و عربی و طوطی
 و فیوض الحرمین و انشا الاعمین فی مشیخ الحرمین و نور الکبیر فی احوال التفسیر و قول الحمیل و جماعات الطائف القدس
 و ابواب الاما و دیش و معانی و وضعیه فی التفسیر و الوصیه و عقد البحر فی احکام الاجتهاد و التقلید و الاصفاف فی بیان
 سبب الاختلاف و سرور الحرمین و المجلدات و المقدمات السنیه فی انتصار الفرقه السنیه و فتح الرحمن ترجمه
 فارسی قرآن انفس العارفين و تفسیر و شفاء القلوب و فتح الخیر و فرة العینین فی تفصیل الشیخین و التلبذ البلیغ
 و التزم و اربع رسائل التفسیرات و می تزیید علی سنین الی غیر ذلک در تفسیرات گفته و من نعم الله علی و انما اخرج جلفی
 هذه الدورة و حکیم و قائم هذه الطبقة و غیر ما فطن علی سانی و نفث فی انفسی فان نطقت با کلام القوم و اشفا
 نطقت بجماسمها و اتیت علی مناسبتهم جمیع ما و ان تکللت علی نسب القوم فیمایزهم و یدرج بهم و یت لی مناکبها و یسط
 فی جوانبها و افیت ذروره مناسمها و قبضت علی جماع خطاها و ان خطبت با سرار اللطائف الانسانیة تقوضت
 قاموسها و تکتست ناموسها و قبضت علی جلایبها و اخذت بتلایبها و ان تمطیت کمر علم النفوس سبب الغما فانا
 عذر ترا آتیهم عجایب التخصی غرائب الالکنة و لا کلتنا همایرجی و ان بحث عن علم الشرع و النبوات فانما لیت حرمنا و
 ما خطیر بنا و اولاد و نسا و ابان غلبنا شعر و کلام و من لطف خف یدق خفاک عن فهم الزکی
 امتی شیخ اکمل شرف الدین محمد در کتاب خود می بوسیله الی الله گفته و من کان له لطف فیرحمه و طالع مصنفاته الشریفة
 و تحقیق بقواعد و قوانینها المرتق لدرست فی تصدیق هذا المطلب الالهی و المقصد الاقصی قل الحق من کلم فیس شاد
 فلیکون من شاد فلیکون خصوصا کتاب المجزاة الباقی و اللغات و الطائف القدس و الصحاح للمکتوب المرسل الی الله
 و المسوی و غیر ذلک انتی و غیره تفسیرات گفته لما تمت بی دورة الحکمة البسی الدنقالی قلعة الحمدیة فخلت علی جمیع
 بین المتکلفات انتی و انصاف این است که اگر وجود او در صدر اول روز ما شامی میبود و امام الایرة کالج الحمدین شریف
 شای علمای عصر و شایخ آن بروی چندان است که این مختصر نقل آن ابرنی تا جمعی پیش از ما شایع بساط او و تجارت
 و علوم ظاهر و باطن حاصل نمودند و با علمای خارج کمالات صوری و معنوی فائز شدند و خصوصاً اولاد امجاد او که هر یک
 از ایشان بی نظیر وقت و فرید هر و وحید عصر در علم و عمل و عقل و فهم و قوت تقریر و فصاحت تحریر و تقوی و دیانت
 و امانت و مراتب لایت بود و همچنین اولاد اولاد بیت این خانه تمام اوقات این سلسله از طلالی بکاتب
 در قول جلی از کلام ایشان آورده که فرمودند آگاهی آمد این فرزندان که لطف آتی ایشان را بر اعطا کرده است
 همه سعادت اندوخی از ملکیت در ایشان ظهور خواهد کرد و لیکن تدریج غیب تقاضا میکند که دو شخص دیگر پیدا شوند که
 در که و در بنده سالها احیای علوم دین نمایند و همان جا وطن اختیار کنند از طرف ما در نسب ایشان با متمکن باشند

تحمیدك مدح خیر الاشیاء	وان قلح رسول الله یوما	فما تزلان تقصر فی الشناء
رسول الله یا حمید البر یا	والله ابتغی یوما القضاء	اذا ما حل خطب مد لهم
فانت المحسن من كل البلاء	الیك توجی ویاك استنادی	وفیك مطامی ویاك تجالی
الی آخر ما قال از شاعر فارسی او اشعار	علی که نه با خود مشکوه نمی ست	و الله که میرایی از و تشنه لبی ست
جائیکه بود جلوه حق حاکم وقت	تا بی شدن مکرم و بولهبی ست	و الله که باور دار و این حرف از فقیر خاکسار
که دل عالم قدس است انکار قبول او	تا دلهش از خویش آئینه صفت	الحسین صبر است و دوست بگین فضول او
شمار آفتاب ز راه این زمین نمی ریزد	بجز این نکته نتوان است مضمون وصال او	و الله نخستین باده که نذر جام کردند
نرازش مگر آن گفتم کردند	شراب حیات از خمنا از غیب	امرا صبح ازل در کام کردند
چه غلطیدم ز مستیها هر سو	بر یگان مستی از من دامن کردند	و الله بی دارم ز خود و عالی جایش مستی افشان
در کینیت چو شربش مستوان افشان	سویای من ای یابی اندر هیچ و تاب او	افسوس عالم امر الکتایش میتوان افشان
وله تا کی محنت جگر می دوری بشم	تا زین طعم سوی وطن باز روم	تا کی بجز خاشاک بود صحبت من
صد بزم چمن سوی چین باز روم	تا کی بزمی سنگ شود مشیوه من	گوهری باز دهم سوی عدن باز روم

نویزنی نیست و سبعین مائده و الف تاریخش این صریح است و او بود امام عظم دین و رضی الله عنه و اوصاف

حرف الهاء

آبوالقاسم هبة الله بن علی بن سعد الانصاری المعروف بالبوحمیری کاتب دیوبست سماعات عالی از
متفرد روایات بوده و اصاغرا پاک بود علو سند و رسانیده در آخر عصر او و بحکم در درجه او نبود سماعت دار و فقرات
البوطا سلمی و ابیه بن حاتم اسدی برای جواد حشد بن محمد المدینی دوی آخر کسی است در دنیا در وایت کرد
و از ابی حسین علی القزاملی سماعا و هم را وی است از ابی الفتح سلطان بن ابی اسیم المقدسی آخر کسی است در تمام دنیا در وایت
از وی سماعا و هم بروی شنیده اند و بسوی او صلته مانده در سنه ست و خمس مائده بر توله شده و فو فی مشاف و فی مشاف

حرف الیاء

ابو زکریا یحیی بن عیینخ المیم و کسر العین سکون الیاء بن عون بن زیاد بن بسطام بکرم الموحدة و کون السین
آخری بضم المیم و تشدید الراء البغدادی الحافظ المشهور امام عالم حافظ متقن بود گویند مجلس از قره نقیای است
بجانبه انبار پدرش کاتب عبدالعبد بن مالک بود و مقرر بر فراج بلده ری چون بمرد یک نیم گن بهم بری می در برات میگذاشت
وی این همه مال شیر او طلب علم حدیث اتفاق کرد و سماع دارد از هشتم و این المبارک طبقة او از وی پرسیدند چه قدر
احادیث نوشته گفت بدست خود ده ک حدیث نوشته ام احمد بن حنبل که راوی این خبر است گفت گاه نم آنست که محمد بن
برای او بدست خویش شش ک حدیث نوشته اند وی صد خط کتب و چهار سیاب شرا بیه پراکت با گشته صاحب
جرح و تعدیل است کبار این حدیث از وی روایت کرده اند منهم البخاری و سلم و ابو داود و الامام احمد و غیره و هم بیان این

<p>متره خلقان است که قبایله کلان و مشهور است و در عرب چند قبایل مشهورند بسوی آن و هر یکی را موصوفه کرده اند در کتاب الانساب گفتند تقیاً بنعت خنوف که سر قاف را فتح کن و بعدش با می خنوفه صحرای است از قزاقی انبار گران آید همی این بهرین خطیب گفته میگوید که فرعون هم از ابل جهل قریه بود و استی بجان اهلین عجایب اتفاق است که چنین کافر چنین بوسن از یکجا برخیزد درستان الحشرین درین مقام بعنوان قائده نوشته که جابالان ناغمان قدما ابن صریح اعموا و یکی این عین اخصوا مطعون باخته اند که ایشان خصوصاً این شخص در خلق الله زبان خود را در آن زده و کسی اور و ملوک کسی را لم یس و جاعل و کسی استغری میگوید و این غیبت محرم را علم میداند و عیادت می انگار و چنانچه بکبر بن حماد شاعر مغربی درین باب میگوید این چه کرده بلکه حدیث انقضی بطریق و در حدیث نظم</p>	<p>وینقص نقصا و الحدیث بزید ولابن معین فی الرجال مقالة وان یاک ذورافا نقصا من شذو لیکن این جابال و امثال او نصیر اند که این نوع صحیح ایشان جبال را محض برای حسیات شریعت ویرن ست پس گویا از قبیل قتال کفار و خوارج و طایفه و سایر تفرز ایل نکر باشد که بهترین عبادات است از غیبت محرم نیست ازین ایام شو که مرقوم شد حدیث صاحب الحج بن العصمین جواب داده و تصدیقه در آن گرفته در آن بخاطراین شاعر میگوید نظم</p>	<p>متره خلقان است که قبایله کلان و مشهور است و در عرب چند قبایل مشهورند بسوی آن و هر یکی را موصوفه کرده اند در کتاب الانساب گفتند تقیاً بنعت خنوف که سر قاف را فتح کن و بعدش با می خنوفه صحرای است از قزاقی انبار گران آید همی این بهرین خطیب گفته میگوید که فرعون هم از ابل جهل قریه بود و استی بجان اهلین عجایب اتفاق است که چنین کافر چنین بوسن از یکجا برخیزد درستان الحشرین درین مقام بعنوان قائده نوشته که جابالان ناغمان قدما ابن صریح اعموا و یکی این عین اخصوا مطعون باخته اند که ایشان خصوصاً این شخص در خلق الله زبان خود را در آن زده و کسی اور و ملوک کسی را لم یس و جاعل و کسی استغری میگوید و این غیبت محرم را علم میداند و عیادت می انگار و چنانچه بکبر بن حماد شاعر مغربی درین باب میگوید این چه کرده بلکه حدیث انقضی بطریق و در حدیث نظم</p>
<p>و انی الی ابطال قواک قاصد لذیک فان الخیر منک بعید بعده در حق یکی بن هر گز نه نظم فان صدق حکم الشهادة کامل معامله فی الاخرین تبید و هم ماجروا فی جمها و تبادروا قیام جمیع النقل و هو حدید و هم کاهل النقل منها احتجهم و عظمهم و الا یستطاع عجم ولکن اذا جاء الهدی و دلیله فکینهم بالخزایات مکید</p>	<p>ولی من شهادات النصوص واقبح شی ان جعلت لما اتی و ما موکلا و احده من جماعتی فان کتاب الله فیہ منید مهم حفظوا الا ثار من کل شبهة الی کل افق و المرام کفی د یتبلیفهم صحت شرائع دیننا فلم یبق الا عائد و حق د فمن حاد عن هذا البقین حاد فلیس لوجه الضلال و جود</p>	<p>و انی الی ابطال قواک قاصد لذیک فان الخیر منک بعید بعده در حق یکی بن هر گز نه نظم فان صدق حکم الشهادة کامل معامله فی الاخرین تبید و هم ماجروا فی جمها و تبادروا قیام جمیع النقل و هو حدید و هم کاهل النقل منها احتجهم و عظمهم و الا یستطاع عجم ولکن اذا جاء الهدی و دلیله فکینهم بالخزایات مکید</p>
<p>ابن ابیات نظم والجره یقل الاله محله ویطرد عن احواضه وین و د</p>	<p>و عبد السلام بن زید بن عتاب الاشعری را این تصدیقه دراز است و در جواب ولابن معین فی الذی قال السوء وینزه فی الخلاء حیث یرید و جملة اهل العلم قالوا بقوله</p>	<p>و عبد السلام بن زید بن عتاب الاشعری را این تصدیقه دراز است و در جواب ولابن معین فی الذی قال السوء وینزه فی الخلاء حیث یرید و جملة اهل العلم قالوا بقوله</p>

اولو لم یقم اهل الحدیث بدیننا	افمن کان یروی حمله و یفید	هم و یروى العلم للنبوة و احتوا
من الفضل ما عند الانام و قد	و هم کم صایح الدجی یفتک بهم	و نازعهم بعد الممات خمود
علیک ابن عثاب لزوم سیلم	فخالم عند الاله حمید	و هم زان با بیات احمد بن محمد بن
راجواب ست و منها ابیت	لیا فی العلم زید عاؤه	روید ایما میدی به و یصد
جعلت شیاطین الحقد مرید	الا ان شیطان الضلال	و قوت بال تکذیب من کان صا قفا
فقولک من دود و انت عنید	و ذوالعلم فی الدنیا یحیى محلا	اذ غاب نجم لاح بعد جلد
به عذر دین الله طرا و هم له	محافل من اعدائه و جح	استی کلام البستان *

ابو محمد یحیی بن یحیی بن کثیر بن سلاسل اللیثی صلحش از قبیلہ بر برست که از اسمعیل و گویند طایفی بنی ایوب
 لهذا منسوب بایشان شد جدا و کثیر کنی یا کنی عیسی است باز دلس نامه ساکن قرطبه شد و آقا از زیاده لغوی من
 بسطوطون قمر طبری راوی مؤطا ساعت نمود و هم از یحیی بن مضر القیسى الاندلسی و رحلت کرد یسوی مشرق در عصر
 بست و ششت سالگی و مؤطا را بر امام مالک شنید و سیاه بود که از سفیان بن عیینه و بصیر از لیث بن سعد و ابن جریب
 و ابن القاسم است و در هر دو جا بر کار با صاحب مالک تفقه کرده ملاقات با او امام مالک در سنه تسع و سبعین هجری مالک
 سال فوات امام است بوده در وقت فوات حاضر بود و در ترجمه خدشت نموده و اندلس جامع من الروایة و الدرایة معاصره
 مشد الکلیشت و رجوع استغنی آن یار با و مختصر شد قبل از وی رجوع خفاوی عیسی بن یحیی را بود که از کبار تلامذ
 امام مالک است مذہب مالک از نمیزد و کس در اندلس منتشر شد گویند یحیی در عقل بروی زائد بود ابن ابی بکر یحیی
 فقیه اندلس عیسی بن دینار و عالمها ابن حبیث علقم یحیی امام مالک او احافل خطاب اوده گویند
 روزی بحضور امام مشغول اند فیض بود جرات دیگر نیز حاضر بودند ناگاه مشورا افتاد که فیلی میگردد و در چهار فیل خیل
 غزایت در خصوص اوان مان لهذا بعض عرب بدین فیل تفاخر کرده اند و مبارکباد خواسته است مشورتی گفته قطعه

یا قوم انی رایت للفیل بعدکم	فبارک الله لی فی رویة الفیل	لایسته و له شیء یجدو که
فکدت اصنع شیئا فی الساول	حضار مجلس برای تماشای فیل دیدند و صحبت امام گذاشتند مگر یحیی بر وضع	بدون از مزاج و مضطرب نشسته مشغول اند فیض با ندا مالک گفت تو چه ایمنی روی که فیل را بپنی گفت من از پیله خود
	برای بدین تو و اسوختن پی و علم تو آمده ام ندیدی فیل امام این جرات و خوش آمد و او را احافل خطاب کرد	یحیی را این همه حیرت و فقر ریاست ظاهر و تقرب نزد ملوک و اخصیا نیز حاصل بود و نزد این گروه با و معشوق
	و تدین و امانت خیل ستم و کرم بود گاهی قصدا و افتا که چندان علم منافات ندارد و استقبال نکرد و امارت به او زیاده	برای باب مناصب بود و این حزم گفته این و مذہب در عالم از راه سلطنت و ریاست رواج و امتیاز گرفته اند
	ابو حنیفه و مذہب امام مالک ازیر که قاضی ابو یوسف صفی قضاای کل مالک بدست آورد و قضایا از طرف او می رفتند	از قضایا مشرق و اقضای افریقیه و بر هر قاضی شرط میکرد که عمل و حکم به مذہب ابو حنیفه کند و در اندلس یحیی بن یحیی را

نزد سلطان وقت آن گشت و باده سال گشت که هیچ قاضی و محکمی نشسته او نشوید و می شود و می خیزد و می خیزد
 خود را منوالی نمی ساخت و مردم سرخ اند و بسوی دنیا پس توجه کردند و طبع او را من خود حال نگذرد و می خیزد و می خیزد
 سبب بیاد و جلالت او نزد ایشان و داعی بسوی قبول قول او شد و استی در بستان الحشرین گفته سید طبع و سبب مالک
 و دیار غرب اندلس نزد جمهور مؤمنین آنست که طای آن بلاد برای حج و زیارت اکثر بجزارت میکردند و چون
 با وطن خود و مدعی خود و فضل و بزرگی امام مالک دست علم و جلالت قدر ایشان را مشاهده نمود و دفتر در آنجا
 کمال ایشان در آن بلاد بیان نمودند لهذا تعظیم امام مالک تقلید نمیدادند ایشان در اذان و اقامه و در سجده و در قرائت
 پیدا کرد و الا قبل از آن همه بر مذہب و زعم خود نایب و آنچه حق تعالی بجای او دادند از مکتب جلالت و قبول
 و اطاعت این غیرت یکس از طای اندلس بخشیده این بیکو ال گفته بجای ستاب الله و بود و در وضع لباس
 نشست و برخاست و بیات نامبری نیز متبع حضرت امام می نمود و آنچه از امام مالک شنیده بود و می خیزد و می خیزد
 و هرگز خلاف مذہب امام مالک را نمی شنید حال آنکه در آن زمان تعصیب یک مذہب را می نمودند و عوام و نه در خواص
 و معنک در چهار سکه مذہب ایشان صد صری اختیار کرده بود یکی آنکه قنوت در صبح و دیگر صلوات بجا نداشت
 دوم یک شاپر قسم مدعی اثبات حق درست نمیداشت سوم آنکه در نزاع زوجین حکیم حکمین او را جسد میکرد و چهارم
 گرفتن کرایه زمین در حق محصول آن و اسبگفت و مردم آن یار سبب کمال اعتقاد امام مالک درین مخالفت قلیل
 بهم گرفت میکرد و دوازده سال می نمودند احمد بن الفیاض در کتاب خود گفته نزد عبدالرحمن بن الحکم الاموی مشو
 بر قضی امیر اندلس حاضر بودم که دینای فتنای بلد را برای انتقامی سکه و قهر خود طلبید سکه این بود که در زمان سبک
 جاری که آنرا خیلی دوست میداشت نظر کرده و جث نمود روی میقتاد و بعد و نام شده و متفسر تو بازین حرکت خواست
 یعنی بنی هم در آن حلقه بودند و گفت که کفار و آن مردم دوام بیابی است فتنای بگری سبب فتنای او سکوت کردند
 چون از اجابا آمدند بجای گفتند چه از سبب مالک فتوی ندادی که نزد او غیرت میان حق و باطل و صیام گفت اگر
 باب برای او وضع میکردم کار بروی آسان میشد هر روز یکی را و طری میکرد و در قیاس ساخت لهذا بر سبب او
 حل نمودم تا باز گردان کار نگردد و چون بجای از مالک تفصل شده بسوی بلاد خود برگشت در مصر رسید و یک سال
 بر القاسم تدین ساج خود از مالک میکند او را رجوع بسوی مالک برای سائل آن سائل خوش خود پس حالت ثانیه
 بسوی وی کرد امام مالک اعلیل یافت گفت مرض موت امام مستعد چون وقت آخر رسید جله فقها و علمای مدینه
 و دیگر اصحاب که برای زیارت آنحضرت وارد بودند برای تودیع وی و شنیدن وصایای او در خانه اش جمع شدند یکصد
 از اعیان علم و فقها بودند من نیز از جمله ایشان بودم و بروی امام میرفتیم و سلام میکردم خود را در نظر امام می نمودیم
 که شاید نگاهی در کار ما کند که سبب بهر دو دارین گردد در همین حال امام چشم خود را گشاده با متوجه شد و گفت الحمد لله
 الذی انعم علی و امانت داعی و گفت قضای خدا رسید و لقای او تعالی نزدیک شد بگفتان عرض کردند که این وقت
 باطن شما چه حال دارد و فرمود کمال خوشوقتی دارم بصحبت اولیاء الله و اولیاء الله نزد من اهل علم اند و هیچ چیز

نزد خدا عز و جل تر بعد از حضرت انبیا از ایشان نیست نیز خود را مسرور و خوشدل می یابیم بلکه عمر بن خطاب علمای کرام
و صبی خود را بشکوری می بینم زیرا که هر عمل که او را خدای تعالی فرمود اختیار می نمود و ستمون گردانیده هر از زبان غیر
بیا رسیده و ثواب آن بارشاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم یافت شده مثلاً از خود میگوید که هر که مخالفت نماز کند او را
چنین چنان اجاز باشد هر که حج خانه بکند او را این حج آید است و هر که با کفار جهاد کند او را نزد خدا این مرتبه است
و قس علی هذا و غیر طالب علم حدیث این ایراد وجه صحت تفصیل نمی توانست داشت پس این علم گویا میراث
نبوت است زیرا که علوم دیگر از او بیات و عقاید و ریاضیات به غیر طریق نبوت بهم تعلیم شده است بخلاف علم ثواب و عقاب
و شرائع و ادیان و احکام که غیر از مشکوٰۃ نبوت اقتباس از او پیش تو نمی آید بلکه معلوم است پس یک طلب این علم را از
و خود را در شوق آن گردانید است عجب که است و ثواب دارد که نوشته که است و ثواب انبیا است خلاصه کنم الله تعالی بعد از آن
که شمار حدیثی را روایت می کنم که تا این وقت نگذرد ام شنیدیم ربیع را میگفت به شما عرض کنم که اگر شخصی در نماز خود خطا کند
و نداند که نماز چه قسم ادا تواند کرد و از من پرسد من او را غیر القرض و سنن و آداب آن نشان دهم و طریق محبوب بیان کنم
و دست تر و بهتر است نزد من از اینکه تمام دنیا بمن دهند و آنقدر او را راه خدا صرف کنم و سوگو کند خدا اگر او را خدا شهب
از سکنای علم با دروایتی از روایات حدیث ظهور کند و خاطر خود بتفکیک و تکیه بر آن صرف کنم و در حالت نوم و گرفتاری بجا
مرا بفرار دارد و تا صبح بسبب آن شهب بگذرد و آنرا با خود و با ما و نزد عالمی رفتن آن شهب از خاطر رفع کنم و المینان حاصل سازم
نزد من بهتر از صد حج مقبول است و نیز فرمود با ما از این شهاب شنیدیم میگفت قسم خدا اگر شخصی در نقد صدقات
دین خود با من شوره نماید و من آنچه حق مشیر است از نا مل و تفکر اختیار صوبه اولی نموده او را بر راه حق دلالت کنم
تا دین او اصلاح پذیرد و در رابطه او که میان او و خداست رنگ که ورت گیرد و نزد من از صد غزوه بهتر است بچی گوید
این آخر حرف است که از حضرت تمام شنیدیم بعد وفات امام بچی نزد ابن القاسم رسیده مسلحان او را مالک شنیدند که
ابو الوالد بن القرضی فی تاریخ بجمعی گفته رکاب لیث بن سعد که در غلام او خواست که بر سرش کلاه بگذارد و بعد از آن
خدا که مال العلم تا آنکه بعد مرور ایام همچنان دیدم وفات بچی در حبس در ایام و ثلثین و مائتین شد بعد مرشد او و سوال
قبر او در قرطبه مشهور است مردم در قضا بوی استسقا میکنند و تبرک میجویند رحمه الله تعالی
ابو نکر یا بجمعی بن عبد الله بن بکر از سکه حضرت او را فرو می رهم گویند زیرا که از موالی بنی فخر و مومنان گرد
امام مالک لیث بن سعد است و از هر دو بزرگ استقامت دار و بخلی بی هو و سلوک و اسطرازی در صحیحین روایت دارند
و هر که از صحیفین او را توثیق کرده بسبب عدم وقوف بر احوال و ستم الا صدق و امانت او مثل آفتاب در آفاق مصر
مشهور بود و ابو حاتم و نسائی در وثوق او ترد کرده اند و چندان معتبر ندارند لیکن حق که در امانت و وفای او درستی
و دیانت و حرفی نیست چون شحین بروی اعتماد کنند گنجایش سخن دیگران نیست قس بنی سیدی و ثلثین و مائتین
سخن الدین ابو المظفر بجمعی این بیهوشی محمد بن یحیی الوزیر عالم فاضل صاحب پای صاحب و سیرت صاحب و
یوم الاربعاء سیزدهم ربیع الآخر سنه اربع و اربعین و خمس مائه متولی وزارت شد و ایام ولایتش خبر از نوزی ظاهر شد

که اگر کسی سن ساحت و کفایت اوست مردم فکر کرده اند و بعضی معایشش مکرر میکنند و برای او اسباب سعادت و غلبه
متوفی گردید اهل علم بسیار تکریم میکرد و فضلا در مجلس او حاضر میشدند با اختلاف فنون بروی قنارت حدیث و شیخ
مختصرا و دیگرند و بحث و فوائد کور میشدند و کتابهاست منها کتاب المقصد بکبر الصلوات بروی شرح ست از محمد
بن الخشاب النخوی در چهار مجلد و مختصر کتاب الصلاح للمنطق لابن السکیت و کتاب الصلوات علی فقه الامام احمد و اجز
در محدوده و مقصور و اجزیه در علم الخط ابن الجوزی و کتاب المنظم گفته وی از خدا شنادت خود میخواست و متعرض
باسباب شهادت میشد تا اگر یوم السبت ثانی مشججادی الاوای منتهیست در جنس ماله در عافیت خواب که چون بیدار
آتی خود طیب احضار کردند و می نوشانید در آن بر و طیب آب بعدش ماه سم نوشانیده شد میگفت تقیت کتابت
و بعد و خلقت سیرت وزیر مذکور نوشته که سبب موت و ثوران بقم بود و مزاج او و لاوتش و سینه سمیع و تسعین و اربع
بوده قال محمد بن القادسی فی تاریخ الخلفاء او را بعد از موت در خواب دیده اند و از حالش پرسیدند گفت قطعه
قد شئت ان ارجع الی الناس فاجبتا | بعد حال حالنا و حجتنا | فوجدنا لمضامنا ما لمكنسنا | و وجدنا محضنا ما لمکنسنا

محاسنی بسیار است ابن خلکان ترجمه او در یک کراسه نوشته و اطالالت بسیار نموده و گفته بنفاد در آمد و طفلی متعلق
بموت نمود و محاسن صفات او با شد و بود و بر حسب ملام احمد و سماعت حدیث نموده و از هر طرفی حاصل ساخته و قرائت اند
و قرائت تمام نموده اطلاع داشت بر خود روایات و احوال ناس ایام عرب لازم کتابت بود بلغا الفاظ و حفظ نمود و صفات
انشاء آموخته بود و ادب ربانی منصور بن الجوالیقی خوانده و تقرب ربانی آسمین فراموده و صحبت شیخ محمد بن یحیی الزبیدی و ابو
در یافته و سماعت حدیث از ابی عثمان انصاری بن محمد الاصفهانی و ابی القاسم هبه الله الکاتب نموده و از امام
لام احمد امیر المومنین غیروی تحریث نموده خلقی کثیر از وی را وی است منهم اهل الفقه ابو الفرج بن الجوزی حماد بن اسحاق
ابو جعفر یحیی ابن اکثر بن محمد بن قطن بن سحان الرندی فقیه عالم بقیه بصیر با حکام بود و از فقهی که در او در صحاب فقهی کرده
و خلیف بن تاریخ بنفاد و حق او گفته سلیم بود از بخت انتقال میکردند به بل سفت را سماعت دارد از ابن المبارک سفت
بن عیینه و غیره از وی رندی و غیره روایت کرده اند و ظن بر محمد گفته وی یکی از اعلام دنیا است امر او شسته خبر او مرده
از صفیه و کبر مردم فضل و علم و ریاست سیاست او پوشیده نیست حسین بن عبدالله بن محمد گفته من را و دوست یکدیگر
بودیم چون در سنا آشتین را بر بعضی مائتین بر میخواستیم که در خواش میخیم و پیر سم که خدا با تو جود کرد پس شی در سنا می دیدیم
و گفتیم خدا چکره با تو گفت بخشیدم او تو بخیر کرد و فرمود ای یحیی دنیا را بفش خود را فطرتی گفتسم ای رب تکیه
بر حدیث ابو سعاد و غیره از شمس از ابی صالح از ابی مسهر بر مردم که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
که تو گفته من شرم دارم از یک پیری را با آتش عذاب که نم فرمود ای یحیی از تو عفو کردم و غیره من گفت
ولیکن تو در دار دنیا بر جان خود فطرت نمودی و کذا ذکره ابو اعلت اسم القشیری فی الرسائل که ذاتی ابن خلکان
ابو نکر یا یحیی بن عبدالوهاب بن الامام ابی عبدالله محمد بن اسحق بن محمد بن یحیی بن سنده و نام سنده ابراهیم
وسنده لقب اوست از اصفا مشهورین بود یکی از اصحاب حدیث مبرزین وی محدث بن محدث بن محدث بن محدث

در این سطرین بعد از آنکه ذکر کرده شد و علمای ابراهیم بن ابی اسحاق و غیره را در این سطرین
 ابن یعقوب یونسف بن محمد القزحی المصری البولی صاحب الامام الشافعی امام حلیل یکی از ائمه اسلام
 بود که کان او واسطه جماعت و خلیفه شافعی در علفه وی بعد از وی بود و ظاهر ایشان در این سطرین
 امام رنختان محبت دقام مقام درس فتوی او بود و احادیث نبویه از ابن قسب نقیه مالکی و از امام شافعی شنیده
 شافعی گفته لیس احدی من بعدی و لیس احدی من بعدی اعلم منا و ابو اسحاق بن محمد بن قسب نقیه مالکی و امام شافعی
 بن صورتی وادی و غیر هم از وی روایت دارند در ایام واقف یا بعد از مصر بسوی بغداد برده شد و در محبت
 و از وی قول نقلی قرآن خوانستند وی از اجابت متنع شد و مجبوس گردید این ابی الیه شافعی قاضی مصر که برو
 حسد میکرد سعایت و خلیفه نمود از مصر منقول عقیده شده رفت و بهم در زندان بگذشت عالم صالح متسکنا بد
 نادر بود و مع گوید در ایام محبت بروی بد آمدیم دیدم که انصاف ساقین عقیده است و دست او گردون بسته اند و ازین
 بمن نوشت که بر من بقیه می آید که حدید را بر تن خود احساس نمیکنم تا آنکه دستم بدان میساید و چون این کتاب بن
 با اهل حلقه خود با خلاق نیک پیش آئی و در حق غر با خاصه وصیت خیر کن از من بپذیری زیرا که بسیار از شافعی
 شنیده ام که میگفت شاعر اهدین لهم نفسی لا کرم هم بها و لن یفککم النفس المتی کاهنیهما
 سیوطی گفته اگر امانت شافعی است که او را میگفت انت توت فی الحدید و همچنان شد که روز جمعه قبل صلوة در حبس احدی بن
 و ماتین عقیده و سخن بغداد بر رحمت حق پیوست ببولی نسبت بسوی ایکه که قریه است از اعمال صلیبی فی از دیار مصر
 یونسف بن عبدالبر بن محمد بن عبدالبر بن عاصم النمری القزحی از اکابر علمای مغرب است امام عصر بود و در قش
 و اثر و با متعلق بهار و در جمعه که امام در خطبه بود در سه شان و ستین و ثلث مائده در بیج الاول متولد شد وی اگر چه
 معاصر خلیف بغداد و بیست اما طلبش محدث را قبل از تولد خلیف است از ابی القاسم خلف ابن القاسم
 الحافظ و عبدالوارث بن سفیان ابی سعید نصر ابی محمد بن عبد المومن ابی عمرو الباجی و ابی عمر الطائفة و ابی الولید
 بن الفرضی و اقربان ایشان در قزحیه اخذ علم و روایت نموده و علمای دور دست او را اجازه تلمذ داشتند از مشرق
 ابوالقاسم السقطی المکی و عبدالغنی بن سعید الحافظ و ابو ذر الهروی و ابو محمد النحاس المصری و غیر هم در حفظ و القاء
 سر آمد اهل زمان خود بود قاضی ابوعلی بن کره گفته شیخ خود ابو الولید باجی را شنید میگفت در اندلس مثل وی در
 حدیث نموده وی اخذ اهل مغرب است ببولی عنسانی گفته وی بسیاری از علم ادب حدیث فرا گرفته و در طلب علم
 مؤدب بود فتوی داد و یار سعید بر رجال متقدمین اندلس در مؤطا کتب سفیده تالیف نمود و از انجمله است کتاب التبیان
 مرتب بر اسمای شیوخ مالک و هو کتاب لم یقدمه احدی مثله و هو سبعون جزا این کتاب از نادره روزگار و مؤلف
 محمد بن ابی الایدری و الابصار است از تصانیف اوست کافی در مذنب مالک پانزده مجلد و در جمیع اسماء
 صحاحی کتابی مفید حلیل نوشته سیمی به تعیاب و لکن کتاب جامع بیان العلم و فضله و مایه بنی فی روایت و خط و کتاب
 و بود و موفق در الیه عثمان بران و حق تعالی بدان نفع بخلق بخشیده و با تقدم خود در علم اثر و تبحر رفقه و سعادت

بسطی که در علم نسب است در بلاد مغرب گردیده و بیشتر عمر در اندلس گذرانیده بلکه اکثر عمری را در آنجا گذرانده اندلس نیز آمده و در هر یک از کس از اهل اعیان وقت خود ندیده و از غیر ایشان علم نیاخته و این همه در علم فقه است و بیعتی بلکه این حرم نیست بلکه بعضی چیزها نزد اوست که نزد دیگران نیست و صدق دیانت و حسن اتفاق و امانت است که او را تصنیف بود که کسی را از علم روزی شده از عوالی اسلافش شنید بود او دست که از عبد الله بن محمد بن عبد الواسع وی از ابن دانه دوی باز بود او و حضرت وایت میکنند در اول امر ظاهری بود بعد ماکلی شده و معتمد اسماعیل بن عقیق شافعی هم در کتاب لغت اختصار المغازی و السیر و کتاب العقل و العقلاء و ما جاز فی اوصاف و کتاب جبره و الانساب که کتاب حجة العالیین غیر تصنیف اوست با نشانی شعر علی و شت از بیت اشعار

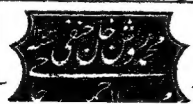
تذکره من سبکی علی مدام	فلم اراک العلم بالدين والخير	علوم کتاب الله والسنن التي
انت عن رسول الله معصدا	وعلم الاولي من نافديه وفهمها	للمخلفوا في العلم بالراي والنظر
ولم يقل ذی نفع وذات فوائد	اذا من خوی الالباب كان استقام	عليكم يا تار النبی وان
من افضل اعمال الرشاد اتباعها	چون در شهر محض که از مشایخ بلاد مغرب است داخل شده و از اهل آن شهر	
حسن سلوک و تفقه در بدایت اشعار	نکر من کننا نس بقره	وصار ذاقا بعد ما کان سلسلا
و حق لاجار لم يوافقه جاره	ولا لايمته الداران يحوها	بلیت بمحصل المقام ببلدة
طوبى لعمري غلق بوش الیلا	اذا هان جوع عند قوم اتاهم	ولم ينأ عنهم كان اعنى اجمالا
ولم تضرب الامثال الا لعالم	وما عوتبا لانسار الا لعقلا	در ایام ملک مغفورین الاقطر

قضای اش بونه و شترین شده بود و روز جمعه آخر یوم از ربیع الآخر سنه ثلث و ستین و اربع مائه بمدينه شاطبه شرقی اندلس بمهر و انتقال خطیب بغدادی نیز در همین سال است این حافظ مغرب بود و او حافظ مشرق درین فن امام وقت خود بود و در غری بفتح نسبت است بسوی غمر قاسطه که قبیل الکبیر و هو ابو موسی یونس بن عبد الاعلی بن موسی الصدق المصری الفقیه المقری المحدث الشافعی یکی از صاحب شفا و کثرین روایت از فنی ملازمت برای او بود بروی تفقه کرده و برورش خوانده و از ابن عسیر روایت نموده و بعد از وفات او ریاست علم و علو اسناد و کثرت پیوسته می گردیده یکی از آن گفته می کنی بود از ارکان اسلام و صاحب علم الکبیر الشافعی در ذی حجه سنه سبعین مائه متولد شده و از بن بر بصری شنیده در علم اخبار صحیح و قدیم زبان و کسی باو شریک نشد و محدث جلیل است قضای فخر او در خطبه مصر آورده و گفته با حقی از وی حدیث و تفقه گرفته و او را حبس در دیوان حکم عیسی بن ابی و در خطبه مشهور است بروی نباش کتب و سیوطی و غیره گفته اند که مسلم و نسائی و ابن ماجه و غیر هم از وی روایت و نس گفته شافعی هر گاه گفت بخدا و رفیق گفت نه گفت نه دنیا دیدی و نه مردم و علی بن قید گفته و حافظ حقیق بیان قیام داشت و نسائی ذکر کرده و گفته وی تقصیرت تو فی دجسته اربع و ستین و مائتین فی ربیع الآخر

خانه الطبع

بیتقدیرم انعامت بملایم تقنین تبحر انبایش خداوند رب العالمین و توفیق الهی فتمای محدثین بهدایای ستمش حضرت
 سیدالمسلمین براسی سینه فضلالی مان و غیر فیض توفیق علمای لا و ان محلی و ستر سباده که درین بهر کلام ستمت فرجام شود
 عنایت پرور کار از اقصی مراد تا بانست و چون فضل این و خدا از طبع متنا و در شائق از فرش زمین تا عرش برین بلوکه
 فرحت و سرور است چه و شاه بر آرزو از آب تاب گلگون کاسیابی نور علی و توفیق الهی غنظین در سرمد فرج نگرانی رسید
 قدم از سر کرده زو آید و این است که گوهر گراناید با جوهر جان دل خرید نمایند یعنی کتاب سرای انتخاب جلد کتاب بنیاد
 لب لباب و خیر حالات از باب خبر شجر احوال اصحاب نیز تذکره که الالات لغات محدثین و تصدیق لغات علمای دین
 سو سو بماتحت انبلا المتقین با حیا و اکثر الفقهاء المحدثین که مشتمل بر دو مقصد است اول شجر دست مبارک
 از شمر شمار کلامی شکسته انواع تصانیف شریفه و اقسام تالیفات مفیده کلام مشام جهان ناظرین شک و شکست
 و ثانی در فضیلت میوه دار که از غنیمت رواج غنیمت های دور ستمه حالات محدثین و مقالات فتمای بن قصد و مانع دل معین
 غیرت مدگشش شاشی بهر گل گلجی صد هزار برگ و برگ هزار رنگ و برگی هزار بو و بی فی ثوابین برست
 از بهر تقدیری انست پیراسته که فروزندگان کوی عدم را خلعت حیات جاوید از دور برست و زوایه نشینان
 لاینگنی را تاج نام آوری از دور بر سر آسین تالیفات بهر رواج فضائل پسندیده سرانجام و لوح و دودمان شامیل
 برگزیده و قدوه سادات عظام زبده لغات کرامت بدر تا بنده فلک هدایت و حق رسانی و بهر و خشنود بهر معرفت
 خدا و انی سر آمد دیبان بلاغت گستر شرحه فصیحان بلند نظر امام المفسرین بهر مقام المحدثین فضل علمای اعلام
 ناب محمد المصنف مولانا مولوی سید صدیق حسن خان بهادر نائب و م سرکار دوله دار نقاد و خدایتان
 روه انوار و دلان مرمم مقام و تقییس ثانی بهر ستاره بلند آسمان جهان بنای جناب ذوات جهان بیگم صاحب
 لید ریاست بچوبال خزیمه الدین لانقلاب الزوال مخلفند صدق اسکا و همین آرای گشتن ان لای کل
 سر سلطنت و این بر سرین شاداب بوستان زارت رام رام دور از صحرای کندی و راج محفوظ از باد و مرگ ان بهر
 خرم و خندان شکسته و رنگ دار و در جرمه النبی و اگر الامجاد با تمام اقل نام عاجز و چندان ان غفران محمد عبد الرحمن
 بن حاجی محمد خوشنویس تریبیت یافته خدمت بهر اوستم محمد مصطفی خان قندهار الدینی بحار المغفره و الرضوان
 در طبع نظامی نزدیک و دور مشهور و واقع بله کانا پور صا نهما الدین الضا و الشرور و اهل شهر بیج الاول سنه
 که از رود صد و شتاد و نه هجری از زیور انطباع محلی بهر فرحت شده برآم آری عرصه شود و گردید و شمشادان

بصارت فراوانی انصارت بیکران بخشید فقط



بسیار است این معنی که کتاب بها
 بهر کلامی است هر که و خدا و ختم از خود شد فقط

